نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان نه من نه تو | سها-۲۴ کاربر انجمن نودهشتیا

این کتاب درسایت نگاه دانلود اماده شده است

www.negahdl.com



آرزو می کنم که توهم مثل من عاشق شی

و اگه عاشقی، کسی هم به تو عشق بورزد،

و اگه اینطوری نیست، تنهاییت کوتاه باشه،

و پس از تنهاییت، نفرت از کسی نداشته باشی،

..... ویکتور هوگو.....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

چقدر خوبه موزیکم تا خود صبح می کوبه .....بیا آروم بگو در گوشم دوسم داریو بزار همه دور شن...از دور

تو برن کنار بزار حسودا همه کور شن...آخه من به تو وابستم یاتو رو می خوام یا اصلا.....

صداش از پشت در اتاق بلند شد،مثله همیشه پر انرژی و پر سرو صدا.هندزفری رو از گوشم درآوردم... با اینکه ولوم اهنگ تاحدی بالا بود اما می شد صداشو شنید!

ی تق زد و بعدش اومد توی اتاق...به این میگن ی منشی دوست داشتنی

به صندلی تکیه دادم و گفتم-خانوم صادقی باز که جیغ زدی؟ ی روز بیکار بودیم تو این کلینیک،توهم همش با جیغ جیغات بزن تو سرمون....

نقس عیقی کشید و اومد جلو وگفت-آیسل خانوم این دوستتون که هروقت میاد میگین بپیچو نمشون اومده مخمو خورده از بس حرف می زنه

خندیدم،غزلم که پیداش شد..خدا به هممون رحم کنه

-حالا حال منو درک کردی صادق جان واسه همین می گم بپیچونش!

صادقی-بگم بیاد تو یا باز.....

پریدم وسط حرفشو گفتم-نه بگوبیاد ،امروزویزیتیم درکار نیست

صادقی-خدا به دادتون برسه

گوشیمو توی جیب مانتوم گذاشتم و رفتم رو مبل کنار میزم نشستم...با صدای تق تق کفشش توجهمو جلب کرد

غزل-به سلام بر خانوم دامپزشک چطوری ؟من اومدم با کوله باری از عشق.....

پوفی کشیدمو گفتم-سلام،بابا ولم کن اخه اینم شغله من دارم درسته حیوون دوست دارم اما خریت کردم. مردم از بس حیوون ویزیت کردم!

رومبل روبه روم نشست و با خنده گفت-حقته!اون اولم که میخواستی کلینیک بزنی من مانعت شدم

-اونم چه مانعی!

غزل-بد بود آوردمت شرکتی که کار میکردم؟

اخمی کردمو گفتم-برو گمشو..اون شرکت تازمانی خوب بود که برادرزاده رئیس شرکت آقا هورا پاش وانشده بود...اومدو عین ی تیکه آشغال پرتمون کرد بیرون

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-ولی من موندم

اداشو درآوردمو گفتم-ولی به پاش افتادی..التماسش کردی!

جیغی کشید و خواست موهامو بکشه-اوی باز رم کردی؟

ایشی گفت و ی دفتر ازتوی کیفش بیرون آورد

-این چیه ؟؟

غزل-دفتر خاطره

-خب؟

غزل-یادمه میگفتی وقتی دبستانی بودی دفتر خاطره داشتی،بیا اینم برای الانت...من به همه اطرافیام دادم از اینا...میخوام گذشتشون رو همیشه به یاد داشته باشن

-اووووو...انسان شدی!

خم شد و یکی زد تو سرم...

غزل-من دیگه میرم توهم این دفتر خاطراتو ی هدیه از من بدون

-ی هدیه از ی آدم خسیس

غزل-سگ تو هیکلت

غزل-اون دهن منو باز نکنا!!!!

-بازم کردی سنگ آیینه خدایی!!!!

غزل - هنوزم مثل بچگیاتی

-بمیر بابا

کیفمو از تو کمدم برداشتم و سویچ به دست از اتاقم رفتم بیرون

-صادق جان مارفتیم تو هم فلنگو ببند برو، البته اگه مریم خانوم بهت اجازه بده

صادقی-مریم خانوم اجازه میده چون خودشون همین چند لحظه پیش تشریفشونو بردن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-که اینطور.پس بساطِتوجمع کن صادق

صادقی-آیسل خانوم بابا ی بار شد به من بگین فائزه همش می گین صادق یا صادقی مام اسم داریمـــــــــا

-صادق جون خودت میدونی نمی شه، دوست دارم بگم سخته، اگه بگم روده هام جا به جا می شه

رفتم سمت اس دی لگنم! حالا نگین از مایه داریه و اینا...بدبخت کارکردس ینی صاحب قبلیش آسفالتش کرده ولی چه کنیم دیگه ی فرشته بایدی بنز زیر پاش باشه ولی من به ی قاطر و ی اس دی کارکرده راضیم...بعد ۴ سال چه خوب رو پامون وایستادیم در نبود خونواده..آفرین چقدر من زرنگم!بمیرم با این خودشیفتگیم

ساعت تقریبا نزدیکای ۲ ظهر بود رسیدم خونه . با کله رفتم تو در !

خونه در سکوت به سرمی برد و خبری هم از باران نبود.

باران هم خونه ایم بود تو راهنمایی باهم بودیم . اون موقعه ها با عموش رامسر زندگی می کردن ، اومدیم دبیرستان باران رفت مشهد پیش مامان و باباش و حالا تهران یه کاری جور کرده واسه خودش و دوتایی چسبیدیم به زندگیمون.چند بار صداش زدم دیدم نیست بی خیال رفتم تو اتاقم . اتاقی که توش این ۴ سال گریه کردم و خوش حال شدم .خونمونو همچین خفن و از این مایه داریا نیست.

زدم توکار زل زدن به خونمون! کارمه که از بیکاری زل بزنم به درو دیوار

ی خونه سه طبقه که تو مایه های آپارتمانه، هر سه خونه همگی ۱۵۰مترین و بادوتا اتاق خواب

طبقه آخر من و بارانیم و طبقه وسطم قربونش برم دست صاحب خونس.ی پیرمرد و پیرزنن که ۶ تا بچه دارن!

با هزارجور بدبختی و التماس این جارو اجاره کردیم و البته واس خاطر پول پیشش من و باران چن وقتی رو سگ دو زدیم تو کار!!

خلاصه بگم که سخت گیرن و سر برجم حتما حتما باید اجاره رو بگیرن

طبقه آخریم که زیر زمین به حساب میاد دست ی زن و شوهره که ۲ تا پسر کوچیک دارن.

اینم بگم با فضولیایی که من کردم شوهر زنه معتاده و رانند ماشین سنگینه.بوی موادش کل سه طبقه رو می گیره.

وا من چم شده؟؟ انگاری دارم داستان تعریف می کنم.بابا دلمون خوشه ی خودمم با ی ذهنم می شینیم غیبت می کنیم!!

بی خیال دیوونه بازیم مانتو و شلوار لیمو با یه تی شرت سفید و شلوارک مشکی عوض کردمُ. به شدت مریض خواب بودم رو تخت دراز کشیدم سریع بیهوش شدم.

صدای پچ پچ یکی مدام تو سرم می پیچید.صدای کسی نیست جز باران!هعی خداااااا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از روتختم بلند شدم و باحرص رفتم تو اتاق باران

-هوی کله خر مخمو خوردی اون از صادق اینم از تو .....

گوشی رو قطع کرد و نیشش باز شد

باران-اوا داشتم با یکی گپ میزدم ببخشید خانوم

-باکی اون وقت ؟؟

باران-با یکی تو سایت آشنا شدم !! اسمش غلام علیه .

تا گفت غلام علی زدم زیر خنده.آخه اسم قحطی بود.چه غلطا

-اووووووو چه اسم خفنی داره ماشالا به پای هم پیر شید!

باران-حرف اضافه نزن خیلی هم قشنگه. اسمش خاصه ولی قیافش توپه

-جهنم هرچی هس بخوره تو سرت

باران-از تو که بهترم ترشیده برج زهر مار. آهان نگا ی پی ام واسم زده تو سایت

حیف که تازه از خواب بیدار شده بودم وگرنه شخصیتشو زیر آسفالت می بردم.

رفتم آشپز خونه یه لیوان آب انار خوردم یاد دفتر خاطره یا هرچی دفتر خود شناسی چیه افتادم .

دفترو باز کردم صفحه اولش دست خط غزی بود .نوشته بود.

آیسل اول ازهمه از خودت شروع کن و بعد خونوادت و اتفاقات مهم زندگیت می دونم مسخرس اما یه حس خیلی خاص بهت دس می ده

-خوب باهاش دس نمی دم ....

درست بود مسخرس اما شروع کردم

-این منم آیسل رادمهر ۲۶ ساله. یه دختر لجباز وگاهیم شیطون ...عضو ۲ از یه خونواده ۵ نفره

خواهر بزرگ ۲۹ ساله و یه ۱۶ ساله... دختریم با چشای میشی . صورت گندمی و چهره معمولی .

نه قُدم نه جلف و نه قاطی منحرفا..خوش خندم برای زندگی خودم و بقیه..هیچ کس روی غمگینمو جز خونوادم ندیده البته به جز هم خونه ایم باران...اون از کل زندگیم خبر داره..دوستامو اندازه جونم دوست دارم....

اهی اوقات از زندگیم خسته می شم.از این زندگی که تو این ۴ سال برای خودم ساختم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سوت و کور و بی هیجان،این زندگی رو آیسان برام ساخت باکاراش...همیشه ی خدا پشتش بودم...

از بچگی باهم خوب بودیم اما..اما از اون روز همه چیز عوض شد.....همه چیز به خاطر آرش عوض شد..

آرش خوشتیپ ما با چشای عسلی و قد بلند پسر یکی از صمیمی ترین دوستای بابابود ....یعنی رفیق جون جونی هم بودن..

رفت و آمد خونوادگی داشتیم...هروز بعد مدرسه می دیدمش خشکم می زد.

مدرسشون یکم پایین تر از مدرسه مابود.

بچه بودم دیگه یه بچه ۱۵ ساله خنگ و ساده...کشته مرده طرف بودم..

این آیسلی که الان می بینین اون موقع نبودم..حتی نمی دونستم شیطونی و شوخ بودن یعنی چی!!!!

خلاصه ی روزگار عاشقی ما همش دنبال جلب توجه این بشر بودیم اما دریغ از یه نگاه به خشکی شانس به این وگن!!!

آره دیگه هروز ماباهم رودرو می شدیم. یه روز تصمیم گرفتم برم بهش بگم دوسش دارم رفتم سمت خونشون که بله دست تو دست با ایسان دیدمشون

نیششون باز تا بنا گوش وای خدا نمی تونستم باور کنم...

یکم دیدشون زدم که بله آرش داره آیسانو می بره خونشون!!!

اون موقع از آیسان متنفر شدم...می خواستم کمکش نکنم اما دلم نیومد ،شانس آیسانم کسی اون دورو برام نبود رفتم سمتشون

به سمتشون رفتم و دست آیسانو گرفتم وکشیدم...آرش عین ماست داشت نگاه می کرد یکم از راهو که رفتیم آیسان یکی زد تو گوشم و بهم گفت ازم متنفره و به میل خودشه داشته میرفته!!!

منم جنی شدمو با قدرت تموم کشیدمش سمت خونه. الانه که می گم خاک تو سرم کاشکی نمی رفتم پیششون...

خلاصه مامانم که همیشه حرف اونو باور می کرد...

بعد اون روزم همیشه باهم دعوا داشتیم آرشم گم و گور شد مامان باباش می گفتن رفته آلمان...

بعد این ماجراها تصمیم گرفتم جاپامو توی این خونواده محکم کنم،این شد که جذب زمین کشاورزی بابا و بابابزرگم غفارشدم.

یه پا متخصص شدم هم تو تجارت و هم تو زمین، بیشتر مشاورم به چشم می اومدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منم کم کم پولا مو جمع کردم با باران تصمیم گرفتیم بریم تهران ...می گفت می خواد دور از خونوادش باشه

بعد اینا با غزل آشنا شدم...سراغ دامپزشکی نرفتمو ی راست رفتم منشی یه شرکت شدم

تا این که بعد ۳ سال کار کردن اون جا اهورا برادر زاده رئیس شرکت با اومدنش اخراجمون کرد!! می گفت می خواد کسای دیگه ای رو جای ما بزاره...من نموندم و رفتم اما غزل موندو من هم به دنبال دامپزشکی افتادم که همون اولم باید می رفتم سمتش چون رشتم بود دیگه اما نرفتم خاک تو سرم!

دیگه حوصله نداشتم واسه همینم در دفترو بستم...

داد زدم-هوی باران این گپ مجازیت با اون غلام علی تموم نشد؟باو مردیم از بی توجهی بیا بریم بیرون دیگه امروز بیکارم

باران از اتاقش اومد و با یه حالت مسخره ای گفت- دلیل این کارتو هیچ وقت نمی فهمم تو با اونایی که جوری شیطونی و خودمونی ولی با بقیه عین برج زهرماری مخصوصا باپسرا!!

-باز حرف مفت زدی به تو چه که من این جوریم جهنم بگو بیرون نمیام دیگه چرا فیس می کنی من رفتم

باران-وای ببخشید خاک عالم تو سرم نمی خواستم ناراحت شی عزیزم الان حاظر می شم .

این رفتارش مشکوکم کرد حتما یه خبریه که بحث رو ادامه نداد

چند مین بعد..

باران-هـــی آیسل چه تریپی بزنم هان؟؟؟

هی خدا باز ما یه غلطی کردیم گفتیم بیا بریم بیرون این چی پوشیدناش شروع شد

-بیا تو اتاقم کم بنال ،همچین می گه انگاری قراره غلام علی رو ببینه!!!

عجب اسم تخسی داره این یارو ولی کلا هروقت اسمشو می گه غش می کنم از خنده..تو همین موقع غزل زنگ زد.

-الو...

غزل-سلام...

-بپر تو کلام

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل -سرت تو کلام

-بچه دماغو!!!

غزل- چه ربطی داشت؟؟؟

-واس بی ربطیش گفتم بخندیم..

غزل-مارو باش از تنهایی دق کردیم زنگ زدیم به این حالمون عوض شه داریم باهاش یکی به دو می کنیم!!!

-حالا ول کن این حرفارو . راستی ی چیزایی تو اون دفتر خاطره نوشتم..

غزل-آفرین عجب پیش رفتی بچه .مردم از نوجوونی دفتر خاطره دارن بچه ما تو سن خر سالگی دفتر خاطره داره

-به من چه من حوصله این مسخره بازیا رو نداشتم وقتی که نوجوون بودم. حالا بنال چرا دق کردی؟؟

غزل-این اهورا سگشو آورده شرکت از بس قربون صدقش میره من یه لحظه خر کیف شدم که حتی در حد اون سگشم نیستم!!!

-کلینیک رو با شرکت قاطی کرده .فکر کنم سگه رقیبته از حالا باید آمادت کنم

غزل یه جیغ بلند کشید بعدش باران اومد تو اتاقم

-هوی چته چلقوز کرم کردی ... (موبایلو زدم رو بلند گو)

باران-آیسل کم این بدبختو حرص بده هنوز اول زندگیه پیرش نکن...بزار حد اقل یه خواستگار داشته باشه

غزل-باران خفت می کنم تو از آیسل بد تری ،میدونین چیه قراره با سگش بره شمال !! اومده یه سر به کارا بزنه بره

-دیدی گفتم رقیبته..اشکال نداره عزیزم درست می شه تو خودتو ناراحت نکن الان میایم اون جا با باران

فهمیدم الان میزنه تو فاز ترور از نوع جیغ سریع تماسو قطع کردم...

-چی شد چیزی انتخاب کردی بپوشی؟؟؟یا باز بشم مدل همه رو بپوشم تو هم نظر بدی بعد خودت بپوشی؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همیشه وقتی بیرونی جایی میرفتیم قبلش شو مدل راه می افتاد تو خونه ...همش من باید لباس می پوشیدم اینم نظر میداد بعدش یکی رو به زور انتخاب می کرد بپوشه ...کلا عجب دوست هایی دارم من بزنم به یه آهنی چیزی به فنا نرن

باران-نه این دفعه حوصله ندارم یه چیز ی انتخاب کردم بیا بریم دیگه...

-۱..۲...۳....حالا گازشو بگیر خانوم راد مهر..ببینم چه می کنی...دست فرمونت رو عشق است..

اعتماد به برج میلاد

باران-بابا خدای اعتماد به نفس راه بنداز لگنتو دیگه، حالا یه ساعت فیلم دست فرمون واسه ما راه میندازه

بی توجه به حرفش سیستمو روشن کردم و آهنگ جدید کامران و هومن دارم دیوونه می شم رو گذاشتم..دستا بالا

با باران شروع کردیم به خوندن

وقتی که تو نیستی

از زندگی سیرم

بی تو روزی صدبار

از غصه میمیرم

وقتی که نیستی طاقت نمیارم

کاشکی میدونستی بی تو نمیتونم

دستات ، آره تکیه گاهمه

شونت ، بهترین پناهمه

قلبم ، برای تو میزنه

بی تو ، بی بهونه میشکنه

دارم دیوونه میشم

باید بمونی پیشم

ببین چجوری عشقت

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منو زده آتیشم

آره دیوونه میشم

اگه نمونی پیشم

تا اون نفس آخر

از تو جدا نمیشم

بیشتر از جونم تورو میخوام

به تو مدیونم تورو میخوام

یک لحظه بی تو مگه میشه

تنها با من باش تا همیشه

ببین چجوری آسون ، منو دیوونه کردی

این دل بیچاره ، میکشه چه دردی

دستات ، آره تکیه گاهمه

شونت ، بهترین پناهمه

قلبم ، برای تو میزنه

بی تو ، بی بهونه میشکنه

دارم دیوونه میشم

باید بمونی پیشم

ببین چجوری عشقت

منو زده آتیشم

آره دیوونه میشم

اگه نمونی پیشم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا اون نفس آخر

از تو جدا نمیشم

تویی صدای قلبم..

شهروز:

کشیدمش سمت آینه و روبهش گفتم- بنیامین یاد بگیر آدم واسه خوشتیپی باید مثل من باشه...گوش کن و نگاه کن بین چه جوری تریپ مشتی میزنم

بنیامین-من دلیل این کارتو هیچ وقت نمی فهمم تو با اونایی که جوری شیطونی و خودمونی ولی با بقیه عین برج زهرماری و مخصوصا دخترا!!!!

با انگشت اشارم زدم رو پیشونیش و گفتم-باز حرف مفت زدی ؟

بنیامین-حالا خوبه می خوای یه سر بری شرکت واز اون ورم بری فرودگاه دنبال شمیم و خاله انقدر تریپ ورت داشته

- مخمو خوردی همچین می گه انگار خودم نمی دونم کجا میرم..

برو بابایی گفت و رفت بیرون از اتاق،به خودم توی آینه نگاه کردم...چشمای قهوه ای و موهای خرمایی،درست شبیه خودش!

خیلی دلم واسه شمیم و خاله تنگ شده بود،امیدوارم بعد این سفری که به مالزی داشتن... افسردگیش از بین رفته باشه

آهنگ چقدر خوبه آرمین رو گذاشتم و تا نیمه زیادش کردم....با آهنگ رفتم تو حس ..کلا من زیاد جو گیر می شم به بزرگیتون ببخشید

بنیامین-شهروز...شهروز...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هان..؟

بنیامین-می گما این عمو حسین(شوهر خالم)مشکوک میزدا!!

من-چرا مشکوک بزنه ...فقط زنگ زده بیاین شرکت همین..

بنیامین-بابا منظورم اینه نکنه می خواد در شرکتو تخته کنه!!

-جهنم تخته کنه بده به یکی دیگه، به ما چه از کار مام کم می شه....راحت بیکار ول می چرخیم...

نیامین- نکه الان خیلی کار می کنی هرچی پرونده و کاره ریخته رو سرم خیر سرت تاجری نفهم...

-صفت های خودتو به من نچسبون بی مزه

بنیامین-آره بزار خاله بیاد قشنگ می بینم واسه کار سگ دو می زنی ترسو!!!!!!

من-من کجا ترسوام..تویی سگ دو میزنی آخرشم به هیچی نمی رسی و همه کارات به اسم من تموم می شه!

آیسل:

رفتیم سمت شرکت این اهورای مسخره..اصلا خوشم ازش نمی اومد پسره ی خر مایه عوضی

باران-هوی نری اون جا شر راه بندازیا

-کی من؟؟ .....نه بابا اگه اون کله خر(اهورا) رو نبینم ریلکسم

کم کم به شرکت نزدیک شدیم که یه پژو مشکی با سرعت زد جلومون تو همین موقع یه سگ از اون ور خیابون پرید وسط جاده و بعدش...خر تو خر شد!

باران-وایـــــی عجب تصادفی!!!!!

-بدبخت سگه الهی

باران-روانی، طرف تو ی پژو رو دیدی چه تیکه ای بود؟؟؟؟؟؟

بی توجه به باران از ماشین پیاده شدم همه دور پژو جمع شده بودن داد زدم برین کنار دامپزشکم!

ی مرده گفت-برین کنار خانوم دکتر رسیده.....

-گفتم دامپزشکم مگه به جز سگه ی حیوون دیگم اینجا هست؟

منظورم راننده بود.با سرعت رفتم سمت سگ بدبخت...

بیچاره بد جوری آسفالت جاده شده بود یه پاش که کلا له شده بود...سگرو بلندش کردم پا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کوتاه بود ...این که ی پاش داغونه پا کوتام هس دیگه کلا باید با ویلچر راه بره..رفتم سمت ماشینم که راننده پژو اومد پایین..

یاقمر بنی هاشم عجب غولیه این یارو....خدایا به دادم برس

شهروز:

- بنیامین چه تصادفی به پستمون خورد..سگرو دیدی چطوری پِرس شد؟!!!!

بنیامین-یا خدا یا رو چپ نکرد خودش کلیه بپر پایین بریم یه آماری بگیریم..

-بشین سر جات حالا واسه ما آمار گیر شده اصلا تو رو سننه؟؟؟؟

تو حال و هوای خودمون بودیم که صدای جر و بحث بلند شد..یه دختر بود اون پسرم فکرکنم راننده پژو بوده که سگ بدبخت رو آسفالت جاده کرده بود.دختره پشتش به ما بود.واس همین قیافش معلوم نبود

رانند-هوی خانوم ما این جا بین مرگ و زندگی ایم تو اومدی این سگرو ببری بیمارستان!!!!!

دختره داد زد-به جهنم که بین مرگ و زندگی هستید ... زدید این سگ بدبختو پِرس کردید عین خیالتونم نیست ...

راننده-یعنی می خوای بگی من زدم بهش اون نپرید وسط جاده

دختر- فکر کردی نمی دونم از قصد داری اینا رو می گی ...الان کلا چه ربطی داشت ؟من دامپزشکم کارمم این، راستی تو هم که حیوونی یادم باشه یه ویزیتت کنم!!!!!!

بنیامین-طرفو داری ..

-ببند بابا ببینیم آخرش چی می شه

تو ی همین موقع یه دختر دیگه اومد و اون خانوم دامپزشکو با زور برد..ماشالا این خانوم دامپزشکم زبونیه واس خودش

آیسل:

-بچه پرو فکر کرده کیه..قوزمیت ۲ سر...

باران-بسه آیسل بیا بریم دیگه ولش کن الان یه شر دیگه راه می ندازی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اصلا حواسم به این سگه نبود..می گما این سگ امروز چه فیلمی شد ..با باران رفتیم سمت ماشین که یه پسره داد زد

پسر-به باران خانوم

بر گشتم طرفش ..این بارانو از کجا می شناخت؟؟؟ یه نگاه به باران انداختم تکون نمی خورد عین مجسمه وایستاده بود..یکی زدم به بازوش..تا حواسش اومد سر جاش

من-هوی دیوونه طرف کی باشه؟

همون پسره دوباره گفت-یعنی منو نشناختی باران خانوم؟

فهمیدم جریان دونفرس مام جیم شدیم به طرف ماشین

پسر-بارانم کجامیری عزیزم منم غلام علی!!!

بر گشتم سمتش .باران که از جاش تکون نخورده بود پس منظورش با کیه؟؟؟؟

پسره-چرا ناز می کنی من که می دونم منو شناختی!!!!!

من-جاااااانم!؟

پسره-قربون اون جانم گفتنت ..هم تو عکس خوشگلی هم واقعی..جیگرتو!!!!!

-منظورت با منه؟؟

پسر-پس باکی باشه؟

-غلام علی تویی؟؟

پسره-ای کلک شناختی؟؟

تازه دوهزاریم افتاد که بله باران خانوم تو اون سایت لعنتی که می چته عکس منو جای عکس خودش گذاشته.....اومدم پِرسش

کنم یاد سگ بدبخت افتادم.شانس آورد.باکله رفتم سمت ماشینم ..سگَ رو گذاشتم صندلی عقب،بارانم همون جا کاشتم و سوارش نکردم.

آیسل:

پدر استیمو در آوردم از بس گاز دادم..تو این شیر تو شیری این غزل هی زنگ می زد..مگه ول کن بود..آخرش جواب دادم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-الو غزی؛عجله دارم تو هم هی زنگ می زنی!

غزل-آیسل اون سگه بود...

-بابا ول کن من الان عجله دارم بعدا حرف میزنم باهات خدافظ...

زنگ زدم به صادق همون صادقی

-الو صادق اتاق عملو بگو حاضر کنن....

صادقی-به آیسل خانوم چه عجب دارین میاین

-بین یه نصفه روز نبودم زبونت وا شد دوباره....

صادقی-اوا خاک عالم معذرت دیگه نمی حرفم من رفتم بگم

دیوونس این دختر!

مریم - آیسل تو عمل می کنی یا خودم؟؟؟؟

-خودم عملش می کنم من رفتم...

پای راست جلوییش خیلی اوضاعش بد بود...

هیچ کاری جز قطع کردنش نمی تونستم بکنم..

دلم براش سوخت،اماکاری نمی شد کرد پس کارمو بی برو برگشت انجام دادم.

از اتاق عمل اومدم بیرو ن عصبی بودم دلم می خواست یکی رو ترور کنم که بله چشم افتاد به ی شخصی که دلم می خواست خفش کنم،اهورا خان!

غزل-سلام آیسل چی شد ؟؟؟عملش موفقیت آمیز بود؟؟؟

با حرص گفتم-نه!!!

اهورا-سلام ایسل خانوم..

برگشتم طرفش پسره ی دماغو..کله خر..خودشیفته...اقا ما فشامون مجاز بود شما هرچی دوس داشتین بگین

-برای چی اینجایی؟

اهورا-مثل اینکه سگ بندس،حالش خوب می شه؟

رومو ازش گرفتمو گفتم- ی پاشو قطع کردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اهورا تو کف حرفم بود..یعنی به کل قاط زده بود

اهورا-نگو که به خاطر..

نزاشتم حرفشو بزنه می دونستم که الان بحث اخراجم و جریان سگشو می چسبونه به هم

-نه پاش خیلی بد صدمه دیده بود کاریش نمی شد کرد..

توی همین موقع باران اومد تو کلینیک

باران-چی شد آیسل؟؟عملش خوب بود؟؟؟

حوصله این بارانو نداشتم .فعلا که یه کنه رو بهم چسبونده حالا خوبه اسم خودشو گذاشته بود..بی تو جه بهش رفتم تو اتاقم

پشتبندش اهورا و غزلم با من اومدن تو اتاق

اهورا-آیسل ازت ممنونم !

من- پسوندش؟؟؟

اهورا-خانوم....

من-کامل بگید...

اهورا-آیسل خانوم ممنونم اگه شما نبودید سگم الان پخش زمین بود..

من-خواهش

اهورا-بابت جریان اخراجم من ازتون معذرت می خوام

چه پرو..فکر کرده من خرم..ای .....

من-پولو واریز کنید.سگتونم ۳ روز دیگه خوب می شه بیاید دنبالش..تا اون موقع اینجاس...

با رفتن اهورا غزل توپید بهم-چرا اینقدر باهاش بد حرف زدی هان؟؟

-تو یکی رو اعصابم را نرو که پنچرت می کنم!!!

یهو نمیدونم چیشد که زد زیره خنده

-ای تـــــــــیر

غزل داد زد-باران بیا تو محکاکمه وقتشه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در باز شدو باران با ی چهره درهم اومد تو-آیسل حالا ما ی کاری کردیم..بابا حرصمون نده..اقا ما چیز خوردیم تو ببخش بین موهام سفید شده

-اشکالی نداره با حنا سیاه کار مو هاتو ردیف می کنم

باران-ای درد با درمون بگیری که همیشه یه چیز تو آستینت داری ..زبون ۱۸ متری

-بروبابا

باران-قهری حالا؟

-دلیل اینکه عکس منو گذاشتی جای خودت چی بود؟

باران-خب..خب

-خب و مرض...میگی یا نه؟

باران-آه خب گفتم شاید از قیافم خوشش نیاد...منم گفتم بزار اول عاشقش کنم بعدش عکس خودمو نشون بدم

غزل-اووو نچایی!

-خدا محوت کنه ایشالا...طرفم چه قربونت برمی راه انداخته بود!

هرسه تاییمون خندیدیم...

ی نگاهی به اوضاع کلینیک انداختم همه چیز ردیف بود با وجود مریم..خدایا یه شوهر پولدار بندازه تو تورش..بعد کارام غزی یه مرخصی از اهورای کله خر گرفت و ۳ تایی زدیم به جاده

-غزی عجب چش شوری داری..بدبخت خوبه ی سگ بود اگه ی دختر بود میمرد حتما!

باران ی چنگ زد به صورتش گفت-اوا خاک عالم عجب چش حسودی داری...وای آیسل اگه یه دختر دوره اهورا باشه فکرکنم سرویس زمین و زمان شه!!!!!!

غزل-ببندید..هوی آیسل سیستمو بزن که به عشق ترشیدگیم می کوبم...یالا

(اهنگ باتو لیلا رو گذاشتم و زدم بالا)

دلم میخواد عاشق بشم با تو

بگو چطور بیام تو دنیاتو

دلم میخواد محرم قلبت شم به من بگی تموم حرفاتو

دوست دارم حالت چشماتوگردی عطر نفسهاتو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کاش بدی هدیه به قلب منگل لبخند رو لبهاتو

ازم نگیر نگاتو ؛ حس خوش صداتودیوونه بازیاتو ، گریه و خندهاتو

تو رو دوست دارم ای کس و کارم

نمیتونم چشم من ازت بردارم

خود رویامیه مه دنیامی همه زندگیمو و امید فردامی

ازم نگیر نگاتو ؛ حس خوش صداتودیوونه بازیاتو ، گریه و خندهاتو

دلم میخواد عاشق بشم با توبگو

چطور بیام تو دنیاتو

دلم میخواد محرم قلبت شمبه من بگی تموم

حرفاتودوست دارم حالت چشماتوگردی عطر نفسهاتوکاش بدی هدیه به قلب منگل لبخند رو لبهاتو

ازم نگیر نگاتو ؛ حس خوش صداتودیوونه بازیاتو ، گریه و خندهاتو

شهروز:

به شرکت که رسیدیم

بنیامین ماشینو پارک کرد..یه اشهد واس خودمو سامان خوندم

شاید دیگه سعادت خوندنش نرسه..دلیل ترسمم از شوهر خالم حسینه یعنی کافیه یه خطا ببینه کلا تروری...حالا خوبه مطمئنما خطا یا شری ندادم..

بنیامین-الهی چقدر بدبختی شهروز..یه نیم ساعت دیگه خاله میاد..دوباره سگ دو زدنات شروع می شه ترسو

بی توجه بهش مغرورانه رفتم سمت اتاق عمو حسین..نمی دونم الان مغرور بودن چه معنی می داد..به کل قاط زدم

حسین-به ببینید کیا اومدن ..شاخه خشکیده های شرکتم اومدن..

-سلام عمو جان .. از این تعریف هاتون ما اعتماد به نفس کاذب پیدا می کنیم..یه ذره هم به فکر ماباشید،خاک شیر می شیم

حسین-اختیار داری پسرم..هروقت اعتماد به نفس کاذب خواستی در خدمتم.

اقای مرادی یکی از سهام دارای شرکت و ۲ تادختر پیش عمو حسین بودن..یکی از دخترا تو کف بنیامین بود.اون یکی هم واسه من هی چشمک زد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وا..این دختره چشه؟؟؟معمولا پسر چشمک می زنه

حسین-شهروز و بنیامین آقای مرادی رو که می شناسید..(مام عین بز یه سر تکون دادیم)

حسین-قراره شرکتو بسپارم دست ایشون!

من و بنیامین با هم گفتیم-جـــــان؟!

حسین-جونتون بی بلا ..قراره ما بریم رامسر!!!!!!

و چون دیگه کسی از خودمون رو شرکت نیست آقای مرادی که از بقیه سهام هاش بیشتره مدیر و جانشین من و خالتون می شه

یا خدا این فیلم رامسر رفتن چیه...باز اینا زده به سرشون

-عمو این رامسر رفتن دیگه چه صیغه ایه؟

حسین-شرکت جدیدمون اون جا پا برجا می شه!

-شرکت جدید!!!!!!

همون جوری که منو بنیامین منگ بودیم جناب مرادی شروع کرد

مرادی -شهروز جان و بنیامین این ۲ خانوم دخترای من هستن ...مبینا و مینا!

پَ اسم دختر چشمکیه میناس

من و بنیامین -خوشبختیم

مرادی رو به حسین گفت-آقای امیری از این که به من و دخترام اعتماد کردید و شرکت رو سپردید دستمون ممنونم

حسین-این چه حرفیه..مگه می شه آدم به دوست صمیمیش اعتماد نداشته باشه

مرادی-پس اگه موافقید فردا شام خونه ما بیاید و سرفرازمون کنید!!!

ای تف به ماجراها

عصبی از شرکت بیرون اومدم .بنیامینم دنبالم. سوار ماشین شدیم

-والا دیگه حوصله رامسر رفتنو ندارم...

بنیامین-درکت میکنم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شیشه رو دادم پایین و گفتم-نه درک نمیکنی،مامان و بابای به خاطر ی مشت آدم عوضی کشته شدن اما مامان و بابای تو ،توی تصادف کشته شدن،بنیامین دیگه حوصله هیچی رو ندارم فقط کاش شمیم حالش خوب شده باشه.

باروشن شدن ماشین به جاده خیره شدم

بنیامین-هوی حواست کجاس این مبایلت خودشو کشت هی بندری می ره!!!!!

رها خواهر بنیامین بود

-الو؟؟؟

رها-سلام شهروزخوبی؟؟

-خوبم رسیدین؟؟؟

رها-آره شماها کجایین ؟؟؟

-سر قبر توییم !!!!!

رها-چی؟؟

-هیچی سر قبر یکی از دوستان بودیم اشتباه شد

بنیامین-میزنم داغونت می کنما

-الو رها ما الان میایم...

رها-اکی

-خدافظ.

رها-خدافظ عزیزم

- استارت بزن بریم رسیدن

****

تا شمیم رو دیدم عین جت رفتم سمتش و بغلش کردم...چقدر تغییر کرده افسردگی زندگیشو نابود کرد.

اما موهای خرمایی روشنش و چشاش که کپ مامانه زندگی رو برای من آسون کرده.

شمیم -شهروز من خوبم .

-پناه بر خدا نباشی ۳ ماهه دودر کردی رفتی می خواد حالشم بد باشه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیم باخنده..یاخدا گفتم خنده...عجیبه ها بعد یه قرن خندشو دیدم

شمیم-شهروز خاله هم هستا چسبیدی به من!!!

چه زبونی وا کرده

شهره-ای نامرد تا شمیمو دید ما رفتیم به امون خدا!!!

رفتم سمتشُ بغلش کردم..مثه مامانم بود..پشتیبان من و شمیم و همین طور بنیامین و رهاااااا

رها-شهروز خوبی عزیزم؟؟؟

-در شرف شما خوبیم

یه دست دادم باهاش و سریع همگی از اون جا رفتیم

بنیامین-خاله شما جریان رامسرو می دونین؟؟؟

شهره-آره پسرم..مگه می شه ندونم.

-مثلا جا قحطی بود که میریم اون جا؟؟؟؟

شهره-شهروز بس کن ...حتما ی چیزی میدونم که میگم بریم

شمیم-آره شهروز بریم...اونجا هم ی شرکت راه میندازیم همم از فضا لذت میبریم

مگه تو گذشته رو یادته که حالا دوست داری بری اونجا!!آه لعنت

رها-خاله کارای شرکت اون جا چی شد؟؟؟

شهره-خوب پیش میره قراره یه ویلا اون جا بخریم با زمین های کشاورزی!!

بنیامین-رسما رفتیم تو دل کشاورزی!!!

- فرض کنین رها و شمیم برن زمین اب بدن با شلوار کردی و لباس گل گلی

خاله و بنیامین غش کردن از خنده اما رها و شمیم بانگاهشون قبض روحم کردن

آیسل:

یه گشتی زدیم تو مانتو فروشی ها و غزی رو رسوندیم در خونش

باران-آیسل از دستم ناراحتی؟؟؟

-نه چون واسم شوهر پیدا کردی دارم قر میدم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-چی؟؟؟غلام علی واسه خودمه!!

-مسخره کردم

همون موقع گوشیم زنگ خورد...

مامانم بود سمن خانوم سلطان خونه

مامان-الو آیسل عزیزم خوبی؟؟؟

- سلام خوبم به لطف توجه های شماااااا

باران فهمید که حالم بده جامونو عوض کردیم و اون نشست پشت فرمون

مامان-آیسل عزیزم این کارو باخودت نکن..مثلا چرا جمع کردی اومدی تهران هان؟؟؟

-یعنی تو دیلشو نمی دونی واسه چیه؟؟؟وایسا وایسا الان می گم یادآوری شه

عصبی بودم دست خودم نبود باز یاد آیسان افتادم با کاراش

-به خاطر دخترت ..دختر بزرگ آیسان..دختری که

خرش می رفت اما حرفش همیشه جای منو پر می کرد(قاط زدم شرمنده)

همیشه بهش توجه کردین..تو همه کارا پشتش بودم..از عشق گرفته تا گند هایی که بالا می آورد..خوردم کرد اما

شکسته هامو جمع کردم...

نزاشت حرفمو بزنم و با بغض گفت

مامان-آیسل تمومش کن..اشتباهمو فهمیدم..برگرد

-برگردم که باز

یهو صدای جیغ پیچید تو گوشیم

-مامان!؟مامان چه خبر شده؟

یکی جواب داد..خودش بود..آیسان

آیسان-همین کاراته که باعث شد مامان ناراحتی قلبیش اوت کنه!!!

-چی می گی تو؟؟؟؟مامان کجاس؟؟؟

آیسان-آیسل برگرد مامان حالش بده الان قلبش گرفت برگرد رامسر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز صدای مامان اومد

مامان-آیسل می خواستم زود تر بگم برگردی اما شاید با دیدن اوضام ناراحت می شدی..

-مامان حالت خوبه؟؟؟؟؟

مامان-آره ازت می خوام کاراتو انجام بدی و برگردی رامسر!!!!

اوهع همینم مونده..سبزه بود به گل نیز آراسته شد

-مامان خودت می دونی که ...

مامان-امروزشنبس هفته دیگه شنبه میای .

-کم منو لای منگنه بزارین...

مامان-همین که گفتم حرصم نده شنبه جف پا میای رامسر

قطع کرد..تا به خودم اومدم

جلو خونه بودیم....بی توجه به باران رفتم تو اتاقم..

یعنی باید برم!!دلم گرفت امون بده..فقط یه بار امون بده....باکله رفتم حموم... دم اون کسی که حمومو برپا کرد گرم...وگرنه طرفی که عاشقه یا شکست عشقی خورده نمی دونست خودشو کجا خالی کنه..از تو حموم داد زدم - باران

اومد پشت در حموم و گفت-چه مرگته؟؟؟

-می گما ما تو حمومون وان نداریم، وگرنه تا حالا چن بار خود کشی می کردم لامصب خیلی کلاس داره!!!!

باران-چیه باز زد به سرت؟؟!!!

-مگه چیه من تو این موزیک ویدیو ها زیاد دیدم واسه اونه می گم کلاس داره

باران-ببند بابا ولی از یه رفتارت خیلی خوشم میاد!!

-چیه؟؟ من همه رفتارام خوبه

باران-از این خوشم میاد که هرچی بد بختی و غم و غصه داشته باشی بازم اون شوخ بودن و خندت تو صورت و رفتارت پلاسه !!!!

بعد حموم رفتم سمت دفتر خاطرم!!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از سر بیکاری عین این اسکلا نشستم اتفاقای امروزو نوشتم..نکنه واقعا اسکلم!!!!

با داد گفتم-بـــــــــــاران..

باران-اِهم؟؟؟

-من اسکلم دارم اتفاقای امروزو تو دفتر خاطرم می نویسم؟؟؟؟

باران-نه شمارده اسکلا رو هم رد کردی !!!

-بزنم نصف شی ؟؟

باران-خب توهم

رفتن به رامسرو که میرم نبود بارانو کجای دلم جا بدم

آیسل:

روز آخری بود که سر کارم بودم.جدایی از این کلینیک خدایی واسم سخته.همین طور مسخره بازیای صادق :)

مریم-حالا واقعا می خوای بری یاداری دَسَم میندازی؟؟؟

-نه بابا دس انداختن کجا بود...مامانم حالش بده ناراحتی قلبی داره.

مریم-خدا کمکش کنه.آیسل دلم برات تنگ می شه هاااااا

-خودم با کپ واکن گشادش می کنم !!!

بغلش کردم.

برای آخرین بار تو کلینیک کار کردم...ماشالا دم رفتن همه یاد حیوونا‌شون افتادن..خواستیم یه جو ناراحت بدیم

اینا ریزش کردن سرمون نشد جو بدیم!!!.با همه خوبی ها و بدی هایی که با این کلینیک داشتم رفتم.

مریم قرار شد با یه نفر دیگه این جارو بچرخونه....قبل رفتن یه سر به سگ اهورا انداختم..

-اوخی داغونی؟؟؟؟؟

سگه هی ناله می کرد

-منم داغونم باید ۴ روز دیگه برم رامسر

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز سگه ناله کرد

-درکت می کنم..

باز ناله کرد

-خدایا مارو شفا بده هنو نرفته خل شدیم همدممون سگ شده

خدا بده شانس ..مردمو تیر برق می گیره مارو این سگه می گیره!!وباز اون همچنان ناله کرد!!!!

رفتم سوار اس دیم شدم..استارتو زدم .. موبایلم زده بود تو فاز بندری....غزل بود

-الو سلام غزی

غزل با گریه-بمیری مسخره داری میری؟؟؟؟

-نه وایستادم شاهزاده سوار بر قاطرم بیاد بعد باهم بریم کنار ساحل عشق و صفا

غزل-می خوام برا بار آخر ببینمت

-حسش نی....بابا هفته دیگه میرم، همون شنبه...این چند روزو می ترکونیم ۳ تایی

پشت چراغ قرمز بودم همون طور که با غزی می حرفیدم نگام افتاد به..... بله بارانو اون غلام علی

غزل-مردی چرا جواب نمی دی دختر؟؟؟؟

-باران با اون غلام علی تو کافی شاپن دارن جرو بحث می کنن

غزل-بینم دعوایی شده؟؟؟؟

-نه نشستن هنوز بزن بزن نشده...

غزل-آیسل بپر پایین خودت می دونی که آخرش چی می شه!!!!!بازم بزن بزن می شه ها بدو!

گوشیو قطع کردم،بارانو خوب می شناختم هیچ وقت تحمل شنیدن توهینو نداره و آخرشم ی دعوایی راه میندازه! ماشینو زدم کنار....

یه ایل دختر و پسر اون اطراف بودن بادیدنم همه نگاها برگشت

سمت من !!!!!بله دیگه باید نگاه کنن من به این خوشتیپی ..یه نگاه به خودم انداختم...

مانتو صورتی چرک و کفش کالجی سفید و کیف چرک صورتی و شلوار و شال سفید

با اون عینک دودیم دیگه کلا روی هرچی خوشگل اونجارو کم کردم .....خااک تو سرت آیسل

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الان دعوا می شه تو داری از خودت می گی....بی توجه به بقیه رفتم تو کافی شاپ ..نزدیکشون شدم

رو میزشون یه کیک کاکائویی بود و روش نوشته بود تولدت مبارک غلام علی...با صدایی عصبانی گفتم

-باران چرا داری با این آقا جر و بحث می کنی؟؟؟؟

غلام علی-ببینین خانوم محترم ایشون منودور زدن و.....

-خودم جریانو می دونم نمی خواد شاهنامه بگید

باران-منو ببخش غلام علی ببین روز تولدته نگاواست کیک خریدم

خاک تو سرت باران...خاک کم آوردم

غلام علی-جمع کن بابا تو هم دختره ی ..

فهمیدم الان یه حرف مفت می زنه که توهین به بارانِ

دست بارانو گرفتمو بلندش کردم...همون موقع کیک رو برداشتم و کوبوندم تو صورت غلام و الفرار

حقشه بی شعور تا حرف دهنشو بفهمه!

باران-آیسل چرا کردی وای کارو خراب تر کردی!!!!

-ببند فقط بدو

دوتایی رفتیم سوار ماشین من شدیم..تو آیینه نگاش کردم... چه ماه شده بود

باران-به خدا دیوونه ای دختر....

-بابا خوبم کردم اعصابم خورد بود دنبال یکی می گشتم سرش خالی کنم

باران-اون که چیزی نگفته بود!!

-مگه تیکه آخر حرفشو نگرفتی می خواست از اون حرف سه نقطه ای ها بزنه

باران-غلط کرده.اصلا خوب کاریش کردی! حالا کی میری.؟؟؟؟

-هفته دیگه..انقدم خودتو کوچیک نکن برای ی پسر

اشکاشو پاک کرد و گفت-ولی عشق...

-عشقو بیخال..قول بده؟

باران-قول

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بارانو رسوندم محل کارش و خودم رفتم خونه

شهروز:

رفتم جلوی آیینه یه کت اسپرت طوسی و شلوار لی مشکی...اوه اوه چی شدم . دسی به موهام کشیدمو عطر ورساچیمو رو خودم خالی کردم...ساعتمم زدم به دست و همون موقع نگام افتاد به سامان

چشای عسلی و موهای خرمایی تیره..اونم یه تریپ تو مایه های من زده بود...

باهم رفتیم بیرون.شمیم هم تریپ ساده و اسپرت زده بود...رنگ و روشم خوب بود.خالم هم یه تریپ خاص زده بود و همین طور عمو حسین و چسب قطره ای همون رهاااااا.ماشینو روشن کردم اقایون با ما بودن خانومام با رهاا.

چن مین بعد

بنیامین-ایول خونه !!!!!

همگی رفتیم تو...یه حیاط نیمه بزرگ داشت..پر توش گل رز بود و گل محمدی من که مست شدم

خونه ویلایی بود....یه سگ روانیم داشتن که زد بود رو دزد گیر و هی پارس می کرد..دِ ببند اون دهنو کرمون کردی

مرادی اومد دم در و بای احوال پرسی توپ رفتیم تو...

اوهع عجب سلیقه ای همه چی رنگ شکلاتی بود...

با دیدن خونشون از شکلات زده شدم درکل از رنگ قهوه ای ...تا رفتیم تو اون دختر چشمکی

اومد سلام کرد..همون مینا...با همه احوال پرسی کرد منم سرد یه سلام کردم

بنیامین در گوشم گفت-می گما عجب خونه ای ..درحدشون خوبن ...تو حواستو به جلوت بده که مینا تمومت کرد

همی خدا جا قحطی بود حتما باید رو درو اون بودم به بهونه دست شویی رفتم و بعد برگشتم

یه جا دیگه نشستم...حالا نگین خود درگیری دارماااااا.بعد حرف زدن درمورد کار همگی رفتیم سمت میزشام

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من یواش گفتم-اوهع بنیامین ببین چه ها کرده این خانوم مرادی !!!!!

بنیامین-ایولا داره

یه پا بفرمایید شام بود...اما غذایی چشمو گرفت.. خورشت فسنجون ..!!!!راستش اگه الان می خوردم

دومین بارم می شد ..فکرکنم بهش حساسیت داشتم یا شایدم نه والا در کل زیاد امتحانش نکرده بودم

جز اون یه بار ی که رها درست کرد. اونو خوردم مشکلی نداشتم فقط ی ذره داغ کردمو گلوم خس خس کردا...حساسیتو بی خیال شدمو فسنجونو زدم به بدن

شهروز:

رفتم جلوی آیینه یه کت اسپرت طوسی و شلوار لی مشکی... دسی به موهام کشیدمو عطر ورساچیمو رو خودم خالی کردم...

ساعتمم زدم به دست و همون موقع نگام افتاد به بنیامین

اونم یه تریپ تو مایه های من زده بود...

باهم رفتیم بیرون.شمیم هم تریپ ساده و اسپرت زده بود...رنگ و روشم خوب بود.خالم هم یه تریپ خاص زده بود و همین طور عمو حسین و چسب قطره ای همون رها.ماشینو روشن کردم اقایون با ما بودن خانومام با رهاا.

چن مین بعد

بنیامین-ایول خونه !!!!!

همگی رفتیم تو...یه حیاط نیمه بزرگ داشت..پر توش گل رز بود و گل محمدی من که مست شدم

خونه ویلایی بود....یه سگ روانیم داشتن که زد بود رو دزد گیر و هی پارس می کرد..دِ ببند اون دهنو کرمون کردی

مرادی اومد دم در و بای احوال پرسی توپ رفتیم تو...

اوهع عجب سلیقه ای همه چی رنگ شکلاتی بود...

با دیدن خونشون از شکلات زده شدم درکل از رنگ قهوه ای ...تا رفتیم تو اون دختر چشمکی

اومد سلام کرد..همون مینا...با همه احوال پرسی کرد منم سرد یه سلام کردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین در گوشم گفت-می گما عجب خونه ای ..درحدشون خوبن ...تو حواستو به جلوت بده که مینا تمومت کرد

هعی خدا جا قحطی بود حتما باید رو درو اون بودم به بهونه دست شویی رفتم و بعد برگشتم

یه جا دیگه نشستم...حالا نگین خود درگیری دارماااااا.بعد حرف زدن درمورد کار همگی رفتیم سمت میزشام

من یواش گفتم-اوهع بنیامین ببین چه ها کرده این خانوم مرادی !!!!!

بنیامین-ایولا داره

یه پا بفرمایید شام بود...اما غذایی چشمو گرفت.. خورشت فسنجون ..!!!!راستش اگه الان می خوردم

دومین بارم می شد ..فکرکنم بهش حساسیت داشتم یا شایدم نه والا در کل زیاد امتحانش نکرده بودم

جز اون یه بار ی که رها درست کرد. اونو خوردم مشکلی نداشتم فقط ی ذره داغ کردمو گلوم خس خس کرد!...حساسیتو بی خیال شدمو فسنجونو زدم به بدن

فسنجونو زدم به بدن خدایی خیلی خوشمزه بود..

-خانوم مرادی دستتون دردنکنه خیلی خوشمزه بود....راستش دومین باری بود که فسنجون می خوردم...

توهمین موقع مرادی پرید وسطحرفم

مرادی-شهروز جان این غذا ها رو همسرم درست نکرده مینا دخترم زحمتشونو کشیده!!!!

با شک گفتم-دستتون درد نکنه !!!

رفتم توحال و چند دقیقه بعدشم بنیامین اومد

-پسر باورم نمی شه من که تاحالا از هیچ دختری تعریف نکرده بودم حالا از دست پختش گفتم

بنیامین-حالا مگه چی شده نمیمیری که چه قدر تو سنگ دلی پسر خاک بر سرت

-نه این جوری نمی شه تشکرمو پس می گیرم!!!!

بنیامین-از تیکه آخر حرفت خوشم اومد گفتی دومین باریه

که خوردی..باید میدیدی چه جوری نگات می کرد..فکر کنم عاشقونه بود...بادا..مبارک بادا،آخرش پسرم شهروز رو شوهردادم دادم رفت!کل بکشید

همون موقع مینا اومد....عملیاتو شروع کردم...من جرمم بدن از ی دختر تعریف نمی کنم اونم جلو روش

-آخ بنیامین معدم خیلی درد می کنه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مینا با استرس-آقا شهروز حالتون خوبه؟؟؟؟؟

-نه معدم درد می کنه واسه غذاهاس فکنم

شهره-شهروز چی شده؟؟؟؟

-خاله جان حالم بده معدم داغونه فکنم واسه فسنجونه!!!!

رها-اون باری که خوردی

اومد بقیه حرفشو بزنه که شمیم یه ویشگون ازش گرفت.قربون آبجیم

بنیامین-خاله جان بهتره بریم بیمارستان وضعیتش خیلی بده هـــــا

شهره-باشه،رها و شمیم وسایلتونو بردارین بریم....

مینا-شهره خانوم بخدا نمی دونستم آقا شهروز به این غذا حساسه....

شهره-اشکالی نداره..علم غیب که نداشتی

همگی خدافظی کردیم و سوار ماشین شدیم و برگشتیم خونه...گاهی واقعا بچه میشم

بنیامین-به نظرت تنبیه ما چیه؟؟؟؟

-تا الان که چیزی نگفته ول کن برو بکپ منم میرم بکپم

شهره-که من چیزی نمی گم آره ؟؟؟؟

من-بسم الله .....

شهره-قشنگ فهمیدم همش نقشه بودفقط واسه این که تعریفتو پس بگیری اون گندو بالا آورد..بچه شدی

من-آره....

بنیامین-خاله بزنش حقشه...

شهره-تو یکیم هم دستشی پای تو هم گیره ،خوب حالا که پرویین !!!میرین دست شویی و حمومو می شورین

منو بنیامین-چـــــی؟؟؟؟

شهره-چی و چکمه. برین بشورین همین حالا یالا

-آخه الان که ساعت ۱۱ شبه بزار فردا

شهره-باحالیش به ساعتشه فردا هم میریم رامسر

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-خاله هی بزار برسین تهران سریع کارا رو شروع کنین

شهره-کارای شرکت اون جا درست شده ..حالا برین کارتونو بکنین شب خوش

خوبه این خاله ما بچه نداره وگرنه بدبخت بچش نصف می شد...اون شب نشستیم تمیز کردن

هنوز پلاک هام بسته نشده بود که صدای جیغ شمیم اومد....با کله رفتم سمت در،بنیامینم از اتاقش اومده بود بیرون

من-چته شمیم؟؟؟؟

شمیم-شهروز سوسک!!!!!!!!!

من یکی زدم تو سر بنیامین واسه این که چقد بدبختیم که تا ساعت۳ بیداریم اونم یکی زد تو سر من...عین کاراگاها دنبال سوسک بودیم و آخرشم پیداش کردیم

بنیامین-عجب شب سگی بودا

من-لایک واسه حرفت

دوتایی بی هوش شدیم تو هال

۱ هفته بعد

یه هفتس اومدیم رامسر.... ویلا خریدیم اونم کجا درست نزدیک خونه رادمهری ها

ویلای ما و اونا تو یه ردیف قرار داره ..دورمون همش درخته...خونه رادمهری ها رو

خیلی خوب می شه دید زد..خونشون مدلش قدیمیه اما بزرگه ۳ تا بالکن داره و یه حیاط که توش تویلم

داره..درکل خرتوخره...ویلای مام پر توش درخت زیتونه و توت ...

بنیامین- چته تو کف دورو بری؟؟؟

-دارم می نگرم

بنیامین-اینا که بخاری ازشون بلند نمی شه پایه ای بریم ی دوری بزنیم؟؟؟

-پایم داش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همین طور که قدم میزدیم ....راهمون رفت سمت خونه رادمهری هاا..فضولیمِ دیگه کاریش نمی شه کرد

بنیامین-به نظر من خاله اومده دهن این رادمهری ها رو آسفالت کنه !!!!

-آفرین مغز متفکر

بنیامین-حالا از همه این رادمهری ها بدتون میاد ؟؟؟

-نه..یکی بابای خونوادس همون علی اون یکیم غفار امینی پدر زنشه.....

بنیامین-حالا واقعا اینا باعـــث ش....د

پریدم وسط حرفش و گفتم-آره باعث شدن مامانم خودکشی کنه و بابام غیبش بزنه که همون کشته شده بگیم بهتره

بنیامین-خدایی عجب مارمولکایین اینا!!!!

همون موقع صدای جیغ اومد از خونشون

بنیامین-اوهع چه خبر شده؟؟؟؟

یه دختر رو که مانتو سفید بلند تنش بود بای شال قهوه ای و شلوار قهوه ای و موهاشم تو صورتش

پخش شده بود دیدم .از خونه رادمهری ها اومد بیرون حتما یکی از دختراشه...یه دختردیگه داد زد

طرف-آیسان می کشمت

اسمش آیسانه ...اون طرفم بالا خره دیدیم ..ی دختر طرفای ?? / ??شلنگ به دست

اومد بیرون و شروع کرد به خیس کردن همون دخترِ که اسمش آیسان بود.آیسانم حواسش نبود اومد سمت ما

یهو خورد به بنیامین..عجب کوریه این

آیسان-اوا معذرت آقا حواسم نبود...شرمنده....

بنیامین که ماشالا خرکیف دختره بود

بنیامین-خواهش اشکالی نداره.....

آیسان روبه اون دختره گفت-آسیه بسه دیگه اون آبو ببند!

آیسان-شماها این جا زندگی می کنید؟؟؟

-بله اون ویلا واسه ماست

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان-واقعا؟؟؟ پدر بزرگم خونه رو داده به شما ها خوش اومدید...من آیسان راد مهر هستم اون دختره خواهرمه اسمش آسیه س

-بنده هم شهروز نیکزاد هستم .....

بنیامین-منم بنیامین کیانی هستم

آسیه-به سلام به آقایون..حال شما،آشنا هستین؟؟؟

آیسان-بابا بزرگ خونرو به اینا فروخته.....

آیسان چشمکی به اسیه زد و گفت-من و خواهرم می خواستیم یه دوری بزنیم این اطراف شما ها هم میاین؟؟؟

بنیامین که دل تو دلش نبود با کله قبول کرد فکنم عاشق شد رفت

آیسل:

روز آخریه که تهرانم قرار شد غزل بیاد خونم و به قول خودش عزای خدافظی بگیر

باران-بچه ها یه اهنگ بگین با گیتار آیسل بزنم

غزل-غمگین بزن که دلم پره ...

-از کی؟؟؟؟از اهورا؟؟؟؟

غزل-نه از رفتن تو ولی این چند روزه خیلی بهم توجه می کنه...

-اوهع نه بابا شیطون شدها!ولی من هیچ وقت نمی بخشمش به من گفت به درد آشغالیم نمی خورم

باران شروع کرد به زدن اهنگ غمگین

-دِ خفه کن اون صاب مرده رو حالا کی گفت غمگین بزنی اونو بده من

گیتارو ازش گرفتم و برعکسش کردم.دوستان من می خونم شماهاهم همراهیم می کنین

-اهورا...اهورا امشب دلم مسته توئه اهورا این دل تنهام هنوز دست توئه

اهورا تو که یار نداشتی قصد فرار نداشتی اهورا که دلم دوباره هوای چشاتو داره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اهورا بده ی بوس امشب به من بامن برقص امشب بامن

اهورا ای پسر زیبا فرشته ی رویا می خوام باتو باشم تا آخر دنیاااااااا

اهورا ای وابسته ی جونم تویی هم زبونم با تو می خوام باشم تویی هم زبونم

اونی که من دوسش دارم دوسم نداره

اهوراااااااااا

ی جورایی سر به سر دلم میزاره

اهوراااااااا

می دونه اون عاشقشه و همش می خوادش ولی باز داغ رو دل غزل می زاره

وای وای دوسش نداااااااره نداره

دلم باهاشه اسیر خنده هاشه ....کاری کرده که دل لحظه به لحظه تو هواشه

وای اهورا ..وای اهوراا ای جونم

وای اهورا ..وای اهوراا ای جونم

غزل-آیسل خفت می کنم

اینو گفت و یکی زد توی سرم...

-غلط دیگه نمی گم

غزل-آفرین حالا شد

باران-آیسل وسایلتو جمع کردی ساعت چند میریم؟؟؟؟

-نمیدونم میریم حالا.....

غزل-منظور از میریم چیه هان؟؟؟؟؟

باران-نمی دونستی من و آیسل باهم میریم رامسر .قربونش برم منو اینجا تنها نمیزاره.منم از خدا خواسته رفتم مرخصی گرفتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-ای بمیرین .....

-تو که اهورا رو داری این باران یه غلام علی داشت من با کیک پخش زمینش کردم

غزل با خنده-آره میدونم باران واسم گفت خدایی روانی تو دختر

بعد رفتن غزل من و بارانم حاضر شدیم ،پیش سوی رامسر رفتیم

باران با صدای خواب آلودی گفت-آیسل کی می رسیم؟؟؟

-هنوز یک ساعته راه افتادیما

باران-اوف حالا نمی شد روز میومدیم؟؟؟؟

-حوصله رانندگی تو روزو ندارم اون آفتاب میره رو مخم

باران-باشه فهمیدیم استاد رانندگی توشبی!!!

-خبری از غلام علی نداری؟؟؟

باران-نه به جون تو اون روز گند کیکی ی اس داد که نوشته بود حساب اون دوستتو می رسم

-عجب بدبختی تو خوابم دستش به من نمی رسه....

سیستمو روشن کردم...مثل همیشه که هرجای دور با باران میرفتیم اون بیهوش می شد و چشای منم

از کاسه در می اومد واسه رانندگی...آهنگ تصور از ستاره رو گذاشتم و دلو زدم تو فاز غمگین و باهاش هم خونی

کردم. چون از جام جهانی حذف شدیم واسه اون زدم تو غمگین نه عشق و عاشقی

هردفعه بارون میباره جای خالیتم حس میشه

نه فقط کار بارون نیست خیلی چیزا باعث میشه

خیلی چیزا باعث میشه

مثلا چشمات که جاشون پشت این قاب چوبی نیست

بی تو احساسی دارم که اصلا احساس خوبی نیست

اصلا احساس خوبی نیست

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میزنم بیرون از خونه اشک تو چشمام سرگردونه

پی راهی میگردم که تورو پیشم برگردونه

عطرتو بو میکشم میرم میرسم باز اما دیرم

حسابش رفته از دستم چندمین باره میمیرم؟

چندمین باره میمیرم؟

کاری کنم باور کنه دنیاا تویی همه داروندار من

قدم که میزنم تمام شهر تصورت کنن کنار من

کاری کنم باور کنه دنیاا تویی همه داروندار من

قدم که میزنم تمام شهر تصورت کنن کنار من

تصورت کنن کنار من

اینقده آشفتم که چشمام همه ی دنیامو لو داده

مثل دفتر خاطراتی که توی دستای باد افتاده

بی تو تو هرجمعی من تنهام چقده این صحنه غمگینه

تو که چشماتو میبندی منو هیچکی نمیبینه

تو که چشماتو میبندی منو هیچکی نمیبینه

تو که چشماتو میبندی منو هیچکس نمیبینه

کاری کنم باور کنه دنیاا تویی همه داروندار من

قدم که میزنم تمام شهر تصورت کنن کنار من

کاری کنم باور کنه دنیاا تویی همه داروندار من

قدم که میزنم تمام شهر تصورت کنن کنار من

تصورت کنن کنار من

آخیش رسیدیم ....

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خدا عجب جایی این رامسر،عاشق بوی دریام،بازم مثل همیشه نرسیده بهرامسر راهنما سمت چپ میزنیم و میریم تو مسیر خونمون

یعنی تو شب از این باغ ها رد شی جن زده می شه آدماما تو روز یه پا بهشته...

از جلوی خونه فرشته خانوم اینا رد شدیم ..نزدیک ترین خونه بعد ویلای

بابا بزرگم که الانم داده به یکی دیگه. خونه فرشته خانوم ایناس..یه دختر سرتق بی مزه دارن

که از همون بچگی تشنه به خون هم بودیم..اسمش نگاره ....قیافشم بدک نیست...دلم خواست هنوز نرسیده یه آتیشی بسوزونم ....

-باران بیدار شو رسیدیم...

۲ تا سیلی محکم زدم تو صورتش تا بیدار شد

باران-چه مرگته؟؟؟

-رسیدیم دلم می خواد خونه نگار اینا رو بترکونم....

باران-بابا هی بزار رسیدنت مهرش خشک شه این بدبختم گناه داره.

بی توجه به حرف های باران رفتم ی سنگ ورداشتم از اون بزرگا و زدم به پنجره

اتاق نگار ..صدای شکستن شیشه همه جا پیچید مام زدیم به چاک

باران-خـــــــاک تو سرت حالا خوب شد...مرض ریختنت تموم؟؟؟

-خدایی حال میده ها اره تموم

ساک هامونو ورداشتیم ..همه خواب ...مام دزدکی رفتیم تو خونه....خوبه حالا ۴ ساله نرفتیم یه کلید دودر

کردیم....رفتیم تو ..چراغ اتاق آسیه روشن بود....بارانو دک کردم بره بکپه ..خودمم رفتم فضولی

آسیه-آیسان پس خوشت اومده ازش آره؟؟؟

آیسان-آره خوب خوشتیپه اما عاشقش نشدم که

آسیه-دیوونه ای به خدا هنوز ۱ روزه طرفو دیدی....

آیسان-آخه نگاهش تک بود

آسیه-ول کن این حرفارو..می گم آ یسل که میاد باز دعوا راه نندازین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان-راستش می خوام این خوصومت بینمون رو تموم کنم

تو تموم کنی. نخووود. من تو رو می شناسم

آسیه-امید وارم. برو بخواب دیگه خیرسرت از من بزرگ تری باید به من بگیا

-ایششششش چندشا

آسیه-تو کی اومدی..تو....؟؟؟؟

-یه سلامی یه دردی یه خسته نباشی یه چیزی

آیسان-خوش اومدی

-ممنونم

آسیه پرید بغلم...قربونش نرم!!!!چقد بچم بزرگ شده تو ۴ سال

آسیه-ای نامرد چرا ی سر نزدی؟؟؟؟

ایسان خیلی سرد یه خوش اومدی گفت و رفت تو اتاقش...

-خودت میدونی که نباشم برای همه بهتره

خودشو بیشتر بهم چسبوند و گفت-دلم برات ی ذره شده بود

روی موهاشو بوسیدمو گفتم-منم

مامان-دِ دختر چیزی ازت کم می شد ما رو بیدار می کردی؟؟؟هان؟؟

-دلم نیومد دیگه

مامان-مگه تو دلم داری؟؟؟

-بله اونم چه جورشو دارم...نیست برای کسی تنگ نشده بیشتر گشاد شده باید عمل شه

بابا-از دست تو ... پسر بابا امروز میای سر زمینا دیگه؟؟

من-هی خدا بزارین مهر اومدنم خشک شه اونوقت نه هر وقت تونستم می یام

بابا-باشه پسرم....خوب شد برگشتی ما که فقط ۲ تا دختر داریم اونام کار نمی کنن

-مامان چرا یه پسرم نیاوردی این بابا کچلمون نکنه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-فعلا تو هستی وقتی شوهر کردی یکی به فرزندی می گیریم

-من حاضرم جوراب کارگرا رو بشورم ولی شوهر نکنم مامان خانوم

مامان-می بینیم

-می بینیم

باران-سلاااااام به اهل رادمهری ها

مامان و بابا-سلام دخترم خوش اومدی

-باران بپر برو حاضر شو یه دلی از عزا درآریم بعد سام علیک می کنی

مامان-هی آتیش پاره نکنه باز می خوای بری گردو دزدی!!!

باران-مادر جون ادبش کردم تو این ۴ سال. دیگه حتی اسمشو نمیاره

تا بد تر گند نزده جمش کنم....دست بارانو گرفتم و رفتیم تو اتاقِ من..اتاقم یه دکور آبی و سفید داره...راستشعاشق رنگ آبیو سفیدم.خلاصه بارانم نشست حاضر شدن

رفتم جلو آیینه..وایی چقد دلم واسه این تریپم تنگ شده.. دامن کتان قهوه ای سوخته که یه کمربند بزرگ روشه با کفش های بلند بند بندیم که پاشنه تخته اصولا کارم با پاشنه دار جور نی...یه پیراهن دکمه دار سفیدم پوشیدم یه مانتو جلوباز که بلندیش تا روزانوِ و شیری رنگه رو هم برداشتم

اگه نیاز شد. شال قهوه ای مم برداشتم مدل لبنانی بستم و چتری هامم ریختم بیرون...

بعضی ها مدل لبنانی می بندن از بس محکم می بندن گلوشون جر می خوره من یه نمه شل بستم.

ارایشمم ملایم زدم . بارانم تریپی تو مایه های من داشت

-حاضری؟؟؟

باران-اکی بریم

-پیش به سوی گردو دزدی

آیسل:

-پاتو وردار دیگه لِهم کردی گفتم من میرم بالا تو جمشون کن برو پایین

باران-خودت برو الان این ننه اختر میاد سرویسمون می کنه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو برو پایین خودم همرو بار می زنم برو دیگه.....

باران-ای زور گو خدا یا یه شوهر چاق کچل گیر این بی افته

-خدایا دعاشو برعکس کرد.بی چاره واسه خودش دعا می کرده هل شده

باران با جیغ-آآآآآآآیسل

-درد و آیسل چه مرگته الان میادا پسرشم هست دیگه بد تر

تو همین موقع .ننه اختر با یه عصی دستش پسرشم پشت سرش

-نره خرمون زایید برو کنار که اومدن... همش تغصییر تو باران

باران-یا امام سوم الفرار

چند تا گردو برداشتم و دِبدو از باغ ننه اختر رفتیم بیرون....ماشالا عجب سرعتیم داره

پسرشم که نگو یه پا پلنگه...خونه ننه اختر اینا از خونه ما یه جاده بالا تره واس همین باید عین

چی بدوییم. وسطای راه گم و گور شدیم ..بایدم بشیم بین درختها..هرچی بارانو صدا کردم نبود

پس خودم تکی باید می رفتم همین طور کی می دوییدم چشَم خورد به ویلای بابا

بزرگم که فروخته بودش .اگه میرفتم خونه خودمون ننه اختر موهامو می کند پس رفتم سمت خونه

اونا....از حصار که کوتاه بود رد شدم . چشمم افتاد به درخت توت..وای که اون موقع بچه بودیم

آویزونش می شدیم...بگی منو که حمله ور درخت شدم

عیبن کنه چسبیده بودم به درخته ..از ش رفتم بالا و شروع کردم به خوردن

ننه خدا خیرت بده افتادی دنبالم از گردو هام گذشتم یه بهشت نصیبم شد...

ولی خدایی این ننه که ۷۰ و ۸۰ به بالاس عجب سرعتی داشتاعین آهو می دویید

همون موقع یه صدای نا آشناگفت-هوی داری چی کارمی کنی؟؟؟

یا خدا این چه خوکیه؟؟؟

صدا-روتو بکن طرف من ..خوکم خودتی

اوخ باز بلند فکر کردم

شهروز:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-شهروز دِ عجله کن . صبحونه خوردن اینقدر وقت نمی خواد که

- خاله مزش به طول دادنشه..

شهره-من که می دونم نمی خوای بری شرکت

-خوب هنو راهم نیوفتاده اینقد عجله دارین. جشن افتتاحیش فردا پس فرداس یه امروزو بیخیال

شهره-از دست تو ...اشکال نداره . امروزم روش

-باشه باشه فردا با کله میریم

شهره-این بنیامین کجاس؟؟؟

-والا سرش گرمه بالکنه رها و شمیم کوشن؟؟؟

شهره-همین قبل این که آقا زاده بیدار شه رفتن بیرون..خدا این رها دخترمو خیر بده

یا خدا باید یه کاری کنم ..همین طوری پیش بره یهو می بینی اسمش رفته تو شناس نامم.

رفتم پیش بنیامین قهوه به دست به خونه رادمهری ها زل زده بود

-بپا نچایی پسر

بنیامین-چرا نیست؟؟؟؟

-کی؟؟؟عشقت؟؟؟زنت؟ دوست دخترت؟؟زن صیغه ایت؟؟؟دختر

بنیامین-دِ بس کن حوصلتو ندارم...پسر چشاش هنوز تو ذهنمه

-بپا ذهنت جر نخوره آقای ذهنی

بنیامین-بین یه بار شد تو جدی باشی .فقط واسه مردم زرنگه جدی شه پسرِ مغرور

-باشه بابا تو هم. اصلا می شم برج زهر مار .امروز شرکت نمیریم فردا میریم.من رفتم دوری تو حیاط بزنم

بنیامین-منم میرم آماری از این گلم بگیرم

-اووو گلم حالا گل چی هست؟؟؟لاله؟؟؟رز؟؟؟

بنیامین-بزنم نصف...ک..ن

-باشه بابا

خله این پسر...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همین طوری می چرخیدم تو حیاط که بله چشممون روشن .دختر مردم مشغول خوردن توت از درخت ماست

پشتش به من بود رفتم سمتش

- داری چی کارمی کنی؟

دختر-یا خدا این چه خوکیه؟؟؟

فکنم داشت فکر می کرد بلند گفت

-روتو بکن طرف من ..خوکم خودتی

برگشت سمتم...

دختر-خوک!!؟؟؟؟من کی گفتم هان؟؟

پرید پایین از درخت...عجب تارزانیه این

-همین الان گفتی به من خوک

دختر-خوب اگه گفتم تو فکرم گفتم بعدشم فکرم ربطی به شما نداره

-خوبه بلند فکر می کنی اگه تو دلت بود که چیزای دیگه هم می گفتی.بعدشم اصلا تو کی هستی و دزدکی اومدی درخت مردومو دِرو می کنی؟؟؟

دختر-من منم بعدشم این درخت از بچگی عاشقش بودم

اک هی پَ بگو کیه یکی از دخترای علی این دیگه از کجا اومد اون روز که جز آیسان و آسیه کسی نبود.

یه نمه آشناس این دختره اما نمی دونم کجا دیدمش اما صداش از آشنایی هم گذشته

دختر-پَ بابا بزرگم این جارو دادن به شما؟؟

-درسته مشکلیه؟؟؟

طرف-نچ مشکلی نی من برم به توت خوردنم برسم

عجب پرو این .. از دور صدای ننه اختر اومد..خیلی وقته ندیدمش از بچگی

گردوهاشو می دزدیدم ..اما از این معلومه که یکی حسابی مخشو داغون کرده که با عصی راه افتاده

اختر-هویی آیسل گیرت آوردم الان حسابتو می رسم.آتیش پاره

آیسل اومد بغل دستم وایستاد و زل زد بهم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-کمکم می کنی؟؟؟

-کی من ؟؟؟عمرا

آیسل-خواهش ...کمک کن دیگه

-اِهم .شرط داره.....

آیسل-بگو..آهان حتما گردو می خوای؟؟

-از کجا فهمیدی؟؟؟آره

آیسل-باهوشم دیگه چون معلومه چیز دیگه ای نمی خوای من سهم گردوهامو جا گذاشتم خونه این ننه اختر از بس با سرعت جیم شدم

-خوب باهم میریم!!!!

آیسل-چی؟؟ عمرا من پام اون جا نمیره تا دلم بخواد

-کمک بی کمک

آیسل-کمک با کمک ...باشه هی خدا!!!!!!

ننه اختر رسید به ما که همون لحظه آیسل رفت بغلش کرد و شروع کرد به گریه کردن

آیسل-ننه جونم اگه بدونی چی شد قبل این که حسابمو برسی این حسابمو رسید

جـــــــــــان!!

اختر-چی کار کرده این آقا

-سلام ننه جان

ننه اختر-سلام به روی شیطون و گردو دزدت...ببین چن سال گذشته اما من هنوزم تا ببینمت می شناسمت پسرم اومدی ی ندا به من ندادی؟

-راستش یه ۱ هفتس اومدیم رامسر

اختر-خب پس موندگار شدین ! پسرم این آیسلو چی کار کردی؟؟؟اصلا ببینم چی کاره آیسلی تو؟؟

آیسل دس پاچه گفت- چیزه نامزدم بود قبلا...الان منو زد گفت کار بدیه

یا خدا نامزد!!!این دختره چی می گه عجب غلطی کردم کمکش کردم.تو عمرم دختر نزدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ننه اختر-چی زدتت؟؟؟قبل نامزدت بود؟ شماها کی همو دیدین؟ الان کیته؟؟

آیسل-الان فقط آشناس!!! چیزه رامسر باهم آشنا نشدیم حالا ی جوری آشناشدیم ننه جون! الانم که جدا شدیم

اختر- ببین کی به کی می گه کار بد نکن این شهروز خودش آتیش بیار محل بودکه رفت تو جاشو پر کردی

-اِ ننه ول کن جریانو این دختر حقشه باید ادب شه

منم زود جو گیرا!!!

اختر-وای وای وای شما دوتا خوبه جدا شدین وگرنه که ....حالا کی جدا شدین؟؟اصلا چرا من خبر ندارم ؟؟؟

آیسل-اِ چیزه جریان قدیمیه بگذریم بی خیال دنیا

ننه اختر یکی زد تو سر آیسل

آیسل-چرا می زنی؟؟؟راستی پسرتونو نیاوردین؟؟

اختر-نه اون اونور دنبال دوستته اسمش چی بود؟؟؟

آیسل-باران

اختر- بعد ۴ سال پیدات شد خواستم اگه فرار نکردی واست شیرینی درست کنم اما چون فرار کردی باید بزنمت...

عجب...حالا چرا ۴ سال نبوده؟؟؟مرموز می زنه هاااا

-ول کنین این جریانو ..ننه جان شمام خودتونو ناراحت نکنین

اختر-میبینم که آدم شدی

-آدم نبودم فرشته بودم. گفتیم ببینیم آدم بودن چه حسی داره

آیسل- می گم من رفع زحمت کنم با اجازه. قربون شما مام بریم رد کارمون

اختر-دختره ی شر

آیسل که رفت..منم ننه اخترو بردم خونه ..با خاله یه گپی بزنه

یا حضرت فیل این ننه نیاد جریان نامزدی رو بگه!

اختر-شهره جان چقد پیر شدی !!! رنگ به روت نمونده شنیدم که..

پریدم وسط حرفش و گفتم- ننه جان می گم بریم یه هوایی بخوریم؟؟؟بعدش شما برین ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اختر- من می خوام با شهره جان حرف بزنم مزاحم نشو

یه نگاه به خاله انداختم معلومه که قاطیه با این حرف پیری که ننه زد دیگه بدتر..یا خدا عجب گیریه این

-ننه ول کن حرف رو بریم بیرون بچرخیم

مردم با دوست دخترشون میرن مام با ننه مون!!!

اختر-مگه من دوست دخترتم پسر برو به اون آی...

همین موقع اشکان پسرش سر رسید-مادر جون شما کجایین یه ساعته دنبالتونم

آی خدا خیرت بده اشکان...خودم رها رو واست جور می کنم...

این اشکان دل باخته این رهای سیریشه...بزن کف قشنگه رو که قرار مخشو بزنم بیاد خواستگاری رها

رها هم جف پا میره تو دماغش

اختر-کجا بودی تو پسرم من آیسلو پیدا کردم...

اشکان-منم باران خانومو گرفتم اما خوردن زمین پاشون گرفت....مادر بیاین بریم

شهره-چه خبر شده؟؟؟؟شهروز تو خبر داری؟؟

اختر-معلومه چرا خبر نداشته باشه وقتی یکی عین خودش اومده گردو دزدی

- مگه خبری شده؟؟؟کی جرئت کرده گردو بدزده از ننه گلم؟؟

یه چشمک به اشکان زدم جیم شن

اختر-زود تر می گفتی خوب چرا چش ابرو میای می گفتی بریم بعدا بیایم

وای خدا این ننه گرفت اون اشکان نگرفت...خوبه ۱ ساعته دارم می گم برین..عجب اعتماد به سقفی داره

شهره-شهروز عیبه پسر..این چ کاریه

-والا ما کاری نکردیم مگه نه ننه جان؟ مثلا بلد نیستم دست راست چپ کدومه چ برسه چش ابرو بیام

اختر-تو که راست می گی

-من همیشه راست می گم

اختر-هنوز که هنوزه هم شری و شیطونی اما گردو دزدی رو فراموش کردی آفرین

-چاکریم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با پسرش اشکان که رفتن..خاله شروع کرد

شهره-ببینم باز چی کار کردی چی می گفت این...؟؟؟تو با آیسل چ ارتباطی داری؟؟

-آیسل؟؟آیسل کیه؟؟؟هرکی هست شما از کجا می شناسینش؟؟

شهره-یعنی تو نمی دونی دختر اون علی راد مهره؟؟؟تو از جد و ناجد اون خبر داری

-من خبر داشته باشم؟؟نه بابا خاله جان کجای کاری

شهره-می خوام با بابابزرگشون همون غفار امینی یه قرار بزاری در مورد خرید زمین،من همه چیزو گفتم بهش تو میری و امضا می کنی

-چی؟؟؟خرید زمین؟؟زمین واسه چی مونه؟؟نیومدیم کشاورز شیم که،فقط واسه شرکت جدید و شمیم اومدیم

شهره-می دونم اما من می خوام اون زمینو بخرم...همون زمینی که واسه علی(بابا آیسل)خیلی مهمه اما برای غفار اصلا مهم نیست

-خاله داری زیادی پیش میری من انتقام نمی خوام..بعدشم اون زمین که واسه علیه خوب مهمه دیگه

شهره-نه زمین غفاره...اونم که پول پرست ...می دونم علی چه زحمت هایی واسه اون زمین کشیده

-خاله بس کن..من...

پرید تو حرفمو گف-تو چی؟؟هان؟؟اینقدر ساده ای آره؟؟مثله مامانتی...یادت رفته اون موقع ها واسه ی

لقمه نون سگ دو می زدین...مامانت کلفت بود تو خونه ها..تا این که پاش به خونه این

راد مهری ها باز می شه ...همونا باباتو وارد کار قاچاق می کنن..

واسه نداری می فهمی؟؟؟برو به جون حسین دعا کن که به پستش خوردیم و مارو از فلاکت نجات داد

- من انتقام نمی خوام خاله، کار مامانم بچه بازی بود..تو دیگه چرا؟؟؟

شهره-تو میری و اون زمین رو می خری ...

-اما...

شهره-اما بی اما،مرگ مامانت و با این کارمون یکی نکن ..مطمئن باش کار ما به بدی اونا نیست،ی زمین مگه چیه که چسبوندیش به انتقام خیلی بچه ای شهروز خیلی

-بچه نیستم همین کارا باعث بزرگ شدن حس انتقامِ

بی حرف دیگه ای رفتم تو اتاقم....سرمو بین دستام گذاشتم..من باید این کارو بکنم؟؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز چقدر بچه ای اونا باعث بدبختی تو و مامان و اون بابات که معلوم نی کجاس و خواهرت که افسردگی داره

شاید بازی باهاشون خوش بگذره!!!چرا که نه

آیسل:

عجب پسر سر خری بودا..خدا نکنه شهری تو روزش باشی با اون اسم مسخرت شهروز

مشنگ،چه واسه من شرطم می زاره ...پسرِ سرخر

نکبت،هفت خط،بی ریخت(دروغ گفتم...اتفاقا خوشگل بود) ی دنده،خوک،بی مصرف

آه لوس بود چقدر..ی گردویی بهت نشون بدم چشات دراد ...الهی بری زیر ۱۰۰۰ چرخ نصف شی.

همین طور که با خودم حرف می زدم رسیدم نزدیکیای خونه ..بارانو دیدم..روتاپ تو حیاط

نشسته بود و سرش پایین بود...باز چشه این...رفتم پیشش

-باران چی شده؟؟بزار حدس بزنم...دلت واسه ننه بابات تنگ شده که مشهدن...دلت واسه

خودت می سوزه ترشیده ای...دلت واسه من می سوزه که بدبختم..دلت واسه بچه نداشتت می سوزه

چه کاریه خودم عقدت می کنم دیگه نترشی..هرروز می برمت شالیزار کار کنی

-باران چرا حرف نمی زنی بگو دیگه ...

باران-آیسل قراره خواستگار واسم بیاد!!!!!

-چـــــی؟؟؟ای داد بی داد باداد مداد!!!!!یعنی باید بری مشهد؟؟؟

باران-طرف هم شمالیه مامانم گفت شاید ما اومدیم خونه شما این جا مجلس خواستگاری شه

مشهد دوره واسه همینه میان این جا

-جون من؟الهی سیب بشی چاقو بشم دورت بگردم

باران-ول کن مسخره بازی رو...آیسل من ..من نمی خوام قبول کنم..

-غلام علی رو می خوای؟؟؟

باران-راستش آره

-اوکی مراسمو بسپار به آیسل جونت ..نبینم غمتو نالوطی که شبیه دافای طاغوتی

باران-چقد خوبه یکی مثله تو رو داشته باشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اِوا نگو یخدر بهشت می شما.حالا اینارو ول کن ، تو کجا گم و گور شدی پسر ننه اختر چی شد؟؟

باران-آقا ما هرچی می دوییدیم این به ما می رسید دقیقه اخر خودمو انداختم زمین و مثلا پام

به فنا رفته....خلاصه تا این جا هی به خودش فش می داد چرا افتاد دنبالم تازه بهم گردوهم داد!!!

-خدایی خر شانسی من رفتم این ویلای بابا بزرگم بود یه آدم تخس روشه..

کل ماجرای توت و شرط اون پسره شهروزم گفتم

باران-عجب بچه پرویی..حالا خوشگل بود؟؟؟

-معلومه ادعا بود. آره چش ابرو و مو خرمایی ...فکنم مثل این فیلما و رمانا یه حکمتی تو این

آشنایی بوده...مثلا شاید آخرش عروسی کردیم...من ۸ تا بچه آوردم بعدش بی پول می شیم

میریم کلفتی و کارگری تو زمینای مردم اخرشم با عشق می میریم

باران یکی زد تو سرم-خاک... خوشم میاد می بری و می دوزی واسه خودت

-آره دیگه لباسشم تن طرف می کنم.جمع کن بریم تو من یه زنگ به این صادقبزنم....اون روز نبود ازش خدافظی کنم

باران-اکی

-فارسی را به پا دار شعور است بی شعور

آیسل:

-الو عشقم صادقم،نفسم،عمرم،زندگیم،من شیم،ساده ام،با هوشم،خنگولم،روانی ام

فائزه-به آیسل خانوم از این ورا؟؟؟حتما موبایلتون قاطی کرده شماره منو گرفته

-فری بس کن دیگه معذرت اون روز نبودی کلینیک منم رفتم

فائزه-یعنی نمی تونستید یه خبر به من بی نوا بدید؟؟؟

-صادقم چی شده رو دننده لجی عمرم؟؟!!!

باران-ایششش چندش..خیلی حال بهم زنی آیسل

-حسود؛جدیدنا حسود شدیا باران،خودتو نکش من بهت نمی گم عمرَم

باران-صد سال سیاه می خوام نگی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باز پرو شدی ..الو صادق جون من، ناراحت نباش دیگه...شاید اومدم یه سر زدم

فائزه-جون من؟؟واقعا میاید..بابا ایولا...فدایی دارید

-بله بله می دونم..کارا خوب پیش میره؟؟؟مریم خوبه؟؟

فائزه-آره خوبه فقط این غزل خانوم همش میاد و باهام دردو دل می کنه

-الهی چقدر من خاطر خواه دارم اونور مریم و صادق و غزل اینور باران و خونوادم فقط حیف پسر نیستن!!!

باران-خاک تو سرت منحرف

-از تو که منحرف تر نیستم چسبیدی به عشق مجازی

فائزه-آیسل خانوم من برم مریم خانوم کارم داره

-این خانومو وردار الان که دیگه واسم کار نمی کنی

فائزه-آخه نمی شی عادت کردیم ..مارفتیم بای بای

-باشه خدافظ همدممم

باران-آیسل یعنی می تونی کمکم کنی؟؟

-چرا که نه می گم خوبه فامیل نیستیم وگرنه می یومدین همین جا با مازندگی می کردین

باران-منظور؟؟؟

-منظور می فرماید که فعلا خواستگاری خونه ماس

باران-اگه اونه که خودت می دونی مامان باباهامون باهم مچن و مثلا شاید من جواب رد دادم

عیبه خوب این همه راه بیان مشهد و دست خالی برن

-روتو برم خوبه مامان و باباتم یه فازی میبرن..خب تو که راضی نیستی جرا جواب منفی ندادی

که مامان بابات واست بال بال نزنن؟؟

باران-فکرکردی نگفتم..از بس گفتم دهنم کف کردی..وللش تو که هستی..غمم نیست ...می گما

دلمون خوشه مرخصی گرفتیم یه فازی از شمال ببریم بد تر خورد تو برجکمون

این آبجیات کجان؟؟؟

-والا نمی دونم سرشون یه جا گرمه فهمیدم این آیسان از یکی خوشش اومده برم دس به شلوار

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یارو شم اینو بگیره راحت شیم

باران- هم من درگیری دارم هم تو ...خدایی آخر زندگیه من میرم یه چی بخورم

دلم براش می سوزه ...اون دل باخته غلام علیه...مگه یه عکس چیه که اون پسر زد تو برجکش

باران به این خوشگلی...اما به پای من نمی رسه ..باید یه کاری کنم...این غلام بیاد.صدای آسیه اومد

رفتم تو بالکن ..بله کیفشون کوکه ماشالا...آیسانم عین چی می خندید ..یه پسریم باهاشون بود

با اسبش...این کیه؟؟؟آهان حتما همون طرف عشق آیسانه ...می گما از حق نگذریم خوش تیپه ها

برم تورش کنم .این آیسانو یه حرصی بدم...اوهع ببین چه می خندن...تو همین موقع بارانم رفت تو جمعشون

همین جوری هرهرهر و کرکرکر راه انداخته بودن که چششون افتاد به من

آسیه-به به آیسل خانوم خوبی شما؟؟؟از این ورا؟؟

-ما که خوبیم راهمونم مستقیمه مثه شماها منحرفی نی

آیسان-نبودی راه افتادی

-با وجود شما خاموش بودیم گفتیم یه خودی نشون بدیم

آیسان-کلا شارژشدم دیدمت...البته اومدنتم که دردسر داره

آسیه-بس کنین دیگه باز شروع نکنین...آقا بنیامین معذرت ما باید بریم آیسان بیا بریم

آیسان-خدافظ اقا بنیامین

چه نازم می کنه دخترِ لوس....

شهروز:

آخر این ما جراچی می شه؟؟به حدی از این رادمهری ها تنفر دارم که انتقامو در حدشون نمی بینم...

هنوزم فراموش نکردم...که مامانم چه جوری خودشو آتیش زد جلوی چشای من و شمیم..

تمام صحنه های بدبختی هایی که تو ۲۰ سال پیش کشیدیمو یادمه!!!بچه بودیم من۸سالم بود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیمَ۳سالش بود...یه خونواده فقیر...مامانم کلفت این خونه و اون خونه بود خالمم

که با بدبختی هم کار می کرد هم درس می خوند...بابامم که تو شرکتِ این رادمهری ها کار پیدا کرده بود...

بابام اهل درس اینا بود...نمی دونم چ جوری خودشو جا داد تو شرکت رادمهری ها...هروز کار.

.هروز سگ دو زدن برای ی لقمه نون..از دار دنیا فامیل فقط ی بابا بزرگ مادری و ی خاله داشتم

بابامم ک یتیم بود از ۱۹ سالگی ..زندگی کِلافت بار ما ادامه داشت تا این که پای مامانم ب خونه راد مهری ها باز شد.

.همون علی..بابای این ۳ تا دختر...نمی دونم نمی دونم چی شد که بابام باعث ورشکستگی شرکتشون شد.

.و به دنبال اون پیشنهاد غفار بابا بزرگ این خونواده (البته مادری ها) پیشنهاد قاچاق!!!!!!

و بعد اون خودکشی مادرم حتی دلیلشو خودمم نمیدونم ..فقط چیزی رو که خالم گفت

این که به خاطر کار بابام که قاچاقه این کارو کرده.....اما این دلیل برای من نشد...

تلاش کردم بفهمم که چراااا مامانم باید خودشو آتیش بزنه!!!آره آتیش!

!قشنگ یادمه که تو خونه ییلاقی همین آدم مایه دارا رادمهری های بی همه چیز بودیم ..

تولد یکی از بچه هاشون بود..حتی نمی دونستم دخترن بچه هاش یا پسر چه برسه اسماشونو بدونم..

من و مامان و شمیم ۱ روزه اونجا بودیم و قرار شد بقیه خدمتکارا فرداش بیان.

..همون روز جشن مامانم با چشمای اشکی...همه جارو نفتی کرد و فندک ب دست مارو از خونه انداخت بیرون

و همه جارو ب آتیش کشوند...قبل این کارش ماشین خالمو از دور دیدم که داشت می اومد سمتمون اما وایستاد و کاری نکرد!!!

چن لحظه بعد خونه ب آتیش کشیده شد...باورم نمی شد شمیمُ از خونه دور کردمو و

رفتم تو خونه آتیش و دود همه جارو گرفته بود.....اولین جهنمم تو این دنیا...مامانم نبود.

.خالم اومد تو و منو از خونه برد بیرون...خیلی ریلکس و بی غمو ناراحتی همینش باعث شَکَم شد

بفهمم چرا کاری نکرد و از همون موقع که رسید مامانمو کمک نکرد....

۳ سال گذشت که بابا بزرگم مرد و پشت سرش پای عمو حسین تو زندگیمون واشد...ی مرد مهربون با وضع مالی خوب

و بعد اونم شروع زندگی مون با بنیامین و رها که مامان باباشونو از دست داده بودن.....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

.الان ۱۹ سال گذشته و من با یه علامت سوال تو زندگیم

دلیل خودکشیش چی بود؟؟؟؟؟؟

بنیامین-شهروز...شهروز...حالت خوبه ؟؟

-چی شده؟؟؟چرا همش صدام می کنی؟؟

بنیامین-خوب زود تر حرف می زدی مردم از بس صدات کردم.خواب چی می دیدی که همش می گفتی دلیل خودکشیش چی بود؟؟

-خواب ۱۰۰۰ پادشاه ب توچه آدم اینقدر فضول!!! بابا تو خوابم فضولی می کنی..عیبه

بنیامین-درد ..من بدبختم اگه نمی اومدم که الان خودتم تو خواب میزدی

-پسر قاط زدی؟؟؟کدوم آدمی خودشو توخواب میزنه که بنده دومیش باشم؟؟

بنیامین صداشو دخترونه کرد-ایـــــــــش پسره ی سِرتق ..اَه اَه..

مارو باش می خواستیم شوهرت بدیم!!!عُنق

-جـــــــــــان؟!!!!شوهرم بدی؟؟

بنیامین-ایـــــــــش چه خودشم می گیره...

-یکی باید خودتو شوهر بده ..چه شبیه دخترا می حرفه ..خود دختری دقیقه نود پسر شدی

بنیامین داد زد-اون دهن منو وا نکنا!!

-مثلا واکنم گلاب بِ روتون پی پی خارج می شه ...اِ چیزه می گم

بنیامین زل زد تو چشام-ی بار دیگه بگو چی گفتی؟؟؟

من-من؟؟؟من غلط نکنم چیزی بگم..گفتمم گلاب بِ روتون

منتظر جوابم بود...همون طوری که با عصبانیت ب صورتم زل زده بود ...ی نازی کردمو گفتم

گلا ..گلاب بِ روتون شما خیلی خاص هستین..شماره بدم جناب نایـــــــــــــــس

بنیامین-ای درد خفت می کنم کره خر

-عزیزم من که وایستادم قصد فرار ندارم حالا واس این که ب شما ی

جو پلیسی بدیم روچشم الان واستون در می رم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-نکبت،زاخار،زن زلیل بی چشمو رو بی ادب

رفتم تو حیاط که شمیم و رها رو دیدم با دستای پر می اومدن تو

-ننه شمیم...ننه منو وگیر که الان منو از پسری می ندازه !!!

شمیم با تعجب گفت-چی شده داداش؟؟؟

بنیامین-اومدم بِ خدمتت که نصفت کنم بی ادب

-ننه شمیم ...ننه...ننه ..دِ تو چقدر خونسردی بابا ی دفاعی یا نازو نوازشی ی آغوشی....

بنیامین جارو به دست رسید به ما

رها-به به می بینم که بانوی جارو به دستم اومد.خدا از کد بانویی کمت نکنه ننه بنیامین

شمیم-ننه ببخش جون من دیگه غلط زیادی نمی کنه تا وقتی که زن بگیره

-جاااااان؟؟؟

بنیامین-ایـــــــــــــش خاک به سرتون خامتون کرده اینو باید شوهر بدیم نه زن

بعد با ی حالت ناز و کِرِشمه با جارو اومد سمت من

بنیامین-شهروز،عزیزم.نگران نباشیا هنوز ۲۶ سالته..نمی ترشی

-برو بینیم اینو...جون من و خودت این رفتارتو عوض کن

صدای خاله اومد-نه شهروز بزار همین جوری بمونه من دوست دارم

یه پسر دختر نما داشته باشم...

رو به بنیامین داد زد-عزیزم بدو بیا ببینم دخترم چه جور کد بانوییه ...بیا که دست پختتو ی مزه بکنیم

بنیامین با داد-خـــــــاله!!!!

شهره-جان خاله...عزیز دلم....نگران نباش خودم واسه تو و شهروز شوهر پیدا می کنم غمتون نباشه...

رها و شمیم دخترای جدیدمو همراهی کنین تو خونه .

من و بنیامین-خـــــــاله!!!!!!

رها و شمیم-ناز نفستون دسته گلا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

-ببینم این بنیامین کیه ؟؟؟هان؟؟

آسیه-هیس..بابا یواش تر الان آیسان میشنوه ها

-بِ درک سیاه که می شنوه...بگو کیه یالا دیگه

آسیه-دختر چقدر تو سرتقی ...بابا قبل این که تو بیای باهاشون آشنا شدیم

-باهاشون؟؟!!!مگه چند تا بنیامینن!!!

آسیه-دخترِ خنگ ..۲ نفرن..شهروز و بنیامین همینایی که ویلای بابا بزرگُ خریدن

این گفت شهروز!!!!جان!!!همون پسرِ مغرور لوسِ یعنی ..آره خودشه..چقدر جدیدنا خرشدی آیسل مگه چند تا شهروزن...

خاک برمغز شکلاتیم..البته مغزم فندقیه ها من عاشق کاکائو فندقیم...ای جان قربون سلیقم..چقدر من ..

.اِ اِ علاوه بر کمبودی جدیدم خود شیفتم شدما...حالا خوبه تنها چیزی که تو صورتم و شخصیتم خاصه...

۱.چشای میشیم تو صورتم بقیه صورتمم معمولی

۲.شیطون بودنم و زبون ۱۸ متریم که عاشقشم

باران و آسیه-هـــــو کجایی تو.ی ساعته به کف زمین خیره شدی

-هیچی تو فکرم عروسی بود..بعد تو جاده برگشت به خونه مشترکمون ماشینمون رفت زیر ۱۸ چرخ...بعدش دوماد مرد منم بیوه شدم و بع...د.

باران و آسیه بازم باهم (ماشالا چه هماهنگ)-آیســـــل

-جـــــــانم؟؟؟

باران و آسیه-ببند فکو

-اُکی...فکو بستیم ی جا نشستیم

باران-هی بمیری خوبه همین چند دقیقه پیش تو کف سوال در مورد بنیامین بودی

من-بارونی گذشت هی روزگار من شهروزشونو می شناسم آسیه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آسیه-می دونم!!!

-جـــــان؟؟از کجا آهان آمار ۲۴ ساعته آنلاین ..هوی باران خوبه یه ربع از گفتنش می گذره

باران-ما اینیم دیگه (ی حالت مغروری به خودش گرفت)

-یادم باشه حامله شدم آمارشو اول به تو بگم تو کل رامسر کم تر از نیم ساعت پخش کنی

آسیه-چی؟؟؟؟حامله؟؟؟مگ(پریدم وسط حرفش)

-اِ چیزه منظورم حلواست واسه مردنم

آسیه-واسه حلوا آمار می دن؟؟؟

-نه چیزه منظورم پخش کردنشه بین جماعت

باران-خاک تو سرت دختر با این حرف زدنت

-خوب حالا کجا ها رفتین با این شاهزاده سوار بر قاطر آبجیت

آسیه-سوار بر اسب بود بنده خدا...هیچی ما رفتیم کنار دریا .پیاده رفتیما...

همین موقع این آیسان زاخار اومد...

آیسان-یاد بگیرین چه فعال و اهل سلامتیم

-ببخشید شما برنامه دکتر سلام رفتید؟؟

آیسان-نه

-دکتر خدافظ چی؟؟؟

باران-من اون جا بودم خیلی خوبه

-آره منم بودم...ماشالا نپریدن تو حرف بقیه و دخالتو و حسود بازیو و شیطونی و انداختن کارای بعضیا گردن یکی دیگه

و...خیلی چیزای دیگه رو آموزش میده

باران-آی گفتی

آیسان-ماشالا چه شارژین!!

-به کوری چشم بعضیا از این شارژ ترم می شیم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی توجه بهش راهمو کج کردم سمت حیاط....

عمو عباسُ دیدم با خاله فاطمه..زنو شوهر پیری بودن.

قبلا این خونمون خدمتکارای زیادی داشت..که خودم عاشق دونفرشون بودم..

خاله نازگا دوتا بچه داشت ی دختر و ی پسر ...

این خاله نازگل خودکشی کرد اونم با آتیش...دلیل می خواین؟؟والا خودمم نمی دونم چرا اون موقع من ۸ سالم بود

الان خیلی وقته گذشته...بعد خاله نازگل..خاله حنانه که اونم میان سال بود...اونم فُت شد..

.هی روزگار ..حالا فقط ی خاله فاطمه داریمو ی عمو عباس...این خاله فاطمه یعنی پایس تو همه چیا آخرشه ۲تا دختردارن

اون یکی شونم ۲ سال از من کوچیک تره که درسشم تموم کردهٔ فعلا بی کار می چرخه تو زمینا...

اسم کوچیکه هالس که دانشگاهیه و تو شیراز درس می خونه. و اون یکی هم که دست راست من و بابامه اسمش هِلِه.

عمو عباس-دختر حواست کجاس؟؟

-جان عمو؟؟؟

عمو عباس-ای حواس پرت می گم چرا ی سر به زمینا نمی زنی تو که بیکاری...

-هی عمو...حوصله ندارم.

فاطمه-آیسل برو باهاشون...هم عباس میره هم هله..برو حوصلت سر نره که قراره بریم مجلس آشنایی کنون

-چی مجلس آشنایی ؟؟؟باکی؟؟چرا؟؟کیِ؟؟ساعت چند؟؟امروز؟؟فردا؟؟؟

هله در حالی که موهاشو از پشت می بافت با عجله پرید وسط حرف ما-دِ دختر چقدر می پرسی مامانم هنگید...گفت مجلس آشنایی،

نکنه اینو یادت رفته که هرکی که تازه همسایمون می شه باید همه برن آشنا شن باهاشون

-خوب اگه منظورتون اینایین که ویلای بابا بزرگو خریدن..اونا خیلی وقته اومدن..چرا اینقدر دیر مجلس گذاشتین؟

فاطمه-وای دختـــــــر چقدر سوال می پرسی..بابا سمن خانوم(مامانم)تازه خانوم این خونه رو دیده..اونم سر زمینا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مگه زمین دارن؟؟؟

هله-نه بابا اومده بودن ی گشتی بزنن همین چند روز پیش ،فکنم دقیق ی روز قبل اومدنت..بعد خاله سمن هم رفت جماعت زن محله رو جمع کرده همگی برن خدمت این خانوم بزرگ

-خوب این زن بد بخت از این رسم ما خبر نداره کپ می کنه از اومدن این همه زن به خونش

فاطمه-کجای کاری تو دختر...این خانوم قبلااین جا زندگی میکرده بچه اینجاست

-شما می شناسیشون؟

فاطمه-نه ... خودش گفت...والا منم تو عمرم ندیده بودمش..حالا ول کن این حرفا رو ...خانوم کارشناس زمین برو ی سر به این زمینا بزن گواراشون کن..

-اکی خاله ..هلی بریم، زود بیایم این خانوم جانو بشناسیم

فاطمه-بهش می گن خانوم بزرگ

-چه غلطا....به منم می گن دخترِ رفتگری

فاطمه-هی از دست تو..کاش ی شوهر گیرت بیاد آدمت کنه

-خاله من با کسی که ی فرشته رو آدم کنه ازدواج نمی کنم

هله-به به چشمون روشون حالا تو کسی رو سراغ داری؟؟من که چشم آب نمی خوره تو برو دعا کن حداقلش یکی پیدا شه خرت کنه آدمی پیش کشت

خاله فاطمه همون موقع رفت و با ی جارو اومد-یا میرین یا همین الان..

-ننه نکن دیگه بزار حداقل ی شوهر پیدا کنیم، وقتی قالبش شدیم بزن از ریخت و قیافه بندازمون

-اقا حسن موقع چیدن برگ چای شده ها

حسن-آیسل خانوم هنوز چند روز مونده

-این طور که نشون نمیده ...بعدشم دیر بجنبید پلاسیده می شن

علی-آیسل جان ی ۲ روز دندون رو جیگر بزار

-بابا، ۲ روز دیگه چیه بعد که پلاسیده شدن می گین ناز نفست کاش گوش میدادیم..و این که من عاشق این زمینام با برداشت خوب منم خوبم

علی-میدونم واست مهمه ،حالا ۲ روزه دیگه ...کارشناس که نیستی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من خودم اوستا کشاورزیم و دامپزشکی

حسن- خدا خیرتون بده خانوم دوباره اومدین

-مگه چیزی شده؟؟؟

حسن-نه با اومدنتون دیگه مردم محل دنبال دودو زدن برای دامپزشک نیستن

-کارمِ آقا حسن

آخ که دلم تنگ شده واسه این زمینا مخصوصا زمینای بابا بزرگم...

تو این زمینایی که ۴ ساله خریدن من دستی نداشتم اما وابسته زمینای بابابزگمم درست نزدیک زمینای ما....

اون موقع ها که زمینای قبلی رو داشتیم سگ دو میزدیم تا برسیم اینجا و ی آماری از این زمینای بابابزرگم بگیریم...

وقتی هله بهم گفت نزدیک همین زمینای خودمونه دلم بندری رفت....بازم مثله گذشته....

کفشامو از پام درآوردم و گذاشتمشون ی وَری

وحالا حرکت...از کنار زمینای چایمون گذشتم....همه جا گِلی بود..

من عاشق این گِلام که توشون ی زندگی گیاهی موج می زنه..چشمامو بستم، همه به این کارم عادت کرده بودن...

دستامو آزاد کردمو قدم زدم...بوی زندگی می اومد بوی چای..

باد می اومد نه بادی که منو نصف کنه ها ی باد ملایم همون نسیم خودمون من با اسم نسیم مشکل دارما گفته باشم...

داشتم می گفتم کجا بودم آهان!!باد ملایم صورتمو نوازش می کرد و گِلای زیر پام ی لذت خاصی بهم میداد

مردم جماعت ،با عشقشون میرن لب دریا و از شنای زیر پاشون جو حسی می گیرتشون

مای بدبخت پامون زیر گِل و عشقمون شده این باد ملایم که نازمون می کنه

غفار-وای دخترچشماتو باز کن

سریع برگشتم سمتش ...وای بابابزرگمه

چهرش ی نمه درهم شده بود اما هنوزم شاد و سرخوش با اون عصاش ،حالا نگین کمرش تا شده ها نه ولی خودش می گه کِلاس داره!!!

بیتامل رفتم سمتشو بغلش کردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غفار-وای دختر له شدم

-بابا بزرگ کجایی نیستی هان؟؟من دیشب رسیدم

غفار-می دونم رفته بودم روستاهای اطراف نبودم....دختر با خونتون قهری ی سر به من می زدی

-هی بابا بزرگ، ولش دیگه مام درک کن خوب

از بغلش اومدم بیرون....تنها کسی که تو جمع خونوادگی بینمون فرق میزاشت بابا بزرگم بود...همش منو عین پسرا می دونست

درکل من آقا آراتام بودم توخونه تا وقتی که رفتم تو سن ۱۵ از اون سن به بعد به اسمی که رومه شهرت یافتم

معنیشم نمی دونم بابابزرگم گذاشته فکنم یعنی بی پروایی و شادابی که صد درصد بهم می خوره

غفار-حواست باز کجا پرته آرتامم؟؟

-اِ بابا...همین الان به اسم قبلیم فکرمیکردم نگو دیگه

غفار-یعنی اگه به ابرو هات دست نمی زدی و آرایش نمی کردی موهاتو کوتاه می کردم و درکل ی گل پسر می شدی!!

-هـــان؟؟من چی می گم شما چی می گین من آیسلم نه آرتام باز من اومدم حرصم دادین؟؟

غفار-تسلیم .باز تو اومدی تو این زمینا و چشم بسته راه رفتی؟؟

-راه رفتن چیه قدم زدن پر احساس

دستامو باز کردم و ی دور دور خودم چرخیدم

غفار-ای از دست تو،اوه راستی بزودی قراره اتفاقای جالبی بیافته

-جالب؟؟چی؟؟

غفار-حالا خودت می فهمی، بوی پول تو سرم رژه میره

-اولالا نکنه باز ی قرار مدار تجاری بستی که توش پول موج میزنه

غفار-نه از اون بهتر

-جان من چیه؟؟؟

غفار-فعلا که نمی گم بزار ی روز صاحبش میاد می فهمی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-صاحب؟؟صاحب چی؟؟کجا میاد؟؟

غفار-چقدر سوال می پرسی تو دختر .فضولیم حدی داره

-خوب نمی گفتین تا من قاطی فضولی نشم

غفار-گفتم که بشی حالا می فهمی ،سر زمینایی یا میری؟؟

- بگیا اونم خیلی زود...اینجام با هله اومدم ،سرزمینای خودمونه منم جف پا اومدم تو این زمینای تو

حالت صورتش گرفته شد اما خودشو نباخت،ی دست به ته ریش سفیدش کشید و عزم رفتن کرد

غفار-من میرم شهر شاید شب اومدم خونتون

-باشه منم تا اون موقع روانی حرفاتون می شم

بعد رفتنش بی توجه به زمان و اطرافم دوباره شروع به قدم زدن کردم اما با چشای باز !

هله-ایش نیگاش کن ،دخترِ سر تِق ،خوب کاری کردی شیشه اتاقشو شکوندی

-خواهش عزیزم ....نیگا نیگا چه با عشوه راه میره انگار اومده هتل ۵ ستاره

هله با خنده گفت-بدبخت سر زمینو با هتل ۵ ستاره اشتباهی گرفته

-پایه ای امشب ی بلایی سر ی چیزیش بیاریم که خیلی دوسش داره

هله-هـــان؟!!!چیش؟؟

-بماند شب که شد بهت می گم گلم...به یاد زمانی که گند میزد به زندگی من و من کاری نمیکردم

هله-پس اومدی تلافی کنی!جان من بگو میمیرم تا شب تورو جون من

-جونت ارزشی نداره

هله-ای دخترِ ب..ش..

پریدم وسط حرفش و گفتم-نه نه چیزه اِشتباه شد ،جونت تاج سر منه...نمی شه دیگه شب که عملیش کردیم اون موقع می فهمی

هله-آه اومد ....راستی کفشات کو؟؟؟

ی نگاه به خودم انداختم .خاک تو سرم کفشام کجان ؟؟وای ننه!! الان آبروم جلو این نگار مرغابی میره ! بدبخت گردنش درازه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بهش می گم مرغابی ولی خوشگلی مرغابی رو نداره یا شایدم داره ها من حسودیم می شه این جوری می گم

هله-کَری تو دختر؟؟؟می گم کفشات کو؟؟

-گور به گور شده نمی دونم خوب...گذاشتمشون ی وَر الان یادم نی

نگار-بایدم یادش نباشه از بس خانوم آلزایمری تشریف دارن

-ببند بابا توهم واسه ما دکتر شده تو برو به داغ ترشیدگیت برس بدبخت

نگار-فعلا که بوی ترشیدگیت میاد

رومو از هله گرفتمو به نگار چشم دوختم-واسه من هرچقدر که باشه مثل بعضیا ۷ کوچه رو ورش نداشته که مردم از بوش زدن به کوه ،کمر و دریا

نگار-اسپری خوشبوکننده هستا

-تو واسه خودت خالیش کن، اون یه دونم بس نیست می خوای زنگ بزنم ی وانت واست بار بزنن؟؟

نگار-هرچی هستم مثل تو سلیطه نیستم

کُفری شدم اندازه دهن خر ...من میونه خوبی با خر و قاطر دارم دوستان وقتی خر گفتم یعنی اندازه شیر!!!اعصاب نداشتم .آستینای لباسمو زدم بالا و تو ی حرکت موهاشو تو دستام گرفتم.دلم می خواست جای این مرغابی آیسان بود که داغونش می کردم..اومدیم راحت شیم تو رامسر ۲ تا عنکبوت گیرم افتادن.

هله تا به خودش اومد من در حال زدن نگار مرغابی بودم

نگار با جیغ گفت-نکن ... شیشه شکن...همون اول که پات واشد تو رامسر زدی داغون کردی شیشمونو

-خوب کردم دستم درد نکنه

هله-وای نکنین دیگه

هله هرچی سعی کرد ما دوتا رو از هم جدا کنه نشد که نشد..خلاصه من مووهای اونو گرفته بودمو می کشیدم اونم یقه لباسمو گرفته بودو می کشید

هله هم جیم شد بابامو صدا کنه

-این مو دیگه مو واست نمی شه باید کُلا گیس بخری

نگار-ایشالا دستت بشکنه نکن

-عمـــــرا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

-پَ حسابی حال خودتونو کردین آره اونم بدون من؟؟

بنیامین-آره دیگه....آخ پسر من عاشق اون چشمای طوسیم که پر از رمز و رازه

-به به عاشق شدی ای جانم.تو که اهل عشق و عاشقی نبودی که ؟؟

بنیامین-هوی پسر اون واسه اون موقع ها بود ،داش الان موقعیت فرق می کنه ،تو چی تو اهلشی؟؟

-این تسبیح من کو؟؟منو چه به دوست دخترو عشق و کشک؟؟

بنیامین-جـــــان چی شد؟؟شدی پسر پیغمبر؟؟بابا دس مریزاد مومن تا اون جا که یادمه ۴۰ تا ۴۰ تا تور می کردی

-منم باید بگم اون واس اون موقع هاس، الان موقعیت فرق می کن داداش

بنیامین-موقعیت!!؟؟کدوم موقعیت؟جریان چیه؟

-جریان پیچ پیچیه همون موقعیتی که واس توئه در مورد منم صِدق می کنه

بنیامین-کوفت بابا،راستی تو و شمیم نمیرین سر خاک مادرتون؟؟

با این حرف بنیامین داغ بزرگ زندگیم دوباره پا برجا شد.خواستم فراموش کنم اما نمی شه...می خوام برم سر خاکش اونم با شمیم اما می ترسم.می ترسم از واکنش شمیم.

هنوز اون روزا رو فراموش نکردم دقیق ۴ سال پیش بود که زندگیمون این شده بود.بردن شمیم پیش روانپزشک .یکی از روانپزشکا می گفت باید جریان مرگ مامانو واسش تعریف کنم

دکتره می گفت اگه بیاد بیاره همه چیو شاید از افسردگی دراد.من و خاله هم قبول کردیم و ی روز همه چیو واسش تعریف کردیم این که مامادرمون چه جوری خودشو تو شعله آتش رها کرد

و این حرف های ما برابر شد با خودکشی شمیم با تیغ...تو اتاقش رگشو زده بود اگه من دیر تر میرسیدم تموم کرده بود...نا خواسته ی قطره اشک رو صورتم نقش بست.که با دستم پَسش زدم.

بعد اون روز خودکشی شمیم به در و دیوار خیره می شد...و با خودش زمزمه می کرد<اگه بزرگ بودم جلوشو می گرفتم..تغصیر منه ..من اگه بچه نبودم نمیمرد>

از اون روز رها و خاله و خلاصه همه سعی در عوض کردن روحیش داشتیم?میبردیمش بیرون و هر چندوقت ی بارم میرفتیم پیش روانپزشک?حالش روبه بهبودی بود که خاله سه ماهه پیش تصمیم گرفت ببردش مالزی?! این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیمی که الان هست زمین تا آسمون فرق می کنه با شمیم ۴ سال پیش .گاهی اوقات می گم شاید فراموش کرده همه چیو یا خودشو می زنه به اون راه

دارم دیوونه می شم اما بازم سخته که دوباره شمیم ۴ سال پیشو ببینم....به خودم اومدم خیلی وقته تو سکوت اتاق و فکر و ذهن خودم سَر می کنم و بنیامین منو تنها گذاشته.

دستی به صورتم کشیدم...سویچو از رو میز کنار تختم برداشتم و رفتم دلو زدم به سمت زمینو دریا...

از ماشین بیرون اومدم...نزدیک دریا شدم صدای موج هاش زندگی رو به آدم میده...این نسیمی که به صورتم می خورد حس قشنگی بهم میداد

کفشامو از پاهام در آوردم ..عاشق قدم زدن تو ساحل با پاهای برهنه بودم..شروع کردم به قدم زدن...شن های زیر پاهام که خالی می شدن آدمو احساسی می کردن

منو باش به جای این که با عشقم یا ی جنس مخالفی چیزی قدم بزنم و قربون صدقش برم دارم قربون صدقه شن های زیر پام میرم ماشالا به من

بیخیال این مسخره بازیا شدم و کفشامو پام کردم . می خواستم زمینای این غفار کله گنده رو ببینم که ماشالا ی عالمه آدم داره واس خودش

شهروز:

یاخدا!!!اینجا چه خـــــبره،از دور ی صداهایی شنیدم ولی فکر نمی کردم دعوا باشه....یکم که نزدیک تر شدم دوتا دخترو دیدم که جنگ جهانی راه انداخته بودن

یکی شون که ماشالا زورش بیشتر بود موهای اون یکی دختره رو که حالا می شناسمش کیه تو چنگش گرفته بود ...به به نگار و اون دختر پرو کی بود آهان آیسل بود.

نگارو از بچگی می شناختم هم بازیم بود ولی نه بیشتر از اون یعنی درمورد خونوادم چیزی نمی دونست.دختر معمولیه..بابا آفرین به خودم بعد ی قرن طرفو شناختم

البته اونقدرا هم حافظم خوب نیستا فقط یکی واسم مهم باشه یا رفت و آمد زیادی باش داشته باشمو به خاطرم می سپُرم .مثلا بچه بودم ی دختره بود اسمشو گذاشتم

پاندا اونم به من می گفت مارمولک..باورش واس خودمم سخته ها چون اسمشو یادم میاد اما قیافشو اصلا

از ماشین پیاده شدم همزمان با پیاده شدن من اون دوتا زل زدن به من و بعد چند لحظه دوباره شروع کردن به زدن هم

آیسل-نیگـــا داره؟؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار-راست می گه چشات خشته نشد؟؟

آیسل-تو برو خرف زدنو یاد بگیر خشته نشد؟؟چیه باید بگی خسته نشد. یا این چشات از کاسه در نیومد؟؟

دخترِی پرو،قرارشم یادش رفته واسم گردو بیاره

-چرا دراد؟؟اتفاقا دارم لذت می برم یکم خوراکیم باشه محشره

آیسل-ی لذتی نشونت بدم وایسا

این دختر دعوا داره؟؟همین که من حرف زدم نگار خشکش زد..آیسل می خواست بیاد طرفم که نگارنزاشتم و جیغ زد

نگار-شهـــــروز

-جانم؟؟

نگار-ش..شهروز تو...تو کِی اومدی؟؟چرا دیدنم نیومدی؟؟کمکم کن شهروز

آیسل موهای نگارو ول کرد و این کارش مساوی شد با اینکه نگار منو بغل کرد

از این کار نگارتو شوک بودم.برای چی باید منو بغل کنه؟؟!به خودم که اومدم دیدم هنوز تو بغلمه ازش جدا شدم که صدای خنده آیسل بلند شد

آیسل-به به دیگه چرا رو می کنید؟؟خجالت واسه چیه؟؟ای شیطونا از کجا همو می شناسین؟؟اینم بگم نگار خانوم انتخابت زیر صفره

-نکه بعضیا خیلی ماه هستن؟؟

دست خودم نبود درسته من با نگار هیچ صنمی نداشتم اما نمی دونم چرا جلو این دختری که هنوز چند ساعت از آشناییمون می گذره می خوام شهروز واقعی نباشم.

نگار در فاصله کمی از من وایستاده بود..آیسل زل زد تو چشمام

آیسل-جناب شک نکن که حرفتو برعکس گفتی ماهم تا دلت بخواد

-الهی اعتماد به بُرجو نگا

آیسل-اول ی احوالی از اوضاع خودت بگیر بعد به بقیه تنه اعتماد به برجو بزن آقـا

-فعلا که شما به چشم میاید

آیسل-من همیشه به چشم میام!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-منظورم از لحاظ اعتماد به برجه خانوم

آیسل-اون لحاظت بخوره تو سرت جناب اِدعـا

دیگه داشتم کفری می شدم که نگارم اومد وسط جریان

نگار-شما برو لنگه کفشتو پیدا کن چی کار به کار شهروز داری؟؟

آیسل با ی پوزخند گفت-هه بابا آفرین چه شهروز شهروزم می کنه تو به داد خودت برس نگران کفشای من نباش

آیسل روشو برگردوند سمت من ،باز اون کلمه رو گفت که تاحالا کسی بهم نگفته بود

آیسل-جناب اِدعـــا

-سرکار خانومِ جلـــف

فکرکنم با این حرفم آتیشی شد درست مثله من . بهم نزدیک شد و تو ی کسری از ثانیه یکی محکم با پا زد تو زانوم.درد تو وجودم پیچید الهی پات بشکنه.

شروع کرد به دوییدن.منم لنگ لنگ افتادم دنبالش...لامصب عینه آهو می دوِ.هی بر می گشت پشت سرشو یه نگاه می نداخت...

حوصله دوییدنو نداشتم پس بی خیالش شدم...دولا شدم رو زانوهام. نگار خودشو رسوند بهم

نگار-شهروز خوبی؟؟

-اوهوم

نگار-الهی پاش بشکنه...این دختره رو ولش کن همین جوریه تارزانیه واسه خودش.شهروز کی اومدی؟؟

-واقعا تارزانو راست گفتی باید اَدبش کنم.یه هفته ای می شه

نگار-پس..چـ.را

-معذرت که نیومدم پیشت هم بازی بچگیم! کارای شرکت جدید رو سرم ریخته بود!

نگار-هنوزم یادته؟؟

-باید یادم نباشه؟؟کیه که هم بازیشو فراموش کنه؟

رفتم سمت ماشین...ماشالا اینم چسب قطره ایه واس خودش

نگار-منم میرسونی؟پیاده اومدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-البته..زمیناتون اینجاس؟؟

نگار- ی ذره بالا تره البته اگه راهت می خوره

-چرا که نه میبرمت

ماشینو روشن کردم ،نگارم با ی لبخند گشاد سوار شد...همون سمتی که آیسل داشت می دویید وحالا اثری ازش نمونده بود روندم

نگار-شمیم هم اومده؟با خالتون؟

-آره دونفر دیگم باهامونه اونام باما زندگی می کنن

نگار-کیـــا؟؟!!

-بنیامین و رها.خواهر برادرن.. مامان باباشون فوت شدن. چند سالی می شه که باهم زندگی می کنیم.

نگار-چه خوب،خاله شهره خوبه؟؟

-توپ..توپ

نگار-شهروز هنوزم مثله اون موقع هایی.تو چشمات شیطنت موج می زنه اما بروزش نمی دی

-بله بله ما اینیم دیگه...

نگار-شنیدم خالت زنای محل رو دعوت کرده؟؟

-واقعا!!!واسه چی؟؟

نگار-نمی دونم شاید یاد قدیما افتاده.ماهم دعوتیم

-کار خوبی می کنه ببینم این جاده خاکی سمت راسته یا چپ؟؟

نگار-راسته .همین جا وایستا دیگه خودم میرم (من که از خدامه)

از ماشین پیاده شدیم.نگار رفت سر زمین هاشون.از حق نگذریم اینام خوبه مایه دارنا ولی هیچی زمینای این غفار نمی شه.معلومه خیلی واسه اون علی مهمه.

اومدم سوار ماشین شم که چشمم خورد به ی لنگه کفش.وَرِش داشتم ..به به میدونم واسه کیه!!آیسل خانومِ

موقع دوییدن دیدم ی لنگه کفش از رو زمین ورداشت ولی فکنم چون هول بود اون یکی رو وَر نداشت.عجبا!!!جریان رفت تو فاز سیندرلایی.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با به یاد آوردن دوییدنش که انگاری ی پلنگ پشتشه خندم گرفت...لنگه کفش به دست سوار شدم .منو باش می خواستم زمینای غفارو ببینم که به جاش با ی دخترِ تخس دعوا کردم

آیسل:

خاک به سرم دیگه چرا زدم تو زانوش!!!نه حقشه عوضی به من می گه جلف . من رو این کلمه حساسم بد جور،تا حالا کسی این حرفو بهم نزده بود.

وای نگا چه جوری داره میاد دنبالم.لنگ لنگ میزنه،بهتر بره گمشه...

ی نگاه دیگه روونه عقب کردم.دیگه دنبالم نمی اومد . رو زانو هاش دولا شده بود.منم از سرعتم کم کردم که نگام افتاد به ی لنگ از کفشام

بی تامل وَرش داشتم.اون یکی لنگش نبود.یا اگه بودم نمی تونستم بگردم چون این غول بیابونی شتکم می کنه.

به بابا اینا که رسیدم نفس زنان رفتم پیششون

علی-وای دختر،باز چی کار کردی که نفس نفس می زنی؟؟

-وای کــه از نفس...افت.ا...دم

علی-۲۶ سالته ولی هنوز مثل این ۱۸ ساله هایی تو. چرا بزرگ نمی شی؟؟

-بابا...بزرگ نمی شم دیگه مگه شیطونی فقط واسه بچه هاس!!!واااا....مردم از بس سگ دو زدم بابا

علی-حالا کدوم بنده خدایی رو به آتیش کشوندی؟؟

-من به آتیش بزنم اونو...ی غول بیابونیه

بابا-بـــــله؟؟

-اِ چیزه هیچی...نفسم جا اومده چرت و پرت می گم.چیز مهمی نی،مثله همیشه نگار رو اعصابم بود

وای اگه بابام چیزی می فهمید.بدبختیه،همون بهتر نفهمه.آه دختره احمق کله مرغابی با اون شهروزش

همون به درد هم می خورن.کاش اینا عروسی کنن خودم شب عروسی رو شب زهر کبری می کنم.

حالا عروسی کنن واویلا می شه.چی بشه بچه اونا...از فکر بچشون ناخواسته زدم زیر خنده

علی-حتما ی بلای بدی سر این نگار آوردی که این جوری می خندی؟!

-ی بلای توپ بابا ،از اون بُمبیا که اگه ی روز گیرم بیاره بی مو می شم البته شاید .

علی-هی دختر از دست تو....اون دوتا خواهرت که مثل تو نیستن نمی دونم به کی رفتی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با این حرفش قیافش تو هم شد.ی حالت غم زود گذر....اما چرا رو نمی دونم.

دید زل زدم بهش خودشو جمع و جور کرد....واسم مهم بود بدونم چیه اما الان موقش نی پس بحثو پاس دادم سمت آشنایی کنون امروز

-اِ بابا...امروز قراره بریم خونه این همسایه جدید که تو ویلای بابا بزرگن

علی-خونه..خ..و...خونه نیکزادا؟؟

-می شناسیشون؟؟

اِ فامیلیشون نیکزاده...ماشالا چقدرم نیکو کاره... اون از اسمش اینم از فامیلیش!

ماشالا اونم از بس نیکو کاره حتما قاطی کرده اینجوری عین سگ پاچه می گیره.ولی پرو بیدا!!به من می گه گردو واسم بیار

علی-با کی میرین خونشون؟؟

-با مامان اینا،مامان خودش دوست داره بره...نگفتی از کجا می شناســـی

علی-نمی شناسمشون ،موقع دیدن ویلا... روز قرارشون منم پیش بابا بزرگتون بودم.اونجا آشنا شدم

نمی دونم چرا ی حسی بهم می گفت می شناسدشون و بابا انکار می کنه!!!!بابام آدم صاف و صادقیه.واسه همین سریع می شه فهمید انکار می کنه یا نه

-که این طور

علی-من میرم سر زمینای غفار.تو میری خونه؟؟

-آره مخم قاط زده از دست این آفتاب

بابا-پس برو....مراقب خودت باش.هله هم می خواست بره خونه فکرکنم رفته

-ای نامرد بدون من؟؟

این هله کدوم گوریه؟؟؟مثلا رفت کمک بیاره منو این نگارو از هم جدا کنه.ی نگاه به پاهام انداختم....بزنم به تخته قشنگ گِل مالی شدن

حالا من چی کـــار کنم!!!صدای تراکتور شنیدم برگشتم سمتش.عمو عباس بود

-عمو عباس میری خونه؟؟

عباس-نه دخترم میرم کارگاه آقا غفار.....قراره زیتون بچینیم تو این هفته باید سبد ها رو ببرم از اونجا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-وای من عاشق چیدن زیتونم .

عباس-هنوزم زرنگیا!

-آره

عباس- هیچی زیتونای اون ویلای آقا غفار نمی شه

-آره عمو.چه زیتونایی داشت،مخصوصا توت هاش،عمو منو میبری طرفای خونه....آخه به گِل نشستم

عباس-حواسم نبود...بیا بالاکه دیرم شده

مثله اون موقعه ها رفتم و رو اون قسمت صاف و پهن پشت تراکتور نشستم.دستمو گرفتم به صندلی راننده

-عمو عباس .به نظرت اجازه میدن از زیتوناشون بچینیم؟؟

عباس-اگه از این کله قُد ها باشن شاید نه.

زیر لب گفتم-ایشالا که نیستن به جز یکیشون

عباس-چیزی گفتی؟؟

-نه ،با خودم بودم

عباس-راستی امسال زیتون های سمت رامسر پر بار ترین بوده

-جون من؟؟؟

عباس-جونت بی بلا دخترم آره.

-رامسره دیگه جز این چیزی انتظار نمیره.شهر عشقه رامسر

از این که اومدم رامسر خوشحالم اما اگه آیسان این رفتارارو باهام نمی کرد خوشحال ترم می شدم.راستش واقعا خندم میگیره

که به خاطر ی جریان تو نوجوونی اونم به خاطر ی پسر بامن لج کنه.و یا شایدم ی چیز دیگه باشه که من خبر ندارم!!

آه با به یاد آوردن اون آرش . تا این جای راه که لبخند رو لبام بود.اونم محو شد...ای خدا گور به گورت کنه

شهروز:

یعنی این زمین غفاره؟؟!!!!وای خدا معرکس...باید این علی زحمتای زیادی واسش کشیده باشه.با اسم علی یه پوزخند رو لبام جا خوش کرد.یه دستمو فرو بردم تو جیب شلوارم وشروع کردم به قدم زدن و دید زدن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زمین...گاهی اوقات حس می کنم کینه و انتقام من و خاله مثله هم نیستُ یه تفاوتی درش وجود داره اما چیه؟؟خدا می دونه

صدای زنگ گوشیم بلند شد.بنیامین بود

-سلام داش

بنیامین-سلام بینم پسر یهو کجا غیبت زد؟

-من باید بپرسم تو کجا غیبت زد؟

بنیامین-بده گفتم تنها باشی با خاطرات گذشتت؟؟

-بابا دس مریزاد پسر . ایول حس درک کردنت

بنیامین-باز شارژ شدی شروع کردی مسخره بازی؟؟

-آره جات خالی جای شارژ کتک خوردم

بنیامین-چی؟؟چرا؟؟از کی؟؟

-جون تو از آیسل خانوم...زد تو زانوم دخترِ روانی

بنیامین شروع کرد به خندیدن-هممون دختره که اون روز گفتی تو حیاط بود بچه علی؟بابا دمش درست ..چرا زدت؟؟

-اره همون...ای زهر مار...چون بهش گفتم جلف

بنیامین-به به چی گفتی بهش!تو چی زدیش؟؟

-بچه شدی؟؟نه بابا وللش اون تارزانی بیش نی!!!الان سرزمینای غفارم

بنیامین-اوو بینم زمین غفار جونت اوضاعش چه جوره؟؟

-ماشالا یه زمین توپه...چه خوب قراره واس ما شه!!

بنیامین-جان!!!!واس ما شه؟؟

-آره ...می خوام بخرمش..مطمئنم واسه علی خیلی مهمه

بنیامین-واقعا این کارو می کنی؟؟؟

-چرا که نه!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوشم میاد بچه زود فهمه و سوال پیچ نمی کنه طرفو

بنیامین-اما زیادی پیش نرو

-روچشَم داش فعلا..

بنیامین-خدافظ داش

دستی به سرم کشیدم و راه برگشت به ویلا رو پیش گرفتم...چشمم خورد به کفشه! بخوره تو فرق سرش!!

از شیشه ماشین پرتش کردم بیرون!

آیسل:

-یعنی چی منتفی شد مراسم آشتی کنون؟!!!

فاطمه-خوب شما ها که رفتین این شهره خانوم زنگ زد گفت امروز اصلا روز مناسبی نیستش.قرار شد ی روز دیگه باشه

-اوف چه نازیم می کنه خانوم...همچین می گه انگاری قراره بریم مراسم دیدن ملکه انگلیس

فاطمه-حالا تو چرا جوش می زنی دختر؟؟

-چیزه بابا خوب باید ببینیم اونایی که ویلا رو خریدن چه آدمایین...اون ویلا واسه ما خیلی مهمه خاله

فاطمه-تو که راست می گی

-ببینم هله اومده خونه؟؟؟

فاطمه-آره دخترم تو حیاط با باران رو تاپ نشستن

-دستش درد نکنه مثلا رفت کمک بیاره

فاطمه-چی؟؟دختر کمک واسه چی؟؟چیزی شده؟؟

-اِنه بابا من میرم پیششون

رفتم پیششون...چه جا خوش کردن....هردو ولو بودن رو تاپ و به آسمون نگاه می کردن

-خوش میگذره؟؟؟تووروخدا نگین نه حسش نی

باران-اتفاقا حسش هست آبجی داریم می فکریم

هله-بله بله

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله و بلا به چی می فکرین؟؟؟

باران-به امروز

-آخ گفتی وای که عجب روز پر ثمری بود امروز

هله-حالا خوبه مراسم آشنایی کنون زن جماعتی برقرار نشد وگرنه پر بارتر می شد

-ای ناز نفست...

هله-آیسل

-اول بکشین ی ور منم جاشم بعد جوابتو میدم

رفتم و وسطشون نشستم....سرمو تکیه دادم به آهن پشتی تاپ و دست به سینه چشامو بستم...

هله-آیسل

-هوممم؟؟؟

هله-نقشه نگارچی شد؟؟بارانم خبر داره ها

-بارانم باشه مشکلی نی...امشب میریم تو کارش!من باید کارای گذشتشو جبران کنم!

هله-عجب فکری کردی دختر.... ماشالا به نقشت

باران-دِ آخه مگه بابا مامانمون مکانیک بودن که بلد باشیم چرخ های هاچ بک اینو درداریم؟؟

-دخترا ببندید دیگه، فکردین فقط پسرا بلدن و اونایی که مکانیکن؟؟منو دست کم گرفتین؟بعدشم هاچ بکِ کارمون راحت تره

هله-حق با آیسله ..اون راست می گه

-معلومه که حق بامنه...حالا کم حرف بزنین دیگه الان بیدار می شنا

باران-آیسل حالا چه جوری بریم تو حیاط؟؟!!

-حیاطشون مار داره؟؟؟یا سگ؟؟؟

باران-نه هیچ کردوم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جن داره؟؟بابا یه چند تا حصاره دیگه. من میپرم اونورم درو باز می کنم

هله-خدا نخواد در قفل نیست اون وقت؟؟

-من اینا رو می شناسم همش می خوان درا رو قفل کنن اما این شوهر فرشته خانوم یادش می ره بنده خدا

باران-یه پا تارزانی واسه خودت بپر ببینم چه می کنی

-خودم کارتو راه میندازم طلا!

هله-زود باشید دیگه ساعت ۱ شبه اینا دارن شِرُ ور می گن

-خوب من رفتم ۱ ۲ ۳

آویزون حصار شدم.قسمت وسطش تاج مانند بود اما طرف راست و چپش نیزه هایی به طرف تو بودن همون طرف مخالف من. پس کارم راحته

بی معطلی ی پا مو گذاشتم قسمت افقی یکی از میله های وسط حصار و خودمو انداختم تو حیاط.

-آخ زانوم جر خورد

هله-دختر بدو الان وقتش نیستا

-بابا زانوم درد می کنه خوب....آدم آهنی که نیستم

حالا در دشم زیاد نبودا من کشش دادم.بلند شدم و خودمو تکوندم.رفتم و درو براشون باز کردم.سه تایی بی سرو صدا رفتیم سمت ماشین نگار.

از شانس خوبمون اتاق نگار سمت جاده بود . و فقط اتاق فرشته خانوم و اتاق مهمونا سمت ما بود.می گما هیچی حیاط خودمون نمی شه.ماشالا بزرگه و تویله دار.

حیاط اینام بد نبود.سمت راست و چپش درخت های کاج داشت و کفشم سنگ فرش بود.دوتا ماشین تو حیاطشون بود

-خوب هله جان جَک رو آوردی؟

هله-بله ولی ماشالا از بس سنگین بود زد به کمرم

باران-من چی کار کنم؟؟

-تو وایسا از ما عکس بگیر بعدش بزار تو اون سایت خوشگله هستا عضوشی، همه مارو ببینن لایک بارونمون کن.بنویسن آیسل در سیاهی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-هر هر هر خندیدما

-کِرکِرکِر می خوام نخندی.دِ دختر تو کارت آمار گرفتنه دیگه.مراقبی کسی مارو نبینه

باران-چه کار توپیم دادی

-بین هله من جَکُ ی ذره میبرم زیر ماشین بعد دوتایی دستشو می گیریم عین فنر میددیم رو به بالا تا وقتی که لاستیکه از روزمین بلندشه فقط ی ذره

هله-اکی آبجی

-۱...۲....۳

نور خورشیدی که به صورتم می خورد.بیشتر منو وسوسه خواب می کرد.مقاومت من در برابر آفتاب و مقاومت اون برای تابیدن به صورتم ی نه من نه توی خاصی به وجود آورده بود.

هه چه جالب نه من نه تو!!! این نه من نه توی خاص رو پس زدمو رو تخت نشستم...موهام آبشاری دورم ریخته بود.موهای پخش تو صورتمو زدم پشت گوشم که یهو خاطرم پر کشیدسمت این یه هفته ای که اینجا بودم

و به علاوه جریان لاستیکای نگار ....با اسم نگار خندم گرفت ی لبخند شیطانی که برابر شد برگشت من به موقع انجام نقشم!!

هله-چه شود یکی مارو ببینه!!۳ تا دختر که هرکدوم لاستیک به دستن ! لایک داریم خدایی

-به به مگه می شه کسی لایک نده

باران-ما اینجا،بی خیال،وسط حیاط اینا،خیلی ریلکس می گم.داریم چه غلطی می کنیم؟؟

-غلط که از سرو رومون می باره..دوستان الان وقتشه هرکی لاستیکشو بندازه ی ور

باران-من که میندازمش سر جاده فقط زود

هله و باران رفتن و منم لبخند به لب رفتم سمت در حیاط.لاستیکو گذاشتم دم در حیاط.مقوایی رو که از قبل پشت مانتوم قایمش کره بودمو بیرون آوردم . دستمو فرو بردم تو جیب شلوارم و چسب نواری رو بیرون آوردم

مقوارو با چسب چسبوندم به لاستیکُ بازم لبخند مخوصمو زدم . نوشته های رو مقوا لبخند مخصوص شیطونیمو بیشتر کرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

(با سلام و خسته نباشید خدمت مرغابی محل.گِلَم درکت سخته که صبح پا می شی بری بیرون اما می بینی لاستیکات نیستش و بدتر این که پنچرم هستن

الهی کسی قربونت نشه گُل خشکید.بپا هوا ورت نداره پا رو دم من بزاری افتاد؟؟)

دیوونما!فردای همون روزم فرشته خانوم و شوهرش اومدن جلو خونمون معرکه گرفتن!مامان و باباهم همش می گفتن آیسل بچگی کرده!خیلی هم بزرگواری کردم و دست نورانیمو به لاستیکاش زدم!خلاصه که بگم میونه مامان و بابا با فرشته خانوم و شوهرش رو شکرآب کردم!.خیلی ریلکس بلند شدم .لبخند به لب رفتم تو بالکن چشمم افتاد بهش.لیوان به دست تو بالکنشون بود.فکنم داشت قهوه کوفت می کرد.پسره ی سر خر.

یاد شرطم افتادم .وای اگه به ننه اختر بگه همش نقشه من بوده چی؟؟آبرو تو جمع واسم نمی مونه...می گن عجب نامزدی....وای منی که حتی اونو نمی شناسم اسم نامزد روش میزارن

وای اگه مامان اینا بدونن...وای اگه ننه اختر آسفالتم کنه.....بی خیال این همه وای خودمو بازدن سرم تو دیوار بالکن خلاص کردم.آهان حالا شد. چی بود اون همه وای!!

اوخ عجب غلطی کردم اون فکر رسید به ذهنم .بگم نامزدمه...اوخ بابا چیزی به ذهنم نمی رسید خوب..اوخ و بازم خلاصی من واس اون همه اوخ ی نگاه به ساعت بود.

ای خاک به گورم نکنه که خودش خاک داره!!ساعت که ۱۱ست!!!!

حالا همچین می گم انگاری کلی کار سرم ریخته.والا

با صدای تق تق در به خودم اومدم

-بله؟؟

سمن-آیسل بیام تو دخترم!؟؟

-بفرمایید سلطان سمن

مامان درو باز کرد و سریع پشت سرش بست...نگاهش کردم....گاهی اوقات می گم چرا مثل آیسل و آسیه نیستم؟؟اونا قد و صورتشون بیشتر شبیه مامان بود.هرسه لبا و بینی متوسطی داشتن . با ی قد کوتاه حالا نه خیلیا!!

رنگ چشماشونم طوسی به مامان رفته بود.اما چشمای من میشی بود.شبیه بابا و یا شایدم اصلا هم رنگ اون نبود و من فقط از روی داشتن شباهت اینارو می گفتم

غرق در افکاری پوچ و هیچ بودم که با نوازش گرمی رو گونه هام به خودم اومدم

سمن-خوبی؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هان!!؟؟اِ چیزه..آره خوبم کلا محشرم

سمن-بایدم باشی شیطون خانوم بعد آتیشی که سوزوندی

-جان؟؟کدوم آتیش؟؟

سمن-نگار و می گم جریان لاستیک هاش

-آهان اونا رو می گی

بی اختیار دستم رفت روموهام و سرمو خاروندم...راستش وقتی ی کار مرموزی انجام می دادم این حالت بهم دست میداد

سمن-بشین رو تخت می خوام باهات حرف بزنم

-اوهم

رو تخت نشستم و مامانم رو زمین درست رو به روم رو زانو نشست و دستامو گرفت...این دستا چرا حس گرمای مادرانه درش کم بود؟؟!!

سمن-از اومدن ناراحتی آیسل؟؟

-من؟؟چرا باید ناراحت باشم

سمن-چون من به زور برت گردوندم

-راستش اون اولا چرا ناراحت بودم.الان ی هفته از اومدنم گذشته مامان

سمن-خوبه فکرکردم تو موقعیت بدی گذاشتمت

-نه بابااصلا... مامان جونم قربونت بشم ناراحت نشیا قلبت می گیره زبونم لال(دستش رونوازش کردم و محکم گرفتمش)

-مامان بی خیال این حرفا...می گم جریان این نیکزادا چی شد؟؟مراسمو می گم

سمن-اون قضیه؟؟چیزه ... همین الانه

-چـــــــــی؟؟!!!! الانه؟؟

مامان از واکنشم تعجب کرد خودمم همین طور.دلیل مهم بودن این مراسمو نمی فهمم که خیلی رو اعصابمه

سمن-دختر چته؟؟آره همین الانه خواستم برم اما گفتم شاید تو

-من چی؟؟مامان بپر حاضر شو که خیلی دلم هوای شناختنشونو کرده

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سمن-باز چی تو سرته دختر..بزرگ شو

صدامو ملیح کردمو رو بهش گفتم-بله مادام .بنده دختریم ۲۶ ساله که سن خرو داره اما مغزش اندازه ی دختر ۲۰ ساله دانشجوِ

سمن-خوب خودتو شناختی من برم آماده شم....توهم زود آماده شو

-آسیه وآیسانم میان؟

سمن-آسیه با دوستش رفته کلاس ،گفت از کلاس اومدم با باران و هله میام.آیسانم که بیکاره میاد.

-باشه الان حاضر می شم

شهروز:

ی نگاه به خودم انداختم ...کت یشمی اسپرت با شلوار لی مشکی و کفشای مخمل مشکی....از اتاق خارج شدم،مثل همیشه

بنیامین واسه نشون دادن پر کار بودنش زود تر از من رفته بود شرکت...الماس خانوم(خدمت کارمون) مشغول تغییر دکوراسیون خونه بود و خالم غر غر کنان نظار گرش بود

- خاله من رفتم شرکت

شهره-به به آقا شهروز..از این ورا دارین میرین مزین کنین شرکت رو

-آکه هی زود فهمیدینا خواستم بگم

شهره-برو کم مزه بریز

رفتم و محکم بغلش کردم...این زن؟؟ساله. عجیب منو وابسته خودش کرده بود.زنی با موهای خرمایی و چشمای میشی در کنار خوش سلیقه بودنش

وصد البته رفتار مغرورش بهترین زن دنیا بود.اون غروری که حتی منم مجبور به داشتنش کرد.دستاش دور کمرم حلقه شد.بوسه ای رو موهاش گذاشتم.

و از خودم جداش کردم.

-عشق شهروز من برم که کلی کار دارم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-عشقم؟!! نچایی پسرم

-عمرا وقتی درکنار شمام

شهره-باشه خنگ شدم این که پسر پر کاری هستی حالا... برو که منم کلی کاردارم

-چه کاری؟؟

شهره-مراسم آشنایی با خانومای این محل دیگه یادته که

-آهان اون!! الانِ ؟؟

شهره-برو برو که تا خودم نبردمت

ی لبخند شیطون زدم-چه جوری می بری

شهره-گوشتو می گیرم می برمت

-وای خاله دیگه عشقم نیستی....عمو حسین عجب رنجی می بره

شهره-چی گفـــتی؟؟

-گفتم عاشقتم

سریع خودمو رسوندم تو و سوار آی ایکس ۵۵ مشکیم شدم . اکبر آقا دست راست خودم درو باز کرد.همین که خارج شدم دیدمش!!!

آیسل:

ضبط اتاقمو روشن کردم.سیدی رو گذاشتم داخلش و اهنگ مخصوص تیپ زدنمو گذاشتم.در کمدمو باز کردم هرچی لباس داشتم آوردم

بیرون و با شروع آهنگ منم ی لباس با دَمو تشکیلاتش بر می داشتمو جلوم می گرفتم و از تو آیینه خودمو نگاه می کردم

آهنگ خانوم ببخشید از تی ام بکس

اگه میگی دوسم داری

واقعآ رژیم داری

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاشو پاشو برقص واسم

یه کم آب شه اون شکم

اگه میگی دوسم داری

واقعآ رژیم داری

پاشو پاشو برقص واسم

یه کم آب شه اون شکم

لباس اول بد بود .پس وللش

خانو ببخشید؟! چند کیلویی شما؟

خجالتی وای مامانم اینا !

می تونم بکنم درخواست من؟

آبجیتون چقده حساسن !

قربون اون عشوه ات

مخو زدم با یه چشمک

واسه عید می برمت شمشک

حالا اونو بی خیالو امشب

Excuse Me! این چیه رو بلیز؟

اِ وا دست نزن بابام هستش پلیس !

تعادل ندارم می خورمت وای

اینا چیه خانوم هستش رو میز ؟

پایه نیستم ممنوع جات

اگه رژیم نیستی بخور سبزیجات

نخور دیگه گز اصفهان

بشه کمر مثل استکان

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اوه اینو باش ..ی بوس واس خودم فرستادم.نه عمرا اینو بپوشم

خانوم ببخشید؟ چرا نشستید؟

عینهو یه مجسمه نشستید؟

خانوم ببخشید؟ چرا نشستید؟

عینهو یه مجسمه نشستید؟

خانوم ببخشید؟...پاشو برقص واسم

خانوم ببخشید؟...پاشو برقص یه کم

خانوم ببخشید؟...پاشو برقص واسم

خانوم ببخشید؟...پاشو برقص یه کم

این خوبه ها ولی زیادی رنگش تیرس

بابا نمیتونم برقصم! مگه کری؟!

خانوم کاری نداره!

یه شونه رو بده اینوری و اون یکی شونه اتو بده اونوری

بده تو اون شکم فنری حالا بچرخونش سریع سریع

حالا داری واسه خودت می لرزی

به این کارت میگن داری می رقصی

خانوم مارو یه کمی می بخشی

اگه چشامون زله تو می رقصی

اگه دست میزنم واست سه دستی

آخه دکمه ی پیرهنو نبستی

نبسته؟! پس نیگا نمی کنم

آخه لیلی تو سالن نشسته

بابا لیلی کیه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مگه نگفتم؟

لیلی همون دختر همسایه که ماه دیگه می خوام برم خواستگاریش و کلی دوسش دارم و ناراحت میشه اگه ببینه چشم افتاده دنبال یه دختر دیگه پس نیگا نمی کنم نه نه نیگا نمی کنم ولی خانمو شما برقصین!

آهنگُ قطع کردم.جلو آیینه وایستادم...این محشره....ی پیرهن آستین سه ربع صورتی کم رنگ با طرح قلب های ریز قرمز.پشتش دوتا بند داشت

که می بستیش چین دار می شد مدل.ی شلوار کتان سفید هم پوشیم.موهامم دم اسبی بستم و چتری هامو ریختم تو صورتم.حالا نگین مدل چتری بچگونس!

من بمیرم از چتری نمی گذرم.از آیینه دل کندم.ی شال مشکی با مانتو مشکی که کمربندش طلایی بود برداشتم+کفش های کالجی مشکیم

آرایشم فقط ی کرم ضد آفتاب زدم با ی رژ لب صورتی.اونقدرا هم ماه نشدما.فقط اگه اعصاب تریپ و آرایشو نداشتم

از اتاقم دل کندم و رفتم بیرون تو حیاط،بعد ۵ دقیقه آیسان با مامان اومدن.پیاده پیش به سوی خونه این آدم خر پولا رفتیم.

همچین می گم انگاری خودمون کارتون خوابیم.اکبر آقا مشغول آب دادن به درختای جلو در حیاط بود و تمام اون اطرافو خیس کرده بود.که یهو رفت و در

حیاطو باز کرد.ی آی ایکس ۵۵ با سرعت خارج شد..چشمم رفت سمت ماشینی که الان دیگه از سرعت زیادش مطمئن بودم کیه!

رد شدنش از بغل من همانا و گلی شدن من همانا....ای توروحت !تمام مانتوم گِلی شده بود و صد البته شلوار گُلم.ماشین زد رو ترمز و اون آدم مغرور شیطون

پیاده شد....نزدیکم شد.عینک دودی مارک پلیسشو زد رو موهاش و اومد سمتم با ی پوز خند رو لبش

شهروز-ای وای!،شرمنده حواسم نبود

با ی لحن مسخره گفتم-اشکالی نداره . !!

قشنگ فهمیدم تلافی کارشه منم که از خدا خواستم واسه دعوا....رفتم سمت اکبر آقا و شلنگو ازش گرفتم.شهروز با بهت نگام می کرد که دو هزاریش افتاد

می خوام چی کار کنم سریع رفت سمت ماشینش منم افتادم دنبالش.همون موقع شلنگ کوتاه اومد منم چشمم خورد به دست انداز پشت ماشین که ماشالا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاکی خاکی بود.انگشت شستمو گذاشتم جلو شلنگ و گرفتم سمت دست انداز....ماشالا خروار گل چِپید پشت ماشینش.سریع گاز داد و رفت

اوخی هنو کاری که کردمو نمی دونه الهی بری زیر ۳۲ چرخ که نیست ولی خودم می سازمش واسه ترکوندن تو

سمن-آیسل بی فرهنگ این چه کاری بود؟اون که معذرت خواهی کرد!

-اووف مامان کجای کاری....قشنگ تابلو عمدی بود

سمن-تو از کجا میدونی؟

-ی بار اتفاقی دیدمش منم حواسم نبود ی کاری کردم که باعث شد تلافی کنه

اومد جلو و فکمو تو دستاش گرفت-از عمد که کاری نکردی؟

-نه مامان من عمدی کاری نکردم

سمن-خوبه بهت اعتماد دارم

آیسان ایشی گفت و جلوتر راه افتاد بره

-میرم لباسامو عوض کنم

سمن-نبینم با این پسره دهن به دهن بشی

-باشه..باشه

شهروز:

-هه کوری خوندی..نتونستی جواب تلافیمو بدی!

با به یاد آوردن قیافه عصبانیش دلم ریسه رفت .بنده خدا معلومه کلی زحمت واسه تریپش کشیده بود.آخ که چقدر دوست داشتم تو اون مجلس بودم و قشنگ برندازش می کردم.

اما شانس آوردم شلنگه کوتاه اومد و تونستم سوار ماشین شم...ی زنگ به بنیامین زدم

بنیامین-سلام پسر..کجایی نیستی؟؟بیا دیگه

-تو راه شرکتم...اینا رو ول کن مژده دارم اونم چه مژده ای

بنیامین-مژده؟؟؟

-اوهوم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-اونوقت مژده کدوم آتیش سوزوندنته؟؟

-خانوم آیسل

بنیامین-آیسل؟؟پسر ول کن اون دخترو مثله این که یادت رفته دختره

-بابا این حرف زدنش و رفتاراش پسرونس یادم میره دختره !

بنیامین-ای زهر مار چیه می خندی....

-پسر تریپ زده بود بیاد مجلس آشنایی کنون ما....منم با ماشیناز کنارش رد شدم گِلیش کردم

بنیامین-تو ی دیوونه ای...کاری نکرد؟؟

-فرصت نکرد کاری بکنه ولی عمرا بتونه با من یکی رودرو شه

بنیامین-میشه مطمئن باش آخرش به زانو درت میاره

-زکی خیال باطل....بینم تو طرف منی یا اون دختره؟

بنیامین-من طرف حق دارم

-حالا نکه من خود گناه کارم و اون مظلومِ

بنیامین-حالا تو اگه مظلومی نباید تلافی می کردی

-برو بینیم حاضرم همون گناه کار باشم اما کوتاه نیام

بنیامین-خیلی خوب پس منم پشت آیسلم

- نکنه خوشت میاد از آیسل

بنیامین-نه بابا ما فقط عاشق ی نفریم اونم با چشمای طوسی

-کم پیسی عشق واکن خیسم کردی.راستی عشقتم اونجا بود!

بنیامین-نگو که اونم گلی کردی

-نه نکردم چون طرف جاده نبود کنار بود.حالا همچینم بد نمی شدا اگه اونم گلی می شد

بنیامین-دهنتو تخته کن تا قاطی نکردم زود بیا . راستی جناب غفار امینی هم اومدن شرکت

-به به با پاهای خودش اومده پس.خدافظ

بنیامین-خدافظ داشم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هه که میای شرکت آره!!!فکر کردی منم خرم نه جانم عمرا اگه بزارم دورم بزنی.واسه این که خود تر برسم پلمو گذاشتم روگاز

واز شانس خوبم جاده هم خلوت خلوت

آیسل:

پسره ی پرو،بی شعور،بی عقل،کمبودی،نفهم،ی دنده،مغرور،بی ریخت،احمق،خر،نکبت،عقده ای

خرمایه،اوشگله،ماه،ملوس،دس ت نیافتنی،دل همرو می بره!!!!!

وا من چم شده؟!!!یکی محکم باکف دستم زدم تو پیشونیم.ایش تف به این فش دادنم ماشالا از فش رسید به چیاااااا.

کلافه شلوارمو با ی شلوار جین سورمه ای عوض کردمای جان سورمه ای بیشتر بهش میاد منظورم لباسمه ها!بعد عوض کردن شلوارم رفتم خونه نیکزادا.....خوب کاریش کردم....حقشه الان خبر نداره ی عالمه پل چِپیده پشت ماشین خوشگلش با خودم حرف می زدم که رسیدم جلو در ویلا....با دیدن حصار های مشکی فکرم پر کشید سمت گذشته ها.چقدر اون موقع ها خوش بودیم با بودن مامان بزرگ....اکبر آقا تا چشمش خورد به من منتظر اومد و باعجله درو باز کرد

-ممنون

اکبر-خواهش خانم جان...بفرمایید داخل

می گما خیرسرمون رامسریم بلد نیستیم مدل شمالی بحرفیم....حالا نگین بچه ناف شمالما نه تا۶ سالگی من. همه تهران بودیم که بابا عاشق و دل باخته رامسر شد. و مام کوچیدیم شمال ایران.با دیدن دوباره حیاط ویلا دلم گرفت....یادش بخیر عجب شیطون بودیم من و آسیه عاشق درخت توت و زیتونای این ویلا بودیم.این ویلا با این که ی حیاط متوسط و نه خیلی گنده داشت خودش کوچیک بود.ی ویلای خوشگل رنگ سفید که سقفش رنگ آبی آسمونی بودبا ی بالکن بزرگ که از همین بالکن پله می خورد و می رفتی تو ویلا....آخ زندگی آی زنـــــــــگی که یهو با سر رفتم تو شکم یکی...راستش سرم پایین بود و داشتم پله هارو می شمردم کار همیشگیم بودسرمو با دستام گرفتم و زل زدم به طرف مقابلم البته با ی آخ

-آخ ملـــــــاجم متلاشی شد

خانومه-اِ دختر جان حواست کجاس ؟؟ بعدشم اونقدراهم محکم نبودم

همون طور که دستم رو سرم بود نالیدم-به هرحال شما می تونستید برید کنار تا من بهتون نخورم . محکم بودید در حد قاره استرالیا ولی شرمنده دیگه آمریکا نمی شد بگم!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پقی زنه زد زیر خنده....ای جان چه قیافش نازه... داشتم می گفتم...چشمتون روشن...موهای خرمایی و چشمای میشی اِ مثه منه چشاش...دماغ و لبشم قشنگ بودن به صورت جوونش می اومد.تریپشم که ماشالا رو دست نداشت شلوار کتان مشکی ،روشم ی پیرهن بادمجونی رنگ مدل یقه هفت که دور یقش سنگای بنفش داشت سرشم یه شال حریری مشکی بود که موهاشو زیرش زده بود روبه بالا

خانومه-دختر کجایی!!!

ی دستشو گرفت جلو صورتم و تکونش داد منم باچشم دستشو دنبال می کردم

-آخ

خانومه-دیگه چرا؟؟

-چون چشام در اومد از بس دستتون رو دنبال کردم

دوباره خندید...الهی قربون خنده هات!وا من چم شده

خانومه-دختر تو عجب شری هستیا تاحالا کسی با من این مدل حرف نزده بود و اینکه اصلا تو روم واینستاده بود

-اِوا خاک عالم شرمنده

خانومه-دشمنت شرمنده من شهره نیکزاد هستم

دستشو به طرفم دراز کرد...منم دستشو گرفتم و فشردم و با ی لبخند گفتم

-آیسل رادمهر هستم خوشبختم بانوی زیبا!!

شهره- مادرت اینا منتظرن بیا تو

چه زود صمیمی شدیما!منو به طرف داخل راهنمایی کرد...تا پام رسید تو سالن جمعی.دهنم واشد..یا امام بیژن!!اینجا چقدر عوض شده!!دکور خونه سفید و یاسی کم رنگ بود...ی طرف مبل ال بود و ی طرفم مبل سلطنتی....ی عکس خونوادگی بزرگم بالای شومینه که در دیوار وسط هال بود نصب شده بود...خواستم عکسرو دید بزنم که یکی دستمو کشید

دختر-عزیزم بیا بشین اینجا الان بقیه هم می رسن

جان این کی بود...به خودم که اومدم مامان رو مبل ی نفره کنارم نشسته بود

-مامان این دختره کی بود!!!

مامان-اسمش رهاِ .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوب بقیش؟؟

مامان-مثلا آمار گیر خوبی نیستما.بعدشم چرا عین مجسمه ها در و دیوارو نگاه کردی وقتی اومدی تو!!!آبرو نزاشتی واسمون

آیسان-بایدم نزاره ..ندید بدید

برگشتم طرفش...سمت راست من رو ی مبل دونفره نشسته بود

من-کسی گفت خاک انداز..خودتو وسط بی انداز

آیسان-به هرحال که هستی

مامان-بسه دیگه شورشو در آوردین

با صدای مامان خفه شدیم...که صدای زنگ اف افشون بلند شد....خدمتکارشون رفت و درو باز کرد.همین موقع این دختره رها اومد سمت من

رها-عزیزم بلند شو باهم بریم لباساتو عوض کن

ای جان عجب صدای ملیحی داشتا...بزار برم تو کار قیافش ....ی دختر قد نه کوتاه نه بلند متوسط....چشمای قهوه ای سوخته..دماغ ماشالا عملی

لبشم که چه عرض کنم گنده گنده حالا نه خیلیا که ضایع باشه...موهاشم مشکی بود و بلند و آزاد رهاشون کرده بود

عین این منگلا دنبالش می رفتم که رسید جلوی

رها-عزیزم برو تو اتاق مهمانه . لباساتو عوض کن

همچین می گه انگاری خودم تاحالا نیومدم اینجـــــــــا

-خیلی ممنون

شهروز:

از ماشین پیاده شدم....و سویچ به دست رفتم سمت اتاق عمو محسین....این شرکت بر خلاف شرکتمون تو تهران نقلیه اما همینشم کلیه.

رسیدم جلودر اتاق....منشی عمو بعد ی چشم چرونی به من بلند شد و با عشوه رفت به عمو خبر بده....

منشی-آقای نیکزاد بفرمایید داخل جناب امینی و ایمانی منتظرتون هستن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همچین می گه انگاری خودم نمی دونم عمو حسین و غفار منتظرمنن.جوابشو ندادم و با ی سر تکان دادن ازش تشکر کردم.با وارد شدم تو اتاق

عمو حسین از جاش بلند شد.منم رفتم سمتش....این غفارم عینه مجسمه چپیده بود رو صندلی

حسین-شهروز جان ایشون آقای امینی هستن فکرکنم یادت نباشه

نگاهمو از غفار گرفتم و زل زدم به عمو حسین....ناخدا گاه ی پوز خند رولبام جا خوش کردو برگشتم غفارو نگاه کردم

-نه عمو جان اتفاقا آقای امینی رو خیلی خوب یادمه...مگه می شه آدم شخص مهم زندگیشو فراموش کنه!!!

دستمو به طرفش دراز کردم...ی لحظه نگاه نگرانشو دیدم اما خودشو خونسرد نشون داد.از جاش بلند شد و دستمو گرفت

غفار-جوون باهوشی هستی اما من شمارو به خاطر ندارم!!

-مشکلی نیست کم کم به یاد میارید!!

بایدم یادت نباشه!!این همه سال گذشته کی میاد ی بچه ۸ ساله رو به خاطرش بسپاره!!

رو یکی از مبلا رو به روی غفار نشستم.همون جوری پست و مغرور و اما خونسرد.دستشو به عصاش گرفت و ی قلپ از چاییش خورد

غفار-آقا شهروز شنیدم که دنبال زمین کشاورزی هستین!!

-بله اما زمین خوبی پیدا نکردم!!

غفار ی لبخند زد و گفت -معلومه که پیدا نمی کنید این روزا زمین خوب کمه اما..

-اما چی؟؟

غفار-زمین من هست

-اِ جدا!!مگه شما زمیناتونم می فروشین؟؟

مایل شد سمتم و رو بهم با ی لبخند گفت-برای پول از بعضی چیزای بیخودی باید بگذری

هه اینو باش...ی پوزخند به روش زدم

-ماکه نگذشتیم باید از دیگرون یاد بگریم

غفار-خوشم میاد جوون باهوشی هستی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نظر لطفتونه جناب امینی

غفار-خوب چی شد؟؟؟زمین منو می خوای؟؟

-چیزای زیادی درمورد زمینای شما و آقای رادمهر شنیدم

غفار-این که پر ثمره؟؟

-درش شکی نیست

غفار-پس قبوله

-بله قبوله

نباید بیشتر از این تفره می رفتم پس زودی قبول کردم...از جاش بلند شد...من و عموهم از جامون بلند شدیم.غفار بهم ی لبخند زد و باهام دس داد

غفار-امیدوارم زمین خوبی براتون باشه

-حتما خوبه چون برای ی شخص خاص بوده!

یکی زد رو شونم.جان چه زود دایی شد!!!!

غفار-توکارت موفق باشی جوون

-شماهم همین طور

غفار-آقای ایمانی از آشنایی باهاتون خوشبخت شدم

حسین-همچنین

غفار-جوون خوبی رو وارد جامعه کردین

حسین-بله .. شهروز جان دست راست خودمه

غفار-خوب من دیگه برم روزتون خوش

شرت کم زندگی راحت تر.بعد رفتنش خواستم برم تو اتاق خودم که موبایل عمو حسین زنگ خورد

حسین-الو بفرمایید

بعد مکثی گف-به سلام بر علی آقا

علی آقا !! از رفتن منصرف شدم و همون جا تو اتاق موندم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حسین-معذرت نشناختم..اون روزم که شمارتو دادی یادم رفت بزنمش تو موبایلم

حسین-شرکتم...توهم فکنم سرزمینی

حسین-آره دیگه از اون موقع ها خیلی گذشته اما ما هیچ عوض نشدیم من به ریاستم رسیدم توهم به صاب زمین شدن

-کحسیناری داری برو من بعدا میام پیشت از تلفنی بگذریم

-باشه خداحافظ

تموم مدت مکالمش پشتش به من بود و روش به پنجره پس از بودنم خبری نداشت !!!برگشت سمتم

تعجبُ تو نگاهش دیدم اما سوالمو پرسیدم

-علی کیه؟؟اصلا کدوم علی؟

حسین-شهره بهت نگفته؟؟

-چیزی باید می گفت!!!!

حسین-علی رادمهر دوست دبیرستانی منه!!!!

جا خوردم!باورم نمی شد،دیگه زیادی همه چی درهم شده!!درسته عمو از همه چی خبر داشت اما اینو نمی دونستم که رفیق علیِ

حسین-دوران دبیرستانمون تو تهران گذروندیم . بعد چند سال دیدمش

-اون می دونه که ما تو ویلای...

حسین-آره اون حتی توروهم یادشه!

-چـــــــــی؟؟؟پس همه رو می شناسه حتی خاله!؟

حسین-می خوای نشناسه...اون از همون اولم می دونست....کارای فروش ویلا به عهده علی بود!

منو باش فکر می کردم نه منو یادشه و نه از وجو ما باخبره...لعنتی.کلافه رفتم تو اتاقم

آیسل:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یا امام سوم!!!!!! به جان خودم اینجا فقط ی فرش قرمز کم داره .خدا آخر دکوره!!!ماشالا هزار ماشالا به چیدمان و رنگش.

اون اتاقی که من توش بودم قبلا اتاق بابا بزرگ و مامان بزرگم بود.دکورشم سفید و گلبهی بود اما الان ی اتاق شیک با ترکیب رنگ سیاه وقرمزه.

مبل ال سیاه رنگی گوشه سمت راست اتاق بود.اتاقه زیاد بزرگم نیستا ولی خدایی توپه.ی تخت تک نفره چوبی هم سمت چپ اتاق بود.

میز توالتشم مشکی و قرمز بود.خلاصه از درو دیوار دکور سیاه و قرمز می بارید.مانتو و شالمو در آوردم و از اتاق اومدم بیرون.

خواستم برما اما نگام بین اون ۳ تا اتاق دیگه چرخید.به جان خودم فقط خواستم دکوراشونو دیدبزنم.بیخی بابا مگه فضولم به من چه.

سرمو انداختم وپایین و رفتم سمت پله ها که برم طبقه پایین

-به جان خودم فضولم مارفتیم

رفتم وسط راهرو.اتاق اولیه رو ی نگاه کردم.دکور قهوه ای بود.عکس همون زن جیگره شهره خانوم بالای تخته بود.پس اتاق اونه.

اتاق دومیم باز کردم.رنگ صورتی و یاسی بود.دوتا تخت تک نفره هم توش بود.رفتم تو...کنار تخت اولیه ی قاپ عکس بود.ورش داشتم

شهروز بود.بغلشم ی دختر کپ خودش.بابا اینا چقدر شبیهن.ماشالا هزار ماشالا دختره عین پنجه آفتاب می مونه.فکنم آبجی این سمور آبیس!!

چه به شهروز میاد...سمور آبی!!!

بابا فهمیدیم خواهر و برادرین.همه که مثه ما نیستن هرکی قیافه ی چی می ده البته که من با آیسان و آسیه کلی فرق دارم

چه ظاهری و چه اخلاقی...والا دختر به این تکی کی دیده نوبـــــره.

قاپ عکسو گذاشتم سر جاش.حوصله دید زدن نداشتم ، سریع رفتم اتاق سومی!!!!!!تا درشو باز کردم خر کیف شدم!!!

دکور اتاق سفید و آبی بود کپ اتاق من!!!!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جونم شباهت!!!باید بینم این طرف کیه که عاشق رنگ آبی آسمونی با سفیده.حتما شخص خاصیه!!تا نگام افتاد به قاپ عکس رو میز کار

حرفمو پس گرفتم این که طرف باید خاص باشه.!!!

ایش!این که سمور آبیه!العنتی نمی شد تو نبودی

خاک برسرم باکی هم سلیقه شدم.پسره ی عنق انگاری از خرطوم فیل افتاده ... خرخاکی زور گو.

رفتم جلو میز کارش.عکسشو برداشتم و زبون درازی کردم

-ایش!با اون قیافت،خر خاکی، نکبت.حیف رنگ سفید و آبی که تو خوشت میاد ازش

قاپ عکسو گذاشتم سر جاش که صدای اس ی موبایلی به گوشم خورد.....بعد چن لحظه صداش اومد.منم فضول و از خدا خواسته

شروع کردم به گشتن.به صدا نزدیک که شدم...رسیدم به میز توالتش.وای چه میزش قشنگه سفید بود.آینشم که ماه.

بی خیال این مسخره بازیا شدم.صدا موبایلِ از کشو میز اومد.

خوب اگه من اینو باز کنم..امکان داره توش لباس زیر باشه!!

بعد صحنه منکراتی شی!!!

بیخیال بابا،قاط زدم .به فضولیمو برسم.کشو باز کردم....آخیش فقط سشوار بود و تیغ و از این لوازم مسخره ها ژل و چسب مو و.....

موبایل رو برداشتم.ایفون بود.ای ناکس حیف این گوشی که انداختیش این تو

نگاهی به گوشی انداختم،طرفی که زنگ می زد اسمش بهناز بود!

شهروز:

بنیامین-ی ساعته زنگ می زنم بهت.نگو آقا خیلی وقته شرکته

-بینم فقط ی تک زنگ زدی که

بنیامین-نه بابا صدبار گرفتمت.

-آهان به اون یکی گوشی زنگیدی؟؟

بنیامین-آره خو

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خو تو فرق سرت.مگه نگفتم اون خط واسه ی کار دیگس.صد دف

بنیامین-آها آها...کار دتر بازی دیگه!! چه راحتم می گه

-باید خجالت بکشم؟؟؟

بنیامین-نه کی گفته....گوشیت دست نبود دیگه

-آره بابا خونس...ماشالا هروز ی عالمه اس ریزش می کنه تو گوشیم

بنیامین-بعدا به من می گه من اهل دوست دختر نیستم

-کی گفته؟؟!!!گفتم اهل عشق نیستم.حالا هم پاشو بریم ی کافی شاپی..مرضی چیزی

بنیامین-مثلا الان سرکاری؟؟؟

-میبینی که سر کارم و کاریم ندارم پس به شکم می رسیم

بنیامین-آفرین داش...زدی توخال

-پاشو بریم که شکمم زده تو فاز قِر

کتمو برداشتم و پوشیدم.سویچم از رومیز برداشتم و با بنیامین از شرکت خارج شدیم و رفتیم سمت پارکینگ

بنیامین-آخ که الان عشقم تو مراسم آشناییه

-بابا عاشق..کفتر باز....چرا شمارشو نگرفتی حالا؟؟؟

بنیامین-خوب هنوز چن روزه همو می شناسیم.بعدشم سریع که باهام دوست نمی شه

-من همون اول دیدمش نگاهشو به تو خوندم

بنیامین-حالا چی بود؟؟

-عشق

بنیامین-جون من؟؟

-جون عمم آره

بنیامین-شهروز

-هوممممم

بنیامین-ی دقیقه سرتو از گوشیت بلند کن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چرا؟؟؟بابا کار دارم.دنبال شماره غفارم

بنیامین-پس وایسا و منو نگاه کن

وایستادم....سرمو بلند کردم و زل زدم تو چشاش

- چی می گی؟؟

بنیامین-خونسردی الان؟؟

-نه ولرمم!!

بنیامین-مطمئنی که دختره تلافی نکرده

-آره بابا...عمرا بتونه کاری کنه

بنیامین-ماشینتو نگاه کن.صد درصد کار دخترس

نگاهم افتاد به ماشینم...!!!!!!!!نه!!گل خالی بود.

-پسر من این دخترو می کشم

دخترِ ی پرو ببین ماشینمو چیکار کرده.قشنگ معلومه این حتما باید ی کاری کنه.از تلافی نکردنش تعجب کردم.

چقدرم فرزه.ی جن واس خودش.آره دیگه همون موقعه که من زدم به چاک ماشینمو چپوند تو گِل.هعی خدااااا

بنیامین-الان می خوای چیکار کنی؟؟

-میرم که پخش زمینش کنم

بنیامین-خوب بابا

-تو یکی حرف نزن که سیاهت می کنم

بنیامین-چه خشن،پس رو این حساب شکممونم تعطیل می شه دیگه

آبرو واسم نزاشته.الان همه دیدن ماشینو.بی توجه به بنیامین رفتم سوار ماشین شدم.اونم سریع سوار شد.اینقدر که اعصابم خورد بود.

نمی فهمیدم بنیامین چی می گه.ماشینو بردم کنار نگهبانی شرکت.شرکتمون ی حیاط متوسط داره.پر درخت مرخت.کنار نگهبانی شیر آب بود.

روبه اصغرنگهبان شرکت گفتم- اصغرآقا ی آبی به پشت این ماشین ما بزن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اصغر-ای به چشم آقا جان.

اصغر با شلنگ مشغول تمیز کردن گِلای پشت ماشین شد.من و بنیامین تو سکوت به سر می بردیم

آیسل:

اوهع عجب سیریشیه.دِبابا قطع کن تا حس شیطنتم رونما نشده.هی زنگ میزد.بالاخره بعد ۵ بار زنگ زدن رفت تو رَونده اس زدن.

ی اس داد.منم که دیگه کاراز کار گذشته و حس شیطنت و فضولیم گل کرده بود.خوندمش.

بهناز-

تو رفتیو ولی ستاره هات...

موندن تو آسمونِ شب های تارم... بیتابم !

نبودیو تورو تو رؤیا بافتم...

دیدم از تو اثری دیگه نیست... توی فالم... دلدارم !

توی مسیرِ خاطره هام ، تو بودی هم قدمو همسفرم...

تو بودی عشقمو باورو هستی من !

اوه... اوه...خانومو...چه رفته تو فاز آهنگ کوزی گونی.نکنه فکرکرده جمرس اینم کوزیِ.ای خاک تو سر جفتتون.دلم می خواست جواب ندما

اما ی حس مبهمی بهم می گه پدرشو درارTکه این حسه اشاره به شهروز سمور آبی داره.می گما سمور آبیم بهش نمیاد شوماخِر بیشتر

بهش میاد.آره خودشه بهش می گم شوماخِر.دست به کار شدم و نوشتم

-اینقدر بدبختی که رفتی توفاز کوزی گونی؟؟؟

طولی نکشید که جواب داد.ماشالا آقا هم که کوله باری از شارژ تو گوشیشه.پس می تونم اس بدم

بهناز-سلام عزیز دلم.چرا زنگ زدم جواب ندادی؟؟آره دیگه تو کوزیِ خودمی!!!(عُق حال بهم زن)

-کار داشتم.اینقدم کوزی کوزی واس من نکن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بهناز-شهروزم!!چرا بامن این جوری می کنی؟؟اصلا کجایی تو؟

یهو ی فکری رسید به مخ ایول همینه!کارت ساختس آقا شوماخِر

-من رامسرم....در حدی نیستی که بهت جواب بدم

بهناز-چی رامسرا؟؟؟شهروزم توروخدا بامن این جوری نکن.

دوباره زنگ زد.ریجکتش کردم،مگه ول می کرد.تاآخر سر اس زدم

-به من زنگ نزن.فقط بیا دلم برات تنگ شده!!!

اوخی الهی.شوماخِر حال کن چه جوری جات احساسات نشون میدم.

داشتم از خنده می ترکیدم اما جلوی خودمو گرفتم.که اس داد

بهناز-عشقم منم دلم برات تنگ شده.فردا اونجام عزیز دلم فقط آدرسو واسم اس کن

اُهع اینو چه وارد عملم می شه.آدرسو واسش اس کردم...بد اسم سریع هرچی اس بینمون ردوبدل شده بود.پاک کردم.گوشیشم گذاشتم

سرجاش...نچ نچ هرچی دخترِ وله دورشه براش متاسفم!

بی سروصدا در اتاق شوماخِرو بستم.رفتم سمت پله ها که رها عین جن جلوم ظاهر شد

رها-عزیزم کجارفتی تو؟؟

-هان!!!چیزه محوه دکوره اون اتاقه شدم آخه اون موقع ها اتاق مامان بزرگم و بابابزرگم بوده.

رهابای لبخندگفت -بیا بریم پایین ی گپی بزنیم

چه زود دختر خاله شد!!.وقتی اومدیم پایین رها دستمو گرفت و منو برد توی جمع ۲ نفره!!که این جمع یکی شون نگار مرغابی با همون دختره که کپ شوماخِر بود.

من رفتم رو مبل تک نفره نزدیک اونا و رها هم رفت رو مبل ۳ نفره ای که اون دوتا روش بودن نشست.تا نشستم تازه فهمیدم پر خونه مهمونه!!!بله دیگه آیسل کوره همیشه در خدمته.بزن کَف قشنگه رو.....آماشالا.

دستا شله....صدا نمیاد...نشنیدم.اِ بسه دیگه چم شده؟؟رفتم تو کف دس زدن و این شِر و وِرا.پاک مخ شکلاتیم قاطی کرده بود.که رها منو نجات داد

رها-خوب آیسل جان بزار عروسک جهانو بهت معرفی کنم.

رو کرد به همون دختره که کپ شوماخره و گفت-اینم پرنسس خونه ی ما شمـــــیم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوب بابا فهمیدیم خوشگله.همچین می گه شمیم گفتم یاقمر بنی هاشم ملکه انگلیسه یادم رفته دسته گل بیارم

زل زدم تو صورت ملکه انگلیس(شمیم)-خوشبختم عزیزم منم آیسلم

هنوز نیومده رامسر واس همه اسم گذاشتم.شمیم به روم ی لبخند پاشوند،ای جان نیگاش کن،ی دختر ریزه میزه اما قدشم خیلی کوتاه نبودا.موهای خرمایی حالت دار،صورت سفید با چشمای قهوه ای روشن.

دماغ و لبشم کوچولو عین خودش.

شمیم-آیسل جون چی خوندی؟؟

-دامپزشکی خوندم

شمیم خوشحال گفت-واقعا؟؟چه رشته ی خوبی

اوخی بچه رو خرکیف شد.ناز شی الهی،که نگار اومد وسط

نگار-شمیم جون بزرگ شدیا!!اون موقع ها خیلی کوچولو بودی

شمیم-آره دیگه می گذره شماهم پیر شدی

آخ دمت گرم حالم جا اومد.به زور جلو خندمو گرفتم.نگار ی اخمی کرده بود که نگو و رفت پیش آیسان نشست.

زیر لب گفتم-خدا درو تخته رو خوب جور می کنه

رها-واقعا!زدی توخال عزیز

-شمام معلومه دل خوشی ازنگار ندارین!!

شمیم و رها باهم گفتن-دقیقا

خوشم اومد بابا دمتون گرم.ی گروهی بشیم من با این دوتا....ی کم که گذشت آسیه و بارانم و هله اومدن.آسیه دست باران و هله رو گرفته واومدن اینجا.

با اومدن اونا جمعمون جمع شد.نگار و آیسانم مثله همیشه سر کرده بودن توی گوشی و پچ پچ می کردن.

شهروز:

بنیامین-وای پسر مردم از گشنگی تاکی می خوای توشهر بچرخی؟؟

-الان اعصاب مصاب نرم بشین سرجات

بنیامین-هعی خداااا کی می شه اعصابت بیاد سرجاش

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نکنه می خوای برم دخترَ رو...

بنیامین-نه نه تو به چرخ زدنت برس.من غلط کردم.الان میری ی دعوا راه مینداز،.میونه من و آیسانم شرک آب میشه

-الان چه ربطی به تو و آیسان داشت؟؟

بنیامین-پسر خوب آیسان خواهرشه...وقتی ببین دوست من رو دنده لج با خواهرشه کفری می شه خوب

-آهان راست میگیا.خوب شد ی نقطه ضعف دسم دادی....که اگه ناخواسته زری زدی با این کار فکتو چفت و بست کنم

بنیامین-تو ی روانی

-تازه فهمیدی.الانم حرف نباشه که داریم میریم دلی از عزای شکم درداریم

بنیامین-ایول داش.بعد ی ضده حال که بهم زدی می چسبه

-چابلوسی بسه

بی خیال بحث با بنیامین شدم.نمی دونم چرا حس می کردم این دختره داره ی کارایی پشت سرمن می کنه!

ی لحظه ازش ترسیدم!خودمم باورم نمی شه من...شهروز...از ی دختر واسه کارای غیر قابل پیش بینیش میترسم.

نه بابا زرشک ! خیالاتی شدم.ولی این اولین دختریه دلم می خواد نفلش کنم.درسته دخترای زیادی دورم بودن

و حکم سیریش رو داشتن ولی دلم می خواست خفشون کنم اما این یکی رو تا زمین نزنم ول کن نیستم.

جلوی ی کافی شاپ نگه داشتم.آخ که دلم لک زده واس کیک شکلاتی....

آیسل:

وای خدا اینا چه ی بند حرف می زنن.اعصاب واسم نذاشتن....خـــــــدا قربونت بشم کمکم کن.

رها و شمیم ول کن من نبودن.با این فک زدنای زیادی رها فهمیدم ۲۵ سالشه و با جناب شوماخر تو ی شرکت کار می کنن.

ی داداشم داره که همون بنیامین خودمونه.مامان باباشم وقتی اینا بچه بودن تصادف کردن فوت شدن و شهره جون اینا رو به فرزندگی قبول کرده.

عجب زن بسیار بسیار دل رحمی....رها می گفت که شمیم افسردگی داره و چند وقت به خاطرش رفتن مالزی.!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این شمیم قربونش برم کلا به بمب خنده گفته زکی دیگه این کجاش افسردگی داره خدا می دونه.همشم منو همراهی می کنه تو هر بحثی!!

شمیم-آیسل جون به چی فکر می کنی؟؟

-هان؟!!!من فکر نمی کردم که

شمیم-آخه دوساعته به کف زمین چش دوختی

-چشه دیگه یهو ی جا گیر می کنه

شمیم باخنده گفت-وای آیسل جون آخرشی خیلی باحالی

-ارادتمند

شمیم-میای بریم تو حیاط

-بریم راستش جو اینجا درهمه ...عصبیم کرده

شمیم-همچنین

از جام بلند شدم.رها،باران،هله مشغول بحث داغ ترشیدگی بودن که من و شمیم چون هیچ نقشی نداشتیم زدیم به چاک.

اولش رفتم تو همون اتاقِ شالمو سرم کردم با مانتوم.حالا نگین خدای حجابم.سرمون کردیم ی نماد خاصی از خودمون رونمایی کنیم.

رفتم توحیاط شمیم همون جوری با اون تونیک آستین کوتاهش و با سر لخت تو حیاط روی صندلی نشسته بود.

کل حیاطو از نظر گردوندم بلکه غریبه ای چیزی به چشم بخوره اما سگ پر نمی زد.مام برگشت زدیم رفتیم تواتاق و مانتو رو در آوردیم و با اون شاله اومدم بیرون.

شمیم-کجایی تو؟؟

-سرفراز جلو شماییم بقیش مهم نیست

شمیم ی لبخند زد و ادامه داد-بیا بشین

رو صندلی درست روبه روی شمیم نشستم.سرشو به زیر انداخته بود.خواستم بیشتر از افسردگیش بدونم

من-شمیم

شمیم سرشو بلند کرد و خیره شد تو چشمام-بله؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو واقعا افسردگی داری؟

شمیم-بهم نمیاد؟؟

-راستش نه.تو از منم سر خوش تری چه برسه به افسردگی

شمیم-خودمم همینو در نظر دارم اما..

-و اما؟؟

شمیم-اما چون برچسب افسردگی به پیشونیم چسبوندن.هیچ وقت نمی تونم خوب باشم.باور ندارن حالم خوبه

-اما من باور دارم

الهی شوماخِر نفلت شه.ببین چه خواهر گلی داره.به حدی رسیده که کسی باور نداره.

شمیم-حس ترحمشون عصبیم می کنه.نمی گم کامل خوب شدم اما هنوزم حس بی تفاوتی رو دارم.

ن-اون حستم جف پا از بین می بریم باهم! هستی؟؟

شمیم-هستم بد جور.

شهروز:

زل زدم به قهوه روی میز کارم.زندگی منم شبیه قهوس.تلخ تلخ که وقتی ذره ای ازش می خوری بعد تلخیش ی شیرینی خاص حس می شه.ی ذره از قهومو خوردم.

تو فکر بدبختی و خوشبختی های زندگیم بودم که صدای تق تق در منو به خودم آورد.

-بفرمایید

عمو حسین اومد تو اتاق و شروع کرد به حرف زدن

حسین-شهروز من با علی قرار دارم . بنیامینم رفته.توهم کاری نداری می تونی بری

-بنیامین کجا رفته؟؟

حسین-خونه....گفت ی کار خیلی مهم داره

-کی رفته که من خبر ندارم؟

حسین-پسر حواست نیستا الان ساعت ۳ بنیامین ۱ ساعت پیش رفته.چِپیدی تو اتاقت معلوم نیست حواست کجاس

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ای مار موز....رفته اونو ببینه

حسین-رفته کیو ببینه؟؟

-چیزه اشتباهی شد .حواسم نیست چرند می گم

حسین-دیوونه ای تو پسر.من رفتم.درضمن مهمونی خالتم هنوز پابرجاس برو ی دختر از بینشون انتخاب کن.مطمئنم بنیامینم همین کارو می کنه

-من عمرا از کسی خوشم بیاد

حسین ی لبخند زد و گفت-میبینیم.من رفتم خدافظ پسرم

-خدافظ عمو

تا عمو از اتاقم رفت بیرون.کتمو برداشتم و از شرکت زدم بیرون.

****

-نگاش کن عجب دختر ندیده ایه.این که دوست دختر باز بود چی شد یهو رو یکی قفل کرد

تو ماشین نشسته بودمو زل زده بودم به بنیامین و آیسان که بیرون خونه پشت به من داشتن قدم میزدن.ماشالا محو هم بودنو از وجود منم بی خبر بودن.

فایده نداره برم ی پفکی ، پاپ کورنی مرضی چیزی که قشنگ به این فضای محو این دو گل خشکید بیاد.

بی خیال فکرای مسخره از ماشین پیاده شدم رفتم سمت حصار که چشم خورد به آیسل و شمیم.خشکم زد!!

آیسل پشتش به من بود و شمیم رو به من.قیافه آیسل معلوم نبود اما شمیم داشت میزو گاز می زد از بس خندیده بود.

ینی بعد این چن سال اولین بار بود خنده شمیمو از ته دل می دیدم.

عجب دلقکیه این آیسل خانوم.ی لحظه ازش ممنون شدم.تو فکر بودم که با صدای آیسل به خودم اومدم

آیسل-میبینی شمیم جون ی دکل مفتیم گیرتون اومد.گوشیاتون سریع آنتن میده

یهو هردو زدن زیر خنده.ماروباش خواستیم بریم جلو ازش تشکر کنیم.رفتم نزدیکشون.

-اخی توهم دلت دکل می خواد خانوم جلف!!

خندش جاشو به ی اخم داد.بلند شد و زل زد به من

آیسل-اون دکل که توباشی عمرا بخوام جناب اِدعـــــــــا (باز گفت ادعا)

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-همتون مثل همید سر تا پا جلف

آیسل-همتون مثل همید سر تا پا اِدعا

-ادعا نیستیم با کلاسیم

آیسل-جلف نیستیم خوشگلیم

-خودخواه

آیسل-سنگ نمک

-کوه نمک

آیسل-برج ادعا

-جلف

آیسل-ادعا

-جلف

آیسل-ادعا

-جلف

آیسل-ادعا

-جلـــــــف

آیسل-ادعـــــــــــا

من و آیسل-نه من نه تو!

چه هماهنگ!!

آیسل:

چه جالب هماهنگ گفتیم نه من نه تو.ینی خر ذوق شدم عین خری که ی قابلمه تی تاب جلوشه.ولی خیلی بی شعوره به من می گه جلف.خوبه آرایشم زیاد نکردم

اخم کردم و گفت-:دلیل نه من نه تو گفتنت چیه؟؟

زل زد تو چشام و گفت-تو دلیلت چیه؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خانوما مقدم ترن تو سوال و به غیر سلام کردن

شهروز-اینو نگی چی بگی....اونو گفتم که ینی بحث تموم شه

-و نه حرف من درسته و نه حرف تو.که اگرچه حرف من راسته

شهروز-حرف من که به راستی گفته زکی

سینه به سینه هم وایساده بودیمو کل کل می کردیم.که شمیم اومد بینمون.وماهم با اخم فاصلمونو کم کردیم

شمیم با لبخندش گفت-می بینم که زدین تو کار هماهنگی

-آره دیگه گاهی اوقات باید با آدمای تخس هماهنگم شد

شهروز-کی به کی می گه تخس.بابا سنگ پای قزوین

-روت اتوبان تهران کرجه ماشالا

شمیم-بسه دیگه باز شروع نکین بعدشم از اینا گذشته همو از کی می شناسین؟؟

-از وقت گل نی

شهروز-موقع دزدی

بی شعور،عوضی!!زل زدم تو چشماش و با اخم و صدای عصبی گفتم-کجا دزدی کردم.بعدشم دلم توت خواست

شهروز-این بی اجازگیت خودش دزدی حسابه.دلت غـــــل

پریدم وسط حرفش و گفتم-حرف دهنتو بفهم آقا

شهروز-نفهم چی می شه؟؟؟

زدم زیر خنده

شهروز و شمیم با تعجب به من نگاه کردن

-تو که نفهم هستی اینم روش مشکلی نیست

با این حرفم شمیمم زد زیر خنده.اما شهروز قرمز شده بود.وبا نگاهش واسم خطو نشون می کشید

انگشت اشارمو بردم نزدیک صورتش و باحالت شعری گفتم-خط و نشون کشیدم که خدایی نکرده دیدم.نفله شدم.

جدی شدم و ادامه دادم-بی خود با اون چشات واسه من خط و نشون نکش....زهی خیالت باطل می شه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز ی پوزخند زد و گفت-می بینیم

منم ی پوزخند زدم و گفتم-می بینیم

همون موقع یهو یاد گند کاریم افتادم.قرار شده بود بهناز بیاد رامسر.فکرکنم از اون جلفای چسب قطره ای بود.داشتم می مردم از خنده.

نگاهم چرخید سمت شمیم و بهش ی چشمک زدم.شمیم هم از این جریان بهناز خبر داشت.داشتم واسش تعریف می کردم که این شوماخر رو دیدیم

شمیم-منم که شاهد

-شما نخودی

شهروز-این دفعه نوبت منه تلافی کنم

-اوخی بیا تلافی کن عزیز دل دخترا

شهروز-هر هر هر خندیدم

-گفتم گریه کنی نه بخندی

شمیم ی ویشگون ازم گرفت که باعث شد زیپ دهنمو ببندم تا لو ندادم.

شمیم دستمو گرفت و منو با خودش برد.شهروزم با اون نگاه و پوزخند رولبش همراهیمون کردو رفت سمت اسطبل

ناخواسته دستم رفت سمت گیتارم.تصمیم گرفتم آهنگ خاص خودمو بزنم.همدم از معین.

شالمو برداشتم و انداختم رو شونه هام و رفتم تو بالکن.نشستم رو صندلی تو بالکنم و شروع کردم به لمس کردن سیمای گیتار

کنارم هستی و اما دلم تنگ میشه هر لحظه

خودت میدونی عادت نیست فقط دوست داشتنه محضه

نسیم خنکی صورتمو نوازش می کرد.مادرانه و خاص.

کنارم هستی و بازم بهونه هامو میگیرم

میگم وای چقدر سرده میام دستاتو میگیرم

یه وقت تنها نری جایی که از تنهایی میمیرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از اینجا تا دمه در هم بری دلشوره میگیرم

فقط تو فکر این عشقم تو فکر بودنه با هم

محاله پیشه من باشی برم سر گرم کاری شم

موهام پخش دورم بود و لذت خاصی تو وجودم بود.

میدونم که یه وقتایی دلت میگیره از کارم

روزهایی که حواسم نیست میگم خیلی دوستت دارم

تو هم مثل منی انگار از این دلتنگی ها داری

تو هم از بس منو میخوای یه جورایی خود ازاری

یه جورایی خود ازاری

کنارم هستی انگار همین نزدیکیاست دریا

مگه موهاتو وا کردی که موجش اومده اینجا

قشنگه ردپای عشق بیا بی چتر زیر برف

اگه حاله منو داری میفهمی یعنی چی این حرف

گاهی اوقات حتی حس تنهاییم سراغ آدمای سرخوشی مثل من میاد اما این حسا هیچ وقت باعث اشک ریختنم نشد.

دوباره شروع کردم به خوندن که ی صدای آشنایی منو همراهیی کرد.شایدم آشنا نبود.اما هرچی بود داشت منم دید میزد.

سیمای گیتارو لمس می کردم و با چشمام دنبال صاحب صدا می گشتم اما نبود.گورباباش که نبود من به کنسرتم برسم.

میدونم که یه وقتایی دلت میگیره از کارم

روزهایی که حواسم نیست میگم خیلی دوستت دارم

تو هم مثل منی انگار از این دلتنگی ها داری

تو هم از بس منو میخوای یه جورایی خود ازاری

یه جورایی خود ازاری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

موهامو گذاشتم پشت گوشم.و زل زدم به ماه آسمون.رویایی رویایی،خاصِ خاص و اما زیبا.چم شده من؟؟؟یهو زدم تو فاز غم؟؟

خدا به دادم برسه الان یکی فکر می کنه عاشقی چیزیم.یا مثلا همین صداهه که منو همراهی می کرد!!

ینی کیه؟؟درک سیاه هرکی بود.صدای خودم قشنگ تره.قربون اعتماد به برجم بشم من.تمام اتفاقات امروز رو تو دفتر خاطرم نوشتم.

خودمونیما حس باحالی داره.ولی حیف کل دفتر خاطرم از کارا و حرفای شوماخر پر شده.من فردا رو بچسبم که قراره بهناز جونم بیاد!!

لبخند خبیثی زدم.می گما خوب این شمیم و شهره جونو تور کردم.شهره خانوم وقتی دید شمیم چقدر می خنده.رفتارش باهام صمیمی تر شد

و ازم بابات خوشحالی شمیم تشکر کرد.قربون خودم برم که همه دوسم دارن.

آه بسه خود شیفتگی برم بکپم.از جام بلند شدم و رفتم تو اتاقم و گرفتم خوابیدم.

شهروز:

آخ سرم ترکید....نای بلند شدنو نداشتم اما باید می فهمیدم اون بیرون چه خبره.صدا ی دختره میومد.چشامو باز کردم...ساعتو نگاه کردم ۵/۹ بود.گورباباى صداهه بگیرم بکپم.

پالشتمو برداشتم گذاشتم رو سرم تا صدا کم تر بیاد.کم کم چشام داشت گرم می شد که یهو صدای داد خاله اومد و پشت بندشم خاله اومد تو اتاق.صدای نفساش عصبی بود.یا امام سوم .

خودمو زدم به خواب که شاید بره اما هیچ که نرفت بلند گفت شهروز که تو موقعیت تشنج بودم.تو جام سیخ نشستم.موهام ژولیده شد،حالا همچین می گم موهام ژولیده انگاری بلند و حق ی گیسو کمندو دارم.

چشامو به زور بازکردم.اِ راستی امروز باید برم شرکتا.با چشمای خابالو به خاله زل زدم.آخه بگو بشر مرضته نصفه شبی میری قدم میزنی.بعدش اونجام حس خواندگیت اوت کنه و با صدای اون آیسل شروع کنم به خوندن.

آخ گفتم آیسل.لامصب عجب گیتاری میزد.صداشم خوب بودا ولی وللش صدای خودم قشنگ تره.تو خواب و بیداری بودم

شهره-شهـــــــــــــــروز

-جان شهـــــــروز؟؟

شهره-بیا برو بیرون دسته گل.فقط ی شر نامزد کم داشتیم اونم اضافه کردی!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جان؟!!!الان چی گفت؟؟نامزد؟؟نامزد کیه؟؟اون دختره؟؟ینی.سریع پاشدم و رفتم سمت هال . چشام به زور باز مونده بود.

تا رسیدم به هال.همه جارو از نظر گردوندم که چشمم خورد بهش.اِ این که بهنازِ.صبر کن ببینم جریان نامزدی که خاله گفت چی بود؟!!

تو فکربودم.این اینجا چی کار می کنه؟!!که بوی تلخ عطرش حالمو بد کرد.اخم کردم و زل زدم تو چشماش

بهناز-عزیز دلم خوشحالم که خونه ای

اومد جلو و گونمو بوسید و بغلم کرد.اَ این چشه؟؟از خودم جداش کردم که یهو صدای کَف زدن خاله اومد

شهره-چشمم روشن همو بغلم می کنین

-خاله این حرفا چیه؟؟

رو کردم سمت بهناز و با اخم گفتم-تو....تو از کجا پیدات شد

شهره-آدم که با نامزدش این طوری حرف نمی زنه!!

-نامزد؟؟خاله چی می گین بهناز نامزد من باشه؟؟من اصلا از اومدنشم خبر ندارم

شهره-پس به حرفای بهناز جونت گوش بده

بهنازسرشو انداخت زیر و گفت-شهروز...یادت نیست خودت بهم گفتی بیام!آدرسم واسم فرستادی

باناباوری زل زده بودم به بهناز.خدا این چی می گه!!من اصلا به این اس ندادم چه برسه به این که آدرسم واسش بفرستم

-دروغ می گی باور نمی کنم از خودت اومدی.بعدشم کم نامزد نامزد کن واس من

بهناز-خودت بهم گفتی دلت برام تنگ شد!!!!!!

وای دارم دیوونه می شم.عصبی داد زدم-جمع کن این مسخره بازیا رو من اصلا بهت اس ندادم چه برسه به این که آدرسم واست بفرستم

بهناز گوشیشو از کیفش بیرون آورد و بعد چن لحظه گشتن گوشیشو سمتم گرفت.گوشیو گرفتم و اس هایی که بهش دادمو خوندم.دهنم وا شده بود

اندازه ی گاراژ!!! مخصوصا با خوندن این پیام

<به من زنگ نزن.فقط بیا دلم برات تنگ شده!!!>

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رسمن دهنم شد پارکینگ.یعنی کی جای من

به این اس داده؟؟!!ذهنم پر از سوال شد.بهناز گوشیشو ازم گرفت

با چشمای اشکی گفت-پَست دروغگو

بدبختیام کم بود این فیلم اس هم اومد روش.کلافه دستی تو موهام کشیدم.خاله و بهنازو تنها گذاشتم و رفتم سر وقت گوشیم.

گوشیو از تو کِشو در آوردم.زیرو روش کردم اما خالی از ی پی ام!!!هرکیم بوده هم باهوش بوده و اما خنگ.باهوشی واس پاک کردن پیاما و خنگ

واس این که نمی دونسته بهناز که پا میشه میاد رامسر.لعنتی باید بدونم کیه.روزمم خراب شد.

آخه کیه؟؟؟بنیامینه؟؟رهائه؟؟وی ا شمیمه که فکنم گزینه اخرکه شمیمه کلا غلط باشه.سریع حاضر شدم.موندنم عصبی ترم می کرد.همین که از

اتاقم خارج شدم با شمیم سینه به سینه شدم.تریپ حاضری زده بود و صورتش قرمز شده بود.دیگه نمی دونم از خنده بود یا از عصبانیت

-جایی میرفتی اول صبحی؟؟

شمیم-من؟؟آ...آآره دیگه میرم ی هوایی بخورم

-اول صبحی؟؟

شمیم اخم کرد-باید جواب بدم.؟؟داداش تو به بهنازت برس و سریع از پله ها رفت پایین

-ماشالا زبونشو نگا ....گور بابای بهناز.....

بی توجه به خاله و بهناز که چشاش پر اشک بود.از خونه زدم بیرون.این بنیامین و رهاهم معلوم نی کجان که حداقل ازم طرفداری کنن

آیسل:

-غروبه پاییزه دلم غم انگیزه

چشم فلک نم نم اشکاشو می ریزه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ای آسمون من هم دلم پره درده

مثل تو غمگینه از زندگی سرده

فاطمه-آخ دختر نخون مردم از بس گریه کردم.بیا برو سر زمینا دیگه . وایساده واسه من تو حیاط شعر می خونه

از لج خاله فاطمه بلند تر خوندم که با شباهت به جیغ بود :

جوونی ام خزون شده دلم بی همزبون شده

عشق و امید زندگیم نصیب این و اون شده

بهار مونده پشت سرم پیش پاهام زمستونه

من آن غروب پاییزم همیشه چشمم گریونه

-حالا همگی باهم

هاله بنده خدا هم پری شب رسیده بود رامسر.اما با انرژی همیشگیش منو تو خوندن همراهی می کرد.بلافاصله صدای هله و بارانم اومد.

غروبه پاییزه دلم غم انگیزه

چشم فلک نم نم اشکاشو می ریزه

ای آسمون من هم دلم پره درده

مثل تو غمگینه از زندگی سرده

همون موقع خاله فاطمه و مامان ی جیغ بلند کشید!!!بسم ا...اینا دیگه چرا جیغ میزنن.خوب بگو بسه منم نمی خونم!!نیست خیلی لجباز نیستم

-چرا جیغ می کشین؟؟

سمن-آیسل زود با هله میرین سر زمینا.بدو که با این شعر خوندنت اعصابم داغون شد.

-ینی برو گم شو دیگه.حیف من.حیفم به جون هاله

هاله-ابجی جونمو قسم نخور

-ابجی جونم نمی شه دیگه جون خودم که به تف بنده.مجبورم واس تورو قسم بخورم که ساختمان بندیش محکمه

فاطمه-دختر برو دیگه باز شروع کردی که.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آهان این شعره خوبه؟؟

تو که خوشگل و شهره عالمی ،عالمی، عالمی

تو که حس قشنگ حالمی ،حالمی ،حالمی

نرو عشق تو با این آرزو ،آرزو ،آرزو

تو که معجزه بخش نالمی

واسه ما بزار خندت گل کنه

بزار دل واسه عشقت هول کنه

که دلم به خیالت پر پر

به امید و هوس سر میبره

گلی خوشگلی گلی دلبری گلی از همه زیباتری

گلی واسه من گلی واسه عشق گلی از همه مهرو تری

خوشگلی دلبری واسه من واسه عشق از همه مهرو تری

باران-خاک بر سرت این اهنگ قدیمیا چیه می خونی.رادیو قدیمی

-نکه خودت همراهیم نکردی

باران-جهنم ی چی دیگه بخون

فاطمه-آیسل همین گلیه قشنگ بود فقط جای گلی سمن بیار

-جونم خاله راه افتادیا رو چِشَم

اومدم بخونم که ی صدایی از دور اسممو صدا زد.صدا کم کم نزدیک شد.شمیم بود.برگشتم سمتش نفس نفس می زد.سرشو بالا آورد و با خنده

زل زد به من.وا چشه این؟؟بی خیال کنسرت شدم و رفتم پیش شمیم

-چته تو نفس نقس میزنی؟

شمیم-آ..آیسل ...آیسل هیچی نگو فقط این فیلمَ رو ببین!

گوشیشو گذاشت تو دستم و فیلم شروع شد.اِ..اِ این که شوماخِر خودمونه چرا قیافش شبیه اُسکلاس

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیم باخنده گفت-بیچاره داداشم نیگا خوابش میاد.الان خوابشم زهر مارش می شه!!

****

-آخ دختر دستت طلا داشتم از فضولی میمردم بینم چی می شه.

شمیم-خواهش گلم.مارموزی فیلم گرفتم.ولی خدایی به عقلشم نمی رسه که تو این کارو کردی

-آره بابا .بچه شدی ؟ من به این مظلومی

حقته تا دیگه به من نگی جلف.عجب تلافی شدا از قبل آماده بود فقط ی بهونه می خواست.

امروز روز پر کاری بود.باید برگ چایی هارو می چیدیم . سری قبل هم تعداد کارگرا کم بود و هم زود شروع کرده بودن بابا اینا.

اینطوری شد که من برم از بابا بزرگم کارگر بگیرم.ماشالا زمین توپی که داره ی عالمم کارگر داره.

من و هله و هاله و باران و آسیه قرار شد بریم که شمیم هم بهمون اضافه شد و جمعمون جمع شد.

-بپرین سوار شیم که وقت طلاس

باران-عقل کُل الان ۶ تایی جامون می شه؟؟

-جماعت همگی چاقین؟؟

همگی-نه!!

-همگی لاغرین؟

همگی-بله

-بله و بلا ینی جاتون نمی شه؟؟آسیه وشمیم و هاله که چوب شورن پَ بچپین توماشین

خلاصه باهر بدبختی که شد.شمیم ،آسیه ،هاله،هله رفتن پشت نشستن و بارانم بغل دست من.

ضبطُ روشن کردم و انداختم رو اهنگ هوو از ابیرام.صدای موزیک تو ماشین پیچید و هم زمان استارت زدم.

ابیرام ، الن ، حالا بیا تا که همه با هم بره دستا بال

شیطونی نکن با این دلم ، آره دوست دارم نازه گلم

یه کاری کن تا آروم شه دلم ، خودت میدونی که عاشقتم

بیا این دلمو بازی نده ، فاصله دلم تا تو کمه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اگه لجبازی کنی باز این همه ، بدون میرم میدم دلمو به همه

خانوم داری تو یکی بام کم کاری ، میگی

دوستت ندارم سر کاری

فکر میکنی واسه رام کاری داره بیاره سرت هوو زودی آره؟ میگی

خاک بر سرم وای بلا به دور ، دلت میاد بیاری سرم هوو

خانوم شده دیگه اینجا پوز زنی ، پس بیا وسط ، زود ، تند ، سریع

کوری ، ببین همه درو داف دورم ، همه برام تیریپ لاو دارن

یکی کرده خانوم ابرو شیطونی ، دماغ سر بالا ، تو این مهمونی

همه دسته جمعی با هم قر میدن ، تو ام بچرخون کمرو تقریبا

مگه دست منه؟ آخه فضا کمه ، تا که قر بدم واست مثه همه

تو رو میخوام تو رو خدا آخه اینقد دیگه دل مارو نکارش

میدونم و میمیرم تا که یه روز سر در بیارم از کارش

ولی نمی تونم میده منو عذاب آره جونم به لب رسیده

چاره ندارم و کاری کنم نده دلشو به هر غریبه

اینجا همه درو دافا جالبن (اِ) میخوان قر بدن واسم ظاهرن

حالا کاملا تو کارم واردم (چی میگی) که کنم خانوم یه کم روتو کم

آخه ضعیفه حریف رام نمیشیو عجیبه غریبه ناز میکنی

یا که بخوای واسه رو کم کنیو رقیباتو بخوای دک بکنی

تو که با ما بودی ، تو که دادی سوتی ، فکر کردی ، با تو دارم شوخی

بگو تازگیا ، میری پیش کیا ، هر دم کنی تو که مارو سیاه

دیگه نشی بلا ، نری جایی بی ما ، تا که بشی عشقم بین همه اینا

میگم یادت بیا ، گرچه بدت بیاد ، نکن کاری که سرت هوو بیاد (پر رو)

بچه هاهم اهنگو همراهی می کردن.از تو آیینه نگام به شمیم افتاد.بهم ی لبخند زدن و با هاله دس میزدن.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الهی.هاله بیچاره بعد اون همه خر خونی اومده صفا داریم میبریمش سر زمین .خدایا این شادیا رو از ما نگیر.

شیطونی نکن با این دلم ، آره دوست دارم نازه گلم

یه کاری کن تا آروم شه یکم ، خودت میدونی که عاشقتم

بیا این دلمو بازی نده ، فاصله دلم تا تو کمه

اگه لجبازی کنی باز این همه ، بدون میرم میدم دلمو به همه

بیا بی تو دلم بی قراره ، دیگه دوریتو طاقت نداره

اگه دوسم داری ای ستاره ، بیا بتاب به دلم دوباره

نیم ساعت بعد رسیدیم سرزمین.بچه ها از ماشین پیاده شدن و رفتن سمت زمینِ ما.

منم از ماشین پیاده شدم.با صدا ی آسیه به سمتش برگشتم

آسیه-آیسل پس...پس بقیه کارگرا کجان؟؟!!

نگاهی به دورو بر انداختم فقط ۳ نفر بودن.داشتن برگ های چای رو می چیدن.

پس بقیه کجان؟؟این سوال مُدام توی سرم می پیچید.که چشمام رو زمین بابا بزرگ که کمی از ما دور تر بود ثابت موند!!!همه ی کارگرای ما سر زمین بابا بزرگ مشغول کار بودن!!اینجا چه خبره؟؟باید بابا رو پیدا کنم.بی توجه به آسیه که تو کف

بود رفتم که بابا رو پیدا کنم.از دور دیدمش ی گوشه کنار سبدای خالی برگای چای نشسته بود.سرعتمو بیشتر کردم تا زود تر برسم بهش.نزدیکش شدم

نفس نفس می زدم.ی نفس عمیق کشیدم و گفتم-بابا کارگرا مون چرا سر زمین ما نیستن و سر زمین بابابزرگن؟؟

بابا هیچ حرفی نزد و این سکوت عصبانیتمو بیشتر می کرد.

باحرص گفتم-بـــــابـــــا!چرا جواب نمیدی؟؟می گم کارگرامون چرا سرکارشون نیستن.الان وقت چیدن برگاست . دیر بجنبیم پلاسیده می شن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بالاخره بابا به حرف اومد-کارگری در کار نیست!!

-ینـــــ..ینی چی که کارگری در کار نیست؟

علی-یعنی این که اون کارگرایی که از بابابزرگت می گرفتیم حالا واسه ما کار نمی کنن.

شوکه شده بودم با تعجب گفتم-پس برای کی کار می کنن؟؟واسه خودش؟؟مگه قرار نشد که ما کارگرای اونو بگیریم و در عوض سر زمینشم کارکنیم؟!!

علی-اون زمینی که من و تو بهش علاقه داشتیم حالا صاحبش یکی دیگس!

این چی می گه؟؟ینی چی؟؟چرا سر بسته حرف میزنه؟جز بابا بزرگ کس دیگه ای صاحبش نیست!!مگه این که زمینو...زمینو فروخته باشه!!!!!!

از نتیجه گیری که گرفتم اعصابم به کل قاطی کرد.من عاشق اون زمینم.اون زمین تکه تو کل رامسر!!!!!

-زمینو به یکی دیگه فروخته؟؟

علی-درست فهمیدی!!!!الانم دارن حصار میزنن بین زمینای ما و زمین بابا بزرگت

-امکان نداره!!!ما اون همه قبلا واسش زحمت کشیدیم.حتی..حتی بیشتر از زمین خودمون!!

کلافه پامو محکم کوبیدم زمین.بدون این که منتظر جوابی از بابا باشم.با سرعت دوییدم سمت زمین بابا بزرگم.

میدونستم بابا بزرگم پول پرسته ولی نه تا این حد که به علاقه من و بابا توجهی نکنه.درسته میونه خوبی با بابا ندارن اما حداقلش به من توجه می کرد.

من نمی زارم کسی صاحب اون زمین شه میرم..میرمو اون زمینو پس می گیرم.

به زمین که نزدیک می شدم.حصار هام رونما می شدن.چه زود حصار زدن بین زمین ما و خودشون.کارگرا هرکدوم مشغول کار خودشون بودن.حرصی بودم.توعمرم اینقدر عصبی نشده بودم که شدم.رفتم سمت حصار ها.چوبی بودن.اولین مانع بینمون حصار ها بودن.تک تکشونو به نوبت با پا می شکوندم.که یکی از کارگرا منو دید و شروع کرد داد و بیداد-آیسل خانوم نکنین

منم مثل خودش داد زدم-برگردین سر زمینای ما .حق ندارین سر این زمین کار کنین

و دوباره شروع کردم به خراب کاری.حتما صاحبش علاقه ای به زمین داری نداره.درسته همین طوره اگه اینجوری باشه منم راحت زمینو از چنگش در میارم.

اما پولو از کجا بیارم؟؟وللش مهم زمینه اون پول خودش جور می شه.کم کم همه کارگرا دورم جمع شدن...تو همین موقع بابا ،آسیه،باران،هله،هاله و شمیم رسیدن و به جمعمون اضافه شدن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

علی-آیسل بس کن دختر.کارو خراب تر نکن!

-نچ نمی شه همین حصارا مانع می شن وگرنه زمینو زود تر به دست میارم

بابا دستمو کشید و منو از حصار ها دور کرد

رفتیم سمت ماشین و بابا مسیر خونه رو پیش گرفت

شهـــــروز:

با دستام رو فرمون ضرب گرفته بودم .ینی کی این کارو کرده؟؟لعنتی هرکی هس پیداش می کنم.حقشو کف دستش میزارم.نمی دونم برم شرکت.نرم.اون کسی که جام اس داده رو پیداکنم.چه خاکی تو سرم کنن.نمی دونم اصلا دارم سمت کجا می رونم!!!تو همین فکرا بودم که صدای گوشیم بلند شد.اکبرسر کارگر بود.ینی تو این چن وقته که رامسریم نبود آسفالت بودم.

جواب دادم-سام علیک آقا اکبر

اکبر-سلام آقا جان.

-چیزی شده؟؟

اکبر-والا آقا جان.امروز حصار زدیم

-اَکه هی یادم نبود قراره حصار بزنین.کارگرا چی سر زمینن؟؟

اکبر-آقا جان مشکل حصار ها هستن.راستش خانوم اومدن عصبی ام بودن.زدن هرچی حصاره شکستن

بی اختیار پام رفت رو ترمزداد زدم-خانوم کیه؟؟

بعد ی مکث کوتا گفت-خانوم....آ..آیسل خانوم بودن قربانت شم

این گفت آیسل؟!!!! این ازکجا رسید !؟بایدم سرو کلش پیدا شه.زمین بابا بزرگشو خریدم.معلومه قاطیه زده حصاره ها رو داغون کرده.ی حصاری نشونت بدم.دختره ی سرتِق،ی دنده سامورایی!!

عصبی داد زدم-الان سر زمینه؟؟

اکبر-نه..نه آقا جان.با علی آقا رفتن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دارم برات ساموراییِ.تو به کارا برس من این مشکلو حل می کنم

اکبر-چَشم آقا جان

گوشیو پرت کردم رو داشپورت.مسیرمو عوض کردم و راه خونه آیسل اینا رو پیش گرفتم.همینم مونده اومدم دقُ دلیمو سر رادمهری ها خالی کنم این دختره اومده واس من سپر شده.ی حالی ازت بگیرم

پامو بیشتر رو گاز فشار دادم و با عصبانیت زل زدم به جاده

زدم رو ترمز و پیاده شدم و درُ با عصبانیت محکم بستم!! اعصاب نرما خودم نمی دونستم!

در حیاطشون باز بود.رفتم تو حیاط که ی زن حدودا ۵۰ یا ۴۸ اینا جلوم ظاهر شد.

خانومه-آقا پسر با کی کارداری؟؟

هموم موقع ی صدای آشنا جوابشو داد-فاطمه خانوم با من کارداره

-به آقا علی فکرنمی کنم که حصار هارو شما به روز سیاه نشوندین

اومد نزدیکمُ با اخم گفت-کار درستی نکرده . بچگی کرده!قبول این مسئله براش سخته

ی پوزخند زدم و گفتم-هه مگه ی زمین چقدر براش ارزش داره که کارای بچگونه بکنه؟؟

تو همین موقع سرو کله خانوم هم پیداشد و شروع کرد به حررف زدن-به اندازه آدمایی مثل تو ارزش داره و یا شایدم بیشتر!

اینم از اولین هدف ، زدم تو خال،آخرش زمین دوست داشتنیشونو گرفتم

قیافه هاشون درهم بود.علی که غمبرک گرفته بود و آیسلم عصبی

آیسل-اون زمینو پس میدی!!

-مطمئن نباش اتفاقا برام خیلی هم مهمه و صدالبته با ارزش!

باحرص گفت-میدونم که هیچ ارزشی برات نداره!

علی-بس کنین. باهردوتونم.این جریان دیگه تمومه.آیسل شهروز آقا مالک اون زمینه و ما دخالتی نداریم.پس کشش نده

آیسل رو به باباش گفت-اما اون از قصد این زمینارو خریده.مثلا چه نیازی به زمین داره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تهمت قصدی نزن.اینجا هرکی دلش خواست می تونه زمین داشته باشه

آیسل-حالا چیه دس گذاشتی رو اون زمین؟؟

-همه جا پیچیده بهترین زمینای این اطرافه!!!

اینو از حرصش گفتم که قشنگ بچپه تو حس عصبانیتش.کارسازم بود.چون سریع از خونه زد بیرون

علی-من متاسفا به خاطر حصار ها

-مشکلی نیست!این مشکل جدیدی حساب نمی شه!مشکلای بزرگتری هم تو گذشته من و شما هم پیش اومده

ی پوزخند زدم.و پشتمو بهش کردم و رفتم سمت ماشینم!

-هنوز مونده علی!می چرخیم روزگارم می چرخه!!

آیسل:

از تو تویله داد زدم-اقا جعفر چشم در و همسایه روشن!ای چشم روشنیم به ما بدینا بد نمی شه!

جعفر آقا از پشت در به پیروی از من داد زد-دخترم چی می گی؟؟ی گاو بچه بیاره چشم روشنی برای چیه؟؟

-ا نشد دیگه آقا جعفر.دوقلو می باشد

تا اینو گفتم خودشو زنش که پشت در منتظر بودن با کله اومدن تو تویله و باهم گفتن -چـــه؟؟

-نخود چی!بابا قربونش نرم دوقلو زاییده.نونتون تو روغن بگین ایشالا

اونام باز باهم گفتن-ایشالا دخترم

از رو زمین بلند شدم.اوخی دوقلو آورده اونم هردو ماده!شبیه سالن انتظار شده بود!!!آقا جعفر و زنشم رفتن پیش گوساله هاشون.

-چه رمانتیک!پر از احساس!پر از حس مادرانه و پدرانه....

یهو دوتایی زل زدن به من!!اوخ حس مادرانه و پدرانه چی بود دیگه مگه بچه هاشونن!!!!!!!اومدم گندمو جم کنم ی لبخندگشاد زدم و گفتم-

اِ چیزه حس زیباییه درکتون می کنم!ایشالا گوساله های خوبی باشن!

موندنم مساوی با گند زدن بیشترم بود.بی حرف با سرعت از تویله زدم بیرون.که صدای خنده دوتا پسر و شنیدم+ صدای آیسان جون و نگار مرغابی!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای پسرا که حالا ظاهرشون جلوم نمایان بود.بله شوماخر و بنیامین خان خودمون.چه ریسه ای میرن چهارتایی.شوماخر که ولش کنی پخش

زمینه خاک برسر.راستی شوماخر لغب مایکل بودا همون راننده باحاله و از نظر من ینی شوما ،خری!!!

شهروز در حالی که قرمز شده بود رو به بنیامین گفت-حس مادرانه و پدرانه رو داشتی!!الهی از بس تو جمع حیوونی بوده جمع انسانی رو یادش رفته!!

با این حرف شهروز هرچهارتا دوباره شروع کردن به خندیدن.مام که آخر اعصاب فیلم بازی کردنمون شروع شد. و منم شروع کردم به خندیدن.

با این کارم هرسه بااحترام به خنده من خفه شدن و با تعجب زل زدن به من

بابا تموم شدم.خودم می دونم ی پا ملکم نخورینم با نگاتون!!!!

باخنده گفتم-هههه وای چقدر جالب.شهروز آقا جُکرم شدید؟؟شغل جدید مبارک.آخ که چقدر سنگ نمکید . وای مردم از خنده

ینی به جغد گفتن زکی!!جغددیدین عین چی نگاه می کنه و زل می زنه به طرف اینام زدن تو فاز جغدی

-ی هو هو هم بکنین جغد بودنتون کامل شه.مارفتیم خوشمزه ها!!!!

اومدم برم که ی سوالی جفتکی رفت تو مغزم. برگشتم سمتشو-ببینم شما ها اینجا چی کاردارین؟

شهروز-اومدیم گوساله های دایه منو ببینیم

-چقدر پر محبت و لبریز از احساس

شهروز-بله همین طوره!!

زیر لب گفتم-شوماخر،نکبت

****

-از اون روز مسخره ۲روز میگذره!!اون روز از بس که حرص خوردم ی ذره مونده بود خودمو بندازم تو دریا.

میدونی چیه ....تو این ۲ روز که اصلا ندیدمش حس آرامش بهم دس میده! وای که نبودش مایه آرامشه.ولی این آرامشم خیلی

زود جاشو به عصبی شدن من میده!!امروزم تو تویله دیدم عوضی هی بلده مسخره کنه.خدایا پولو میدی به کیا!!! اینا آدمن !! حالا ی شهره خانوم و بنیامین ، رها و شمیم آدمن!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آخ گفتم شمیم!!دختر خوبیه خدایی!!از اون روز که رفتیم سرزمینا و آهنگ گذاشتیم همش واس شهروز تعریف می کرده!شهروزم همش حرص می خورده که من خودمو تو دل شمیم جا کردم!!شمیم هم ی خبرایی از بهناز بم داد

می گفت بهناز ۲ روزه خونشونه!آخ گفته ن مامانم خونس ن بابام. رفتن کیش و منم تنها تو خونه می ترسم.و گفتم بمونم.شهروزم با بدبختی قبول کرده!

و این که هنوز که هنوزه دنبال شخصیه که جای شهروز اس داده به بهناز که بنده هستم.عمرا بفهمه که منم!!

بی خیال دفتر خاطرم شدم و رفتم تو بالکن.ی نگاهی به ساعت انداختم. ۵/۱۱ بود.ماه تو آسمونِ و منم محو تماشاش و توفکرم .پر از حس عصبانیت و ناراحتی.

چقدر اون زمینو دوست داشتم.از همون بچگی!!!

باصدای تق در خودمو جمع و جور کردم و از بالکن اومدم تو اتاقم.بعد چند لحظه بابا اومد تو اتاق . البته با قیافه غمگین و پکر

من-بابا چیزی شده!!

علی-آیسل

-بله؟!

علی-تو این ۲ روز که دخترا و تو کمک کردین تو جمع کردن برگای چایی ازتون ممنونم

من-خواهش بابا!من که عاشق این کارم

علی-میدونم اما ما هنوز نصف زمینم تموم نکردیم چه برسه به این که کلش رو تموم کنیم!

-میدونم بابا. و این که پول کافی هم نداریم برای کارگر گرفتن

بابا پولمون واسه زمینا و گرفتن سبد برای جمع کردن زیتون خرج شده

-خوب..چیزه!!میتونیم از باباـــــــ...

بابا-امکان نداره آیسل

-اما آخه چرا؟؟

بابا جدی شد و گفت-خودت میدونی اون موقع هم واس خاطر این که تو زمینش کار می کردیم ازش کارگر گرفتم.و این که من آدمی نیستم غرورمو له کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس چی کارکنیم.وقتم نداریم!برگای چای پلاسیده میشن.تازه چیدن زیتون هام قراره به زودی به کارامون اضافه شه راهی نداریم

علی-ی راه هست

-چی؟؟

-نزول خره

-چـــــــــی؟!!!! امکان نداره بابا.اگه پول بگیریمو نتونیم پسش بدیم خونه و زندگیمون رو هواس که!!!

علی-نمی دونم اینم یهویی به فکرم رسید

-فکرشم اشتباهه چه برسه به عملی کردنش

بابا کلافه پوفی کشید و از اتاق رفت بیرون.همش تغصیر اون شهروز پسته!عوضی اگه اون زمینو نمی خرید الان ما بدبخت نمی شدیم.

با فش دادن به شهروز چشمام سنگین شد و روتختم ولو شدم

شهروز:

دوتا دست از پشت سرم روی چشمام قرار گرفت.دستای نرم و لطیف !!! دستمو بردم سمت چشمام.و بادستام دستاشو از رو چشمام برداشتم.

برگشتم سمت کسی که چشمامو گرفته بود.اما قبل برگشتنم روشو ازم گرفت و پشت به من وایساد.

صاحب اون دستا ی دختر با موهای بلند خرمایی بود!!دستمو گذاشتم روشونشو چرخوندمش سمت خودم.خودشو انداخت تو بغلم!قیافشو باز ندیدم اما از بوی خوش موهاش مست شدم.

موهاشو نوازش کردم.اما باید می فهمیدم صاحب این موهای زیبا و خوش بو کیه.از خودم دورش کردم و دستامو قاپ صورتش کردم.سرشو آورد بالا و.....

آیسلهِ!!!!!!!تو شوک بودم!بهم ی لبخند شیطانی زد !

از خواب بیدار شدم.

یکی زدم تو پیشونیم!-آخ پسر این دیگه چه خوابی بود!!! ادم قحطی بود؟ خواب آیسلو ببینم!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا بی خیال بگیر بکپ.خواب خوابه دیگه راستکی که نی‌ای اعترافی کنم بوی موهاش خیلی خوش بو بود و خاص!!

یاخدا این فکرا چیه؟!!

سرمو گذاشتم رو پالشت.طولی نکشید که چشمام گرم شدو باز آیسل تو خوابم اومد!!!!!!

-واااای من چمه؟؟

خوابو بی خیال شدم.معلوم نی چمه.خوابمونم زهر مارمون شد.از روتختم بلند شدم.رفتم تو آشپزخونه ی قهوه چیزی بخورم.

دنبال شیشه قهوه بودم که بهناز صدام زد!-شهروز؟!

همینو کم داشتیم.اونور شهناز،اینور رها و بهناز.الان که فکرشو می کنم می بینم که رها اونقدراهم آویزونم نی و علاقه ای هم بهم نداره.بنده خدا سرش تو کارشه ی شهروزم و عزیزم که چیزی نی

بهناز-جوابمو نمیدی؟؟

-هان؟!!

بهناز-چیزه دنبال چی می گردی؟؟

وای تریپ اینو ی تاپ بندی پوشیده با شلوارک.خدایا منو از شر کنه هایی مثه این خلاص کن

-آمین!

بهناز-چیزی گفتی؟؟

-نه بابا.دنبال قهوَم.آهان پیداش کردم.

بهناز-واسه منم درست می کنی؟؟

-خواب نداری؟؟

بهناز-تو داری؟؟

-حوصله تو یکی رو نرم

از قهوم گذشتم و از آشپز خونه زدم بیرون و رفتم تو حیاط.حالا خوبه نمیاد دنبالم!وللش باو این هوای خنکو بچسب.

دستمو بردم تو جیب شلوار گرم کنم.عجب هواییه خدا!!! معلومه هواش دِبشه خوبه آخرای تابستونه ها

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شروع کردم به قدم زدن تو حیاط ، اون دستا!موهاش!بوشون و رنگشون!!!! باز رفتم تو حس و حال خوابما!!! اما چرا باید خواب آیسلو ببینم !! جهنم دیگه حالا ی خوابی دیدیم ولی اون خنده شیطانیش!

نکنه قراره بشه جلادم!!! منو ببره اون دنیا!!

صدای قدمای یکی رو پشت سرم حس کردم.برگشتم سمتش بنیامین بود.بای صورت غمگین و پکر!

این چِشه!!؟؟؟

- چته نالوطی؟؟

بنیامین-هیچیم نیست لوطی

-پ عمم قیافش پکره؟

بنیامین-ولم کن داش که خراب روزگارم! امروز با آیسان قرار گذاشتم بریم رستوران واس ناهار

-به داش رمانتیک مارو باش!!!

بنیامین-بس می کنی؟؟

-بس نی گلرنگه!!

جدی شدو و عصبی گفت-دِ بس کن. ی بار شد جدی باشی؟؟ناسلامتی رفیقتم مثه داشتم!نباید دلداریم بدی.ببین حالمو!!

-چته تو بیا نصفم کن!! آقا معذرت شما می گفتی

دستشو گرفتم و بردم سمت پله های بالکن.روشون نشستیم و بنیامین شروع کرد به حرف زدن.معلومه که داغونه!

بنیامین-من بعد ناهار ازش خواستگاری کردم

با تعجب داد زدم-هـــان!!! تو...تو چه خاکی زدی تو سرت؟؟

بنیامین-داد نزن دیگه کر شدم.حالا من هیچی بقیه بیدار می شن

-پسر هنو چن وقته می شناسیش زود نی؟؟

بنیامین-میدونم زوده اما عشق که دیرو زود حالیش نی.پسر دلمو دادم بهش رفت

-بعدش چی شد.ازش خواستگاری کردی اون چی گفت؟؟

بنیامین-اولش خوشحال شد.اما بعدش پکر شد و گفت خونواده هامون باهم سردن!ینی نه رفت و آمدمون زیاده و نه میوونه خوبی باهم داریم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باورم نمی شه حتی دخترای علیم فهمیدن که میوونه خوبی باهم نداریم

بنیامین-شهروز؟؟

-بله؟؟

بنیامین-می گم به خاله بگیم..

-عمرا چیزی بهش بگیا!!

بنیامین-خوب پ چی کار کنیم.من می گم خاله این دعوا رو میزاره کنار و میاد خواستگاری!!

-بروبینیم بابا.خاله عمرا قبول کنه چه برسه بیاد خواستگاری!!!

بنیامین-پس باید دورشو خط بزنم؟

-پسر خوشم میاد از مرامت.این که خاله رو چقدر دوست داری

بنیامین-جای مامانمه پسر.اما من گیر کردم.ی ور عشقه و ی ور مرام

یکی زدم رو شونش-ناراحت نباش.مشکلی که من و خاله بااونا داریم به تو و آیسان مربوط نمی شه.ینی نمیزارم این دعوا و کینه هایی که ما به اونا داریم

رو حس تو و آیسان ضربه ای وارد کنه!

بنیامین-آخرشی شهروز

-ما اینیم دیه

بنیامین-باز تو حس اعتماد به قله اورستت اوج گرف

-والا نمیدونم تا دور تو میام حس اعتمادم اوج می گیره

بنیامین-امید وارم خاله قبول کنه

-می کنه.فقط زمان می خواد.حالام بریم بکپیم

بنیامین-وایسا بینم تو چرا بیداری

-نپرس که بی خوابم داش.ی خوابی دیدم در مورد ی شخص!!

ابروهاشو داد بالا و با شیطونی گفت-و اون شخص؟؟

پوفی کشیدمو کلافه گفتم-آ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-آ...

-چه گیری دادیا بابا..چیز دیگه

بنیامین-چیزه..؟؟؟

-ای مرض. چیزو چیز برگر.آیسل

بنیامین-جون..جونِ من؟؟

-آره

زد زیر خنده و گفت-ایولا حالا چه خوابی دیدی؟؟اصلا چرا باید خواب اونو ببینی؟؟

-خودم موندم چرا باید خواب اونو ببینم

بنیامین-نکنه!!!!

-نکنه؟؟

بنیامین-می گم نکنه بهش علاقه مند شدی

-چـــــی؟؟؟ برو بابا من و علاقه به اون. جور در میاد؟؟

بنیامین-چرا جور در نیاد

-ببین اون اولم گفتم من به هیچ دختری علاقه مند نمی شم چه برسه آیسلم باشه.حالاهم اعصاب مصاب نرم مارفتیم بکپیم

بنیامین-به سلامت امیدوارم خوابـــــــ...

-ببند بنیامین اعصاب نرما

بنیامین-باشه چته تو!!!شب بخیر

-شبت به فنا

رفتم تو اتاقم و روتختم ولو شدم.همینم مونده عاشق آیسل شم!!!!یا قمر بنی هاشم.

آیسل:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

(کفش بندیامو پام کردم و زیپشو از پشت کشیدم بالا.حاضر و آماده مثله همیشه.رفتم تو طویلمون،عمو عباس گوسفندارو جمع کرده بود و می خواست ببره بیرون)

-یالا عمو

عباس-سلام بر دختر قشنگم.

-سلام...می بریشون بیرون؟

عباس-آره باید زود برم تا ظهر ندشه

-باو عمو هنزو که ساعت ۸ صبحه.دیر نمی شه.منم باهاتون میام.از اون ورم میرم سر زمین ی آماری از وضعیت چایی ها بگیرم

عباس-وقت نداریم باید عجله کنیم وگرنه پلاسیده می شن.

دوتایی گوسفندارو از تویله آوردیم بیرون و راه افتادیم سمت محل مورد نظر که گوسفندامون درِو کنن اونجارو

رسیدیم سر دوراهی جاده...باید میرفتیم سمت چپ که هی ماشین می اومد مام هی وایمیسادیم

تو همین موقع صدای بوق های پشت سر هم ی ماشین از پشت سر کرمون کرد.

اِ این که ماشین شهروز شوماخره که.ای بیشعور بی شخصیت نمی گه گوسفندا می ترسن

- چته آقا! گوسفندا ترسیدن

سرشو از شیشه آورد بیرون و گفت-کل راهو بستین ی چند تا گوسفنده دیگه

من-همون چندتاش زحمت می خواد ببری اون ور خیابون.بعدشم مگه نمی بینی ماشین میاد

سرشو برد تو ماشین و بادستاش رو فرمون ضرب گرفت اخماشم کرد توهم.ایولا زبونت کوتاه شد.عشق می کنم حال می کنم واس زبون خودم.

با عمو عباس گوسفندارو بردیم اون ور جاده.همون موقع شهروز پاشو گذاشت رو گاز و باسرعت رفت

همون طور که زل زده بودم به ماشین شوماخر گفتم-مردم روانین به خدا

عباس-گفتی دخترم . خوشی زده زیر دلشون

یواش یواش راه افتادیم.این گوسفندام هی بع بع می کردن

-بع بع و مرض،بع بع و حناق ۷۸ ساعته،بع بع و زهر کبری،بع بع و کوفت،بع بع و...

عباس-آیسل دخترم کم فش بده به این بدبختا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ای درد بگیرن مخمو خوردین

عباس-خوب مدل حرف زدنشونه دیگه

من-می خوام صد سال سیاه بع بع نکنن!

گوشیم زنگ خورد.از تو جیب مانتوی جلو بازم بیرون آوردمش و صفحشو نگا کردم.بابا بزرگ بود.

رابطم باهاش سرد شده،خونمون میاد و میره اما من حتی پیششم نمیرم.اما بابا برعکس باهاش گرمم می گیره.اما اون غرورش نمیزاره ازش کمک بگیره

غروره دیگه حالیش نی!بعد ی مکث کوتاه جواب دادم

-سلام

غفار-سلام دختر قشنگم خوبی

-خوبم امرتون؟؟

غفار-دلخوری؟؟

-نه دلخور چرا؟ ی زمینه دیگه اصلا مهم نیست که.این همه من واسش سگ دو زدم و روش زحمت کشیدم مشکلی نیست

غفار-دخترم بس کن. مهم نیست گذشته و گذشته.ی زمین ارزش نداره که تو اینجوری واسش حرص میزنی

-هعی خداااااا.بعدشم شما چرا دیگه کارگر نمیدین به ما؟؟

غفار-راستش اون کارگرا رو شهروز ازم گرفته برای کارای زمینش

-اما ما چی؟؟؟ ما که زود تر گفتیم کارگر می خوایم

غفار-شهروزه دیگه.جوان بی صبریه

زیر لب گفتم-جوان بی صبر.ای اون بی صبریت بخوره تو فرق سرت شوماخرِ لج بازِ نفهم

غفار-کم حرف بزن بهش.گناه داره

-ایش اون گناه داره!! وای خدا!!

غفار-ازدست تو.خواستم بهت خبر بدم امشب خونه من شام دعوتین.راستش ی جور مهمونیه دیگه.

-کیا هستن؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غفار-همه آشنا ها و شُرَکام

-مامان اینا خبر دارن؟؟

غفار-به اونا گفتم.توهم میری سر زمین شاید دیر بیای نفهمی.برای همین گفتم بهت خبر بدم

-بابابزرگ

غفار-جان دلم عزیزم!

-می گم نیکزادام میان؟؟

غفار-بله که میان مهمونای اصلی اونان.می خوام رابطمو باهاشون صمیمی تر کنم

-نیست که یکیشو خیلی آدمه!! من کاردارم خدافظ

غفار-برو به کارت برس دیر نکنیا خدافظ

ایش اونم تو مهمونیه.هعی لای منگنم بد جور.تف به این شانس.گوشیمو با حرص انداختم تو جیبم و با عمو عباس هم قدم شدم.

ی لحظه حس گوسفند بودن بهم دست داد خواستم بع بع کنم!!!

آیسل:

باران-دختر محشر شدی!! ایولا

- واقعا؟؟

باران-آره دیگه ، مثل این که لباستو پوشیدی خودتو دید نزدی تو آیینه

- آفرین دقیقا.من مثه تو نیستم صدبار خودمو چش بزنم

باران-ای دیوونه حیفه خودتو دید نزدی اونم با همچین لباسی!!

رفت پشتم ایستاد و با دوتا دستاش چشامو گرفت.یواش یواش منو با خودش همراهی کرد.بعد ی مکث کوتاه دستاشو از رو چشمام برداشت و هم زمان منم چشمامو باز کردم!!!!!

- وای خدا!! این...این منم؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-دخترمن قشنگه! کسی ندیده مشنگه!!

بی توجو به باران و حرفاش ی قدم به آیینه نزدیک شدمو و خودمو دید زدم.

جلو روم ی دختر بای لباس سرمه ای بلند که تا کمر تنگ بود و گشاد می شد.

قسمت بالا تنه لباس هم دوتا بند بلند بود که از پشت گردن گره می خورد.

قسمت بالا تنشم جز بندا سنگ دوزی شده بود.که هیکلمو قشنگ نشون میداد

از بالا همچینم برهنه نبود.اون بند های بلند که دور گردنم از پشت گره خورده بود رو خیلی دوست داشتم.از لباس رسیم به صورتم و موهام که باران زحمتشونو کشیده بود.ی آرایش ملایم + ی سایه نقره ای که رنگ میشی چشامو قشنگ نشون میداد.موهامم ی مقداریشو از پشت مدل دم اسبی بسته بود و بقیه موهام آزادانه روشونه هام ریخته بود.جلوی موهامم زده بود بالا . خدایی توکف خودم بودم و حواسم به دورو بر نبود! اونقدری تو کف قیافه و تریپم بودم که یهویی صدای جیغ آسیه منو به خودش آورد.دورو برو نگاه کردم.مامان،باران و آسیه و هله و خاله فاطمه تو اتاق بودن و زل زده بودن به من!

تک سلفه ای کردم اما انگار نه انگار

-اِهم

و باز سکوت و زل زدن اونا به من!

-اوهوم

.....

من-یوهو

....

-دالی!!

....

-یوهاهاهاها

.....

هعی خدا!با دستام سعی کردم حواسشونو جمع کنم ولی اصلا تکون نخوردن.عصبی شدمو ی جیغ بلند کشیدم. که بله کار سازم بود!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سمن-- دختر چته؟؟

- هیچیم نی شمایین ی ساعته عین تلسکوپ شدین

آسیه-وای آبجی عجب چیزی شدی

فاطمه-چشم حسود بترکه الهی،ی فرشته شدی دخترم

خلاصه هرکی ی چی می گفت.بعد این که حرفاشون تموم شد و هرکی رفت برسه به خودش آسیه اومد سراغم.

آسیه- آبجی؟؟

-هوممممم؟؟؟

آسیه- ی آماری میدم بهت که حال کنی

-بگو بینم چیه؟؟

آسیه-خودت میدونی که من آمار گیر بسیار بسیار خاص و دقیقی هستم

-که در عوض خبرتم از من ی چیزی می خوای و اون؟؟

لپمو بوسید و گفت- قربون آبجی باهوشم بشم من. راستش گیتارتو می خوام واس ی چن روز

-باشه ولی مگه بلدی بزنی؟؟

آسیه-نه بابا این دوستم بلده گفت بیار تا بهت یاد بدم.توکه به من یاد نمیدی و سرتم شلوغه

-باشه میدم حالا بگو

آسیه-از اونجا که من و آیسان خیلی باهم جوریم و درودل می کنه با من.فهمیدم که

-فهمیدی که...؟؟؟

آسیه-آقا بنیامین دیروز وقتی که تو رستوران قرار گذاشته بودن ازش خواستگاری کرده!!

رفتم تو شوک!!باورم نمی شد.اینا که تازه چن وقته همو می شناسن!!

-یاخدا!! وایسا بینم و آیسان چه جوابی داد؟؟

آسیه-گفته رابطه خونواده های ما سرده و درهم

-پس اگه خونواده هارو در نظر نگیریم جوابش مثبته!!

آسیه-آره و آیسانم میره و من و تو سلطنت به دست میشیم اما نمی دونم دلیل سردی بین خونوادهامون چیه؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

--منم نمی دونم ولی هرچی هست اینا قبل ترهم همو می شناختن چون وقتی از بابا پرسیدم می شناسیشون یکمی هول کرد! مطمئنم که ی چیزی این وسط هست و مانمی دونیم!

آسیه-آره آبجی منم چیزی فهمیدم می گم توهم بگو

-میبینم که آبجی مام موذی شنده ها ای خبیث!

رفتم سمتش و ی بوسه خوشگل رو لپش کاشتم.الهی چقدر این دختر باهوشه و زرنگ ، یکیه کپ خودم.باید بگم آیسل دومه!!

برای آخرین بار ی نگاه به خودم انداختم.اومدم بیام بیرون که باران و هله عین جن اومدن تو اتاق!

- وا چتونه!!؟؟؟

باران-تغییری نمیبینی؟؟

-نه!!

هله-از بس خود شیفته تشریف داری.گلم ما خوب شدیم؟

تازه دوهزاریم افتاد اینا می گن تریپمون خوبه؟؟ محوشون شدم! باران ی لباس شب یاسی تنش بود که از کمر تنگ می شد ، موهاشم دم اسبی بسته بود.هله هم مثه ما ی لباس بلند صدفی پوشیده بود که خیلی به هیکل ظریفش می اومد و پوست سفیدشو به نمایش میزاشت.

باران-تموم شدیما!!

- نه هنو تموم نشدین نفه میزارمتون بقیش واس بعد

هله-ای منحرف.بریم دیر شد! بابات اینا رفتن در واقع همه رفتن و ما سه تا موندیم

-آیسانم رفته؟؟

باران-آره ماشالا ی لباس ماسکی مشکی پوشیده بود.هیکل لاغر مردنیشو به نمایش میزاشت

با تعریف باران من و هله خندیدیم.فکر می کردم تعریف خوبی ازش بکنه اما انگاری دلش ازش پره.

باران-منتظر چین دیگه بیاین بریم

-نه صبر کنین

هله-چرا؟؟

-چون که سه ستاره ی مجلس همیشه باید دیر تر از بقیه برسن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران و هله باهم گفتن-که چی اون وقت؟؟

-خاک بر سرتون ینی این که اگه دیر تر بریم تموم حواسا جمع ما سه تا پنجه آفتاب می شه

باران و هله-آها زودتر می گفتی

-جونم هماهنگی!!

شهروز:

شمیم-داداش؟؟

-جون داداش؟؟

شمیم-می گما کت و شلوار مشکی خیلی بهت میاد

-داداشت همه چی بهش میاد عزیزم!

شمیم ی مشتی زد به بازومو گفت-ی چی به این بنیامین بگم زده اعتماد به نفستو رسونده به برج ایفل

-تو دوتا چیز بهش بگو جانم!!

همه مهمونا اومده بودن.ویلای غفار بزرگ بود ی قر به حساب می اومد اما بیشتر حیاطش به چشم می اومد.ی حیاط بزرگ پراز درخت.

این غفارم زود جو گیره ها هرچی شریک و دوست و فامیله جمع کرده دور خودش.

با شمیم رفتیم سمت خاله و عمو حسین اینا که دور ی میز نشسته بود.

رو صندلی کناری خاله نشستم، به ی جا خیره شده بود.رد نگاشو گرفتم و رسیدم به جمع رادمهری ها! همشون دور هم بودن جز آیسلشون.این کجاست خدا میدونه حتما داره ی آتیشی می سوزونه.جهنم اصلا به من چه که نیومده.

می خواستم جریان بنیامینو به خاله بگم.چون الان آیسانم بودو کارم راحت تر بود.

-خاله جان

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برگشت سمتم و گفت-بله؟؟

- ی چیزی می خوام بهتون بگم راجبه بنیامینه!

خاله نگاشو از من گرفت و دوخت به بنیامین که محو آیسان بود

شهره-می شنوم

-آیسانو که می شناسی؟؟

شهره-آره همینی که بنیامین محوش شده

-خوب پس ...

شهره-نگو که چیزی بینشونه؟؟

بابا دمت گرم خاله چقدر باهوشی

ی نفسه تند تند شروع کردم-بنیامین دیروز از آیسان خواستگاری کرده.قبلا هم همو دیده بودنو قرار گذاشته بودن که ما چیزی به شما نگفتیم

شهره-امکان نداره!!

-اما خاله بنیامین دوست...ش..

شهره-حس بنیامین برام مهم نیست.من وصلتی با اونا نمی خوام

-خاله..یکمی فکر کن!اگه موافقت کنی ی قدم که نه خیلی بهشون نزدیک می شی و انتقامت آسون تره

از این که این حرفو زدم پشیمون شدم اما راهی جز گفتنش نداشتم.

خاله سکوت کرده بودو چیزی نمی گفت حتما داره فکر می کنه!!

ی ربعی گذشت.بنیامین همچنان به آیسان نگاه می کرد و بلعکس!

عمو حسین هم پیش علی بود و نمی دونم چی می گفتن که همش رسیه میرفتن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیم و رها و بهنازم هم باهم بحث میکردن.هعی روزگار ی بهنازمونم کم بود.دلیل مهربونی خاله رو نمی دونم که وقتی بهناز گفت مادر و پدرم کیشن و من تنهام نزاشت بهناززز بره و اینجا بمونه!!حتما واس حرص دادن منه، منو خاله هم عین چغندرا نشسته بودیم.

از شما چه پنهون آقا از موقع اومدنم به مهمونی کلی دختر زل زده بودن به من و همچنانم ادامه داره این زل زدنا!

شهره-شهروز؟؟

-بله؟

شهره-قبوله

قبول کرد!؟؟؟؟؟؟؟همچینم انتظار اینو نداشتم که به این زودی قبول کنه

-جون من؟؟

شهره-قسم نخور جونتو پسرم.آره قبول

-خوبه اما باز ی مشکلی هست اگه علی قبول نکنه چی؟؟

اینو گفتم که خاله ی راه حلی جلو پامون بزاره

شهره-نگران نباش،اون صمیمیت بین حسین و علی همه چیو حل می کنه!!

-اَ که هی به ذهن خودم نرسیدا!! بعدش چرا به من چیزی در مورد دوستیشون نگفته بودید؟؟

شهره-فکر نمی کردم مهم بشه

-اتفاقا خیلی مهمه

بحثمون تموم شدودرواقع نخواستم کشش بدم.یکی زدم به پهلو بنیامین که بغل دستم نشسته بود.

-هوی پسر مژده بده!!

بنیامین که تو هپروت بود گفت-هیچی مهم تر از آیسان نیست!!

-اَ بابا حالمو بهم زدی مرده شورتو ببرن خاله قبول کرد که بریم خواستگاری!!

بنیامین-اوهوم

معلومه که تو فضاس و حرفمو نگرفته.خواستم بلند تر بگم بهش که یهو عین جن زده ها سیخ شد و برگشت سمتم

بنیامین-ج...و..ن....جون من؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله داش

بنیامین-پسر روباس ینی آخه چه جوری؟؟

-اونش مهم نی مهم وصلت بین شماست

بنیامین بدون کنجکاوی دوباره خیره شد به آیسان.معلومه خیلی دوستش داره که براش حل شدن چه جوری قضیه مهم نیست!

-حالا می خوای چی کارکنی؟؟

بنیامین- کار خاصی نمی کنم

-دیوونه ما که قبول کردیم دیگه فکرنمی کنم علی قبول کنه!!

بنیامین-چرا قبول نکنه؟؟

-چون که ما باهم لجیم و اونم تاالان دیگه باید متوجه کینه من و خاله شده باشه

بنیامین-بعد این کینه شما چه ربطی به من و آیسان داره؟؟

-طرف فـکرمی کنه واس اذیت کردن دخترش این کارو می کنیم

بنیامین-تونگران نباش همین امشب موافقت می کنن، حالا که خاله قبول کرده مشکلی نیست!

علی اونقدراهم بد نیست که احساس دخترشو نادیده بگیره

از حرفای بنیامین سر در نمی نمیارم ینی چی که امشب موافقت می کنن؟؟!!

با درخواست و خواهش جوونای مجلس ی آهنگ پخش شد.از همون دونفره ها!

بهناز-شهروز؟

با صدای بهناز برگشتم سمتش.اُهع خاله کی رفته که من خبر ندارم.

بهناز-اگه دنبال خالتی رفته اون طرف پیش چندتا خانوم دیگه

-خب که چی الان؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بهناز-خب رها و شمیمم پیش اون دوتا دخترن

با اشاره بهناز ردشو گرفتم و رسیدم به باران و هله.من که نمی شناختمشون اما از تعریفای آیسان به بنیامین فهمیدم رفیقای پایه این آیسل یاهمون جِنُکه خودمونه.

بهناز-شهروز؟

-باز چیه؟؟

بهناز-خب من تنهام می شه باهم برقصیم

-نه!

بهناز-آخه چرا؟؟

من-چون الان ی سرباری توی خونمه!

سرشو انداخت زیرو با انگشتاش بازی کرد-میرم

-زودتر

بهناز-اما؟! اما به شرطی که باهام امشب برقصی!

چه پروئه! شرطم میزاره واسه من!

بهناز-چی شد؟

-و اگه قبول نکنم چی؟

بهناز-منم اینجا می مونم!فکرنمی کنم خالت اونقدراهم سنگدل باشه که ی دختر تنها رو بفرسته خونش!

-ببین اینقدر واسه من قمپز نیا. و از این که مامان بابات نیستن سو استفاده نکن

بهناز-خواهش می کنم شهروز

-اسم منو به زبونت نیار

ته دلم ی مهربونی به وجود اومد!باورم نمی شه ینی قبول کنم؟

به هرحال خودش گفت میره! آره بهتره چرا خودمو تو درد سر بندازم و نرم

-قبوله!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوشحال شد و دستشو به سمتم دراز کرد با بی میلی از جام بلند شدم و با بهناز رفتیم وسط حیاط.دوتا دستشو قلاب کرد دور گردنم.منم دستامو گذاشتم پشت کمرش.

وای خدا از بوی عطرش دارم سربه بیابون میزارم از بس بده!بابا دخترم انقدر کج سلیقه

آیسل:

-دخترا آماده این؟؟

باران و هله-بـــــــله!!

-بله و مرض مگه کلاس اولین؟؟خیلی خوب وللش بریم تو که جلب توجه کنیم

باران-دیوونه بازیا و جلب توجه کردنت منو کشته

-درکت می کنم سعی کن خاص بودن و زیباییم نکشتت که مرگت حتمیه

باران-خود شیفته

از در پشتی رفتیم تو ویلا.مانتو هامونو در آوردیم . هله و باران چون بالا تنه لباسشون باز بود.شال های حریری رنگ لباسشورو انداختن رو شونه هاشون.

منم که لباسم خیلی باز نبود بی خیال شال شدم. از این که سرم لخته معذب نیستم.راستش خونواده ما آزاده.نه آزادی بیش از حدا منظورم اینه به مو اینا توجهی نداریم.مجلسم که همه آشناستو منم میشناسن.آخه بنده ی مدتی مشاور و دست راست بابا بزرگم بود که همه منو می شناسن.

اومدیم بریم تو حیاط که زنگ گوشیم مانعم شد.هله و باران با عجله رفتن تو حیاط.خاک تو سر خودشیفتگیتون کنن بعدا به من می گن خود شیفته!واس رونمایی زودتر رفتن!

نگاهی به گوشیم انداختم نا شناس بود.تماسو بر قرار کردم

-الو بفرمایید

-سلام خانوم

-علیک آقا بفرمایید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوب هستید؟؟

چه پرو به تو چه که خوبم یا نه؟؟

-بله خوبم شما؟؟

یهو گوشی قطع شد!!وا مردم خلنا!

خوشگلم،خوشتیپم بسه دیگه گورتوگم کن برو تو حیاط دیگه انگاری سفید برفیه!

ویی! ینی الان بهنازم اومده با نیکزاداد؟!!با فکر بودن بهناز شارژشدم.کاش باشه و من حال کنم. معلوم بود از این کنه هاست!حتما حتما امشبو ول کن شوماخر نی!

قربون آتیش سوزوندنم بشم من!

بافکر وجود بهناز و حرص خوردن شهروز ی لبخند گشاد زدم و رفتم تو حیاط.

بیشتر جوونا داشتن میرقصیدن اونم چه رقص رمانتیکی!

تا پام رسید وسط حیاط بیشتر نگاه ها سمت من بود.بابا مخلص همم آب می شما،تو این بین نگاه سنگین ی آشنا رو حس کردم،همه جا رو نگاه کردم که چشمم خورد بهش!محو تماشای من بود به زور پلک می زدا!وایی جونم توجه ایولا!!!

ی دختریم تو بغلش بود و باهم میرقصیدن

گور بابای توجهش! خودمو بچسبم!

صبرکن بینم نکنه این دختره بهناز باشه؟!!

یهو همون جا که بودم ایستادم و زل زدم به دختره.اگه این باشه!! خدا رحم کنه به جن گفته زکی که

قد کوتاهی داشت با موهای بلند سیاه صورتشم که نگم بهتره چون۱۸+ بده!!!

بودنم فقط باعث می شد شهروز فکرکنه من دارم حسودی می کنم!! ایش مردشور اون باعث شدن و فکرمو ببرن هعی!! رفتم سمت بابابزرگم

خلاصه به کل با اومدنم جو اون مجلسو عوض کردم،عجب اعتماد به برجی آباریکلا.

غفار-سلام بر پرنسس مجلس

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا کم توجه کنین یخدر بهشت می شما!نقطه ضعف من تعریف کردن از منه اینام دقیقا دس گذاشتن رو نقطه ضعفم با این تعریفاشون

-علیک پدر جان

اومدم ی جایی بشینم که بابا بزرگ مانعم شد

غفار-دختر دیر اومدی می خوای بشینیم؟؟

-پس چی کارکنم؟؟

غفار-به بنده افتخار رقص میدید بانوی جوان؟!!

به به منو الان وادار به زانو زدن می کنین که،خواستیم جلب توجه کنیم ولی نه تا این حد!!

-با کمال میل موسیو!

با ی لبخند گشاد رفتیم وسط جمع و بابابزرگو همراهی کردم!

شهروز:

حوصله رقص نداشتم اما این بهناز همچنان با ی لبخند گشاد ادامه میداد

-بسه دیگه حال و حوصله رقصو ندارم

بهناز-اِ شهروزم چرا نداری؟؟ی دور دیگه

ینی دلم می خواد بزنم سرو صورتتو با دیوار یکی کنم.

همین طور که تو ذهنم داشتم گانگستر بازی درمی اوردم یهو رها سر رسید

رها-بهناز جان گوشیت زنگ می خوره

بهناز-وای خیلی ممنون

ی ببخشید به من گفت و رفت که با تلفن حرف بزنه

آی خدا بگم بری بهشت تو دختر،چقدر این رها فرشتس!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با رها از جمع جداشدیم و رفتیم پیش بنیامین

-رها جریان خواستگاری داشتو شنیدی؟؟

رها-معلومه که آره!!! حتی شمیم هم میدونه!!

-به به عجب سرعت پخش خبری داری بنیامین!

بنیامین-ما اینیم دیگه!!

حس کردم بنیامین ی نمه پکره و تو خودشه

-چته؟؟

بنیامین-هیچی! فقط

-فقط؟؟

بنیامین-ازت ی خواهش دارم نگو نه!

-تا چی باشه!؟

اومد نزدیکمو تو گوشم یواش گفت-برو به آیسان درخواست رقص بده!!

منم مثه خودش یواش گفتم-چرا خودت نمیری؟

بنیامین-اگه بلد بودم که به تو نمی گفتم!!

-وای ینی رقصم بلد نیستی؟؟

بنیامین-نه اما تو ی پا استادی به مام یاد میدی!

-بروببینیم بچه پرو

بنیامین-این تن بمیره،جون من برو بهش درخواست بده!

-چه کنیم که داشمونی اما اگه علی بدش بیاد چی؟؟

بنیامین-بدش نمیاد تو برو دیگه یالا

نگامو از بنیامین گرفتم و دوختم به میز آیسان اینا،علی وزنش روی میز دیگه نشسته بودن.آیسانم به همراه چندتا دختر دیگه بود.

عجب گیری کردیما!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از روصندلی بلند شدم و رفتم سمت آیسان

-آیسان خانوم افتخار رقص میدید!؟

آیسان که تو جواب دادن مونده بود ، بهش نزدیک شدم و گفتم-درخواست از طرف بنیامین بود

آیسان-چرا خودش جلو نیومد؟؟

-این ی رازه!

دستشو گرفتمو دوتایی رفتیم وسط . جوری وایسادم که آیسان روش سمت بنیامین باشه و من پشتم بهش.توهمین بین نگاهم گره خورد تو نگاه آیسل که داشت با غفار می رقصید.چند لحظه نگام کرد و روشو ازم گرفت

آیسان-آقا شهروز

-بله زن داداش!!

آیسان-چی زن داداش!؟؟

-پَ چی بگم زن دایی؟

آیسان-هنوز که جواب خونواده ها مثبت نیست!

-طرف ما که مثبته!!

آیسان با خوشحاکی زل زد به من و ادامه داد-پس از طرف شما همه چی حله؟

-بله که حله فقط طرف شما مونده!

خندید و فت-چرا بنیامین نیومد برقصه؟؟

-گفتم که ی رازه!

آیسان-خواهشا بگو من راز دار خوبیما

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بلد نیست برقصه!!

آیسان-چی؟؟بلد نیست؟

-اوهوم و این که گفت من بیام

یهو زد زیر خنده که باعث شد آیسل مارو نگاه کنه!

وسط خنده هاش گفت-باورم نمی شه....بنیامین به این باکمالاتی و تمومی رقص بلد نیست!!

-هیس بابا همه فهمیدن

به زور جلو خندشو گرفت و سرشو انداخت زیر.

همین طور که می رقصیدیم غفار منو صدام زد-شهروز آقا

رومو کردم سمتشو گفتم-بله جناب امینی؟

غفار-بیا پرنسسامونو عوض کنیم!من می خوام با نوه بزرگم برقصم!

آیسلو نگاه کردم با حرص زل زده بود به من و غفار

غفار-منتظر چی هستی جوان؟

دست آیسانو رها کردم و غفار دست آیسلو گذاشت تو دستام!

باورم نمی شد فقط ی رقص با این خانوم سامورایی مونده بود که اونم حل شد!دلمون خوشه حوصله رقص نداشتیم با سه نفر رقصیدیم ی رها و شمیم موندن!!

غفار و آیسان شروع کردن به رقصیدنُ،من و آیسلم زل زده بودیم به هم

غفار-منتظر چی هستین دیگه یالا شروع کنین

آیسل اومد جلو ودست راستشو گذاشت تو دست چپم و دست چپشم گذاشت روشونم.

منم دست راستموگذاشتم پشت کمرش و بهش نزدیک تر شدم.

قیافش واقعا دیدنی شده بود! عصبی و حرصی، یعنی همین الاناست که سرمو بکنه!

با دیدن قیافش خندم گرفت،ی اخم کرد و با حرص گفت-چرا می خندید!؟

-خندم دسته خودمه دلیلی نداره به شما بگم!

با عصبانیت روشو ازم رفت.منم دیدم اعصاب نداره اومدم ازش جداشم که غفار شروع کرد به حرف زدن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غفار-اِ چرا شماها اینطوری می کنین؟ی مهمونیه دیگه یالا برقصین

به اجبار دوتایی دوباره شروع کردییم به رقصیدن

آیسل:

آ اینم شانسه ماداریم؟ این بابابزرگمونم معلوم نیست چشه گیر سه پیچ داده به ما!

می ترسم نرقصم به زور منو بچسبونه به شهروز!! ازش بعید نیست!

با بی میلی شروع کردم به رقصیدن.از قصد ی بار زدم روپاش

هیچی نگفت،فکنم زد به اسم ندونستن!یکی دیگه زدم رو پاش بازم چیزی نگفت!

خلاصه کرم ریختن ماهم شروع شد تو هردور رقصیدن سه چارتایی میزدم روپاش.خیلی حال میده ها

شهروز-نزنید!

با بی تفاوتی گفتم-چی می گید؟

شهروز-خوب میدونید چی میگم

اُهع اینو چه مودبانه حرف میزنه!

-والا نمی دونم از چی حرف میزنید

شهروز-الان می فهمید

یکی محکم زد رو پام که آخم در اومد-آخ پام

شهروز-الان فهمیدی؟

-این چه کاری بود اونم بای خانوم متشخصه ای مثه من!!

شهروز-بابا متشخصه!

-من بابات نیستم

شهروز-اِ جدا! راستش پسرونه حرف میزنی با ی مرد اشتباه می گیرمت

-مدل حرف زدن من به تو هیچ ربطی نداره آقا،ماشالا که شماهم اشتباهاتون زیاده

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-نه به حد تو!

-من اشتباه زیادی نکردم اونم چه برسه به تشخیص ی خانوم از مدل حرف زدن

با ی حالت مسخره گفت-اوهوم کاملا مشخصه کی متشخصس!!

-دیر فهمیدی

شهروز-تازه زودم فهمیدم

-حق داری چون خیلی کم باهام هم کلام شدی

شهروز-به جمالم گل بباره که باهات هم کلام نشدم

-خودخواه

شهروز-خودشیفته

-گودزیلا

شهروز-سنگ پای قزوین

-نه من نه تو

شهروز-کم آوردی می گی؟؟

-نخیرم حدت کمه

شهروز-بحثو حدی نکن، حرفت درست

حرصمو درآورده بود...

خلاصه بیشتر آدمایی که دورمون بودن از کل کل ما لذت می بردن!

منم گه گاهی یکی میزدم روپاش و اونم مثه من تلافی می کرد.ماشالا کمم نمی آورد

ی دور دیگم باهاش رقصیدم و از هم جداشدیم.

تا از شهروز جداشدم بابابزرگ و آیسانم رقصشون تموم شد. عجبا فقط خواست من با این شوماخَر برقصم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سه تایی رفتیم سمت میز بابا و مامان اینا

بابا بزرگ رو به بابا و مامانم گفت-حالا که پرنسس مجلسم اومده مناسبت این مهمونی رو می گم!

نگاهم افتاد به آیسان،داشت حرص می خورد،نیست من پرنسس مجلسم و اینم ملخ مجلسه!! بابا بزرگ دستمُ عین این ملکه ها گرفت و آیسانم از رو صندلی به اجبار بلند کرد. رفتیم قسمت دیگه از حیاط که همه بهش دید داشتن.

من سمت راست بابابزرگ بودمُ آیسانم سمت چپ.صدای موزیک قطع شد و به همین خاطر جووناى وسط حیاط رفتن رو صندلی هاشون نشستن.

چشمام شروع کرد به چرخ زدن! که رو اون دختره قفل شد.با تلفن حرف میزد.ایش! ی ساعته داره باکی می حرفه.بغل دست شهروز نشسته بود

بازم زوم شدم تو صورتش!ی عالمه آرایش مالونده بود روخودش ! ایش چندش بابا صد رحمت به نگار،آرایشش از این کم تره!آخ گفتم نگار چرا اون تو مجلس نی؟؟

حتما گفتن بزار درگیری پیش نیاد.همین جوری که به مهمونا نگاه می کردم و با ذهنم دگیر بودم چشمم به جمال گلش روشن شد.اَ این نگار تو مجلسه که!

ی نمه روش دقیق شدم!رویکی از صندلیای نزدیک ما نشسته بود البته از روبه رو. وا این چرا اینقدر عصبانیه؟عصبانی بود و به ی جا خیره شده بود.رد نگاهشو گرفتم و رسیدم به شماخر و همون دختره!

ای داد بی داد نکنه نگار داره واس خاطر این دختره حرص می خوره؟

عجب عتیقه ایه این شهروز خان!! از درو دیوار خاطرخواه میباره واسش.

خاطر خواهاش بخوره تو فرق سرش.

با صدای بابابزرگ ذهنم خفه شد !

غفار-از همه کسایی که تو این جمع هستن و با ما در این شادی سهیم شدن ممنونم!

یاخدا کدوم شادی؟؟!!!

غفار-کسی از دلیل این مهمونی خبر نداره پس خودم شروع می کنم!این دو پرنسسی که بغل دست من ایستادن مروارید های زندگی منن البته با ی مروارید کوچولوی دیگه (آسیه)

دست منو گرفت و رو به جمع گفت-این مهمونی دو دلیل داره! اولی به خاطر برگشت نوه گلم آیسل به خونش بعد ۴ سال!! که همه رو خوشحال کرد و دومین دلیل...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وای من دارم خاک شیر می شم الان وقت ته نشین شدنه!!!

این دفعه دست آیسانو گرفت و ادامه داد-نامزدی نوه بزرگم آیسان با آقای بنیامین کیانی رو خواستم جشن بگیرم و تبریک بگم!!

چـــــــــی؟؟این الان چی گفت؟!!!!

باناباوری زل زدم به بابابزرگ.ینی چی؟؟ خواستگاری کرد درست اما کی جواب مثبت از ما گرفت؟؟واقعا گیج شده بودم! از بُهت که بیرون اومدم دیدم آیسانم کُپ کرده فقط ی لبخند گشاد رو لباشه!

من که از خدامه این آیسان شوهر کنه بره اما جواب مامان بابا خیلی مهمه.با اسم مامان بابا رومو از بابابزرگ و آیسان گرفتم و زل زدم به مامان و بابا.

هردوشون تو شوک بودن اما از قیافه بابا معلومه آخر عصبانیته،خدا به خیر کنه

با عجله رفتم پیششون نباید میزاشتم حرص بخورن اونم با این تصمیم ناگهانی بابابزرگ، این خبررو که داد مطمئنا تا فردا کل جماعت مردم خبردار می شن

شهروز:

باورم نمی شد ینی چی؟؟به این زودی علی جواب مثبت داد!!۱ ساعتم نمی گذره از گفتن جریان خواستگاری بنیامین به خاله پس چی شد؟؟

یهو حرفای بنیامین تو گوشم زمزمه شد!

تونگران نباش همین امشب موافقت می کنن، حالا که خاله قبول کرده مشکلی نیست!علی اونقدراهم بد نیست که احساس دخترشو نادیده بگیره

یاخدا چی به چیه؟؟!!

بنیامین-شهروز

نگاهش کردم،با ی لبخند مرموز رو لبش منو نگاه می کرد

بنیامین-پسر حال کردی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مرضو حال کردی! این غفار چی داره واس خودش بلغور می کنه؟؟ینی چی که نامزدی؟؟همین چن لحظه پیش خاله جوابش مثبت شد!!علی کی جواب مثبت داد؟؟زنش چی؟؟

پرید وسط سوالامو گفت-من میدونستم توآخرش خاله رو راضی می کنی و این که من درمورد احساسم به غفار گفتم و اونم این برنامه رو چید!!

-باورم نمی شه!!تو....تو از غفار کمک خواستی؟؟

بنیامین-آره مگه چیزی شده؟؟

-اون پست فطرت عوضی زندگیمو خراب کرد بعد تو رفتی ازش خواهش کردی؟؟واقعا برات متاسفم

بنیامین-شهروز ببین من فقط ازش ی کمک خواستم

-نباید ازش کمک می خواستی

بنیامین-داش معذرت دیگه قبلش بهت خبر میدم جون من ببخش

-پس نظر علی و زنش چی می شه؟

بنیامین-غفار گفت اونا حله!فقط نظر آیسان مهمه که اونم مثبته

-حستو درک نمی کنم به این زودی عاشق بشی و بخوای ازدواج کنی

بنیامین-من فکرامو کردم

-من میدونم آخرش از این ازدواج پشیمون میشی

راستش معذرت خواهیشو قبول کردم چون میدونم واسه عشقه که این جوری از بقیه کمک می خواد.دیدین می گم عشق مسخرس ! مثلا که چی همش باید سگ دوبزنی تو احساساتت اونم به ی دخترا!!عمرا عاشق شم

رومو ازش گرفتم و با حرص گفتم-بخشیدم

بنیامین-آخرشی رفیق!

-چابلوس،فقط دفعه آخری باشه که بعد گندت به من خبر میدی

بنیامین-باشه کچلم کردی؛فقط ی چیزی!می گم برداشت زمین ما کی شروع می شه؟

-شروع شده!

بنیامین-جونم سرعت ....خریدارش کیه؟؟

از همون جا که نشسته بودم قابل دیدم بود!با چندتا مرد دیگه حرف میزد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ی لبخند مرموز و پر از شادی رو لبم ظاهر شد که این برای آیسل و علی ی عصبانیته..

بنیامین-جوابمو ندادی؟؟

به اون سمتی که نگاه می کردم با چشم اشاره کردم.بنیامینم برگشت و پشت سرشو نگاه کرد

بنیامین-نگو که الیاسیه؟؟

-درسته شرکت چای سرخ!یکی از سهام دارای شرکته و این که

ادامه حرفمو گفت-کسی که قراره محصول زمین علی رو بخره!!که حالا نمی خره!

-آفرین پسر تازه قسمت جالبش اینه که علی و آیسل فکرمی کنن این محصولاتی که برای زمین منهِ برای خودشونه،آخه اونا زحمت رُشتشونو کشیدن

بنیامین-مگه نیست؟؟

-نه من این محصولاتم از غفار خریدم! درواقع علی بیشتر پولشو خرج زمین غفار کرد.غفارم که پول پرست اصلا براش مهم نبود که علی پولی از زمینش به جیب میزنه! الانم علی توگِل افتاده.پولیم نداره که بتونه سریع از زمین برداشت کنه!پس دل خوش این زمین منه!

بنیامین-خیلی پیش رفتی

-نه اصلا.راستش اهل کینه و انتقام نبودم با وجود خاله اینجوری شدم

آیسل:

باز دوباره دست به خودکار شدم عجب روزگاریه...

اون شب مهمونی تا پامون رسید خونه بابا شروع کرد به داد و بیداد،دلیل عصبی شدنشو نمی دونستم شایدم به خاطر زمینی که شهروز خریده این جوریه!خواستم برم فضولی اما مامان مانع دادای باباشدو اونو به سکوت دعوت کرد،چرا همه چیز مشکوکه؟؟!!

خودم که جوابی برای سوالم ندارم شاید دیگرون داشته باشن!

آیسانم که قربونش برم الهی، چند روزیه که مثلا افسردهاست و خودشو تو خونه زندونی کرده

نگاه دانلود
www.negahdl.com

والا مامان اینا از بس بهش توجه دارن اگه من جاش بودم ی قری می دادم!!

حوصله نوشتن نداشتم دفترو بستم و انداختم تو کیف کجیم،

-هعی روزگار این بابای ما راضی شه از شر این آیسان خلاص شیم

از رو کاه ها بلند شدم.

-آخ پام،بگم پات بشکنه پسر،زدی پامو له کردی اون شب

-میبینی یاس ، زده پامو داغون کرده دیوونه.ازش متنفرم پسره ی عوضی ببین چه جوری زمین مورد علاقمونو ازمون گرفت!! اوففففف توهم که ی اسبی چیزی نمی فهمی

رفتم نزدیکشو ی بوسه رو پیشونیش کاشتم،بوسه ای با حس رفاقت قدیمی و عشق

تنها یادگاری از نوجوونیام این اسبه! هدیه بابا

ی اسب قهوه ای خوشگل که اسمش یاسه :)

-زندگی آی زندگی خستم از این زندگی

هله-آی...آیسل

وا این چرا همچین نفس نفس می زنه؟؟

برگستم سمتشو گفتم-هان؟؟

باعجله اومد تو اسطبل و تند تند گفت-الیاسی از خریدن محصول زمینتون منصرف شده! ش...شهروز محصولات...محصولات زمین آقا غفارو بهش فروخته!!

-چی؟

هله-آیسل..آیسل توروخدا کاری نکنیا باشه

-اون عوضی چی کارکرده؟؟ محصولات آخری زمین بابابزرگم واسه ماست نه اون

هله-متا سفانه خریددِشون

پسش زدم و دوییدم سمت ماشینم

هله جیغ زد-آیسل

-خفه شو لعنتی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هله شروع کرد به داد و بیداد اما اصلا برام مهم نبود! استارت زدم و ماشین ازجا کنده شد!

****

دادزدم-کجاست؟؟

اکبر-کی خانوم جان؟؟

-اون رئیس پَستت؟

ی نگاهی به دورو بر انداخت و گفت-اوناهاشش خانوم داره از مزرعه میره

-عوضی!

تارسیدم سمت ماشینم اون روجاده اصلی قرار گرفت.گازدادم و همه جا پراز خاک شد...

هرچی چراغ و بوق زدم کنار نزد چاره ای جز قرار گرفتن ماشینم سمت چپش نداشتم پس گازشو گرفتم

شیشو زد پایین-خبرا بهت رسید؟؟

-ی خبری نشونت بدم عوضی، خیلی پستی

ی پوزخند زد-ازشما خانوم دامپزشک سن و سالی گذشته برای کورس گذاشتن

-دیدم ی حیوونی این طرفا ول می چرخه که صد البته هاره گفتم بگیرمش!

شهروز-که چی بشه؟؟

-که آدمش کنم

شهروز-حرف الکی نزن

جیغ زدم-زندگیمو بهم ریختی گورتو گم کن!

شهروز-من زندگیتو نابود کردم یا تو و اون خونوادت؟؟جواب منو بده

اومدم جوابشو بدم که نگاهم بج جلوم افتادای وانت بار با سرعت زیاد بهم نزدیک نیشد!

ی جیغ بنفش کشیدم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

بادیدن وانت بار رومو ازش گرفتم ...همون موقع صدای جیغ آیسل اومد

-یاخدا چی شد؟؟

از تو آیینه دیدمش ماشینو زد تو خاکی و تا اولای ی زمینه که همون بغل بود ماشینش کشیده شد.شانس آورد چپ نکرد یا قل بخوره

مایشنو زدم کنار و باسرعت دوییدم سمت ماشینش!

اگه چیزیش شده باشه چی؟!!

هزار جور فکر تو ذهنم لنگر انداخته ، رسیدم به ماشینش،سرش رو فرمون بود.

-هوی دختر

جوابی نداد بایدم نده!در ماشینشو باز کردم اسمشو صدا زدم اما جوابی نداد.شونشو گرفتم و سرشو از روفرمون بلند کردم.پیشونین زخم بود. می شه گفت در حد ی خراش اما ی خراش سطحی!!

-آیسل؟

ابروهاش ی تکونی خورد و پشت بندش چشماشو باز کرد، و با اخم زل زد به من

-چیه؟؟

آیسل-نوخود چیه!

-حالت خوبه؟؟

آیسل-ماشالا از بس خوبم یکی ببینه فکر می کنه دیوونم

-حالا کم مزه بریز پیاده شو بریم دکتر

اخم کرد و گفت-نه نمی خوام

تازه یادش اومد چه اتفاقی افتاده و شروع کرد به آخ آخ گفتن

آیسل-آخ..آخ پیشونیم!آخ پام،آخ

-بسه مخمو خوردی،پاشو دیگه

آیسل-لازم به دلسوزی تو ندارم آدم بدجنس خودخواه،خودشیفته ، اعتماد به نفسِ،بدجنس

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چیز دیگه ای مونده؟؟

آیسل-بزارفکنم...اِم...آهان شوماخر کله شق!

-شوماخر؟؟

آیسل-بله

-همون راننده خفنه؟

آیسل-نه جناب خود شیفته شوماخر از نظر من ینی شوما،خَری!!

- هه هه سنگ نمک

آیسل-کوهم جناب!

-پاشو دیگه تا فردا می خوای زبون درازی کنی خانوم کوچولو؟!

آیسل-خانوم کوچولو نیستم۲۶ سالمه ها توچن سالته که منو خانوم کوچولو صدا می زنی؟؟

-۲۶

-پاشو

آیسل-نه

کلافم کرده بود .دستشو کشیدم اونم مجبور شد از ماشین پیاده شه که یهو خورد زمین

آیسل-وای روانی پام خورده به فرمون درد می کنه

-دیوونم کردی را بیا دیگه

اخم کرد و دست به کمر شد-ببین آقا...اولا اون شب مهمونی زدی رو این پاهام لهشون کردی! دوما الانم خوردن به فرمون درد می کنن

کاریش نمی تونستم بکنم رفتم سمتش و توی چشم به هم زدن انداختمش رو شونم

آیسل-آی دیوونه کمبودی پام درد گرفت، ای خاک به سرم ی نا محرم کولم کرده ای وای!

از مدل حرف زدنش خندم گرفت.حتس عصبانیتشم خنده داره!با دستاش ضرب گرفته رو شونم و هی بدو بیرا گفت.وای خدا مغز واسم نمونده خونوادش چی می کش از دست این خانو م سامورایی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

دست زدم به پیشونیم ،بخیش کرده بودن... خدا کنه جاش نمونه.ی چسبم روش بود دیگه ندیدم عمیقه یانه اعصابم خط خطی بود بد جور این پرستاره و دکترم زل زده بودن به من . ها چیه؟! آدم ندیدین ؟

خانوم پرستار-پیشونیتون درد می کنه؟؟

- از بس خوبه زده به سرم پاشدم اومدم دکتر

خانوم پرستار-وا

-والا

شهروز و دکترم بالا سر من بودن و به جواب دادنای من به پرستاره ...زیرکی ریسه میرفتن

خانوم پرستار-چه بد اخلاق

-اتفاقا من به خوش اخلاقی گفتم زکی

خانوم پرستار-وا!

-والا

خانوم پرستار-بلا

-اِلا

دکتر با خنده رو به شهروز گفت-آقای نیکزاد این دوست دخترتون چقدر سرتق تشریف دارن!!

جـــــــــان!! این گفت دوست دختر!!

با اخم رو به دکتره گفتم-دوست دختر کیلو چند آقا برم واس اشکان پسر ننم بخرم

دکتره با خنده گفت-پس اگه دوست دخترش نیستین حتما نامزدشین

با ی حالت مسخره رو به دکتره گفتم-اوا بله ماشالا بهترین نامزد تو کره خاکیه! چشم بخوره ایشالا بلا گرفته!!!

دکتره و خانوم پرستاره می خندیدن اما شهروز با ی اخم گنده زل زده بود به من

دکتر-خدایی شهروز جان، عجب نامزدی داری این زنت بشه همه چی تموم می شی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چه شهروز جانیم می کنه خوبه همین جیک ثانیه پیش آقای نیکزاد بود

شهروز با ی لبخند گشاد رو لبش به دکتره گفت-بله دیگه خدا بخواد با همین دستام گورشو می کنم... عزیز دلمه ،بهترین لطفو بهش می کنم

منم گفتم-آخ عزیز دلم چقدر تو پاک و مهربونی منم واس جبران لطفت شب بعدش با عزی میایم دست بوست!

دکتروسط خنده هاش گفت-این زبونتون ی پا سرگرمیه من و نامزدم که توش موندیم

به پرستاره اشاره کرد اونم خجالت کشید و سرشو انداخت زیر.الهی قراره باهم عروسی کنن!

-توش نمونین ...عروس به این خوشگلی و مودبی، زبون همش جسارته

دکتر-حق باشماست

-همیشه حق بامنه

شهروز- خودشیفته

باز شروع کرد!!

-لجباز

شهروز-سرتق

-بد جنس زمین دزد!

شهروز-ندزدیم خریدم

-بدجنس

شهروز-تویی

-تو

شهروز-تو

-تو

شهروز-تو

-تو

شهروز-نه من نه تو!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-حالا شد

دکتر با تعجب گفت-فکر می کردم تا فردا ادامه داره خواستم برم پفک بیارم

-دکتر جان تو خرج می افتید ی کوه نمک اینجا تشریف داره از نمکش لذت ببرین اونم به صورت لیو

شهروز-هه هه بامزه

-بی مزه

پرستار-با ی نه من نه تو بحثتون تموم شد چه جالب

-من همیشه جالبم

شهروز-من نه ما

-من

شهروز-ما

-جهنم الان سرم درد می کنه لطفا ببند آقا

دکتر-شهروز مریضمو حرص نده

-این حرف نزدنشم هیچ ...وجودش حرصه

دکتر-می فهمم

شهروز یکی زد به پهلوش.چه صمیمی تشریف دارن!!

-چه صمیمی تشریف دارین شماها

دکتر-آخ معذرت خانوم رادمهر بنده کیارش کاشفی هستم دوست شهروزم... درواقع ی چن سالی می شه ازش خبر ندارم ،که امروز به لطف شما دیدمش

-بله بله عتیقه خوبیم هستن ایشون!می گم چقدر کاشفین نکنه ابوعلی سینایین؟!!

ی لبخند زد و گفت-شاید همینطوره،و این پرستار هم ستاره نامزد من هستن که قراره چند روز دیگه ازدواج کنیم

-مبارکه انشاالله

ستاره-ممنون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

عجب پروئیه این دختر!!

رو به ستاره گفت-خب خانوم پرستار کی دهنمونو شیرین کنیم؟؟

ستاره-شما که تو لیست اول مهمونایین

آیسل-اِ..واقعا؟

کیارش-بله که هستین ...من و ستاره خانوم نمی خوایم ی مهمون شاد و شوخی مثل شما رو از دست بدیم

آیسل-لطف دارید

کیارش-این حرفاچیه خاک زیر پاتونیم خانوم راد مهر

آیسل-شرمنده نکنید مارو

کیارش - دشمنتون شرمنده

با این حرف کیارش آیسل منو نگاه کرد و گفت-بله بله دشمنم شرمنده

کیارش-آیسل خانوم شما چقدر شوخ تشریف دارید

آیسل-همون خانوم رادمهر در مورد من بهتره جناب کاشفی

کیارش-اوه بله معذرت،شما کارتون تموم شده می تونید برید

آیسل-پس ما رفع زحمت می کنیم

آیسل:

عجب آدمیه این کاشفی،مسخره،ایش خدا به داد ستاره برسه!

این ستاره هم قشنگ بود،چش ابرو مشکی،قد کوتاه و ی هیکل ظریف و اخلاق خوب

برعکس اخلاقش این کیارش خان که نمی گم قیافشم بده چون خوبه ی اخلاق مسخره داره اَه...اَه...بدعنق

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کیارش و ستاره از اتاق رفتن بیرون،منم از روتخت بلند شدم ایستادم که یهو سرم تیر کشید،خدایا الان میمیرم ،اومدم اسم امامارو بگم که اسمشونم یادم رفت حالابیاین یاد آوری!

اول امام علی

دوم امام حسن

سوم امام حسین

وای چرا چشام سیاهی میره،شروع کردم به دعا کردن از بس چشام تار شده بود هیچ جایی رو خوب نمی دیدم که بشینم روش که یهو یکی دوتا بازومو گرفت

خدایا شکرت!!

تاری چشمام که رفت شهروز رو جلو روم دیدم که بازوهامو تو دستاش گرفته بود

زل زد تو چشمام و گفت-خوبی؟؟

-اِ تویی؟؟ فکرمی کردم فرشته ای چیزیه نگو جلادم بوده!!

شهروز-بی مزه

اتفاقا-پر مزم گوله نمکم

شهروز-مشخصه راه بیاُفت

-همچین می گه انگاره خودم دوست ندارم راه بیام بابا سرم همش تیر می کشه

شهروز-اون از موقع اومدن اینم از رفتن!سرت ضرب دیده واسه اونه تیر می کشه

دستمو گرفت و منو با خودش همراهی کرد!بچه پرو چرا دستمو می گیره؟؟

بزنم نصفش کنم.دستمو از تو دستش آوردم بیرون و از بغلش رد شدم

زیر لب گفت-لجباز

لجباز عمته و هفت جد آبادت بی شخصیت پروا!!

وای پیشونیم وای سرم!!!تا خود ماشین شهروز هی وای وای کردم.

در ماشینو باز کردم و نشستم اونم چن لحظه بعد اومد تو ماشین.

سرمو به پشتی ماشین تکیه دادم و چشمامو بستم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عجب پروییما!!بایدم باشم

به خاطر اون اس دی قشنگم نابود شد و پیشونیمم داغون شد

الانم باید بیاد هم منو برسونه خونه هم التماس بخشش کنه!!وایسابینم اون به چه حقی منو کول کرد و به چه حقی دست منو گرفت؟!!

وای خاک تو سرت دختر،مگه پاهات داغون نبود و نمی تتونستی راه بری دیگه چرا چرت و پرت می گی!

شهروز:

تا نشستم تو ماشین شروع کرد به حرف زدن

آیسل-دلیل این کارات چیه؟؟

-کدوم کار؟؟

آیسل-خریدن این محصولات آخری که من و بابا روشون حساب کرده بودیم و منصرف شدن الیاسی از خریدن محصول زمین ما که حتما زیر سر تو

-دلیلی نمی بینم که نتونم محصولات زمینی که خریدمو نداشته باشم، منصرف شدن الیاسی ربطی به من نداره!!

با این حرفم رفتم تو گذشته ای نزدیک

-آقای الیاسی شنیدم که قراره امسال نیمی از برگ چای های شرکت رو شما وارد کنین؟؟

الیاسی-بله آقای نیکزاد

-و زمینی در نظر دارید؟؟

الیاسی-بله که دارم، زمین آقای رادمهر.راستش از بهترین زمینای رامسر به حساب میاد

-البته بعد از زمین پدر زنشون، آقای امینی رو که می شناسید؟؟

الیاسی-اوه بله ، قبلا ازشون محصول خریده بودم، اما ظاهرا امسال زمینشونو فروختن به شخص دیگه ای وگرنه بازم ازشون چای می گرفتم

-الانم می تونید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الیاسی- نه نمی شه شاید مالک زمین نخواد به من محصولشو بفروشه

-چرا می فروشه،راستش مالک اون زمین من هستم!

الیاسی-واقعا شمایید؟؟

-بله همینطوره!راستش این محصول آخری خود آقای غفار و دامادشون روشون کارکردن و فکرکنم محصول خوبی باشه

الیاسی-خوشحال شدم،پس می تونم روشما حساب کنم

-بله می تونید و اما زمین آقای رادمهر چی؟؟

الیاسی-من محصولی از ایشون نخریدم درواقع قبل صحبت با شما می خواستم بخرم اما دودل بودم

-پس زمین ما مَدِ نظرتونه؟؟

الیاسی-درسته،واقعا ازتون ممنونم . امسال سال موفقیته منه البته با محصول چای خوب شما

-امیدوارم موفق باشید،از همکاری باشما خوشحالم

الیاسی-همچنین

با صدای آیسل به خودم اومدم

آیسل-حواست کجاس ی ساعته

-رفتم توفکر

ی پوزخند زد که حرصمو در آورد-تو فکر ی نقشه جدید دیگه برای خونواده ما؟؟

-تو اینطور فکرکن

آیسل-جواب سوال دوممو ندادی، اینکه دلیل منصرف شدن الیاسی چیه؟؟

خواستم با اعصابش بازی کنم پس شروع کردم-الیاسی مثل بقیه از زمین خوب بابابزرگت شایعه هایی شنیده که هرچند شایعه هم نیست!

اومد محل کارمو ازم خواست محصولمو بهش بفروشم و چه کسی بهتر از اون!

نگاهش پر از خشم شده بود،برای کنترل خودش دستاشو مشت کرد

-شنیدم که وضعیت زمینتون بده،چرا برگای چایتون رو نمی چینیدانکنه از نظر مالی مشکلی دارید!؟؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد این حرفم حس درد کوچیکی رو گونم حس کردم!منو زده بود!!!

هردختر دیگه ای جای اون بود از گریه پس می افتاد اما این با خشمش ناراحتیشو نشون میده!

در ماشینو باز کرد و محکم به هم کوبید و رفت سمت جاده

آیسل:

آدم چقدر می تونه بد باشه!! کینه چشماشو کور کرده

کینه از چی؟از کی؟؟ دلیل کینه و نفرتشو نمی دونم اما حس کینه رو از تو چشماش خوندم!

چرا باخونواده من این کارو می کنه؟؟چرا باباو بابا بزرگ لجه!؟

من هیچی نمی دونم هیچی.

باز چشمام تار شد و می خواستم بی افتم اما رو زمین زانو زدم

صداش از پشت سرم می اومد، اسممو صدا میزد

این به چه حقی منو به اسم صدا می زنه!!

از وقتی که باهاش آشنا شدم همش حرصم داده...

رسید بهم و دستشو گذاشت رو شونم.دستشو پس زدم و رو پاهام ایستادم

شهروز-هر زحمتی رو که رو زمینم در گذشته کشیدید پولشو میدم

-هه اینو باش! نیازی به صدقه سری تو نداریم جناب نیکزاد!

شهروز-صدقه نیست حقتونه! و این که کارگر ها رو شریکی به کار میگیریم!

وایسا ببینم! دلیل این حرفای پر از محبتش چیه!؟؟ من که شک دارم!

پول زحمتامون که حقمونه اما مگه غرور من و بابام اجازه میده!!

این همه غرور داشتیم تا الان چه سودی واسمون داشت!! اما این حرفش که کارگرارو شریکی به کار بگیریم رو خوب اومد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بر خلاف ذهن و فکرم زبونم و غرورم ی چیز دیگه گفتم-نیازی به محبتت نیست نیکزاد!!

پشتمو کردم بهش... سر جاده وایستادم و بلافاصله ی تاکسی زد کنار

شهروز-کی گفته از سر دلسوزی و مهربونیه؟؟!!

برگشتم طرفش-پس چیه؟؟

بهم نزدیک شد و گفت-در عوض اینایی که گفتمو تو زدی به اسم دلسوزی باید ی چیزیو قبول کنی!!

جـــــــــــــان!! بابا چقدر این پسر ضدحاله گفتم یکم ناز کنم بیاد به دستو پام بیافته که آخرش اون حرفا رو زد و منم فکر کردم مهربونه نگو آقا شوماخره خیلی بد تر از ایناست

-چیه؟

شهروز-نشد دیگه،تو باید بگی قبوله یا نه!

همچین بدم نمی شدا کارگرارو شریکی به کار گیریم دیگه برگ هاهم پلاسیده نمی شدن! ی پولیم از زحمتایی که واس زمین بابابزرگ کشیده بودیم به دست میاریم

ینی قبول کنم!؟ نکنم؟

با شک گفتم-قبوله

خندید و با ی حالتی که خبیثی و شیطونی توش موج میزد گفت-هرچی عوض داره گله نداره!

-خب بابا بگو

شهروز-شنیدم که ی زمانی مشاور بابا بزرگت بودی و تو ساخت و سازم ی چیزایی حالیته!!

یاخدا چی می خواد بگه!!!

-منظورت چیه؟؟

شهروز-می خوام که تو برای من کار کنی!البته تا زمانی که من کارگرامو بهتون میدم و از محصولات زمینم سهمی میبرین

واااای از این بد تر نمی شه من برای این کار کنم!؟؟

حاضرم بمیرم ولی واسه این کار نکنم

-ابدا

ی لبخند خبیث زد و گفت-حتما

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اصلا ، من واسه تو کار نمی کنم

شهروز- به فکرخودت نباش به فکر بابات باش که چه فشاری روشه

-من نه ینی ما...آه

شهروز-بهونه جور نکن تو قول دادی

مسخره میدونه ازش متنفرم با این کار می خواد حرصمو دراره

زیر لب گفتم-بی شعور

سریع سوار تاکسیه شدم و اونو بی جواب پشت سرم جا گذاشتم

شهروز:

بنیامین-یعنی چی که بهش گفتی بیاد پیشت کار کنه؟؟

-نمی دونم بابا یهویی شد.... من چی کارکنم

بنیامین-از تو باید ترسید!!

-باید میدیدیش وقتی بهش گفتم، چقدر قیافش حرصی شده بود

بنیامین-درکش می کنم! کارکردن برای آدمی که ازش متنفری خیلی سخته

-جم کن بینیم ، واس من چرت می گه

بنیامین-بنده خدا گناه داره نزارش لای منگنه! تو با بابابزرگش مشکل داری و ی جوراییم با علی و با این نه که کاری نکرده

-این دختر با کاراش رو اعصابم راه میره حقشه

بنیامین-مطمئنی که فقط به خاطر حرص دادنش این کارو می کنی؟؟

-کدوم کار؟؟

بنیامین-اینکه برات کار کنه، به دستوراتت عمل کنه و مهم تر این که بهت نزدیک باشه؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عصبی شدم با این حرفاش، از رو مبل بلند شدم و رفتم پشت پنجره

-منظورت از این حرفا چیه؟؟

اومد بغل دستم وایستاد و زل زد به من

بنیامین-منظورم روشنه روشنه! می خوام بگم تو از سر علاقه با این دختر اینطوری رفتار می کنی!

هه فکر کرده خودش عاشقه همه هم عاشقن

-من اگه ی روزی یکی هم علاقه پیدا کنم مطمئن باش آیسل نیست! یکی به یکی علاقه داشته باشه هیچ وقت سعی نمی کنه آزارش بده

کتمو از رو مبل برداشتم و رفتم سمت در که با حرف بنیامین از حرکت ایستادم

بنیامین-آخرش ی روزی دلتو میبره

-کی؟

بنیامین-آیسل!! چون اون کپ خودته و اولین کسیه که ازت نمی ترسه و باهات مبارزه می کنه

-به همین خیال عاشق شدن من باش اونم کی آیسل!

منتظر جوابش نشدم و از شرکت زدم بیرون.حالا زدن به عشق و صفا که نه زدم به دل و قرار کاری

-هه اینو باش دیگه چون خودش عاشق شده فکرمی کنه هرکی بایکی کل کل کنه از روی عشقه!

جو عشقی گرفتتش حالا می خواد منتقلش کنه به من! آیسل کیه که من بخوام عاشقش شم

سوار ماشینم شدم و گوشیمو ازتو کتم بیرون آوردم،امروز باید میرفتم پیش الیاسی

ی قرار داشتم باهاش در مورد زمین

شماره رها رو گرفتم بعد سه تا بوق صداش تو گوشی پیچید

رها-الو شهروز

-سلام

رها-سلام

-ببین رها به عمو حسین بگو من ی قرار کاری مهم دارم خودش اون دوتا جلسه ای که قرار شد من برمو بره

رها-باشه بهش می گم امر دیگه؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هیچی خدافظ

جدیدنا این رها دیگه دوروبرم نیست و باهام عادی رفتار می کنه جریان چیه؟؟

به کل دیوونه شدم انگار خیلی عاشق توجه شم.بهناز کمه اینم بیاد روش

گفتم بهناز؟!

اخ خدایا شکرت امروز برمی گرده تهران

مردشور فکر کردن به اونو ببرن.فکرمو خالی از افکار چرت کردم و استارتو زدم

آیسل:

-خودخواه،ی دنده،لجباز،خودشیفته

پسره ی خر،خدایا دختر مردمو گیر ی شاهزاد یا ی پسر پولدار خوشگل و خرمایه میندازی.بعد اون وقت من بخت برگشته رو گیر این شوماخر خودشیفته میندازی

از پشت سرم صدای ی پسری اومد-به کی اینقدر بد و بیرا می گید؟؟

وا!!! به توچه پسرا چه رو ورداشتنا!!پسرم پسرای قدیم! تا میدین دختر مردم به یکی فش میده و عصبیه مشخصات یارو می گرفتن میبردن با آدامس شیک! یکیش می کردن فقط مدل دارچینی

طرف-تعریف جالبی از پسرای قدیم کردین!!

برگشتم سمتش! به به باد آمد و بوی عنبر آمد! این پسره یا گُل پسره!!

قیافه رو... . ی قیافه عادی اما صدایی ملیح.... کنار ی ۲۰۶ نقره ای آبی وایستاده بود و منو نگاه می کرد.

-شما چرا به فکر من گوش میدید؟!

طرف-شرمنده شما گفتید منم ناخواسته شنیدم

-حالا شنیدید خداسعدی!

طرف-ی لحظه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بفرمایید؟؟

طرف-راستش من دنبال خونه آقای رادمهر می گردم!!

این کیه یعنی؟؟!!

-برای چی دنبال خونشون می گردید؟؟

طرف-امر خیره!!!

بسم الله! ینی اومده خواستگاری کی؟!

-بله بله ایشالا که خیره

طرف-لطف دارین،حالا می شه نشونی خونشونو بدید!

با انگشت اشارم خونمونو نشون دادم-اون خونه دومیه

طرف-ممنون، خوب شد قبلش ازشما پرسیدم وگرنه اشتباهی میرفتم خونه این همسایتون

-همه اشتباهی سر خونه نیکزادا سبز می شن متاسفانه،اومدین امر خیر برای کی؟؟

سرشو انداخت پایین و گفت-برای خودمه

-از کی اون وقت؟؟

طرف-از خانوم منش!! جسارت نباشه پیشونیتون....

پریدم وسط حرفشو گفتم-مهم نیست ی خراشه

اَکه هی این همون خواستگارس؟!ینی باران خبر داره؟؟اگه داره پس مامان باباش چرا نیومدن؟!!حالا من چی کارکنم؟ قرار شد من اینو بپیچونم!اَه تو این بدبختی و فلاکت من. این یارو پیداش شده

طرف-ببخشید که می پرسم ،شما باران خانومو می شناسید؟؟

-بله که می شناسم بنده دختر آقای رادمهر هستم بارانم دوست صمیمیمه

طرف-چه عالی منم سامان سعیدی هستم

-خوشبختم بفرمایید فکنم همه منتظرتونن!

سامان-نه راستش کسی خبر نداره اومدم روزی رو برای خواستگاری تعیین کنیم

-شما بارانو دیدین یا می شناسین!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-نه عموی باران خانوم دوست صمیمی پدرم هستن. زن عموشون با مادرم درمورد باران خانوم صحبت کرده بودن این شد که ماهم اومدیم جلو

-بله بله.خب دیگه شما برین به کارتون برسید

سامان-اوه بله پس فعلا

پسر با کمالات و خوبی بودا و هم خوش صحبت، ای کوفتت شه باران!

سامان که رفت منم دس از قدم زدن برداشتمو خواستم برم سمت خونه که دیدم بابا از ویلای نیکزادا با شهره خانوم اومد بیرون!سریع رفتم پشت یکی از درختا که نزدیک حصار حیاتشون بود و شروع کردم به فضولی

بابا-چرا گذشته رو فراموش نمی کنید؟!

شهره- من خواستم اما به خاطر شهروز راضی به فراموش نیستم!

بابا-همچینم کینه شهروز به تو ربطی نداره! که خودتو به آتیش می زنی!

شهره-از کجا معلوم شاید منم کار خاصی داشته باشم!

بابا-هنوزم مغرور و خودخواهی!!

ینی چی که هنوزم!!! مگه چن وقته همو می شناسن!

شهره-آره هستم بعد از دست دادنشم اینجوری بودم اماحالا بدتره

بابا-دزدیدنش یا مردنش ربطی به من نداره!!

یهو شهره داد زد-اون نمرده گم شده!! ۲۴ ساله که ندیدمش!تو حتی دنبالشم نگشتی که اسم مرده رو روش میزاری!

کی ۲۴ ساله گم شده؟؟پناه برخدا مگه بچس که گم شده.ای آیسل چقدر خری تو گفت ۲۴ ساله ندیدش!ینی بچه بوده گم شده،بابای آدمم اینقدر مرموز!

بابا-بودنش برام دردسر بود همون بهتر که گم شد یا مـــ..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره نزاشت حرفشو ادامه بده و یکی محکم زد تو صورت بابام!!

وا این چرا بابامو زد؟ یکی منو بگیره که اعصاب نرم

بابا چنگی زد تو موهای خودش و گفت-همونقدر که اون برای تو مهمه برای منم مهمه!

دیگه حرفی ردو بدل نشدو بابا رفت سمت خونه

ینی کیه که چن ساله گم شده و برای این دوتا مهمه! مگه بابا چه صنمی باشهره داره که بخواد ی چیز مهمی هم بینشون وجود داشته باشه!؟

یکم صبر کردم شهره خانوم بره تو ویلا،تا پاش رسید تو ویلا با دو رفتم سمت خونه

اینقدر تو فکر بودم که نفهمیدم کی رسیدم تو حیاط!!

با صدای جیغ باران حواسمو جمع اطرافم کردم

-هان چه مرگته؟؟

باران-چه وضعشه؟؟ پیشونیت چرا این طوریه؟!!

تازه یاد پیشونیم افتادم و با حرص گفتم-ی تصادفه اونم همش تغصیر اون شهروز مسخرس!

اومد جلو با دلسوزی گفت-دختر چرا به فکر این صورت ماهت نیستی؟ شهروز به درک حیف این پیشونیت نیست بخیه خورده؟؟

باشیطونی گفتم-می بینم که چشت منو گرفته ها

یکی زد تو بازومو گفت-بی جنبه،تا دل واسش می سوزونن سو استفاده می کنه یا منحرف می شه

اومدم جوابشو بدم که تازه یاد سامان افتادم و سریع گفتم-ب...باران سامانو دیدی؟؟

با تعجب گفت-تو از کجا می شناسیش؟؟

- همین اطراف خونه دیدمش ازم آدرس خواست بعدش باهم آشنا شدیم

باران-اون منو ندیده ولی من دیدمش!!

-چی؟؟یعنی چی؟؟

باران- به مامانت اینا گفتم بگن خونه نیستم ، وقتی اومد من دزدکی دیدش زدم

یهو ناراحت شد و سرشو انداخت زیر، با مهربونی چونشو گرفتمو سرشو آوردم بالا تو چشماش غم موج می زد یکم دیگه پیش می رفت چشمای خوشگلشو به بارونی می باخت عین اسمش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ناراحتیت برای چیه؟؟

باران-اینکه وقتی مامانم اینا از مشهد بیان نزارن نه بیارمو باهاش ازدواج کنم!

-یادته گفتم بسپارش به من خواستگاری رو؟؟!!

باران-آره اما مگه کاری می تونی بکنی؟؟

ی حالت مغروری به خودم گرفتم و گفتم-پ چی فکر کردی به من می گن آیسل طوفان داش!!!فقط ی چیز

باران-چه چیزی؟؟!!

-اگه جای سامان ،غلام خودمون باشه نظرت مثبته؟؟

سرشو انداخت زیرو گفت-شاید بگی احمقم و اون دوستم نداره اما با دلو جون قبول می کردم

واقعا حرف دلمو زد!! کشیدمش تو بغلم

-سامان کجاس؟؟

باران-نرفته تو نشیمنن با مامانته ، الانم بابات رفت پیششون

همین موقع صدای حرصی هله اومد و منو بارانو ازهم جداکرد-ای نامردا پس من چی؟؟ آره دیگه بزاراین وقتی که با هاله رفتم شیراز دنبال کار اون وقته که دلتون برام تنگ می شه!!

من و باران باهم گفتم-می خوای بری شیراز!؟؟؟

هله-آره میرم خونه مجردی هاله و دوستش ، اونجا دنبال کار می گردم

-نگوکه از سر لجبازی با من و بارانه یا شایدم شوخیه؟؟

قیافش غمگین شد و گفت-حس می کنم ی موجود بی مصرفم! می خوام برم دنبال کارو روپای خودم بایستم

-وا! مگه تو رامسر کار نیست که میری شیراز؟

هله-درکم کن آیسل.می خوام دور از سرزنش های مامانم باشم

-حالا من مخه خاله فاطمه رو می زنم تو نرو

هله-آیسل جلومونگیر باید برم موندنم فایده نداره برم که حداقل دور از مامانم باشم

باران-بری کی میای؟؟

هله--نمی دونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نمیری دختر حتما باید ضد حالرو بزنی؟؟

منتظر جواب هله شدم اما اون بی هیچ حرفی زل زده بود به پیشونیم ،بهش نزدیک شدم و یکی زدم تو پهلوش

-بپا کورنشی چیز مهمی نیست

باران و هله رو تنها گذاشتم ، برام مهم نبود که چه فکرایی درمورد خراشِ رو پیشونیم می کنن چیزی که برام مهمه این رابطه ای که بین شهره خانوم و بابائه و اون شخصی که ۲۴ ساله گم شده

شهروز:

نگاهی به ساعت انداختم ۷ دقیق بود! جونم دقیق بودنم

از روتخت بلند شدم و به سمت دستشویی راه افتادم،بعد شستن دست و صورتم پلیورمو پوشیدم و رفتم که روزمو با ورزش شروع کنم.

از پله های ویلا رفتم پایین که بهناز و رها رو دیدم.داشتن باهم حرف می زدن،چشمم خورد به ساک دستی بهناز پس معلومه که داره میره ایولا!

بهشون نزدیک شدم،بهناز رها رو بغل کرد و بعد ی مکث کوتا ه از آغوشش جدا شد و بدون نگاه کردن به من سوار تاکسی دم درحیاط شد و رفت

زیر لب گفتم-جریان بهنازم تموم شد اما اون شخصی که اس داده هنوز پیدا نشده

رها که صدامو شنیده بود اومد نزدیک تر و گفت-به کسی شک کردی؟؟

-شخص خاصی به ذهنم نرسیده مطمئنا که کار شماها نیست

رها-خوبه که مطمئنی

چرا این انقدر تو خودشه و مغرور شده؟؟ منتظر جوابی از من بود اینو از چشماش که بهم زل زده بود فهمیدم من که خدای مغروری و بی توجهی!!

شروع کردم به دوییدن

از جلوی ویلای رادمهری ها رد شدم که ذهن و فکرم پر کشید سمت جواب آیسل!!

ینی قبول می کنه؟اگه نکنه چی؟؟

سر جاده ایستادم،

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من چم شده؟؟چرا این آیسل برام پر اهمیت شده؟

دیگه خودمو نمی شناسم! منی که حتی ی نگاهم به دخترا نمی انداختم حالا چه برسه یکی شون برام مهم شه

یکی زدم رو پیشونیم و پشت سرهم به خودم گفتم دیوونه دیوونه!

همون موقع صدای شمیم رو شنیدم که داشت با یکی حرف می زد

رفتم سمت صداش از جاده فاصله گرفتم و راهمو به سمت چپ پیش گرفتم

شمیم و نگار و دیدم رو چمنای نزدی جاده نشسته بودن و شمیم بلند بلند حرف می زد

منم عین این دزدا پشت یکی از درختا که نزدیکشون بود وایستادم

قربون هرچی درخته بشم که موقعیت میده دست آدم

شمیم-داشتم می گفتم این دختر تکه تک! کلا وجودش روحیمو شاد می کنه

به غیر وجودش و هم نشینی باهاش قیافشم قشنگه خود خورشیده

نگار-این دختر خوشبخت که شمیم ما بی حد و اندازه دوستش داره کیه؟؟

شمیم-آهان اسمشم قشنگه فکنم معنیش به سرسختی و لجبازی بزنه!

نگار-کیه دیگه؟؟

شمیم-وای اگه بدونی چه جسارتی داره این بشر!!

نگار-وا شمیم جون بگو کیه و قضیه تعریفو تموم کن

شمیم-آیسل!!

نگار-آه اسم اونو نیار که دل خوشی ازش ندارم

شمیم-خانوم جون اسم کسی که بهش وابستمو گفتم!!! آیـــــــــــسل!۴ حرفه!

وای خدا همین وابستگی شمیم به آیسل کم مونده بود که اونم حل شد

نگار-چی؟؟ کمبود آدمه اینو انتخاب کردی برای وابستگی؟!

شمیم-خیلیم خاصه نکنه فکرکردی تو رو می گم

نگار-چیزه نه بابا منو چه به تعریف ، این بهناز رفت؟!!

شمیم-آره امروز صبح باید می رفت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار-چه خوب! پس بلند شو به ورزشمون برسیم

بلافاصله از درخت فاصله گرفتم و شروع کردم به قدم زدن سمت شمیم اینا

نگاهشون کردم و باسرم به نگار سلام دادم،شمیم اومد سمتم و با ی حالت خاصی رو به نگار گفت-

نگارجون من با شهروز ادامه میدم فعلا بای

نگار ی نگاه حرصی به شمیم انداخت و بای خداحافظ راهشو کشید رفت

-به به میبینم که خواهرمون صبحا پامی شه ورزش می کنه!

شمیم-آره دیگه از موندن تو خونه بهتره،راستی جواب خونواده آیسان اینا چی شد؟؟

-فعلا که جوابی نگرفتیم ولی شاید قبول کنن!

شمیم-ینی امکانش هست؟

-چیه خوشحالی؟؟

شمیم-نه اما از این که به آیسل اینا ی جورایی نزدیک شیم خودش کلیه

-ظاهر که کشته مرده این دختره ای؟؟

شمیم-این دخترِ اسم داره بعدشم چرا شما ها باهم لجید؟؟

-لجیم دیگه تازه اگه جواب بله هم منفی شه ی نزدیکی با آیسل پیدا می کنی!!

با تعجب گفت-یعنی چی؟؟

-شاید آیسل برای ماکارکنه

نمی دونم چرا اینقدر مطمئنم که آیسل قبول می کنه

شمیم-عمرا اگه قبول کنه

-می کنه مطمئن باش

شمیم-نه نمی کنه می شناسمش

-باتوجه به موقعیتش باید قبول کنه

شروع کردم به دویدن و شمیم با کنجکاوی همش درمورد این که چرا باید قبول کنه ازم سوال می پرسید و جواب من سکوت و ی پوزخند رولبم بود

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

فاطمه-علی آقا بفرمایید نون های تازه آوردم خودم مثله همیشه پختم

بابا بدون این که نگاهش کنه توچشمام نگاه کرد و گفت-دستت دردنکنه من نمی خورم بهتره بقیه بخورن که انرژی داشته باشن برای کارای مسخره و سر خود!

قهوه ای که تا الان جلو روم بود و کم کم مزه می کردمو گذاشتم رو میز، از این که دلیل خراش پیشونیم و پیشنهاد شهروزو به بابا گفتمپشیمون شدم.مامان همش می گفت چرا مراقب نبودی،مامان از تصادفم با شهروز خبر نداشت و منم با گفتن بی احتیاتی جریانو تموم کردم.

فکرنمی کردم که بابا منو درک نکنه! دست خودم نبود که با عصبانیت راه افتادم دنبال اون پسره

توچشماش نگاه کردم ، دنبال جوابی می گشتم که برم و به شهروز بگم اما بابا نگاهشو ازم گرفت و دوخت به پشت سرم

باصدای کفشی که اومد منم برگشتم، مامان بود با چشمای اشکی!

کارش شده بود هرروز موقع صبحونه،ناهار و شام با ی سینی می رفت تو اتاق آیسان و ازش خواهش می کرد که چیزی کوفت کنه!

بی اختیار گفتم-والا موقع نوجوونی و کم سنی گذشته طرف واسه رسیدن به عشقش خودشو زندونی می کرد

سریع جلو دهنمو گرفتم تا گند نزدم بیشتر! بابا بی تفاوت نگاهی بهم انداخت منم دیدم هوا پسه ی یا علی گفتیمو تا از رو صندلی بلند شدم

گوشم سوت کشید! باناباوری دستمو گذاشتم رو گوشم و زل زدم به مامان!

تنها ی بار منو زد اونم بچه بودم ، توچشماش عصبانیت و غم ی طوفان به راه انداخته بود با حرص بهم تو پید-چی از جونش می خوای هان!؟

سمن-از همون نوجوونیتون باهم لج بودید،الان چی کارت کرده که فقط بلدی تیکه بندازی؟!کاری به کارت داره؟ فضولی کرده؟ باهات یکی به دو کرده!؟

هنگ کرده بودم نمی دونستم چی بگم ادامه داد-دیگه هیچ وقت نزدیکش نشو،باهاش حرف نزن حرفیم زد راتو می کشی و بی جواب می ری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای بابا مامان حرفشو قطع کرد-تمومش کن سمن ، آیسل ی چیزی گفت تو دیگه چرا همچین دادو بیداد راه انداختی؟

مامان رفت سمت بابا و گفت-از همون اول کار اشتباهی کردی، از همون موقع که آیسان فهمید باید جداش می کردی اما به حرفم گوش ندادی که ندادی!!

ینی چی!!! جداش می کردی؟! آیسان چیو فهمیده!

چرا من از همه چی بی خبرم چـــــــــرا؟!!!

-چیزی هست که باید بدونم؟؟

مامان برگشت سمت من و گفت-کلا زندگیتو ندونستن پر کرده

- یعنی چی؟؟

چیزی نگفت و رفت،به بابا نگاه کردم منتظر جواب بودم اما اونم پشت سر مامانم رفت

هعی خدا اومدیم رامسر زندگی کنیم ،تازه فهمیدیم کل زندگیمون پر بی خبریه!

طول و عرض اتاقو ریخته بودم توهمو همش راه میرفتمو می اومدم

-ی ور شهروز و پیشنهادش ، ی ورم زمینمون و محصولاتش که به کارگر و رسیدگی نیاز داشت و از همه مهم تر ندونستن خیلی چیزا تو زندگیم

-خدایا دارم دیوونه می شم

باید فکرو ذهنمو راحت بزارم،رفتم سمت کمدلباس هام ی مانتو کلاه دار طوسی کوتاه پوشیدم با شلوار دم پا سفید.

شالمم مثل همیشه لبنانی بستم

ای خدا ذهن و فکرم کم بود اینم به بدبختیم اضافه شد

آیسان-می بینم که تریپ میزنی ۴ سال بالا سرت نبودیم ببین خانوم چه جلف شده راستی ببینم تو کار هرزگی هم هستی؟؟!!!!!

برگشتم سمتش،این ... این گفت هرزه!!!!!امکان نداره...نه نه نداره...ی خواهر..ی هم خون چه جوری ..چه جوری به ی هم خون دیگش می گه هرزه...

نابود شدم..باورم نمی شه هرچیزی رو از طرفش ..از طرفش شنیدم اما چیزی نگفتم...ی این موند که بهم گفت..به چه دلیل ... چرا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی تامل رفتم سمتش و یکی زدم تو صورتش...موهاش پخش صورتش شد ...سریع برگشت طرفمو یکی زد توی صورتم..

-اونقدر عاشقی و بدبخت که قیافت مثه مرده ها شده.هرزه ریختته

آیسان با پوزخندگفت-کی به کی می گه هرزه..

آشغال...اون پوزخندش عصبیم کرد، از همه بدبختیام عصبی شدم . دنبال ی بهونه می گشتم که این باعث شد با سرم بزنم توصورتش..قدش از من کوتاه تر بود..واس همین زدنم گرفت...دستشو گرفت به گلدون بزرگی که بغل دستش بود...معلومه سرش بد جور تیر می کشه و گیج می ره...گدون شکست و پشت سرشم خودش پخش زمین شد..یکی از تیکه های گلدون تو دستش رفته بود و دستشو زخم کرده بود...ته دلم ی جوری شد..رفتم سمتش کمکش کنم که یهو بلند شد...حواسم به دست چپش که زخمه بود....نمی دونم چی شد که ی حسِ سوزش و درد تو پهلوم حس کردم و پشت سرش خارج شدن سریع آیسان از اتاق...ی نگاه به خودم انداختم...پهلوم ی زخم سطی خورده بود...بادستم زخمو گرفتم...می سوخت...تجربه زخم های بد تر از اینم داشتم که فقط از درون ..از زندگیم....بازم تو شُکم چه جوری یکی خواهر خودشو زخمی می کنه..

دست خودم نبود خودمو کشوندم سمت تختم و بهش تکیه دادم . دلم می سوخت واسه خودم واسه این چیزایی که با اومدنم به رامسر منو درگیر خودشون کردن.

حتی دلمم برای آیسان سوخت...از این که اینقدر ازم متنفره!!

آدم احساسی نبودم پس هیچ اشکی پاشو تو صورتم نزاشت.اما ی بغض کهنه تو گلوم جای اشکامو پر کرد.

از پهلوم خون می اومد و من بی توجه بهش چشمامو بسته بودمو با بغضم می جنگیدم.ینی الان کسی تو خونس؟!

چشمام ی خورده تار شد و جایی رو خوب نمی دیدم یهو یکی اومد تو اتاق ظاهرا آیسانِ!

از جام به سختی بلند شدم ، ی چیزی تو دستش بود اما نمی دونم چی بود!

نکنه می خواد بکشه منو!

اومد نزدیک تر و گفت-فکرنمی کردم دنبال این باشی که من خود کشی کنم واقعا که!!

ینی چی این منظورش چیه؟!!!!!

ی پوزخند زد خواستم چیزی بگم که چشمام سیاهی رفت و خوردم زمین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

-مردم از خستگی

شمیم-داداش آخر سرعتیا!!

-به پای ننه اختر که نمی رسم!!

شمیم-وای آره ماشالا ی پا آهوئه

به خونه که نزدیک می شدیم ی ماشین آمبولانس جلوی ویلای رادمهری ها دیدم

شمیم-یعنی کسی چیزیش شده؟

-نمی دونم حتما دیگه

یکم منتظر موندیم ببینیم چی می شه که خاله صدام زد

شهره-شهروز

-بله خاله جان؟

رفتم پیشش رویکی از صندلی های تو حیاط نشستم

خاله بی مقدمه شروع کرد-بهترین زمینشونو گرفتیم و تو با کشوندن الیاسی سمت خودت کارارو بهتر پیش بردی کارت عالی بود.

-خوشحالم که راضی شدی اما باید ی چیزی رو بهت بگم

شهره-گوش می کنم

-خودتون می دونید که میونه علی و غفار شکرآبه! علی غرورش رو نسبت به غفار همیشه حفظ کرده

شهره-چی می خوای بگی؟

-خاله منظورم اینکه علی درسته مغروره و به ظاهر کمک هیچ کسی رو قبول نمی کنه! اما این غرورش بیشتر نسبت به غفاره. و بعد این مسئله

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کسایی که برای علی بیشتر از بقیه براش مهمه دختراشه. و بخصوص دختر آیسل!

شهره-ببینم نکنه دلت برای علی سوخته؟

روصندلی یکمی جابه جا شدم و دستامی قلاب کردم و ادامه دادم-قصدم از نظر اونا شاید کمک باشه اما قصد من آزار علیه اونم با آیسل

فکرنمی کنم که خیلی دلش بخواد دخترش برای رقیبش کارکنه

پرید وسط حرفام و با عصبانیت گفت-میبینی که به زور ازدواج بنیامین با اون دخترشو قبول کردم که دیدی خبری نشد! اما دیگه انتظار ندارم تو یکی هم بری سمت ی دختر دیگش! معلومه که دختراش جادوتون کرده

از حرفای خاله خندم گرفت ، بازم بحث کشید به جریان های عشقی !

-خاله جان حرفامو قبول کن! الان وقتشه که کمک خواستن اون علی مغرور رو ببینی! زمینش در حال نابودیه! ارگریم نداره! وضع مالیشونم بیشترش صرف زمینشون شده!

و مهم تر اینکه هیچ کمکی از طرف غفار قبول نمی کنه گرچه که غفارم قصد کمکی نمی کنه

جریان ازدواج بنیامین هم هنوز اولشه خاله

به اینجای حرفم که رسیدم صدای داد شمیم به گوش خورد که اسم بنیامین رو صدا می زد!

من و خاله با عجله رفتیم سمت شمیم ، سروکله ی بنیامینم پیداشد

بنیامین-چی شده سر صبحی؟

شمیم با ترس روبه بنیامین گفت-آیسان!! آی..آیسان با دستای خونی رو برانکارد بردنش بیمارستان!!

-دستای خونی؟؟

شمیم-آره ، اون اونم هست

با اشاره دست شمیم همگی زل زدیم به آمبولانسه

آیسلو بابرانکارد از ویلا آوردن بیرون.علی و آسیه هم هی دورو برش بال بال می زدن

ی حس بدی وجودمو گرفت اما نمی دونم چرا!!

حتما بنیامین از حرف شمیم شکه شد، رومو کردم سمت بنیامین اومدم حرفی بزنم که خودش سریع گفت-شهروز بدو حاضرشو من تنهاش نمی زارم

به به جونم فیلم هندی ی آهنگ کمه!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

موقع رفتن به خاله گفتم-می خوام نظرتو بدونم موافقی یانه! مطمئن باش که هم درخواست کمکمو قبول می کنه چون چاره ای نداره و هم آزارش میدم

جوابی ازش نشنیدم و به همراه بنیامین رفتیم بیمارستان

باورودمون نگاه های غمگین همشون به مادوتا افتاد، اما یکیشون خیلی عصبی بود و اونم علی بود.

بی خیال اون عصبانیت مسخرش شدم و رفتم رو یکی از صندلیا نشستم،بنیامین بی هوا رفت سمت زن علی

بنیامین-حالش خوبه؟؟

باخشم بهش نگاه کرد و گفت-اگه می دونستم باهم قرار میزارینو ازش خواستگاری می کنی نمیزاشتم ببینیش

بنیامین-من دوستش دارم

صداش بغض دار شد و گفت-نه می شناسمت نه باهات حرفی زدم که بخوام احساستم بشناسم.

دخترم خودشو زندونی کرده!! اگه...اگه قبل اون مهمونی که پدرم نامزدیتونو بی خبر از من و علی جشن گرفت میدونستم که عاشق شماست حتما ی کاری می کردم

بنیامین-الانم دیر نشده!!

-من دخترامو از جونمم بیشتر دوست دارم و به احساسشون احترام میزارم اما نمی دونم چرا شوهرم از این وصلت ناراضیه!

تا اینو گفت بنیامین برگشت سمت من و با نگاه پر از خشمش گفت-ی کینه قدیمیه که با این وصلت از بین میره

واقعا فکرنمی کردم انقدر کشته مرده آیسانه که عشق چشمشو کور کرده و حالا با خشم به من نگاه می کنه!

-کینه؟؟چه کینه ای؟

بنیامین برگشت و نگاش کرد-ی کینس که به خاله دوستم و خود دوستم مربوط می شه

از بس این علی و اون غفار پستن که حتی زنشم خبر نداره باعث خودکشی ی مادر شدن!!

از رو صندلی بلند شدم،هم زمان علی هم اومد سمت جمع ۳ نفره ما

رو به علی کردم در حالی که طرف صحبتم با زنش بود-ی کینه قدیمی ،بهتر نیست از شوهرتون بپرسید

با تعجب گفت-علی میدونسته؟؟

-هه معلومه اصلا طرف کینمونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

علی نزاشت حرفمو بزنم و گفت-شهروز آقای صحبتی باهاتون داشتم

-بفرمایید

دستمو گرفت و با احترام منو از اونا دور کرد. ایستاد و با اخم گفت-چرا سعی می کنید همسرمو از کینه ای که اصلا به من مربوط نیست باخبر کنید

عصبی شدم و هرچی کینس رو ریختم تو چشمام-بعد اون پدر زنت شما گناهکاری

علی-من کاری نکردم

-به پستی شما ندیدم! چطور بابامو وارد کار قاچاق کردین! چرا مامانمو زجردادین که باعث شد خود کشی کنه؟

حرفی نمی زد و این بیشتر عصبیم می کرد-دِ لعنتی ی حرفی بزن ی چیزی بگو.

هه بایدم حرف نزنی ی خونواده رو بدبخت کردین حالا هم نباید حرفی داشته باشین!

علی-برگشتین که چی بشه؟!

از حرفش جا خوردم اما ادامه دادم-برگشتم که .....

سریع حرفمو پی چوندم و گفتم-شراکت با منو قبول می کنین؟؟

بهم خیره شد و بعد ی مکث کوتاه آروم گفت-مگه چاره دیگه ایم دارم؟ زمینم از بین میره!

و من همینو می خواستم بشنوم . آخرش غرورشو شکستم! خاله حتما خوشحال می شه

علی-چرا می خوای بهمون کمک کنی؟البته شاید ی جورم انتقامه!

-کمک نیست و نه انتقام! فقط ی شراکته! ی سودیم به من و شما میرسه اینو هم به دخترتون گفتم

علی-اما ی جای پیشنهادت مشکله!

-مشکلی نمی بینم

علی-مشکل جلو چشمه! نمی خوام دخترم برات کار کنه!اما من می تونم برات کار کنم!

از پیشنهادش خوشم اومد چرا که نه-حرفی ندارم قبوله!

حرف دیگه ای نزد و رفت پیش زنش

بنیامین داشت با دوتاشون حرف میزد! در کل هنوز عروسی نکرده رفته چابلوسی

گوشیمو از جیبم بیرون آوردم و به خاله ی پیام دادم-

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختر محبوبش جلو کار نموند اما در عوض غرورش شکست و خودش جلو کار موند!!

پیامو فرستادمو و تو فکرم لبخند مغرورانه خاله رو تجسم کرد.

رویکی از صندلیا نشستم.

ی سر به شرکت زدم و کارای بنیامینم انجام دادم. ی رگ دستشو زده ها انگاری کار شاخی کرده

همچین بنیامین واسش بال بال می زنه!

سوار ماشین شدم اما دلم می خواست ی آماری بگیرم ببینم چرا این دوتا خواهر زخمی شدن!!

۱روزه که بنیامین خودشو تو بیمارستان زندونی کرده! ازکنار آیسان جُم نمی خوره!

فهمیدیم که آیسل باعث و بانی خودکشی آیسانه! همون موقع که فهمیدم اصلا باورم نشد که ی خواهر با خواهر دیگش همچین کاری کنه!

آیسان وقتی که از اتاق عمل اومد بیرون با هیچ کس حرفی در مورد دستش نزد تا این که بنیامین باهاش حرف زد

ظاهرا این طوره که آیسل و آیسان باهم جروبحث می کنن و آیسل همش آیسانو تحقیر می کنه نسبت به بنیامین و می خواد آیسانو بزنه که آیسانم

باگلدونی که تو دعواشون شکسته یکی می زنه تو پهلوی آیسل و اما آیسانم هول می کنه چون کسیم خونه نبوده یاد تحقیرای آیسل می افته که

این باعث زدن رگ دستش می شه!!!!

من که خودم اصلا باورم نمی شه اما بنیامین تو نگاه اول آیسانو باور کرد!

آیسلم که بیهوشه شانس آورد ضربه به کلیش نخورده وگرنه کارش ساخته بود!

عجیب تراز همه اینه که مامانش حتی ی سرم بهش نزده و تنها کسایی که به ملاقاتش می اومدن دوستش که فکنم بارانه با پدرش ، خواهر کوچکش و دخترای مستختمشون

خواستم برم بهش ی سری بزنم امابا وجود علی نمی تونستم!

دس از فکر و حافظه برداشتمو سرمو تکیه دادم به دیوار بیمارستان!

نمی دونم این بنیامین چی واسه گفتن داره که موقع ملاقات میره پیش آیسان!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ی اس برای گوشیم اومد، بازش کردم رها بود. نوشته بود با شمیم میان ملاقات آیسان

والا اینام دلشون خوشه ها!!!

آیسل:

حنانه-ای دخترِ شیطون...آخه آتیش پاره تو چطوری اومدی این جا؟

-خاله حنانه به مارمولک گفتم اونم برام صندق عقب ماشینو باز کرد منم پریدم صندق عقب و بعدش با شماها اومدم

حنانه-مارمولک؟؟!!!!صندق عقب؟؟؟چه جوری؟؟؟چرا اومدی اینجا؟؟

-بابا دونه دونه بپرس من فقط ۸ سالمه ها مخم نمی کشه که

حنانه-وروجک تو مخت نکشه تو اندازه....

-آره می دونم مخم اندازه این زنای تو حموم عمومی می کشه که هی غیبت می کنن

حنانه-دیدی گفتم ،ای شیطون.حالا بگو مارمولک کیه؟؟

با دستم پسری رو از دور نشون دادم که با ی دختر دیگه جلوی ویلا وایستاده بودن و بهش خیره بودن

-اوناهاشش اون مارمولکه،بهش گفتم دختر یکی از خدمتکارام منو نمی برن دوست دارم به جشن برم.اونم رفت سیویچ ماشینو دزدکی آورد،منم اومدم باهاتون

با خنده گفت -دختر چرا مارمولک اون خودش اسم داره هاا

-اسم داره ارزونی خودش به من گفت اسمم گربس منم گفتم مارمولک قشنگ تره،بزار مارمولک

حنانه-خوب تو اسمتو بهش گفتی؟؟؟

-نه بابا خاله جون،لو می رفتم که بعدش کمکم نمی کرداميرفت به همه می گفت من دزدکی می خواستم بیام و بعدش اینم می گفت که می خواستم با قورباغه هایی که گرفتیم تولدو بهم بریزم

حنانه-چی؟؟بهم بریزی ؟؟وای دختر تو چقدر شیطونی ...کمکتم کرد قورباغه جمع کنی؟؟؟آفرین چه جور شدین تو ی ۱ ساعت

-آره خاله بچه خوبیه.منم گفتم باهم جشنو رو هوا بترکونیم کیکم سهمی باشه با کادو ها،راستی بهش نگی ها اسمم آیسله و این که اسمش چیه؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حنانه-اسمتو چی گفتی؟؟

-پاندا

با خنده مهربونش لپمو کشید و گفت:وای دختراچرا پاندا؟؟؟

-جواب منو ندادیا چون گفت مثل پاندا وحشیم و هم خنگ

حنانه-از دست شماها هردوتون شیطونین،خدا به خیر کنه،اسمش شهروزِ میدونی چ..ی.....چی شده؟؟؟خونه آتیش گرفته

-واااای خاله گلنازتو خونس

با وحشت داد زد-چی ؟؟؟خدایا خاک به سر شدیم

۲ تا خدمتکار دیگم بودن همه به سرعت رفتن سمت خونه.حتما کار این مارمولکس!خخخ خونرو آتیش زده،دستش درد نکنه.پس اسمش شهروزه!!

خواستم تکون بخورم که تیر بدی تو شکمم پیچید.

حال باز کردن چشامو نداشتم.اما به زور چشامو باز کردم.

مگه من پیش خاله حنانه نبودم؟؟چرا تو این اتاق نا آشنام؟؟؟

نگاهی به دورو بر انداختم.خواب بودم؟؟کما بودم؟؟؟اون دنیا بودم؟؟آخه خاله حنانه خیلی وقته فُت شده...پسر مارمولکی؟؟چرا یهویی من باید برم ۱۹ سال پیش؟ شهروز؟!!آره نکنه این همون شهروزه که تو ویلای بابا بزرگم باهاش آشنا شدم!!!

نه بابااون پسر مارمولکی که من می شناسم با این بچه مایه دار زمین تا آسمون فرقه بینشون.

حالا ی اسماشون مثله همه منم قاط زدما.حالا نمی شد جای دیدن ۱۹ سال پیش ی چند سال بعدو می دیدیم!!!والا بخدا..مردومو برق می گیره مارو چراق موشی!!!اِ پ مامانم کو یا این آیسان،تا اسمشو گفتم شکمم ی تیری کشید که مجبور به جیغ شدم..چِم شده ؟!!

نفسم گرفته بود،نای تکون خوردن نداشتم.به زور تو جام نشستم که ی پرستار سریع اومد تو اتاق،بادیدنش فهمیدم ستارس

ستاره-عزیزم حالت خوبه؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز این حالت خوبه و درد نداریات شروع شد!! با ی صدای گرفته گفتم-زخمم درد می کنه

ستاره-ایشالا خوب می شی،شانس آوردی ضربه به کلیت نخورده!!

با این حرف ستاره خندم گرفت! خنده از این که شاید قصدشم از بین بردن کلیم بوده که نتونسته!! ستاره با تعجب نگاهشو دوخت به من

-خندس دیگه یهویی میاد!!

واس عوض کردن بحث گفتم-عروسیتون کیه؟؟

ستاره-راستش مادر و پدرم از تهران میومدن رامسر تصادف کردن و بابام پاش شکسته!!

-آخه ایشالا خوب می شن

ستاره-به لطف خدا که بابام پاش خوب شد عروسی رو می گیریم

بعد با خنده ادامه داد-با این زخم رو پیشونیت و پهلوت میومدی عروسی چی می شد!!

-آره دیگه ماشالا این روزا زدم تو کار زدن زدن و خراش بازی!

ستاره-وا ویلا به شوهرت !تو الان رفتی تو کار خراش و زدن شوهر کنی شوهرت فراریه

-گوربابای شوهر !!!

ستاره ی نگاه به زخم پیشونیم و پهلوم انداخت و با گفتن زخمات خوبه رفت به کاراش برسه!

نگاهی به اطرافم انداختم،ینی کسی نیومده ملاقاتم؟! پس حتما خبر ندارن من بدبخت پام به بیمارستان واشده!! پس نمی گن این دختره الان کجاس!؟؟

باصدای در حواسمو جمع کردم با ی صدای ضعیف گفتم-بفرمایید

باران توچهار چوپ در ظاهر شد!وا اگه خبردارن پس بقیه کجان؟

قیافش ناراحت بود! اومد و کنار تختم نشست و زل زد به من

-خوشگلم؟؟

باران-نه

-ترشیدم؟

باران-نه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-محبت می خوام؟

باران-نه

-بدبختم؟!

باران-نه

- نه و نکمه! چته زل زدی به من ی لحظه گفتم انسان نخستینم!

باران-آیسل ۱ روزه که تو بیمارستان بسترین!

-نه!!! چه جالب

تازه متوجه جمع بستنش شدم،به غیر من دیگه کی بستریه؟!

-به غیر من دیگه کی بستریه؟!

باران-آیسان!!!

-آیسان؟؟؟

همون موقع بابا اومد تو اتاق! یاخدا نه به این که گفتیم کسی نی پیشمون نه به این که پیشمون اومدن اما با قیافه غمگین و خشن!! یا امام حسین!

خودت پشتم باش! اما آیسان دیگه چرا بستریه؟!

لحظه آخر ی که چشمامو بستم یادم اومد! آیسان بهم پوز خند می زد و تو دستش تیغ بود!

نکنه کار دست خودش داده؟!

با صدای بابا نگاه خیرمو از رو دیوار برداشتم و زل زدم بهش

بابا-حالت خوبه؟

-دروغ چرا نه هم می سوزه هم درد می کنه!

بابا-می خواستی پا رو دم آیسان نزاری!!

-منظورت چیه؟؟

بابا-دیگه نبینم تحقیرش کنی یا این که تحریکش کنی به خودکشی!!

-بابا ، من از حرفات سر در نمیارم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا-خوبم می فهمی! این همه پشتت بودم این بود جوابم

سرمو به دو طرف تکون دادم چیزی نمی فهمیدم! بابا پشتشو بهم کرد و رفت و لحظه آخر درو پشت سرش نبست!

تختم درست به در دید داشت، بابا رفت سمت اتاق روبه روییم! با دیدن آیسان و مامان و بقیه آشناها کُپ کردم!

باران دستشو گذاشت روشونم و با ناراحتی گفت-آیسان خودکشی کرده و با تیغ رگ دستشو زده! می گفت تو تحقیرش کردی نسبت به بنیامین!

این که تو عرضه عشق و عاشقی رو نداری! اونم عصبی شده که تو رفتی سمتش بزنیش اونم به ناچار با تیکه ای از خورده های گلدون زده تو پهلوت

باران انگاری داشت برام تکه هایی از ی فیلمو برام تعریف می کرد! ی خواهر!! ی خواهر چقدر می تونه پست باشه

با ی صدای بغض دار گفتم-بازم از دیوارِ کوتاهم رد شدن!

باران ی نگاه بهم کرد و پیشونیمو بوسید. فهمید که داغونم، از اتاق رفت بیرون و درو پشت سرش بست

-برای مدتیم که شده باید ازشون دور بمونم!

شهروز:

-چه جالب!کسی به آیسل اهمیت نمی ده!

شمیم-چیش جالبه؟!

-به به شمیم خانوم چه سریع اومدین!

شمیم-وقتی رفیقم تو بیمارستانه چرا سریع نیام

-رفیق دارم شدی!!با کی اومدی؟

شمیم-با رها ، رفته ی قهوه بگیره

-عجب حس انسان دوستانه ای دارین شماها!

شمیم-شهروز آیسل بهوش اومده؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آره همین چند دقیقه پیش صدای جیغش کل ساختمونو رو هوا زد!

شمیم-الهی حتما زخمش عذابش میده،نمی دونی چرا هردوتاشون زخمین؟

-مثل اینکه دعوا شون شده! منم خوب نمی دونم از بنیامین بپرس

شمیم-آقا زاده کجاس؟

باسر اتاقو نشونش دادم-آقا زاده سرش گرمه نامزدشه!

شمیم-ی سر به این دوماد بزنیم و ی سرم به آیسل

-برو خدا پشتت!

با رفتن شمیم چند لحظه بعدش رها هم اومد و رفت تو اتاق آیسان!

فکرم سمت اتاق آیسل بود! چشم ازش بر نمی داشتم!

به من چه اصلا! زل زدم به در اتاقش!

حالا خوبه دوتاشونو از هم جدا کردن!

بیمارستان خلوت بود و تو بخش آیسان اینا فقط ۳ نفر بودن که اون ی نفرشون تو اتاق آیسان بود. ی لحظه یاد این افتادم که آیسل تو اتاقش تنهاس از جام بلند شدم و رفتم سمت در اما نیمه های راه برگشتم !

-پسر من چم شده؟!

صدای دست زدن شنیدم، رفتم تو اتاق آیسان ،همه داشتن تبریک می گفتن!

ینی علی اینا قبول کردن که بنیامین دومادشون شه؟!

رها-عمو علی ایشالا برادرم دوماد و همسر خوبی برای دخترتون می شه!

علی-ایشالا دخترم!

بنیامین سرشو انداخته بود پایین و لبخند می زد رفتم بغل دستش و زیر لب گفتم-چه جوری راضی شدن؟!

سرشو آورد بالا و با خوشحالی گفت-آیسان گفته اگه منو از عشقم جداکنین این دفعه خودمو حتما می کشم!

-خاک تو سرت این خوشحالی داره ؟

بنیامین-نه که داشته باشه خوشحالیم بابت رسیدن بهشه.معلومه سمن خانوم و علی خیلی از این حرفش ترسیدن!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خدا عقلتون بده

حرف دیگه ای نزدم و باز چشم دوختم به اتاق آیسل!

چطور این علی و زنش نمیرن پیشش!! ی مشکلی این وسط هست که گمون کنم آیسل بی خبره!

آیسل:

به سختی از رو تخت بلند شدم،زخمم تیر می کشید! اما من توجهی بهش نمی کردم!

سرمو از تو دستم در آوردم ورفتم سمت کمد ی که برای بیمارا بود،درشو باز کردم.ی نایلون مشکی توش بود برش داشتم . همون لباس های خونیم بودن که تنم بود.پرتش کردم تو کمد.

تازه متوجه مانتو وشال و شلواری شدم که که اویزون بود.حتما باران برام آورده اینا که خیرشون نمی رسه!

با بدبختی لباس بیمارستانمو با لباسای بیرونم عوض کردم.

بی توجه به زخمم رفتم سمت در.درو که باز کردم چشمم خورد به جمعشون!

مامان دور آیسان بال بال میزد! دور تخت آیسان جمع شده بودن واس همین آیسانو ندیدم.بدون منم خوشن!

نگاهمو ازشون گرفتم و رفتم سمت خروجی بیمارستان!

گفتین بیا اومدم.گفتین قبل قضاوت به حرفات گوش میدیم.کو کو؟؟بازم نزاشتین حرفی بزنم!پرستار متوجه حالم شد اما خیلی زود ازش گذشتم

شهروز:

از اتاق فاصله گرفت و رفت،کسی متوجه نگاه عصبی و یاشایدم غمگینش نشدن!

بی اختیار راه افتادم دنبالش، یکی از پرستارا زل زده بود بهش خواست بره سمتش که مانعش شدم و گفتم من همراهشم!

ازبیمارستان خارج شد،دستشو گرفت به زخمش،ینی انقدر سختشه؟

اما خودشو نباخت و به راهش ادامه داد.

باید به ی بهونه ای چیزی مراقبش باشم!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از فکر خودم دیوونه شدم! سریع رفتم ماشینو از پارکینک آوردم بیرون. منتظر تاکسی بود.

بغلش زدم رو ترمز و شیشه سمتشو زدم پایین-می تونم ی سوال بپرسم؟

آیسل-نه!

-ای نکمه!

با عصبانیت زل زد به من-خیلی دلت کتک یا کل کل می خواد؟

-بروبینیم تو منو کتک بزنی؟؟

آیسل-پس اگه فکر می کنی خودت برتری پس راهتو بکش برو

-مگه می شه برم!!

از الان بگم که اختیارم دست خودم نیست!! از ماشین پیاده شدم و در سمتشو باز کردم-سوارشو یالا!

با اخم منو زد کنار و رفت.عمرا اگه بزارم با این حالش بره!

دستشو گرفتم و بردمش سمت ماشین.تقلا می کرد که دستمو از تو دستش دراره اما نمی تونست.سوار ماشینش کردم و درم بستم تا اومد پیاده شه ماشین ازجا پرید.

زیر چشمی می پاییدمش.دست به سینه نشسته بود و با اخم به جلو نگاه می کرد.

تازه به خودم اومدم.خاک توسرم! من چه حقی دارم که اونو به زور سوار ماشین کنم! نه رئیسشم نه کاره ایشم!

آیسل-بابام پیشنهادتو قبول کرد؟؟

-آره!

با تعجب زل زد بهم-نـــــــــه!!

- فقط این که جای این که تو برام کار کنی اون کار می کنه!

آیسل-فکرنمی کردم به این زودی قبول کنه

-باید جوانبو در نظر می گرفت که گرفت!

آیسل-من نمی خوام بابام جلوت خم و راست شه!

-کسی نگفت خم و راست شه ی شراکته!

بحثو عوض کرد اما دلیلشو نمی دونم-الان ما داریم کدوم قبرستونی میریم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خودت تکی کجا می خواستی بری؟

آیسل-خونه

-خوب میریم خونتون

آیسل-می شه مثه یکی که به فکرمی یا رفیقمی رفتار نکنی!

-باشه فقط دلم برات سوخت

آیسل-دلت ارزونی خودت برای مهناز جونت و شهناز جونت بسوزه!

جان؟! این مهنازو از کجا می شناخت؟

-مهنازو از کجا می شناسی؟

آیسل-از شمیم شنیدم!

-آها!راستی ماشینتو از مکانیکی آوردن آدرس خونتونو دادم ببرنش اونجا

حرفی نزد و سکوت کرد برای حرص دادنش گفتم-یی تشکری چیزی

بهم توپید-وظیفس اقا! به خاطر تو تصادف کردم و پیشونیم داغون شده!

یهو دستشو گرفت به پهلوش و فشارش داد

-خوبی؟

آیسل-آره تو رانندگیتو کن نمی خوام ی بار دیگه ناقص شم

از خود راضی خود شیفته ولی حیف...

حیف چی ؟؟ هان؟؟ خاک تو سر خودت و دلت واقعا خاک

تارسیدیم جلوی خونشون،سریع از ماشین پیاده شد و رفت تو

-ای خدا چقدر این دختر مغرور و خود شیفتس!!درست یکی کپ من!

یکی زدم تو پیشونیم همینم مونده که خودمو با ی دختر مقایسه کنم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

استارت زدم که برم یهو چشمم افتاد به اس دییش

نکنه با ماشین جایی بره!؟ بره به جهنم اصلا به من چه!

از خونشون هنوز دور نشده بودم که ی ۲۰۶ جلو خونشون ظاهر شد!

عجب ظاهر بازاریه ها! ینی این کدوم خریه؟

زدم رو ترمز و از آیینه تو ماشین مشغول دید زدن شدم

راننده ۲۰۶ که حالا ی پسر جوونم بود پیاده شد و زنگ حیاطشونو زد

آیسل:

با حرص چند دس از لباسامو انداختم تو کولم

-من احمق واس خاطر این که مامانم قلبش ناراحته و ی کمک دست خوبیم برای بابام باشم از شغلم و زندگی و آسایشم تو تهران گذشتم و کوبیدم بیام اینجا

-ای خاک تو سر خودم،من که میدونم اینا عوض نمی شن دیگه چرا برگشتم؟

فاطمه-دخترم سخت نگیر حالا آیسان حقیقتو گفته که!

-وای خدا!! باورم نمی شه حتی شما هم اونو باور دارین؟

بحث کردن با همه اشتباهه ، کیفمو برداشتم. گوشیم هی زنگ می خورد

باران بود ، بدون جواب خاله فاطمه رو زدم کنار و رفتم پایین

فاطمه-خاله جان،عزیزم صبر کن من اشتباهی ی چیزی گفتم

از پله ها سریع اومدم پایین تو این موقعیتم یکی زنگ خونه رو هی میزد و ی ورم باران زنگ می زد

داد زدم-خدایا منو از دست این دوتا راحت کن الهی آمین

در حیاطو باز کردم که با سامان رودرو شدم، اخه الهی این که شوهر خواهر خودمونه که.

سامان-سلام خانوم رادمهر

-سلام آقا دوماد خوب هستین؟

سامان-بله خوب هستم،آقا دوماد چه وقتی روز خواستگاریم که رفت

-آخ آخ چرا؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاک تو سرت آیسل ینی نمی دونی چرا؟! نه والا!

سامان-خواستگاری دیروز بود که فاطمه خانوم مستختمتون اومد گفت خونه نیستین!

-آهان چیزه واسه خواهرم ی مشکلی پیش اومده بود

سامان-واقعا؟خبر نداشتم ایشالا که خوب هستن؟

-بله شکر خدا

زیر لب گفتم-الهی یا من میمردم یا تو عجوزه

سامان-عجوزه؟!!

-چیزه به یکی گفتم که امروز اعصابمو داغون کرده بود

سامان-که اینطور

اینو گفت و زل زد به من

-من باید برم فعلا خدافظ جناب

اومدم برم که گفت-می شه اسمتونو بدونم

به به هنو چیزی نشده باران هوو دار شد-بله آیسل هستم

سامان-اسمتون خیلی بهتون میاد

ی خنده مسخره کردم و گفتم-بله همینطوره

ازش فاصله گرفتم . الان من با چی برم؟؟ دختر مگه کوری ماشینت دسته چپته ها.اخ اون شوماخر گفت ماشینمو آوردنا!

آیسل:

-آه لعنتی سوییچ و نیاوردم.کی میره این همه راهو

متوجه ماشین شهروز شدم،وا این کارو زندگی نداره؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گفتیم می رسوندمون میره عجب سیریشیه!

برگشتم سمت سامان . با خاله فاطمه حرف میزد و بعدش رفتن تو ویلا.

من بمیرم برنمی گردم تو اون خونه گفته باشم!

کولمو انداختم رو شونه ها مو رامو کشیدم سمت جاده اصلی!

-خیلی بدبختم! ببین چه جوری روحیه شاد و کنجکاومو داغون می کنن! مثلا اومدیم آماره شهره خانوم و بابا رو درآریم چی شد!!!

دستی زدم به بخیهِ پهلوم.

-ایشالا دستت بشکنه،ایشالا با بنیامین عروسی کردی بعد ی مدت طلاقت بده!

حالا با بچه یا بی بچه ولی تو فکنم بچه هاش دوقلو باشن! بنیامین ی قلشو میبره و آیسان عجوزه ما هم ی قلش .

مارو باش ، هرکی جای من بود میزد به کوه و دریا من دارم چرت می گم واقعا آفرین به روحیه شادم

ی ماشین هعی از پشت برام بوق میزد.

ایشالا خیر نبینی مخمو خوردی،اومدم سی چهل تا مخصوص آماده پذیراییش کنم، چشمم به جمال گلُ و گلاب جناب نیکزاد روشن شد!

اخه این فامیلیه اینا دارن؟ رو ما بود بهتر بودا!

شیشه سمت منو زد پایین و گفت-کجا میری؟

-سر قبر یکی از دوستان این بغله،به شما ربطی نداره

شهروز-آیسل

-اسم منو نیار

اومدم برم که از ماشین پیاده شد و سد راهم شد

-فرمایش؟

در ماشینو باز کرد-سوار شو هرجا بری می رسونمت

-می شه بگی چرا همچین واسه من فرشته آنلاین شدی؟

شهروز-چون میدونم تنهایی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخم کردم و گفتم-تنهام که تنهام تو رو سننه؟!والا جدیدنا همه یاد گرفتن یکی تنها شد بشن فرشته واسشون

شهروز-هیچکس درکت نمی کنه! و بیشتر توجه ها هم سمت خواهرته!

همچین می گه انگاری من خودم خبر ندارم-زندگیم از بس درهمه دارم میرم ی کتاب واسش چاپ کنم!

شهروز-لج نکن،خودتم میدونی فقط چون تنهایی ونیاز به همدردی داری کنارتم وگرنه هنوزم دشمن خونی منی!

حالا نکه من عاشق تخته سینتم!

با دستم پسش زدم و گفتم-بکش کنار . نیازی به هیچ کدومتون ندارم!

یهو تو ی حرکت کولمو ازم جدا کرد و انداخت تو ماشینش.

وحشی روانی!!

استارتو زد و اومد بره ، این دفعه من سد راهش شدم

از پنجره سمت خودش داد زد-همچین بدمم نمیادا تو کیف ی دختر خانوم سرک کوچو لو بکشم!

ای بی شعور از عمد گفت!

درو بازش کردم و خواستم کیفمو بردارم، اون زود تر کیفمو گرفت دستش!

ای مارمولک! با حرص نشستم تو ماشینش و درو تا ی نمه محکم بستم

شهروز-هووو درِها! در تویله که نیست خانوم دامپزشک

-اِ جدا !؟ از این محکم ترم بلدم ببندم

درو باز کردم و محکم تر بستم!

یا خدا عجب صدایی داد،الفاتحه!!!!!

ی نگاه حرصی بهم کرد، منم خودمو نباختم و حمله کردم سمتش و ی طرف کیفمو گرفتم

-بدش

شهروز-نمی دم

-بدش

شهروز-نمی دم

-بدش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-نمی دم

-بدش

شهروز-نمی دم

جیغ زدم-بـــــــــــدش

که این باعث درد گرفتن پهلوم شد

-وای

شهروز-آی!

-ای بگم چی به تو زخمم ترور شد

خیلی ریلکس کیفو از دستام کشید بیرون و گفت-چیز خاصی نگو فقط بگو برم کجا؟ همچین خوش به حالتم شدا! ی فرشته ماه شده همراهت

-خود شیفته،مگه من و تو دشمن نیستیم پس چرا باهام خوبی؟

شهروز-گفتم که! اون مواقعیه که سرحالی و مشکل خاصی نری! الان که...

حرفشو پیچوند و گفت-کجا برم؟

-ترمینال

با تعجب گفت-ترمینال؟!

-نه خر آباد! آره می خوام برم

وقتی دید اینقدر پا فشاری می کنم! چیزی نگفتم و استارتو زد

اتوبوس ها هنوز حرکت نکرده بودن و منتظر اومدن مسافراشون بودن...

رو یکی از صندلی ها نشستم.این شوماخرم معلوم نی با کی ۱ ساعته حرف می زنه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل باورت می شه؟!! اون موقع که اومدی می خواستی دیگه بر نگردی اما حالا داری فرار می کنی! بی خبر و خود سر!

چرا فرار می کنی!؟ می موندی شکستش میدادی!

دیگه قدرت هیچ کاری رو ندارم. مامان و بابا پشتوانشن اما من تک!

حس کردم یکی رو صندلی کناریم نشست نگاهش کردم شهروز بود.

شهروز-فرار می کنی؟؟

یاخدا این جنه؟! فکرمو از کجا می دونه؟ نکنه باز بلند فکر کردم!

-چرا فکر می کنی دارم فرار می کنم؟

شهروز-از نظر من و بقیه که اینطوره!

-من فرار نمی کنم!

شهروز-فرارت از اینه که باز ی اتفاقی بیافته و تو رو باور نکنن!

-می خوای چی بگی؟؟

شهروز-فرار نکن! بمون و باهاشون رو در رو شو

بی اختیار زدم زیر خنده- رو درو شم؟! اونا حتی اجازه حرفم بهم نمی دن چه برسه رو درو شم!

با تعجب گفت-به زور وادارشون کن

-اصلا نمی دونم چرا دارم اینارو به تو می گم!

شهروز-شاید، چون من اولین کسی باشم که حرف های آیسانو باور نداره!

اینو گفت خشکم زد! خدایا بعد ی عمری خواستیم یکی باورمون کنه!

الانم باورمون کردن اما اون شخص دشمنمه! تف به این شانس من

-چیزی برای گفتن ندارم

شهروز-میل خودته! به هرحال می تونی بمونی و از خودت دفاع کنی تا این که فرار کنی

****

بالا خره وقتش رسید..کولمو رو شونم جابه جا کردم.زخمم کمی درد می کرد اما نه تا حدی که سد راهم شه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اومدم برم اما ی تشکریم از این بزمچه باید می کردما!

برگشتم سمتش و گفتم-ممنون

شهروز-کاری نکردم که

-به هرحال! خدافظ

پشتمو کردم بهش و رفتم که به زندگی قبلیم ادامه بدم!

با صدا زدن اسمم برگشتم و عقبو نگاه کردم.

-بابا !!؟!

همون جا وایستادم،بابا اومد سمتم.

کی اینارو خبر کرده!؟؟ نکنه اون موقع که شوماخر هعی با یکی حرف می زد اون طرف بابام بود.

شهروزو نگاه کردم،ی پوزخند زد و رو صندلی نشست

ی پدر بزرگی من از تو درارم حالا وایسا!! گفتیم آدم شده نگو مارموز شده

بابا رسید بهم،اما قبل این که حرفی بزنه گفتم-نباید میومدید

بابا-بازم ما بهت پشت کردیم

-این بازم ها همیشه تکرار می شه!!

بابا-آیسل خواهش می کنم نرو

-بمونم که بازدخترتون نقشه جدیدی برام بریزه؟

بابا-این حرفو نزن!

-پس چه حرفی بزنم؟! قربون صدقش برم؟! هان؟ همینو می خواین؟

بابا-نه فقط بمون دخترم!

-چی شد که نظرت عوض شد؟؟ تو بیمارستان که ۱۸۰ درجه فرق داشتی؟

بابا-اون موقع عصبانی بودم!در ضمن آیسان قراره ازدواج کنه،

میدونم تا آخر دنیا رابطه شما کجه! اما آیسان با ازدواجش از ما جدا می شه!

-می خواین بمونم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا-همینطوره

-تصمیم سختیه

بابا-پس روش فکر کن

-من میرم!!

بابا-یعنی...

من-میرم که فکرکنم! اگه بخوام برگردم باید ی فکری واسه اون خونه ای که با باران توش زندگی کردیم بکنم

بابا-یادم رفت بهت بگم! بارانو اخراج کردن

-چی؟؟!!!! چرا؟؟

بابا- مرخصیش بالاس،اونم با رئیسشون درگیر شده!

-پس حتما باید ی فکری واسه خونه بکنم

بابا-امیدوارم که برگردی

بی جواب از بابا فاصله گرفتم! چرا باز نرم شدم؟!

چرا باز می خوام با آیسان رو درو شم!!

شهروز:

- آخرش رفت!!

با نگاهم دنبالش کردم تا زمانی که دیگه ناپدید شد.

چنگی تو موهام زدم،اصلا به من چه که رفت! من وظیفمو انجام دادم و به باباش خبر دادم دیگه بقیش پای خودشون

از رو صندلی بلند شدم ، همزمان علی روشو کرد سمت من

ی لبخند بهم زد که والا نمی دونم منظورش چیه از لبخندش!

ی سرواسش تکون دادم و رفتم سوار ماشین شم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باورودم به خونه تازه متوجه قیافه هاشون شدم

رها و بنیامین که از خوشحالی داشتن بال در می آوردن.

شمیمم ازشون عکس می گرفت.عموحسین و خاله هم رو مبل دونفره ای نشسته بودنو و باهم بحث می کردن!

بی حوصله از کنارشون رد شدم و رفتم تو اتاقم و رو تخت ولو شدم

-آیسل...آیسل...و آیسل!

-چرا تو اینقدر عجیبی؟! با این که دیدارامون خیلی زیاد نبوده و خوب نمی شناسمت اما چرا باز من....

فکرکردنشم خود دیوونگیه!! با صدای در رو تخت نشستم

-بیا تو

بنیامین با قیافه خندونش تو چهارچوب در ظاهرشد-خبریه پکری؟

-خبریه که فاز خوشحالی گرفتدد؟؟

اومد تو اتاق و درو پشت سرش بست.نشست کنارمو و گفت-خبر خواستگاری منه!!!! آخرش رها و عمو حسین خاله رو راضی کردن بیاد خواستگاری.خونواده علی هم وقتی پافشاری آیسانو دیدن و گفتن شاید کار دست خودش بده موافقت کردن

پوفی کشیدم و رو بهش فتم-تموم شد؟؟ مبارکت باشه داداش

بنیامین-چته تو؟؟

-چیز خاصی نی!

نباید بنیامین چیزی می فهمید! اگه لو میرفتم مسخرم می کرد!!

ترجیح دادم خودخوری کنم تا این که چیزی بهش بگم

بنیامین-یعنی چی چیز خاصی نیست؟

-گفتم که چیز خاصی نیست بس می کنی؟؟

بنیامین-هووو بپا پاچه نگیری

-برو بابا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-گفته باشم این روحیه مسخرتو تا فردا از بین می بری!!

-فردا چه خبره؟

بنیامین-امروز آیسان مرخص می شه، ماهم چون هولیم همین فردا شب میریم خواستگاری

-خاک تو سر هولت

فکرنمی کردم تو خونشون اینقدر قشنگ باشه.بابا ایولا جونم سلیقه!

همه چیز تو مایه های سبزچمنی و قهوه ای و سفید بود

همین طور که مشغول دید زدن بودم خاله که بغل دستم بود یکی زد تو پهلوم

-وا!! خاله چرا همچین می کنی؟؟

یواش زیر گوشم زمزمه کرد-ی چیز به حسین بگو....زود بره سر اصل مطلب،تو خونه اینای حس بدی دارم

-باشه بابا حالا بزار عروس خانوم چایی بیاره خودم ی جوری مطلبو ببرم سر اصلش همه خر کیف شن

شهره-بی مزه!

آیسان اومد و رو مبلی که دقیقا رو به روی بنیامین بود نشست.

زیر لب گفتم-پ کی چایی میاره؟ من فقط عاشق چایی های عروسم!!

تنها کسی که متوجه حرفم شد بنیامین بود که رو مبل سه نفره سمت چپم نشسته بود.

بنیامین-خنگ خدا با اون دستش چه جوری چایی بیاره!؟

-والا اون یکی خواهرش ی پا شیر زن بود! هم از پیشونی داغون شده بود هم از پهلو این یکی نوبره والا!

بنیامین-شهروز می بندی یا گِل بگیرم؟

-از نظر من گُل بگیری بهتره!!

یکم که گذشت همون مستختمشون فکنم فاطمه بود! با چایی اومد

-به به عجب عروسی!!!ایشالا عروسی خودتون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-ای تو روح خودت و حرف زدنت

همه چایی هاشونو برداشتن! تو جمع تنها کسایی که بدون چشم غره وکنایه باهم بحث می کردن.علی و عمو حسین بودن

خالم که خدای غرور ی نگاه به این زن علیم نمی نداخت

خلاصه جو مجلس سنگینه!،با صدای عمو حسین همه نگاه ها دس از غره برداشتن و چشم به عمو حسین دوختن.

عمو حسین-خوب آقا علی و سمن خانوم اگه اجازه بدین بچه ها برن سنگاشونو باهم باز کنن

همه با عمو حسین موافقت کردن و بنیامین و عروسشم رفتن تو حیاط

خدا آخر و عاقبتمونو به خیر کنه!

مطمئنم که خاله اهمیتی به احساس بنیامین نداره و فقط دنبال نزدیک شدن به خونواده رادمهری ها برای از بین بردنشونه!

همه منتظر بودن. خاله هم که اصلا حرفشو نزن با خشم به سمن نگاه می کرد،این مشکلش با علیه و بابای سمن. دیگه چرا داره با نگاش اینو جر میده!؟

ینی اینا یکم دیگه نیان جف پا میرم تو حلقشون! مارو از فکر آیس...

اَه تا ی جا آروم می شینیم فکر اون میاد تو سرمون هی روزگار

شروع کردم به وَر رفتن با گوشیم

که صداشون اومد که می خندیدن

-هرهرهر هندونه...کرکرکر و کرکره

خاله ی چشم غره بهم رفت و منتظر زل زد به بنیامین

اینم که هعی بلده مِن مِن کنه-خوب راستش...من و آیسان

-مبارکه داشم، ایشالا که خوشبخت شین

با این حرفم همه دست زدن جز خاله که اونم کاملا مشخصه به زور تو شادیشون سهیم شده

بنیامین اومد کنارم نشست و به خوشو بش آیسان با خونواده جدیدش زل زد-بپا چشات چپ نشه

بنیامین-عشق در نگاه اول چه می کنه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-در نگاه اولو ول کن و لی شما ها خیلی زود تصمیم به ازدواج گرفتین،هنوز شناخت خوبیم از هم ندارین

بنیامین-همین که همو دوست داریم کلیه! تو زندگیمون همو بیشتر می شناسیم، راستی چرا نگفتی آیسل رفته تهران؟!

-اِ رفته مگه؟

نگاه مرموزی بارم کرد و گفت-نگو که خبر نداری؟

-نه بابا خبرم کجا بود

اومد ی چیز دیگه بگه که دستشو گرفتم و بلند شدیم

خاله هم از رو مبل بلند شد.

واقعا باورم نمی شه بهترین دوستم داره ازدواج می کنه. عجب روزگاریه ها

بعد خداحافظی از خونشون زدیم بیرون.

خاله منو کشید کنار و آروم گفت-اینم از این، امیدوارم همون طور که گفتی نزدیکی بهترین راه حل برای از بین بردنشونه!

ی پوزخند زدم و گفتم-نگران هیچی نباش معلومه که بهترین راه حل همین نزدیکه!!

آیسل:

چشمای مشکیش چه نایسه!! همچین آدمِ جذابیم مگه وجود داره؟!

آی خدا مامان باباتو خیر بده! عجب شاخ شمشادی تحویل جامعه دادن

ای خاک تو سر هیزت آیسل!

یکم دیگه زل زدم تو چشماش، بهم نزدیک شد! تازه قیافش معلوم شد که!!

-اِ...اِاِ این که سامانه!!

وای من چرا نشناختمش! بابا این چشاش منو جون ب مرگ کرد!

اومد نزدیک ترا اونقدر نزدیک که پیشونیشو چسبوند به پیشونیم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حالا رودرو همیم! اون چشماش

زل زده بودم بهش و اونم به چشمام نگاه می کرد

سامان-چشمات شیطونه و شهلایی

-بگو جون من!

سامان-چرا جون تو جون خودم عزیزم!

این داره میاد نزدیکترا باید صلاح به دست شم!

یهو صدای آیفن اومد! وا وسط ی جای تاریک آیفن چی کار می کنه!؟

سامان ازم فاصله گرفت و ی بوسه رو پیشونیم کاشت

سامان-هرکیه خروس بی محلیه برو داغونش کن

اِ چرا غیب شد و باز صدای آیفن!

-ای خداااااااا، ای زندگی!!! من خستم از زندگیم!!!

چشمامو به زور باز کردم، اِوا سامان کوا!!!

گور بابای خوابت برو درو باز کن!!

تا زه متوجه وضعیتم شدم! ی لنگم رو تخت، ی لنگم پایین تخت

صورتمو نگوا!!! دماغم چسبیده بود به جعبه دستمال کاغذی کنار تختم چسبیده که نع ینی ی وجب تکون می خوردی تو بینیم جا می شد!

دستامم که هردو ی ور افتاده بود!!بخیمم که از بس روش فشار اومده بود تیر می کشید

به زور خودمو از تخت جدا کردم و ی کلاه حموم انداختم رو سرم و رفتم سر وقت طرفی که پدر آیفنمو در آورده!

جواب دادم-بـــــــــله!!!

-بله و بلا! دختر درو باز کن! کیلدمو جا گذاشتم تو جاکفشی دم واحدم!

آه این که زن صاب خونس-باشه بابا

درو براش باز کردم و کلاهمو از سرم در آوردم.

خاک تو سرم آخه بگو میرپای آیفن کلاه می خوای چیکار؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همین جوری تو فکر بودم که زنگ خونه رو زدن

از تو چشمی نگاه کردم بازم زن همسایه بود!

درو باز کردم و فقط سرمو بردم بیرون-هان؟!

پیر زنه-هان چرا بی ادب؟

-خب بگم بله می گی بلا منم گفتم ی چیز بگم ادامه نداشته باشه

پیرزنه-چرا این ریختی شدی؟؟

-چه ریختی

وای چشام داره باز بسته می شه که!! تو حالت خواب و بیداری بودم که یهو باز دوتا چشم مشکیه جلوم ظاهر شد-اِ سامان!

-سامانو مرض بی حیا!!!

ی دست سنگینی رو پیشونیم حس کردم و پشت سرش صدای جیغ پیر زنه

-ای بابا ننه ما ی چیز گفتیم تو چرا می زنی؟؟! نمی بینی زخمیه پیشونیم؟

پیرزنه-زخمیه که زخمیه،اومدم بگم اجاره این ماهم دادین!قرار داد یکسالتون تا این ماه بود.بازم اینجا می مونین؟

-مگه مرض دارم بمونم میرم! با اون همسایه طبقه پایین! ی شوهر تریاکی داره زندگی واسمون نزاشته!!

پیرزنه-بهتر از دستتون راحت می شیم

-نکه ما عاشق سینه چاکتونیم! هی می گم سنی ازش گذشته عیبه بی ادبی کنم ولی این خودش...

پیر زنه-خودش چی ؟؟؟

-خودش چی و نخود چی!!خدافظ ننه جان

سرمو آوردم تو و درو بستم

-آدمم انقدر بی ادب!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روتختم نشستم و زل زدم به پنجره روبه روم،پاییزم داره از راه می رسه!

فصل ها عوض می شن اما من هنوز عوض نشدم!

هنوزم شوخ،هنوزم مثل ی دختر دبیرستانی عجولم! چرا سعی نمی کنم عوض شم؟

چرا هنوز تو روران بچگی موندم؟! روحیم و شخصیتم هیچ وقت به ی دختر ۲۶ ساله نزدیک نیست!چرا قلبم بزرگه؟! درسته از دست آیسان گاهی اوقات دلخور می شم،اما...اما هیچ وقت نسبت بهش کینه ای نبودم و نخواهم بود.

با این که مامانم ، کسی که ۲۶ سال از زندگیشو پای من گذاشت باهم بده و سرد اما دوستش دارم! تاحالا اینقدر عصبی و خشن نسبت به من نبوده! مگه این که ی اتفاق جدی بین من و آیسان به وجود می اومد!!

اون پسر(شهروز)حرف خوبی زد! چرا باید فرار کنم؟! اون جا خونه منم هست

می مونم و باهاش رودرو می شم!

باید عوض شم! باید جوری باشم که قابل درک بقیه باشم

۲۶ سال!! این سن خیلی برام بزرگه،چرا نمی تونم باهاش سر کنم؟!

چنگی زدم تو موهام و سرمو با دستام گرفتم

-اوف آیسل! باز چرت و پرت می گی باخودت!عوض شو...عوض شو...

تو اگه می تونستی تو این ۴ سالی که ازشون جدا بودی عوض می شدی نه الان!

از خودم خستم! از روحیم! از ظاهرم!!

-اِ..گفتم ظاهرم...چراکه نه!!!!!

گوشیمو از رو میز عسلیم برداشتم و شماره غزلُ گرفتم جواب نداد.حتما سرکاره!

براش ی پیغام صوتی گذاشتم.

نگاهی به ساعت انداختم دقیق رو ۱۱ بود.لباس خونگیمو عوض کردم.

-پیش به سوی تغییر چهره

غزل-هوی آیسل می گم به نظرت نسکافه ای خیلی ضایع نیست؟!

-چرا ضایع باشه؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل -همین جوری گفتم

-ولش کن تو تغییرات منو بچسب

از اونجا که اصلا خوشم نمی اومد برم پیش آرایشگر تصمیم گرفتم خودم خودمو راه بندازم

-خب شروع می کنیم!

غزل-مگه بلدی ترکیب رنگ نسکافه ای براقو؟؟

-چراکه نه ی پا استادم!!

-کرم کاراملی روشن؟؟میل+بلوندشکلاتی روشن؟؟میل+بلوند روشن؟؟میل

اکسیدان نمره ؟ ؟؟؟میل

واریاسیون نقره ای ؟ سانت

غزل-چه شود!!!!

-دیدی کاری نداشت!! الان ی رنگ مویی درست کنم کیف کنی!!

همه این کرم و اکسیدانو ریختم تو ظرف پلاستیکی مخصوص رنگم و دوتایی با غزل افتادیم به جون موهام.خدافظ رنگ موهای خرمایی!!

غزل-اوه اوه ببین چی شده!!!! فقط این تصادفه رو نمی کردی و پیشونیت داغون نمی شد محشر تر بودی!الهی افلیج شه اون راننده که پیچید جلوت،آشنا بود؟؟

-نه بابا نمی دونم کی بود! اومد کورس بزاره منم پا ندادم ، پیچید جلوم!!!!!

دستی به موهام کشیدم واقعا که خوش رنگ شده بودن!اینم از قیافه فقط از لحاظ اخلاق و روحیم باید عوض شم.

-غزی ازت ممنونم که اومدی.

غزل-خواهش می کنم.

حس می کنم این ی چیزیش شده! از وقتی که اومده پیشم توچشماش دلخوری موج می زنه.رفت رو تخت نشست،موهامو دم اسبی بستم و کنارش نشستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هوی چه مرگته؟!

غزل-من که مردم فقط متحرک

-الان دیگه مشخص شد ی چیزیته

غزل-که چی

-که چی و زهر کبری! مثلا من باید باتو درودل کنم

غزل-ولم کن بابا آیسل. دلت خوشه ها!

ی پوزخند زدم و گفتم-آره زندگی من خیلی عالیه و توپه . اصلا من بهترین خونواده و خواهرو دارم

غزل-فقط بلدی تیکه بندازی! ایسل من این ی ذره غرورمو از بین بردم!!!!

خدایا شکرت این غمش زبون باز کرد-چی؟! چه جوری؟! چرا

با چشمای اشیکی گفت-بهش...به...به اهورا گفتم، عاشقشم!!

دستامو زدم به همو گفتم-ایولا دمت درست آخررش اون ی تیکه غرور گندیده روهم از بین بردی !! خاک تو سرت

انتظارداشتم با این حرف حرصم بده اما جاش چشماش بارونی شد

آروم گفتم-معذرت جو گیر شدم، من که چیزی نگفتم

با هق هق گفت-آیسل....اون منو نخواست اون یکی دیگه رو ...یکی دیگه رو می خواد!!!!!!!

-هان؟! غلط کرده بگو طرف کیه برم نابودش کنم!

دماغشو کشید بالا و بعد ی مکث طولانی زل زد به چشمام.تاحالا چشماشو اینجوری ندیده بودم!!

-اون کیه؟!!

غزل-کسی که از همه بهم نزدیک تره

-و اون؟!!

غزل-تویی

چشمام قد دوتا نربکی گرد شد.این چی می گه!!!!!!!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

-خب آقا علی اینم از زمین ما و کارگراش می خوام مثل گذشته روش کارکنین

چه حالی میده این حرص می خوره! معلومه که تاحالا از کسی دستور نگرفته! سعی کرد تو چشمام نگاه نکنه!

با حرص گفت-پس من کارِ این زمینو.....

بقیه حرفشو نگفت چون گوشیش زنگ خورد.منم که کنجکاو خواستم ببینم کیه که اول صبحی زنگ زده بهش

علی-سلام عزیزم خوبی؟

-من سر زمینای آقا شهروزم!

-می خوام کارمو شروع کنم.اگه دیر شه چای هامون که الان نصفشونم پلاسیده شدن بقیشونم خراب می شن!

-شرط داری که برگردی؟؟!!!

اینو که گفت دوهزاریم افتاد آیسله!

-تو حق شرط گذاشتن نداری فهمیدی؟!

-باید برگردی!

-از دست تو،شرطتو بگو

یکم مکث کرد و توچشمام دقیق شد-مگه چاره ای برام میزاری جز قبول کردن

-قبوله فقط زود برگرد،زمانمون کمه

ی خداحافظ گفت و قطع کرد،چه شرط بازاریه!!

رو کرد به من و گفت-من خودم ناراضیم اما برای این که دخترم برگرده مجبورم که بعضی چیزایی که می گه رو قبول کنم!

-الان منظورتون دقیقا چیه؟؟

علی-آیسل ازم خواست که خودش جای من برات کار کنه.اما هرمشکلی پیش اومد ما هردو هستیم.

از این که آیسل این شرطو برای برگشتن گذاشته بود خوشحال شدم!

بعد ۴ روز رفتن عجب شرطیم گذاشته!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میدونم که خاله شاید از این تغییر ناراحت شه،اما همین که اونا برای کمک جلومون زانو زدن! خودش کلیه سوار ماشین شدم و راهی شرکت شدم

آیسل:

-پس قبوله!؟؟

یاوری-هعی می شه خریدشون

-اِ..اِ آقا یاوری، کمد و کشو به این تازگی و نویی هیچ جا گیرت نمیاد.بزار بخرینشون همون روز اول همه میریزن تو سمساریتون!

ی لبخند زد و گفت-باشه دخترم،ما کم آوردیم.عصر میایم میبریمشون فقط تخت اینارو چی کار می کنی؟!!

-والا نمی دونم!

یاوری-ما ی همسایه داریم دنبال تخت دست دومه!فقط تمیز و تازه باشه میدیمشون به اونا

-آی خدا خودتو زنتو خیر بده‌ای تخت می موند که اونم رفت! مبلا هم همینطور .بقیه چیزاهم که چوبین و به درد شما می خوره!

نگاهی به ساعت مچیم انداختم ساعت ۱ بود و من ساعت۲ بلیط داشتم.بقیه لباسای بارانم جع کردم و انداختم تو چمدون...نگاهی به کل خونه خالی انداختم،یادش بخیر چه شبا و چه روزایی با باران تو سرو کله هم میزدیم!

نگاهم کشیده شد سمت حموم!

-باران!

باران-چه مرگته؟؟

-می گما ما توحموممون وان نداریم،وگرنه تاحالاچن بار خودکشی می کردم،لامصب خیلی کلاس داره!!

باران-چیه باز زده به سرت؟؟

-مگه چیه من تو این موزیک ویدیو ها زیاد دیدم واسه اونه می گم کلاس داره

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-ببند بابا ولی از ی رفتارت خیلی خوشم میاد!

موهامو ریختم تو صورتم تا زخم پیشونیم معلوم نشه.با صدای بوق آژانس از خونه زدم بیرون.

توماشین نشستم و شیشه رو ی ذره زدم پایین!

منو باش می خواستم تهران بمونم ! نظرم داشت تغییر می کرد اما با این حرف غزل نمی موندم بهتر بود!

نمی خواستم منو ببینه و ناراحت بشه،آخه چرا اهورا باید از من خوشش بیاد؟

همون بهتر که دارم بر می گردم،بابا اینا رو از شر اون شهروز راحت می کنم.

شهروز:

باصدای تقه در دست از کار کشیدم-بفرمایید

منشی چابلوسم اومد تو.با اون صدای کفشاش رفته بود رو اعصابم

احمدی-جناب نیکزاد قرار ملاقاتتون با شرکت...الانه.اومدم یادآوری کنم

-تشکر ، عموم رفته؟؟

احمدی-همین چند لحظه پیش شرکتو ترک کردن برن

-بفرمایید

پشت چشمی نازک کرد و از اتاق رفت بیرون

-خیلی حال و حوصله دارم بیام به پشت چشم نازک کردنای اینم برسم!

کت قهوه ایمو از رو صندلی برداشتم و سویچ به دست از شرکت خارج شدم.

-اینام حوصله دارنا،دیگه تو همین شرکت قرارتونو میزاشتین. ی ساعت باید بری بیرون

بالاخره رسیدم به رستوران رامسر پلازا.خدایی دست کارکناش درد نکنه چقدر معرکس این رستوران.ماشینو پارک کردم و پیاده شدم اومدم برم تو که خاله رو دیدم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حتما اومده رستوران ی فازی ببره! فاصلش باهام زیاد بود،طوری که منو نمیدید!البخند زنان رفتم سمتش اما همون جا خشکم زد!

-علی؟!!!!!!

راه رفته رو برگشتم و از دور زل زدم بهشون!

اینا باهم چه ارتباطی دارن؟!! شاید چون عمو حسین اینجاس این رفیقش علیم اومده به خالم خبر دادن!!

خودمو داشتم قانع می کردم اما عقلم قانع نمی شد! گویشمو از کتم بیرون آوردم و شماره خاله رو گرفتم،یکم بوق خورد و صدای استرسیش تو گوشی موج زد!-الو شهروز

-سلام خاله جان

شهره-سلام پسرم خوبی؟!

-خوبم چه خبرا؟؟!

شهره-سلامتی

-ای خاله جان کپک زدیم تو شرکت

شهره-می گذره!

خیلی سعی می کرد خودشو خونسرد نشون بده،علیم زل زده بود بهش

-چه خبر از خونه!؟؟

شهره-سوت و کوره،شمیمم که خونه نیست منم با الماس تنها خونم

اوهع ! پ می پیچونی خاله اره؟!!

-خاله راستی قراره جای علی همون آیسل مشغول به کار شه!!

حتما با گفتن این حرفم باید ی چیزی از حرصش می پروند اما بر خلاف تصورم فقط گفت مشکلی نیست!

ینی علی چی بهش گفته؟!! اصلا عمو از اومدن اینا خبر داره؟!!

ی خدافظ گفتم و تماسو قطع کردم.

خاله ی تاکسی گرفت و از علی جدا شد،علیم رفت پی کارش

صبر کنن ببینم گفت منو الماس تنها خونه ایم؟!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سریع شماره خونه رو گرفتم.الماس جواب داد-بله؟

-سلام الماس خانوم،خالم خونس؟!

الماس-سِلام ریکام،خلجینی باز وردِن برون (سلام پسرم،خاله باز رفتن بیرون)

-باز رفته بیرون؟!!!!!

الماس-بله ریکام،همیشو شوماها وردنه برون،خلجینی هُم وره برون

(بله پسرم،همیشه شماها رفتین بیرون،خاله هم میره بیرون)

الان دیگه برام روشن شد که خاله دنبال ی چیزیه یا این که داره ی چیزی رو ازما قایم می کنه!

گوشیو قطع کردم،خواستم برم و از قضیه بویی ببرم اما یاد قرار افتادم.

-به خشکی شانس.اگه نریمم فضولیمون رو می شه!

عموحسین-اقای شریفی از این که پیشنهاد کار با مارو قبول کردید سپاس گذارم.

شریفی-همچنین

هرسه از رو صندلی هامون بلند شدیم ، حواسم به حرفاشون نبود اصلا چیزی از امروز نفهمیدم!

عموحسین-گوشـــِت بامنه شهروز جان؟

-هان؟؟ بله ؟

شریفی-معلومه که حواستون خیلی پرته؟؟

نکه چون عاشق ریخت و قیافتم واس اونه حواسم جمع نیست

-نه! این چه حرفیه فقط ی مسئله ای پیش اومده،با اجازتون من از حضورتون مرخص شم.

شریفی-خواهش می کنم.بفرمایید

من-پس با اجازه

عموحسین-جوونن دیگه مثله زمون ما

شریفی-بله همینطوره

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عموهم خوب تیکه میندازه ها!!!

سرمو گذاشتم رو فرمون.حق من نباشه که از کار خاله سردر بیارم.

-نه چرا حقم نباشه؟؟ اون مثله مادرمه،نباید هیچ چیز مخفی بینمون باشه.البته که اگه مخفی باشه!

توکل راه خونه ذهنم دگیر بود.اصلا شاید قرارشون راجبه ازدواج آیسان با بنیامین باشه؟؟!!

نفهمیدم کی رسیدم جلو در حیاط.سریع پیاده شدم،دوییدم سمت ویلا که صدای ترمز ماشینی مانع از حرکتم شد.

برگشتم سمت ماشین.ی تاکسی بود،بعد چن لحظه خاله از ماشین پیاده شد.

پول راننده رو داد و تازه چشمش به من افتاد.

با قدمای محکم رفتم سمتش،تو چشمای میشی خونسردش خیره شدم.خونسردی که حرصمو بیشتر می کرد!

-که بیرونی؟!!

شهره-آره بیرون بودم لازم نبود بهت بگم!

-اون وقت چرا؟

شهره-زیاد مهم نبود!

-قرار داشتن تو رستوران اونم با علی! زیاد مهم نیست؟ شاید از دید من مهمه!؟

از حرفم جاخورد اما سریع گفت-درسته با علی بودم

جالب شد که انکار نکرد-و...

شهره-و اینکه موضوع بحثمون در مورد آیسان و بنیامین بود!

پس حدسم درست بود.ادامه داد-از این که من قبول کردم بیام خواستگاری جا خورده بود.منم برای بستن دهنش رفتم جلو

شکی تو دلم بود راست نمی گه اما کاملا مطمئن حرف میزد.این مطمئن بودنش شکمو از بین برد.

شهره-بازپرسی تموم آقا کوچولو بد بین! جدیدنا دوربینم شدی؟!

-شرمنده خاله جان! از دور دیدمتون

یکی زد رو شونم و رفت تو ویلا.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-منو باش چ زود جوگیر و سریعم!!!

خواستم برگردم شرکت اما کاری نداشتم پس رفتم تو ویلا.....

آیسل:

من-آقا بپیچید تو این آسفالته

راننده-چشم خانوم

عینک دودیمو زدم روچشمام و شالمو درست کردم.چشمم خورد به آیینه راننده.

آینشو رو صورت من دقیق کرده بود و ی پا رانندگیو داشت و ی پام زل زدن به من.یکم نگاش کردم از روبره که نرفت.تقریبا رسیدیم نزدیک خونه پس شیر شدم!!-افتاد؟!

راننده-چی؟؟

-چشماتون

دقیق شد رومن و گفت-واسه چی بیافته ؟

-همین جاس نگه دارین

وایساد منم شیرتر شدم و گفتم-ابابی برو به زن و بچت برس . واس ما شده راننده چشم هیز!

درو محکم بستم و باقدم های بلند رفتم سمت خونه.

در حصارِ، حیاط باز بود و صدای شیر اب میومد.

اوهع این زنه کیه؟؟ داره فرش می شوره؟!

-ببخشید

برگشت سمتم.اووو عجب قیافه شرقی داره این!

زنه-بفرمایید؟!

-شما؟من دختر رادمهرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زنه-اهان نشناختم.من خانمم!

اومدم نزدیک تر و گفتم-میدونم خانومید اسم شریفتون چیه؟!

منو باش چه تریپ خوش حرفی و با ادبی برداشتم.خدایی این لات حرف زدنامم کم کنم خوب می شه ها! فقط واسه پسرا به کار می گیرمش!

زنه-گفتم،خانمم

پوزخندی زدم و گفت-خانوم جان میدونم خانومی اسمتون چیه؟!

زنه-خودتون که گفتید؟!

-جان؟!

زنه-خانم!

-ای خدا بابا میدونم زنی اسم..ت

یهو یکی از پشت منو بغل کرد.سریع برگشتم سمت طرف و دفاعی شدم

-اِ..اِ این که بارانه!!

باران-ای خاک تو سرت بی احساس! خب منو بغل می کردی!

بغلش کردم و گفتم-انگار بعد ۱۰ سال برگشتم

باران-برو گمشو ، نفله خود خواه!!

از بغلم جداش کردم و گفتم هله و هاله کجان؟!

اینو که گفتم پوفی کشید و گفت رفتن شیراز! هله منتظرت بود اما دیر اومدی!گفتش بعدا بهت زنگ می زنه

-چه حیف

باران-آره،حالا بگو ببینم چرا داشتی با خانوم بحث می کردی؟!

در حالی که نگاهم سمت زنه بود که داشت فرش می شست گفتم-بابا من هعی می گم اسمت چیه؟ می گه خانم!

باران-خب خانومه دیگه!

-هان؟!

یکی زد تو سرم که باعث شد موهام بریزه تو صورتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با دهن باز گفت-اسمش خانومه!

تازه دوهزاریم افتاد چه شوتم!! اومدم چیزی بگم که دیدم باران زل زده به موهام

-چه مرگته؟!

باران-موهات؟!

-چیه آتیش گرفته؟!

باران-نچ نچ چه نسکافه ای کرده موهاشو

یاد فیلم گشت ارشاد افتادم و گفتم-خواهر بسیجی نسکافه ای نیست و عسلیه!

باران-ای مرض! بابا نسکافه ایه!

-میدونم داشتم شوخی می کردم

دس از دید زدنم برداشت و گفت-بریم که خواهر آیسانم اومدن خواستگاریشو بله رو داد و موند خواستگاری باران خانوم که کنسل شد

ی جیغ بلند کشیدم و گفتم-چی؟؟ کنسل شد؟!!!!!

باران-آروم عزیزم، بله بله . من علاقمو نسبت به غلام علی بهش گفتم.اونم قبول کرد.فکنم یکی دیگه ای رو دوست داره!

-غلط کرده یکی دیگه ای رو دوست داره!!!

باران-هان؟!

عجب سوتی

-هیچی بابا تو چرا گفتی غلامو دوست داری؟؟

باران-چون بهترین صلاح بود! هم این نمیومد خواستگاری! هم به غلام خیانت نمی کردم

یکی زدم تو سرش-خاک!!

باران-می گما خونتون آژانس بختی زده!؟ هرکی میاد واسش خواستگار میاد!

-آره دیگه فقط من طلسمم! پس خواهر ماهم رفتنیه!؟

باران-درسته ابجی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب پس ماهم لنگرمیندازیمو کنگرمی خوریم!!

باران-هی همون! درود بر برگشتت ای آیسل من!

نگاهی به سرو وضعم انداختم.مثه همیشه کفش بندی با مانتو جلو باز مشکی.ی پیرهن قهوه ایم زیرش و اما شلوار پوشیده بودم نه دامن

از تریپم گذشتم و یاد شهروز افتادم.بی شعور بی شخصیت بی ادب!

وقتی فهمید برگشتم از طریق بابا بهم فهمونده بود باید امروز صبح سرساعت جلو دم خونه باشم.عوضی!!! الان نیم ساعته منو کاشته!

تکیه دادم به حصار حیاط و به آسمون خیره شدم .تو این دوروز که اومدم مامانم باهام خوب شده ولی ای کاش..ای کاش باز بینمون خراب نشه!

خدایا شکرکرمت که باهام خوبه!یاد زخمام افتادم.

زخم پهلوم که خوب شده و دیروزم بخیشو کشیدم و همچنین پیشونیم!

اما شانس آوردم اثر زیادی از رد زخم رو پیشونیم نیست!

صدای گاز ماشینی رو شنیدم.خودش بود،ای بی نزاکت!

شیشه سمت منو کشید پایین و گفت-دست من نبود زمان زود گذشت

ای هم توبمیری هم اون زمانت!

متوجه نگاه خیره یکی شدم!متوجه بودنم درسته! کسی نبود جز هوخشتره!! نه کسی نبود جز نگـــــــــــــار!

با بهت به من و ماشین این شوماخر بی شخصیت زل زده بود!

اومد نزدیک تر،نگاهمو ازش گرفتم و در ماشینو باز کردم.

-گرصبر کنی! زِ نگاه خیره غوغا سازی!!

شهروز با تعجب گفت-بله؟!! بیا سوارشو معلوم نیست چی می گی

-بله اینجوریاس!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سوار ماشین شدم،نگارم رسید به ما با لوندگی گفتم-بریم عزیز دلم که خیلی دیر شده!!

برگشتم و نگارو نگاه کردم-روز خوبی باشه براتون نگاهِ خیره!!

ماشین راه افتاد.منم با یاد قیافه متعجب و حرصی نگار ریز ریز می خندیدم!

اصلا متوجه کجا میریمو شهروز نبودم.

وقتی که خودمو حسابی از خنده خالی کردم روبه شهروز گفتم-آقای نیکزاددددددددد!!الان کجا میریم؟

ازقصد دش رو کشیدم!

جوابی نداد.قیافش که اخموبود،ای بمیری تو و اون اخمت! ایـــــــــش!

بعد چن لحظه گفت-میریم ی جایی کار دارم شماهم که مشاوری و تو دامپروریم استادی پس حرف نباشه!

زیرلب گفتم-برو بابا توهم،معلوم نیست ی دفعه ای چش شده!

اوهع اگه این شرکتشون باشه که دیگه خیلی مسخرس!

این همه اینا مایه تیله دارن بعد شرکتشون نقلیه و کوچیک حالا همچینم کوچیک نیستا نه آیسل!؟

دستم رفت سمت دستگیره ماشین که با صداش همون جا قفل کردم-پیاده نشو من با بنیامین و یکی از شرکام برمی گردم باید بریم ی جایی

اینو گفت و پیاده شد رفت

-یاخدا!! ینی چی؟! چن نفر به ی نفر!؟

نکنه منو ببرن سربه نیست کنن!؟خدایا خودت کمکم کن،عجب غلطی کردم به باباگفتم من به جای اون برای شهروز کارمی کنم!

-نه آیسل تو بهترین کارو کردی! اصلا ینی چی بابات بیات جلو ی بچه جوجه تیغی خم و راست شه!

گفت بنیامین و یکی از شریکاش! خب بنیامین که دیگه خواهر شوهرمه!

این شوماخرم که میزاریمش به اسم آشنا!

می مونه من و اون شریکه!پس مساویم مشکلی نیست.

ی ربع رفت و این نیومد! نگاهی به ساعت مچیم انداختم رو ۱۵/۹ بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ای بمیری که دیر میای! ناخداگاه دستم رفت سمت داشپورت.بازش کردم چشمتون خوش بین باشه پرتوش کاغذ بود.

من-شلخته خاک برسری چیز مخفیم نداره من فضولی کنم سر تخته بساونت الهی

دست به سینه زل زدم به در ورودی شرکت.

چشمام کم کم داشت سنگین می شد که ی صداهایی شنیدم!

-شهروز بهش بیهوشی زدی؟

-نه بابا این خودش بیهوشه نیازی به دست ب عمل بردن نی!

-خوب بیدارش کنید

-ولش کن مخ آدمو میخوره سامان!

جان؟!! س...سامان،سریع چشمامو باز کردم و گفتم-کارتون تموم شد؟

بنیامین-سلام خواهر زن

برگشتم عقب،ای جان سامان خودمونه!-سلام...اِ شمایید!؟

سامان-سلام آیسل خانوم خوبید؟!

-بله خوب هستم ، شریک آقای نیکزاد شمایید؟!

سامان-بله

بنیامین-شماها همو از کجا می شناسید؟

سامان-قضیش مفصله بعدا برات می گم

دوباره دست به سینه شدم و روبه جلو زل زدم. شهروزم بی حرف استارتو زد.

حالا کجا میریم خدامیدونه....

شهروز:

تمام حرصمو با فشاردادن دستام روفرمون خالی می کردم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیینه ماشینو دقیق کرده بودم رو سامان،ازپشت آیسلو می پایید دیوونه!

آیسلم انگار نه انگار سرشو تکیه داده بود به پنجره و به آسمون نگاه می کرد،بنیامینم که آدم نیست همش داره به یکی اس میده!

این سامان آیسلو ازکجا می شناخت واسم ی سوال بزرگ بود!

واقعا اینا همو چه جوری می شناختن؟!

فکرمو آزادکردم،نباید میزاشتم درگیر چیزی یا کسی بشه اونم کسی مثله آیسل! فکر کردنشم دیوونه کنندس!

چرا اون موقع که نگارو دید گفت عزیزم دلم! اونم به من؟

حتما خواسته نگارو حرص بده اما فکنم برعکسم معنی بده!

اینکه بخواد حرص منو دراره،چرا می خواد منو دیوونه کنه؟

خاک تو سرت بدبخت! ما درگیریم باخونوادشون حالا من اومدم حس پیدا کردم به.....

با صدای بنیامین به خودم اومدم-ی ذره مونده بود ردش کنیا!

-باشه بابا توهم

وارد شهرک دامپروری رامسر شدیم!بهترین کاری که من و عمو اینا تو عمرمون انجام دادیم همین سرمایه گذاری و شراکت تو شهرک دامپروری بود!

نگاهی به آیسل انداختم.با تعجب به شهرک درحال ساخت نگاه می کرد.

خوبه این دامپزشک شدا وگرنه ضعیفس! میبردمش سرزمین نصف می شد!

ماشینو ی جا پارک کردم و هرسه نفر پیاده شدیم.

ساختمون دامپروری بغل ما ساخته شده بود و گاوهاشونم وارد سالن کرده بودن.

اما چون خود من و بقیه می خواستیم روش نظارتی داشته باشیم آهسته آهسته تو ساخت دوتاشون پیش میرفتیم!

اول که سرمایه گذاری کردم می گفتن کاری به کار ما نداشته باشین دیگه خودمون میسازیمش اما من و عمو پافشاری کردیم و اینجور شد که پول بیشتری برای سرمایه گذاری بردیم وسط!

آیسل خودشو رسوند به من و گفت-نیکزاد

-چیه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل- این دوتا سالنه برای شماست؟

-آره توروهم آوردیم اینجا چون ی چیزایی تو دامپزشکی حالیته!

اخم کرد و گفت-ی چیزایی نه و خیلی چیزا!

روشو ازم گرفت و با بنیامین اینا همراه شد....

-خب نظرت چیه؟ خوب پیش میره؟

آیسل-از نظر من و دامپزشکا باید فضای مناسب زیست محیطی داشته باشه و همچنین علوفه های خوب و این که تهویه مناسبیم داشته باشه!

-روهم رفته....

آیسل-روهم رفته خوب پیش رفته،سالنی که گاوا توشون نگه داری می شه عالیه!اما مهم تر از همه سلامتیشونه واز انتقال بیماریهای مشترک انسان و خود گاوا باید جلوگیری کرد، که باز اونم برمی گرده به کسایی که مسئولیت گاوا را به عهده دارن اما شرط اول خودِ سالنه

نه بابا اینکه خیلی حالیشه!!!

آیسل-خوب حالیمه نه؟!!!

با بی تفاوتی پشتمو کردم بهش و گفتم-هعی بد نیست!

نگاهی دوباره به سالن انداخت و باهم هم قدم شدیم.

-حواست باشه ها

آیسل-حواسم به چی باشه؟

-به این پِهن ها!!!

آیسل-همچین می گه گفتم به بمبی مینی چیزی می گه!!

-به هرحال گفتم بگم

ی پوزخند مسخره زد و جلوتر از من رفت که یهو رفت تو ی عالمه پِهن!!!!!

تا اون صحنه رو دیدم زدم زیر خنده

رفتم نزدیکش و باخنده گفتم-که حواست بود رادمهر!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-نیکزاد نیشتو ببند بیا کمک

-کمک؟!

نگاهی به دوتا پاش انداختم که تا مچ تو پِهن بود.باز خندم گرفت

آیسل-ای حناق ۲۴ ساعته با ی خواب آورم روش بگیری به حق پنج تن!

-من نزدیک تو نمیام بو میدی!!

نمیدونم چرا دوست داشتم حرص بخوره! از کنارش رد شدم.

و بلند گفتم-ماشینمو گلی کردی اینم پاداشت!

همون موقع صدای سامان از پشت اومد،برگشتم سمتشون

سامان-آیسل خانوم هرچه سریع تر ازتوش بیاین بیرون

آیسل-چه جوری بیام همش پِهنه!!

سامان-دستتونو بدین به من!

چه زود پسرخاله شد این سامان!! اومدم برم با کف گرگی تو صورتش که دست آیسل تو دستش قفل شد!

آیسل:

وبازهم دست به قلم می شم،برای شروع ماجراهای جدیدی که اتفاق افتاد.خوشحالی برای بودن درکنار بقیه و غم برای این همه پستی و بلندی و رمز و راز!

۱ ماه تو اوج سرعتش گذشت! و باز هم مهر و منتظر شدن همه ی کشاورزا ....منتظر بهترین جواب(پول) از شرکتایی که چای ها و محصولاتشونو فروختنن.

با تموم توانی که من و بابا داشتیم تونستیم با کارگرای شهروز محصولات چاییمونو که داشت از دست میرفت برداشت کنیم.

این ۱ ماه پر از تلاش و سختی منو از مامان و آیسان دور کرد و به بابا و سامان نزدیک تر!!

شاید این دوری بهترین باشه برای من!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

واما کشف من از سامان! فهمیدم که ... اون بارانو دوست نداشته و حتی منتظر ی چراغ سبز از باران بوده که خواستگاری منتفی شه!!!

و همینطورم شد! فهمیدم جای باران به من علاقه داره!

خودش ی روز تو شهرک دامپروری بهم گفت! نمیدونم خوشحال باشم یا ناراحت! اگرچه که خودمم ی حسایی بهش دارم!

از این که حسشو بهم گفت ی جوری شدم.راستش از ی طرفم مدیون شهروز شدم! اگه منو نمیبرد تو اون شهرک که روکارا گاهی نظارت داشته باشم عمرا تو ۱ ماه با سامان هم کلام میشدم!

از همه حسا که بگذریم این رابطه مخفی بابا و شهره خانوم منو حسابی مشغول کرده!

اما ی سوال برای گرفتن دلیل برام گرون تموم میشه!

باران-دختر دستت نصف شد بسه

-گیر میدیا!!

باران-غزل عجب غلطی کرد برات دفتر خاطره خرید!

با اسم غزل یاد حرفش افتادم که گفت اهورا منو دوست داره!!!

-باران می گم اگه،اگه ی دختره باشه و دونفر دوستش داشته باشن خوش به حالشه؟!

باران-اوه...اوه....خوش به حالیم رد کرده!لیلیه واس خودش حالا کی رومی گی؟!

-هیچکی مهم نیست یهو مغز فندقیم فعال حسی شد!!!

باران-بگیر بخواب دیگه

دفترو بستم و گفتم-هوی مگه خودت اتاق نداری!؟

رفت و رو تختم دراز کشید و گفت-نامرد بعد عروسی آیسان میرم مشهد چه طور دلت میاد امشبو بی من باشی!؟

-بروگمشو منحرف

باران-عزیزم از اون لحاظی که تو فکرمی کنی نه از لحاظ خواهری!!!؟؟

حمله کردم سمتش و با متکام کوبیدم تو سرش

باران-وحشی عوض ناراحت بودنته؟؟

-دارم بهت پاداش میدم،هرکی جای توبود غش می کرد از این همه حس مرحمت من

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-ای بمیری با اون حس مرحمتت

باران-اوه اوه بابا پدر چشاتو درآوردیا!

-حرف نباشه ناسلامتی عروسی خواهرمه ها!

باران-چقدرم که شماها همو دوست دارینو آماده واس پایکوبین!

-عزیزم،ربطی به دوست داشتن نیستش مهم اینکه همه می شناسنت!

باران-بعد بشناسن چی می شه؟؟؟

-چیز خاصی نمی شه برات شوور گیر میاد

باران-بدبخت ترشیده!

رژلبُ از دستش قاپیدم و گفتم-بشین به خودت برس ترشیده تو یی

باران-به تو می گن ی دوست عالی!!

-از چه نظر؟!

باران-خواستگارِ دوستتو توی نگاه دزدیدی

-نکه تو هم عاشق بودی؟!

اومد روبه رو وایستاد و ی رژگونه برام زد-همین که از دستش خلاص شدم کلیه!

-آخرشی!

لباسمو پوشیدم،ی لباس مخملی تا رو زانو به رنگ سبز کله اردکی! از بالا تا گردنم حالت حلقه بود در کل پوشیده بود فقط قسمتی از گردنمو هم می پوشوند.ی کمربند مشکی باریک دور کمرش بود که حالت چین میداد به لباس.ی ساپورت مشکی با نیم بوت های مشکی مخملی.

درکل تریپم خوب بود،بارانم ی لباس بلند آبی فیروزه ای پوشیده بود که حالت ضربدری بود قسمت بالاش.

داد زدم-خاله فاطمه!

یکم بعد خاله فاطمه اومد،دستشو گرفتم و باهم رفتیم رو تخت نشستیم،پشتمو کردم بهشو گفتم-خاله دمت درست ببینم چه مدلی می بافی برام!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فاطمه-بهترینو می بافم

اینو گفتو افتاد به جون موهام!

یکم که گذشت حس کردم دستاش می لرزه!برگشتم سمتش،چشماش پر از اشک بود.ای جان

-خاله جان

فاطمه-بله دخترم؟

-چرا گریه می کنی ؟

فاطمه-دخترام نیستن واسه اونه

صورتشو با دستام قاپ گرفتمو گفتم-بابا من میدونم کشته مرده عروسی آیسان نیستن واسه اونه که نیومدن،کافیه عروسی من یا اون باران خنگه باشه با کله میان

خندید و دوتایی زل زدیم به باران که داشت خودشو می کشت موهاشو اتوکنه

باران توپید بهمون-هان چیه نگاه می کنید؟! ماکه کسیو نداریم مدل بده به موهامون

-بزار خاله جو موهامو عوض کنه،ی شاهکاری میزنم روموهات خرکیف شی

باران-مسخره

-مس گاوه نه خر

باران-بروبابا حال ندارم

-تو حال نداری من اتاق ندارم

خاله دوباره مشغول موهام شد.

-تموم؟

فاطمه-بله!

سریع بلند شدم و رفتم جلو آیینه وایستادم،موهامو از دوطرف بافته بود و پشت سرم بای کش بسته بود.بقیه موهامم دور شونم پخش.

-کارت درسته ها

فاطمه-میدونم!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جونم اعتمادت خاله!

باران-ای قربون دستت خاله موهای منم ی کاری کن!مردم از بس موهام بوی سوختگی داد

-بلد نیست اتو کنه

باران-خاله این حسوده بیا دیگه

فاطمه-از دست تو

خاله فاطمه مشغول موهای باران شد.منم رفتم پایین پیش مامان و بابا.

-بابا آسیه کو؟؟

علی-رفته آریشگاه با عروس.دخترم خوشگل شدیا

علی-نظرلطفتونه جناب راد مهر

علی-سنگ نمک

همون موقع مامان اومد .ی کت ودامن سفید مشکی خوش دوختی پوشیده بود.

-مامان تیپت عالیه ها

اومد نزدیکمو لپمو کشید-نه به اندازه تو

بغلش کردم و گفتم-ممنون که بازم مثله سابق شدی

بابا ی نگاه غمگین بهم انداخت و گفتم-من پایینم

سریع رفت پایین .وا چشونه اینا!!!

شهروز:

کروات مشکیمو صاف کردم،.کت و شلوار مشکی با پیرهن مشکی و کروات پوشیده بودم،درکل سرتاپا مشکی..ی دستمو کردم تو جیب شلوارم و رفتم تو حیاط.تکیه دادم به ماشینم و رفتم توفکر.

هیچ خوشم نمیاد این سامان تو جشن باشه،ازش متنفرم بد جور

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تواین ی ماهی که گذشت وقتی قرار می شد بریم شهرک دامپروری آب دستش بود میزاشت زمین فقط واسه دیدن آیسل.

اصلا شاید تقصیر خودمه!! آره همش از گور خودم بلند می شه! اگه اون روز به ایسل کمک می کردم از اون پهنا بیاد بیرون! دیگه نه دستش تو دست سامان قفل می شد و نه سامان به خودش اجازه میداد خودشو به آیسل نزدیک کنه!!

این فکرا چیه شهروز!! همش غلطه!اصلا حس پیدا کردن به ی دختر اشتبامحضه!منی که دخترا رو عاشق خودم می کردم حالا خودم دل باختم اونم به ی دخترِ بی احساس که شایدم ازم متنفر باشه!

از حرصم شروع کردم به لگد زدن به سنگ ریزه های حیاط.

اجازه ندادم هیچ فکردیگه ای به آیسل منو درگیر خودش کنه!

ماشینو روشن کردم و از خونه فاصله گرفتم.همون موقع دیدمش که با ماشینش از حیاط خارج شد.

-خودخواهه مغرور.امیدوارم سامانم مثله من داغون کنی!!!

این چه حرفی بود زدم.از دست خودم شاکی شدم،رسیدیم به جاده اصلی گازشو گرفتم و ازش دور شدم.

تواین ۱ ماه کمتر باهاش کل کل می کردم،درواقع ی آدم دیگه ای شده بودم.حتی مخالف انتقامم شدم.فکرنمی کردم اینقدر عوض شم و مهربون شم.

گوشیمو از رو داشپورت برداشتم و ی اس به خاله دادم که خودشون با رها برن.ضبط رو پلی زدم و باحرص گازدادم.(نه تابستون نه پاییز آرمین)

روبرومی زل زدی تو چشمم نورا در حد نور شمع

تو واسه من میرقصی منم محو توام پس بی نقصی

خیلی لوندو عشقی تو دوس دارم چشای مشکیتو

واسم این چیزا ملاک نمیشه که چقد خوشگل یا زشتی تو

با تو زندگیم پر از آرامشه نمیخوام کسی قاطی ماها بشه

من شدم شیفته ی اون تیپ سادت با صورت کم آرایشت

نه تابستون نه پاییز هیچی جلودار ما نیست

زیر بارون قدم میزنم تا بشه موهای ما خیس

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من اینو میدونم پیشت میمونم یه دیوونم بدون تو نمیتون

من همیشه هستم پیشت بگو ببینم مگه اصلا میشه

تو رو ول کردو رفت ... از تو دل کندو رفت

من خوشم میاد اول نیستی با تو میچسبه فقط وی س ک ی

من دوس دارم فقط با تو باشم چون توش نمیبینم اصلا ریسکی

من دیگه زومم روت دست میکشم رو ابروت

امشب همه چیز عالیه فقط کاشکی صدای عودم بود

بعد با یه نوشیدنی با لباسای پوشیدنی

میریم با هم پارتی دوتایی با توی خوشگل بوسیدنی

من اینو میدونم پیشت میمونم یه دیونم بدون تو نمیتون

راستی تو یه آدم خاصی که هیچکسی مثل تو آس نیست

من با همه بدیهام خاصی دوسداری پشت من واسی

آخه با تو آدم آرومیم بازی نکن با روحیم

من عاشق قدم زدن با تو تو هوای بارونیم

با تو دارم یه حس راحت نیاز نیست به استراحت

میریم باهم سفر دوتایی آخر هفته طبق عادت

من حتی یه تار موتو اون عطر موتو

با دنیا عوض نمیکنم چون تعصب دارم رو تو

من اینو میدونم پیشت میمونم یه دیوونم بدون تو نمیتون

باتو همه چی میشه عالی تو یه ادم ایده آلی

که وقتی خب پیشم هستی هس نمیشه دیگه جای خالی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هرچقدر که خوب شدیم و مهربون دیگه بسه!

گوشیمو ی نگاه انداختم،۴ تا تماس بی پاسخ و ۶ تا پیام .همه و همه فقط از بنیامین.

حوصله خوندن هیچ کدومو نداشتم،ساعت ۹ بود.با بی حوصلگی از دریا دل کندم و سوار ماشین شدم،پیش به سوی باغ غفار.

با آوردن اسمش تصمیم گرفتم نابودش کنم اونم از طریق قاچاق هایی که می کرد.

صدای آهنگ رمانتیکشون همه جارو می لرزوند،ی عالمه ماشین جلوی حصار باغ بود.

ماشینو ی جا پارک کردم و رفتم تو باغ.

باهمه سلام و احوال پرسی کردم.آدمو سوال پیچ می کنن بد جورا

رسیدم به جایگاه بنیامین و آیسان.بنیامین که تریپ کت و شلوار شکلاتی تیره زده بود،آیسانم ی لباس عروس خیلی قشنگ تو تنش خود نمایی می کرد.

-سلام به جوونای عاشق

بنیامین-سلام و مرض،ای حناق.پسر مگه عروسی داشت نیست پَ چرا دیر اومدی؟؟

-بابا ی کاری پیش اومد خب

بنیامین-اونم چه کاری!!

آیسان ی کی به پهلوش زد و گفت-عزیزم اومد دیگه چی کارش داری؟!

-یاد بگیر

بنیامین-فقط چون آیسان گفت ترور شخصیتت نمی کنم

-بله بله...

ازشون جداشدم،خواستم برم پیش خاله اینا که صداش مانع از حرکتم شد-نیکزاد! تحویل نمیگیریا!

نیکزادو از قصد می گه که حرصمو دراره ای خدا.خدایا دیدی که من اصلا کاری باهاش ندارم خودشه جلوراهم سبز می شه!

عقب عقم اومدم و رو بهش گفتم-سلام رادمهر! الان تحویل گرفتم نورانی شدی؟

وایستاد و گفت-اوه اوه چه خودشم دسته بالا می گیره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دستام فعلا پایینه جلو تو عیبه بره بالا

ی خنده مسخره کرد وزیرلب گفت-بد عنق

-شنیدما زیر دست!

اخم کرد و گفت-صدبار گفتم به من نگو زیر دست

اخ که چقدر حرص می خوره می گم زیر دست!

-باشه زیر دست

آیسل-عقده ای

باز داره شروع می کنه! رودروش وایستادم و گفتم-کجا عقده ایم؟!

آیسل-هستی دیگه همش....

مرموزانه نگاش کردم-همش...

آیسل-خودت خواستی بگم.همش ادعای سلطنتیت می شه

-ادعـــــــــا؟!خب باشه هستم

نیشش باز شد و گفت-خوشحالم که باورت شد

-البته ادعا بودن خوبه جلف بودن بده!!!

اقا تا اینو گفتم جنی شد درست مثل خودم که رو ادعا حساسم.با پاشنه کفشش محکم زد رو پام.آخم در اومد.تازه متوجه تریپش شدم!!

خدایی این رنگه چقدربهش میاد!!! موهاشو نگاه چقدر قشنگ بافته شده!

دستشو آورد جلوم و تکونش داد-خوشگل شدم نه نیکزاد؟!

تا سه نشده بجنبم-نه بابا!! ی چیزی تو موهات دیدم اصلا شکه شدم بد جور!!

چشاش گرد شد و گفت-چی؟!

-انتظار نداشتم داشته باشی!!

آیسل-چی شده؟؟؟

اومدم حرصش بدم و گفتم-خیلی بده! حیف موهات نه خودت!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ی اخم کرد و گفت-نیکزاد من اعصاب اینام یخیه!

باز این لات شد!-شپش!

آیسل-هان؟!

-عزیزم شپش داری!!!

ی جیغ کشید و گفت-دروغگو حسود!از حسودیته! من موهام شپش نداره!

دستی به موهاش کشید و گرفت جلوم-اینارو گفتی!! اگه آره اینا که اکلیله آقای خنگ!

دستشو پس زدم و گفتم-ی من خالی کرده روسرش انتظار داره نگم شپش

دوباره عصبی شد و گفت-خوشت میاد حرصم بدی آره!!؟؟

-کلا وجودتم حرصم میده!

واقعا اینو نمیدونم چه جوری گفتم.فکرشم نمی کردم!

آیسل-باشه پس دیگه واست کار نمی کنم نیکزاد خان!

-چه بخوای چه نخوای باید کار کنی! اون کارگرارو مفدی ندادم براتون کار کنن!

دستاشو مشت کرد و گفت-خودخواه

-سنگ دل

آیسل-خود شیفته

-بی احساس

آیسل-سنگ دل و بی احساس تویی نه من!

اومدم جوابشو بدم که سامان اومد بینمون-سلام شهروز خوبی؟؟

باحرص گفتم-سلام خوبم شما چی؟؟خوش میگذره؟!

ی نگاه به آیسل انداخت و گفت-باوجود آیسل خانوم خوشیم رد کردیم!

دلم می خواست دندوناشو تو فکش خورد کنم آیسلم درجوابش گفت-اگه اونی که هست نباشه منم مثله توهم!!

منظورش بامن بود! اینو از نگاهش خوندم.نگاهی که فکرکنم تنفر توش موج میزد.

-چه خوب!از کی عاشق هم شدین شماها؟؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-برای دوست داشتن و عاشقی زمان زیادی لازم نیست.اما برای تنفر ی ساعت یا حتی ی ثانیه هم کافیه!

فکرنمی کردم ازم متنفر باشه برعکس حس من!

مستقیم زل زدم تو چشماش و گفتم-نه من نه توهم سودی نداره! اخرش می فهمیم همش درسته!خوش باشین!

حسم به آیسل گذراست! یاشایدم اصلا حس نیست و ی جور فکره.

آیسل دیگه برام مهم نیستی!!

آیسل:

پسره ی عوضی ازت....ازت متنفرم!!

سامان-آیسل؟

-بله؟

سامان-خب نمی خوای به بابات چیزی بگی؟

-درچه مورد؟؟

سامان-رابطمون دیگه!

یکی زدم رو پیشونیم-آخ....پاک یادم رفته بود،بیا بریم

اومدم برم که دستمو گرفت -البته که میریم بعد ی دور رقص دونفره!

بابا رمانتیک-باکمال میل موسیو!

سامان-اوه میبینم که محترمانه حرف میزنی!

-اشکالی داره؟!

یامان-نه خوبه که از مدل کوچه بازاری دست کشیدی

-دیوونه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستمو گرفت و دوتایی رفتیم وسط.دوتا دستامو گذاشتم رو شونش اونم دستاشو دور کمرم حلقه کرد.یکم بعد عروس و دومادم به جمعمون اضافه شدن.

سامان-می گم خواهرت افتاده توماه عروس بَرون!

-عروس بَرون؟!

سامان-نگو که نمیدونی؟!

-راستش اگرم قبلا میدونستم یادم رفته!

سامان-اولای پاییز وقتی که همه کشاورزا از زمیناشون ی سودی بردن.بیشتر جوونا عروسیشونو میزارن تو ماه پاییز.که هم خیر بوده تو زمیناشون و هم خوشبختی میاد تو زندگیشون

-آهان یادم اومد اسمشو یادم رفته بود.

سامان-راستی حنابندون گرفتین؟

-نه!

سامان-چرا؟؟

-آیسان نخواست!

سامان-حس می کنم رابطتون زیاد خوب...

پریدم وسط حرفشو گفتم-می شه بعدا درموردش حرف بزنیم؟

سامان-هرجور تو بخوای.

ی چرخ زدم که ی صدای آشنا اسممو صدا زد.وایستادم و اطرافو ی نگاه انداختم.

سامان-چیزی شده؟؟

-یکی صدام زد.

همون موقع صاحب صدا بغل دستم ظاهر شد.اِ ستاره!!

-به ستاره خانوم!

ستاره-سلام ستاره سهیل

باهم روبوسی کردیم و گفتم-تو اینجا؟!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ستاره-توکه مارو دعوت نکردی!

-به جون شوور نداشتم! یادم رفته بود

ستاره-بی معرفت.آقا شهروز دعوتمون کرده.

-چه آدم شد این گاو ما!!

ستاره-گاو؟!

-ول کن مهم نست

ستاره-آیسل همین روزا عروسیمه!!بابام گچ پاشو باز کرد

-ایولا ی عروسی دیگه افتادیم!

ستاره-فرصت طلب

-فرصت عروسی رو باید به پا داشت!!

ستاره-من برم پیش شوهرم!!

-برو شوهر دوست

برگشتم سمت سامان-دوستت بود؟

-آره تو بیمارستان باهاش آشنا شدم پرستاره!

سامان-که اینطور

ای دمت درست که سوال پیچ نمی کنی.شروع کردیم به رقصیدن.

سامان-آیسل؟

-بله؟؟

سامان-روز اولی که همو دیدیم یادته؟؟

-آره

سامان-اون موقع ی لحظه گفتی رادمهری هارو می شناسی گفتم ای خدا کاش این باران باشه!!

یک زدم رو شونش و گفتم-هووو درمورد دوست من درست حرف بزنا!

سامان-باشه کچلم نکنی فقط!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ی لبخند زدم که چال گونم معلوم شد،اینو از نگاه خیره سامان رو صورتم فهمیدم.

سامان بهم نزدیک شد و چال گونمو بوسید!

شهروز:

با اون حرکت سامان جا خوردم.بی اختیار از روصندلی بلند شدم و وایستادم.این حرکتم از چشم دوستم سیاوش دور نموند.

بغل دستم وایستاد و رد نگاهمو دنبال کرد و رسید بهشون.

رو حرکاتم کنترلی نداشتم،به سمتشون رفتم که وسطای راه یکی بازومو محکم گرفت.

سیاوش دوست دوران راهنماییم بود،درواقع دو تایی با سامان تو مدرسه جور بودیم.تنهاکسی که با کوچیک ترین حرکتم فکرمو می خوند.آدم درست و تیزیهُ واسه همینه پایشم.

-سیاوش ول کن

سیاوش-نه بیابریم.

-گفتم ولم کن تا دهن سامانو خورد نکردم!

سیاوش-این بی اعصابیت کار دستت میده!

-آره واسه همینه...

بقیه حرفمو ادامه ندادم که گفت-می شنوم!

شاید اگه به کسی می گفتم بهتر بود.باهاش هم قدم شدم.

چرا من اینقدر زود نرم شدم!!! آدم سرتقیم اما نه نرم.

رفتیم سمت میزی که از جمعیت دور بود نشستیم.

سیاوش-میدونم سخته ولی سعی کن از ی جایی شروع کنی!

-خب....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز همون شهروزِ مغرور و تخس مانعم شد-حوصله داری؟ گور بابای حس عاشقی و دوست داشتن! من هیچ حسی به کسی ندارم

از روصندلی بلند شدم، خواستم برم اما پاهام سد راهم شدن.باید بایکی حرف میزدم.بنیامین که دهن لقه اما سیاوش نه.

نشستم و صفحه خاطرات گذشتمو باز کردم.خاطراتی که هرچند کم بود اما پر از نه من نه تو بود.!

آیسل:

-بابا سامانو که می شناسی؟؟

علی-البته

یکم به سامان نزدیک شدم و به بابا گفتم-خب...من و سامان بهم علاقه داریم!

به وضوح دیدم که بابا جا خورد.منتظر این حرفش بودم که گفت-آقا سامان که قبلا خواستگار باران بودن!

-درسته بود اما در آخر به جایی نرسید!

علی-ببین آیسل، علاقتونو درک می کنم. دیگه بزرگین و می تونین تصمیم خودتونو بگیرین اما من نمی خوام مثل آیسان زود تصمیم بگیرین.نمی خوام بگم که آیسان اشتباه کرده نه منظورم اینکه باید بیشتر فکر می کرد.

سامان-آقای رادمهر ماهم عجله ای نداریم، فقط گفتیم که شما از حسمون خبر داشته باشین.

علی-کار خوبی کردید

سامان-شما خیلی خوب جوونا رو درک می کنین

-بابای من بهترینه آقاهه

سامان-بر منکرش لعنت!

اووو نه بابا

-بشمار!

سامان-با اجازتون من از حضورتون مرخص شم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

علی-بفرمایید

-فعلا

با رفتن سامان رو به بابا گفتم-بابا ما تاکی باید برای شهروز کار کنیم؟

علی-کارگراشو ی ماه در اختیارمون گذاشت و توهم فکر و کارت رو براش گذاشتی.خیلی دوست دارم ازش جداشیم اما خودت میدونی وضعیتمون خیلی روندش خوب نیست و اینکه، چیدن ترنج و پرتغال هاهم به زودی شروع می شه!

-پس با این حساب فعلا مونده!!

علی-می خوای بهش بگم....

نزاشتم حرفشو بزنه و گفتم-تاآخرش هستم بابا

ی لبخند مهربون بهم زد و رفت پیش چندتا از آشناها همون موقع شمیم و آسیه سر رسیدن و باهم گفتن-سلام بر آتیش بیار مجلس

-علیکمُ سلام خواهران

آسیه-آبجی زدی تو فاز چادری؟!

چقدر من بدما!!! خواهر کوچیک به این باحالی دارم بعد دو کلمم باهاش نمی حرفم ای سنگ دل.یاد حرف شهروز افتادم

نه من نه توهم سودی نداره! اخرش می فهمیم همش درسته))

-حرفش راست بود نه!!!

دستی جلوم تکون خورد که باعث شد به خودم بیام.

آسیه-کجایی تو؟؟؟

-در تویلم عزیزم! تو فاز عملیات وضع حمل ی گوسفند بودم

آسیه-آه چندش

شمیم خندید و گفت-ی دونه ای تو

-بله دیگه ستارم واس خودم نه نه ماه معنی دیگه اسمم ینی مهتابی!!

آسیه-باز شروع کرد.این اسم تو هروز ی معنی میده!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو به شمیم گفت-شمیم جون این با اسمش از موقعیت ها سو استفاده می کنه!بیا خودمون بریم به کیس هامون برسیم!!

-جان کیس هامون!؟ قلم پاتو می شکونم

آسیه-شوخی کردم بابا غیرتی

-غیرتی و مرض! من هم سن تو بودم چشام قد نربکی بود و درس می خوندم

آسیه-غلط کردم

-حالا شد ، هری برو.شمیم حواست بهش باشه ها!

شمیم-چشم پرنسس من!

نه به اون داداشش که هی منو حرص میده نه به این آبجیش که پرنسسشم!

عجبا!دوباره زل زدم به جمعیت.

آیسان و بنیامین وسط بودن و همچنین دسته گل محمدی نگار خانوم!،ی لحظه آیسان برگشت سمت من! ی نگاه پر نفرت بهم انداخت منم از حرصش ی شکلک براش درآوردم.

-هی من چیزی نمی گم این کار خودشو می کنه!

ای بگم سیه بخت شی! یاخدا نه نه اشتباه شد! اونوقت میاد خونه برامون مغز نمی زاره.

-خدایا کرمتو شکر از خوشبختی ماهم به این بده از شرش راحت شیم.

تکیه دادم به صندلی و به اطرافم نگاه کردم.رو آخرین میز شهروز و ی پسره نشسته بودن.شهروز تکیه داده بود به صندلی درست مثله من واما با آسمون نگاه می کرد و حرف میزد.

منم به آسمون نگاه کردم.

-والا چیز خاصی نیست توش! به زور ی ستاره هم معلوم میشه!پسر مردم چه با احساس بهش نگاه می کنه!

اصلا به من چه که چه غلطی می کنه! به زودی از شرش خلاص می شم.

شهروز:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چنگی زدم تو موهام،سیاوش متوجه کلافگیم شد و گفت-شهروز جان

-هوم؟

سیاوش-به عشق تو نگاه اول اعتقاد داری؟

-هه! عشق در نگاه اول؟! من حتی حس عشقم درک نمی کنم چه برسه مثل این بنیامین یا....

زل زد تو چشمام.با صدای عصبی گفتم-یا عشق در نگاه اول آیسل به سامان!

سیاوش-پس حست نسبت به آیسل چیه؟!

اطرافمو ی نگاه انداختم رو یکی از صندلی ها دست به سینه نشسته بود.

-هرچی هست عشق نیست ی جور عادته اونم زود گذر!

سیاوش-عادت که نه ی نوع دوست داشتنه!

-دوست داشتن؟!

سیاوش-آره دوست داشتن با عشق زمین تا آسمون فرقشونه!

-حتی این حسم درک نمی کنم!

سیاوش-می خوای چی کار کنی؟!

-توکه از اول آشناییم با آیسلو شنیدی این نظر توئه که چی کار کنم!

سیاوش-بهش بگو حستو!

از این حرفش خندم گرفت.-نه من خیلی مغرورم عمرا بتونم! تا امروز باهاش خوب تا کردم مهربون شدم،شهروزی شدم که حتی خودم خودمو

نشناختم!

سیاوش-پس شهروز مغرور دوران راهنمایی زنده شد!

از اون موقع که درسم تموم شد،از حد مغروری و رئیس بودنم کم کردم.وقتشه که باز زندش کنم.در برابر این حس!

-ی کاری می کنم که بفهمه رئیسشم و به این زودیام نمی تونه از شرم خلاص شه!

سیاوش-خب شاید حس تنفر بهش دست بده!

-من همینو می خوام!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیاوش-کار درستی نیست!

-مهم نیست!

سیاوش-چون اون کس دیگه ای رو دوست داره می خوای عذابش بدی؟!

-حسش برام مهم نیست هیچی برام مهم نیست!

بلند شد و یکی زد رو شونم-پسر سعی کن خودتو پیدا کنی!قبول کن که مال تونیست پس سعی نکن عذابش بدی

در جوابش فقط ی پوز خند زدم . سیاوشم رفت و من موندم و این قلب سنگم.

نگاهم کشیده شد سمت آیسل،امشب بین همه می درخشید! همون موقع آیسلم نگاهش افتاد رومن.مثل این سربازا با دست ادای احترام بهش کردم،اونم در جوابم ی سر تکون داد.

-می چرخیم عزیزم!

آیسل:

-آه..آه هیچ خوشم از این خدافظیا نمیاد.چه برسه این که از خونواده عروسم باشی،هی باید بگی ایشالا عروسی خودتون!بعد اونام می گن ناراحتی خواهرت رفته خونه بخت منم هعی باید قمپز بدم که اره ولی نوبت خودمونم می شه!!

با دردی که تو پهلوم کشید سریع برگشتم سمت باران

-چه مرگته؟

باران-مخمو خوردی چقدر غر میزنی! راه بیافت بریم اون سمت مهمونا دارن میرن.

-خدایا کرمتو شکر این خواهر مام رفت راحت شدیم!

باران-مرض بیا دیگه!

دوتایی رفتیم سمت عروس دوماد.نیکزادا سمت بنیامین وایستاده بودن مام رفتیم سمت آیسان وایستادیم.

مهمونا یکی یکی خدافظی می کردن و میرفتن.حالا خوبه مامانمون تک فرزنده و بابامونم ی خواهرو ی داداش داشته که بنده خدا عموم خیلی وقت پیش فوت شده! دیگه نمی دونم این همه مهمون از کجا اومده!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با این که بیشتریاشونو نمی شناختم اما به گرمی باهاشون خداحافظی کردم.

خاله فرشته (مامان نگار)با ی اخم غلیظ ازم خدافظی کرد.حالا خوبه دختر خودشه کرم میریزه و میره رو اعصاب من!سرکی کشیدم بینم مهمونا کی تشریفشونو میبرن که نگارو رو درو با شهروز دیدم.همین جوری زل زده بود به شهروز که با نگاهش منو غافلگیر کرد.بازم اون نگاهه!

منظورم از باز همون نگاهه بود که ی ماه پیش وقتی واسه اولین روز میرفتم سر کار با شهروز روونم کرد.ولی خودمونیما خوب عشوه اومدم واس شهروز جلو اون!!

گردن مرغابی ،نزدیکم شد و ی خدافظی سرد کرد اما من برعکسش گرم گرفتم-وای نگارجون قربونت نشم الهی خوشت اومد از مجلس عزیزم؟؟

کرم ریختنم شروع شد!

نگار-خیلی خوش گذشت.امشب چقدر زشت شده بودی!

-نظر لطفته گُل خشک جان

نگار-عزیزم ببخشید که کاری که با ماشینم کردی رو تلافی نکردم!وقت نداشتم.

-این چه حرفیه عزیزم،من منتظرم که جوابم بدم به تلافیت!

در اخر هردو ی پوزخند مسخره بهم زدیم و نگار اینام رفتن!!

آیسل:

بعد این که بیشتر مهمونا رفتن با بی حوصلگی راه افتادم سمت اتاق پرو.

با صدای شهروز از حرکت ایستادم و برگشتم طرفش.

اومد نزدیکم و گفت-فردا میریم رود بار

با این حرفش جوش آوردم! آخه احمق روانی! توکه میدونی من تا برسم خونه بیهوشم.الهی خودم سنگ قبرتو بشورم

به چشماش نگاه می کردمو حرص می خوردم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-ی قرار کاری مهمه! نباید از دستش بدم. باید شرکتشونو ببینم.

با اخم گفتم-خب به من چه! من چرا باید راه بیافتم دنبالت؟

سری از روی تاسفم تکون داد و گفت-مثله این که یادت رفته مشاور و صد البته زیر دستمی.

باز گفت زیر دست،چشامو بستم و نفسمو فوت کردم بیرون و گفتم-سامانم میاد؟؟

با اسم سامان اخمی کرد و گفت-بنیامین نیست شاید اومد البته اگه کاری براش پیش نیاد!

این چرا اینقدر با سامان لجه؟!

دوباره راه افتادم سمت اتاق پرو.ای خدا کی حوصله داره بره رود بار.

هی داشتم غر میزدم که بارانم اومد پیشم.باحرص مانتومو تنم کردم.

باران-باز حرصت داد؟؟

-آره بی شعورانفهم می خواد خیر سرش گم شه بره رودبار من بدبخت زنجیره ایم باید باهاش برم!

صدایی از باران نشنیدم، همون طور که از تو آیینه موهامو دم اسبی می بستم گفتم-مردی؟؟

بازم جواب نداد.رومو کردم سمتش.باحالت پکری که داشت جلوش زانو زدم-بارانی؟؟

باران-هوم

-منو نیگا

چشماشو دوخت تو چشمام وگفت-زود برین که شب باشی واسه خدافظی ...اینو گفت از رو صندلی بلندش کردم و دستاشو گرفتم-خب میموندی پیشمون

باران-نه دیگه دوماهه که اینجام باید برم پیش مامان بابام

-بازم که میای؟؟

باران-مرض مگه می شه نیام ولی وقتی برم...باز...باز یادش می افتم!

-غلام علی؟؟

باران-آره.وقتی پیش توام اونو یادم میرفت

-عشق سخته و هیچ وقت فراموش نمی شه

باران-سامانو دوست داری؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با این حرفش جاخوردم . صودتشو با دستام گرفتم و گفتم-خیلی.آدم خوبیه نه مثله بعضیا عوضی، که موهامو سفید کنه.

لبخندی غمگین زد

-مرض! کجاش لبخند داره؟

باران-مسخره مثلا غمگین بود.

-لبخند لبخنده نوعش مهم نیست

باران-زر نزن حال ندارم

-تو حال نداری من آشپز خونه ندارم

باران-سگ تو روحت آیسل

-همچنین عزیزم

شالمو سرم کردم،بارانم لباساشو پوشید و باهم رفتیم تو حیاط.

شهروز:

سویچ به دست منتظر بینامین بودم که همگی بریم عروس کشون. یاد اون لحظه افتادم که به آیسل گفتم باید بریم رود بار ! آخ که چقدر خوش میگذره حرص می خوره!!خندم گرفت ، سادیسمی هم شدیما!!

شروع کردم به سوت زدن و سیویچو با انگشتم چرخوندن.

آیسل و دوستش باران اومدن تو حیاط.

همه مهمونا رفته بودن فقط چن تا دختر و پسر جوون مونده بودن که بعضیاشون دوست آیسان و فامیلای بنیامین بودن.

آیسل از بغلم رد شدو گفت لات منم سریع گفتم تا چشت دراد!!!

وایستاد و روپاشنه کفشش چرخید و با اخم نگام کرد.

در جواب اخمش ی پوزخند زدم که حرصش درومد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همون موقع غفار اومد کنارم و یکی زد رو شونم-چطوری نیکزاد جوان؟!

به کوری چش تو نسلمو ادامه میدم بشه نیکزاد تو نیکزاد!

-خوب هستیم امینی سر زنده!

خنده ای سرخوش سر داد و گفت-پسر خوبی هستی منو یاد خودم میندازی!

خدانکنه!!!!!

-بله همین طوره که شما می گید!

غفار-خوشحالم که باهم فامیل شدیم!

خوشحال باش که بعدا از حلقومتون اون خوشحالیو می کشم بیرون!

-همچنین!

با دستش سامانو نشون داد و گفت-نظرت درموردش چیه؟!

نظرم اینه سربه تنش نباشه

-پسر خوبیه

غفار-درسته! آیسل انتخاب خوبی کرده نه؟!

باحرص گفتم-بله کی گفته بده!

بنیامین صدام زد-با اجازه

غفار-شبت خوش نیکزاد خان!

نیکزادو نخود،نیکزادو درد بی درمون،نیکزادو سرطان،نیکزادو....

بنیامین رشته ذهنمو پاره کرد و گفت-ماداریم میریم فرودگاه.آیسل و چند تا از دخترام میان توهم هستی؟؟

-هستم ولی مستم!

بنیانمین-ای مرض و مستم

آیسان یکی زد توسرش و گفت-باز شروع کردین؟!

-زن داداش همش از گور همین بلند می شه!

آیسان-میدونم دارم براش!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوشم میاد همه طرف منن بسوز داش!

بنیامین روبه آیسان گفت-عزیزم می بینم که خرت کرده!!

آیسان-نه عزیزم من خر تو شدم!

من و بنیامین خندیدم که صدای آسیه از دور اومد-ای خدا! بابا...جمع تونو جم کنین که نصفه شب شد،تو راه ارشادمون می کنننا!

بنیامین-خواهر زن گرامم راست می گه راه بیافتین دیگه!

آسیه-من بیشتر مواقع راست می گم!

درست مثله آیسله فقط دُز خودشیفتگی و حاظر جوابیش صد در صد نشده!

پسرا همگی روهم شدیم دوتا ماشین دخترام همین طور.

من شدم سر راننده لشکر پسرا و مثله همیشم آیسل شد رئیس دخترا!

تو جمع دخترا نگار نبود و همین خوشحالم کرد که به پروپام نمی پیچه!

ضبطو روشن کردم ، سیاوشم تا آخر زیادش کرد و انداختش رو آهنگ

مردم آزار از باراد.ماشین بنیامین اینا جلو بود و پشت سرشم من و پشت منم ماشین پسرا و دوتا ماشینِ دخترا!

پسرا هم خونی می کردن و میزدن توسر هم دیگه من و سیاوشم هی پارازیت می نداختیم و صدای ضبطو کم و زیاد می کردیم!

راهنمای دوطرفو زدم و با بوق بوق از بنیامین اینا سبقت گرفتم بعد ما هم ماشینِ دختر دایی بنیامین(یکی از دوتا ماشین جمع دخترا)افتاد دنبالمون

سیاوش نگاهی به آیینه بغلش انداخت و گفت-خدایا اینو از سرمون باز کن!

-چت پسره؟!

سیاوش-والا دوستت بنیامین خوب کاری کرد زن گرفت!

-الان چی شده من نمی فهمم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیاوش-این دختر داییش وقتی از پسش تو رفتم چسبید بهم و ول کنم نبود!

-آهان پَ جریان چسب قطره ای بازیه!

سیاوش-آباریکلا!فقط شهروز جون من فردارو بهم مرخصی بده که مریض خوابم!

-این چه حرفیه همین که پیدات کردمو کار باهامو قبول کردی کلیه!

سیاوش-نه بابا! چه مهربون!

یکی از پسرا رو به من گفت-دِ شهروز اون ضبطو زیاد کن دیگه ی فیضی ببریم پشتیارو داری؟!

-ببند دهنتو کاوه،من هم سن تو بودم میرفتم جلو در مسجدا به برادران زحمت کش کمک می کردم .سرمم تو کار خودم بود و چشم چرونی نمی کردم.

کاوه-ینی ی انرژی هسته ای رد می شد حواست پرت نمی شد؟

-نه!

کاوه-می شد دیگه!!

آیینمو رو صورتش تنظیم کردمو گفتم-بستگی به خود انرژی هسته ایه!

خنده همشون رفت روهوا.سیاوش یکی زد تو سرمو گفت-بدبخت مثلا الان اومدی نهی از منکر یاد بدی!؟

-مامخلصیم.برادران من قباحت داره والا!

کاوه-اونم چه قباحتی!؟

ضبطو باز زیاد کردن ، منم شروع کردم به بوق زدن

آیسل:

آسیه-آیسل آبجی، ی اهنگ بزارخوب!

-نمی شه!

آسیه-چرا؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چون مراسم عزاس!

باران ی پشت گردنی زد بهم و جواب منم ی چشم غره بهش بود.

از توآیینه نگاهی به چهرشون انداختم.آسیه و دوتا از دوستای بچگیمون دمق و کسل بودن

-چه مرگتونه عزیزای من؟؟

صبا-زر نزن مسخره!خیرسرمون عروسی رفیقمونه خواستیم شاد باشیم!

پشت سر صبام بقیم جز باران حرفشو تایید کردن

باران خوب میدونست که کلا من و آیسان رابطمون داغونه! آسیه باخبر بود اما خودشومیزد به بی خیالی!

یکمی فکرکردم! این آیسان که جم کرد رفت و مام میشیم چشم نور خونواده!چی از این بهتر!!!؟

ضبطو روشن کردم و بارانم اومد کمک و انداختش رو اهنگ مجنون از معین!

باخنده گفتم-بابا مجنون!

باران-ببینیم امشب دست فرمونتو!!

-ای به چشمممم

دنده رو عوض کردم و پشت سرشم هرچهارتاشون گفتن-عاشقتیم بابا پایه!

مام که جوگیر!پاروزدیم روگاز دِبرو که رفتیم!

درد و بلات و غصه هات به جونم

نذار بیشتر از این چشم برات بمونم

مجنونم مجنوم عاشقونه میخونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مجنونم مجنونم بی تو من نمی تونم

بابوق های پشت سرم از آیسان اینا زدیم جلو،پشت سرماهم اکیپ اون یکی پسرا افتاد دنبال ما.یکم جلوتر رفتیم و به اصرار من از بقیم زدیم جلو.

بذار دستاتو تو دستام تا یه ذره آروم بشم

لیلی من باش تا مثل مجنون بشم

نذار بی تو تنها لحظه ها رو پر پر کنم

دو روز دنیارو بی تو عزیزم من سر کنم

بذار فردا بازدوباره آفتابی شه

با تو شب و روزم روشن رویایی شه

درد و بلات و غصه هات به جونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نذار بیشتر از این چشم برات بمونم

مجنونم مجنوم عاشقونه میخونم

مجنونم مجنونم بی تو من نمی تونم

شیرین قصه های من باش ای نازنین

تک گل باغ عشق من باش ای نازنین

درد و بلات و غصه هات به جونم

نذار بیشتر از این چشم برات بمونم

مجنونم مجنوم عاشقونه میخونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مجنونم مجنونم بی تو من نمی تونم

آسیه-دمت گرم آخرشی!

-چابلوسی ممنوع!

آسیه-تعریف بودا!

-حالا هرچی عزیزم!

صبا-دیوونه!

-جد آیندته!!

صبا موهامو از رو شالم کشید-ای دست شقه شه رانندگی می کنما!

رسیدیم به فرودگاه.بعد مدتی بقیم اومدن.

صبا اومد بغل دستم به ماشین تکیه داد و گفت-چه عجب این آیسان عقلش رسید تو باغ لباسشو عوض کنه!

-رو دلت مونده بود؟ می تونستی قبلا بگی

صبا-به جون تو یادم رفت الان دلم یاد آوری کرد!

خوشم میاد دوستاشم ضدشن!!!

-حرفت درست!

رفتم سمت ماشین بنیامین اینا.

-ایشالا خوشبخت شین!!(چقدرم از ته ته ته ته ته ....دلم گفتم!)

از ماشین پیاده شد و باهم روبوسی کردیم-ایشالا قسمت تو!

گور قسمت ما! ما اگه شانس داشتیم الان جلوپامون خم و راست می شدن نه این که ماجلوشون خم و راست شیم.!

با ی خنده مسخره رو به آیسان گفتم-درست مثل بعضیا!

بنیامین اومد نزدیک تر و گفت-امیدوارم به زودی رابطتون مثله اول خوب شه!

-از همون اولم بد بود حالا الان خوب شه!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این حرفم رو شهروز شنید.ای خدا ی بار شد ما ی جا باشیم این اومد از حضور خیلی گندش آگاه شیم.عین جنه لامصب!

نگاهی به آیسان انداختم با بی خیالی زل زده بود به من.پوزخندی زدم و بعد خداحافظی خواستم برم که شهروزگفت-رادمهر

-بـــــــــله؟!

شهروز-بله و بلا! فردا آماده باش که بریم رودبار!

-ایشالا با سامان میریم رودبار!

شهروز-که اگه کاری پیش نیومد.

-کاری پیش نمیاد.

شهروز-میاد.

-نمیاد.

شهروز-میاد!

من-ن...م...ی..ا..د!

شهروز-م...ی...ادحتما هم کاری پیش میاد!

-از حسودیته می گی نیاد!

این چه حرفی بود که زدم؟! اصلا چه ربطی داشت!

شهروز-به دوتا بدبخت بی چاره عاشق حسودی کنم... بمیرم به تو و اون سامان حسودی نمی کنم!

-اِ...واقعا؟ پس دلیل اینکه می گی نمیاد چیه؟!

شهروز-بنیامین نیستش اونم باید جای ما دوتا کنار عمو باشه!

جوری رفتار می کردو می گفت سامان نمیاد گفتم صد درصد حسودیش می شه! اما چرا حسودیش بشه؟!

درصورتی که بدجور زد به برجکم!فقط برای اینکه خودش و بنیامین نیستن باید سامان میموند.

چه فکرایی کردم!! جدیدنا عوض شده نه؟!

تو این ی ماه باهام خوب بود! به عنوان ی دوست نزدیک باهم صمیمی بودیم اما باز یهو سگ شد مثله روزای اول آشناییمون!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آدم عجیبیه ! اصلا عجیب چیه!؟ مثله موج های دریاس! اخلاقش جذر و مد داره.

برام مهم نیست.نه اخلاقش نه رفتارش باهام.فقط ی نفر مهمه اونم سامان!

دفترمو بستم و زل زدم به مهتاب تو آسمون!

شهروز:

ی ذره از قهومو خوردم و باز نگاهمو دوختم به مهتابِ آسمون.

حتی آسمون شبم ی مهتاب داره و آسمون روزم ی خورشید!

فقط ما آدماییم که سعی نمی کنیم غرورمونو بشکنیم!پس حقه که تنها بمونیم!

واقعا حقه،این غرور لعنتی بدجور حصار کشیده دور قلبمون.

مثله درای زندانه!کسایی که میرن تو حبس ابد ی بار واردش میشن و دیگه هیچ وقت ازش خارج نمی شن مگر اینکه خودشونو فراموش کنن.فراموش کنن که کین؟ کجان و حسشون چیه!

یعنی منم رفتم تو حبس ابد!؟

اعصابم خش خشی شد بد جور که سوزش بدی رو تو دستم حس کردم.

نگاهی به دستم انداختم،فنجون ظریفِ قهوم تو دستام شکسته بود.

خورده ها شو انداختم تو سطل بالکن و رفتم تو حموم،به در تقه ای زدن.

-بله؟؟

شهره-شهروز؟

-جانم خاله؟

شهره-چیزی شده ؟ چرا نصف شبی تو حمومی؟!

باز سوال پیچ می کنه.دروباز کردم،با دیدن دست چپم با خونسردی گفت-قهوه رو می خورن نه که لیوانشو بشکونن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اعصابم خش خشی بود.حواسم نبود

شهره-پسرم،از کی اعصابت خورده؟

-از ی بنده خدا؟

شهره-این بنده خدا رو سرو تهش نکیا!

خوشم میاد که باز پرسیش تا حد بالا نی

-نه حواسم هست خودم سرو ته نشم!

شهره-برم بانداژ بیارم برات

-باوشه. نگران نباش عمیق نیست!

شهره-خودم میدونم! مگه می شه تو آسیبی به خودت بزنی خودشیفته جان!

-خوب شناختی مارو!

شهره-بله دیگه من برم باند بیارم

نگاهی به زخمم انداختم ، یعنی ارزش فکرکردن به آیسل تا این حده!!

آیسل:

همه رفتن! هاله،هله،باران! همه ترکم کردن اما...

ناخواسته ذهنم پر کشید سمت غزل! یاد نگاه آخرش افتادم.غمگین یا شایدم پر حسادت! آخه بگو خواهر من! توکه میدونی من از هفت جدو آبادو خود اهورا متنفرم دیگه علاقه اون به من چه ربطی داره!؟ از اون روز تاحالا به غزل زنگ نزدم،نگاهی به ساعت انداختم ۱۵/۳ بود.ی اس زدم:

-سلام بیداری؟؟

بعد چن ثانیه جواب داد-آره

-خوبی؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-خوبم مرسی شما خوبید؟

ای مرض و شما.شمارشو گرفتم ،با صدای غمگینی جواب داد-بله؟

-بله و مررررررررررض.این شما دیگه چیه؟

غزل-ببخشید حالا امرتون

بهم برخورد بد جور-غزل،بابا اون ازمن خوشش میاد و بهم حسی داره!من بخت برگشته که از اسمشم حالم بهم می خوره!

غزل-همین که کسی رو که بهم نزدیکه دوست داره برای دردام کافیه!

-واقعا که! غزل خوب من چی کار کنم؟!

غزل-هیچی!ببین من الان توراهم !

-خب توراه باش به من چه!

غزل-با بچه های شرکتیم داریم میریم رودبار!

جونمممممم؟! چه شود! تو رودبار نزری میدن همه می خوان برن؟!

-جدا؟! حالا ب چه مناسبت؟!

غزل-اهورا قراره با ی شرکت اونجا قرار داد ببنده! ماهم که پکر زندگی بودیم.گفت مرخصی میدم تا این دو سه روز که نیستم! بیشتر بچه ها رفتن و مابقیم خواستن ی حال و هوایی عوض کنن

-قرض راه دارین شب اومدین؟!

غزل-دخترا و پسرا حاال رانندگی تو روزو نداشتن!

-می گم! اگه پسرای اکیپتون خوشگلن اونا رو بچسب

غزل-نیازی نیست!

حرف زدن باهاش بی فایدس.اصلا برو بمیر!

-خوش باشین خدافظ

غزل-بای

بای و کوفت! بای و مرض،بای و زهر مار،زهرعقرب!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همین طوری داشتم فش میدادم که کم کم چشمام سنگین شد که یهو صدای دزدیگر ماشینم بلند شد!

عین جن زده ها سیخ نشستم رو تخت!

-کیه نصفه شبی!؟ رفتم تو بالکن ماشینم تو تاریکی معلوم نبود اما ی چیزی رو شیش چسبیده بود.دزدگیرو خاموش کردم.ی سویی شرت پوشیدم و کلاشم انداختم رو سرم.

لامپ های حیاطو روشن کردم و رفتم نزدیک ماشین.جونم چه نترسم؟!!

خدایی ترس که داشتم اما باید پدر اون کسی رو که خوابمو ازم گرفت درارم!

کاغذو از رو شیشه جلو برداشتم و رفتم زیر نور لامپ!

<شنیدم قرار بود بری رودبار اونم صبح زود!اخی نازی ماشینت که پنچر شد با قاطر برو عزیزم>

جای این که عصبی شم شروع کردم به خندیدن!حس کردم کسی تو حیاطه! فکنم نگار باشه.همون طور که می خندیدم گفتم-آخی نازی! بنده خودم با شهروز جونم میرم سر رانندمه ! خدایا مردمُ باش! خودشون کیس مناسب ندارن میان سر کیس دارا خالی می کنن حرصشونو!

اگه اون طرف نگار باشه که تاپاش برسه خونه موهاشو می کنه!

اما امیدوارم خودش باشه!

کاغذو پاره کردم،الان می گین به عنوان زهره چش نشون ننه باباش بده!اما نمی شه این کارا تو رَده ما نیست مثه اون که مقوای منو نشون ننه باباش نداد!

با کله رفتم تو رخت خواب!اهعی عجب خوابی!

شهروز:

با دستام حرصمو رو فرمون خالی می کردم.نگاهی به پنجره اتاقش انداختم.

یعنی خوابه؟! حرصی شدم و پشت سرهم بوق میزدم!

در حیاطشون باز شد،عینک دودیمو زدم رو موهام و پیاده شدم.

-ی پدری ازت درارم که منو کاشتی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فکرکردم آیسله اما علی اومد بیرون.

اومد به سمتم-سلام

علی-سلام

-دخترتون بیداره؟!

علی-بله الان میاد بیرون

-منتظرم

علی-مراقبش باش شهروز

ی آقایی ی نیکزادی! شهروز از کجا اومد!

-چشم!

راشو کشید و رفت.صدای گوشیم بلند شد،نگاهی به صفحش انداختم سامان بود.لبخند خبیثی زدم و تماسو برقرار کردم-به به سامان خان!

سامان-سلام شهروز.خوبم خوشم.خوبی و خوشی!

-چیه؟ هولی!؟

سامان-شنیدم میرین رودبار! منم گفتم بیام!

-عروسی که نمیریم ی قرار کاریه!

سامان-مشکلیه بیام؟

-اولا نیازی به تو نیست دوما بنیامینم نیست باید تو شرکت پیش عموم باشی سوما ،انقدرم نپیچ به من گفتم لازم نیست بیای بگو باشه!

سامان-حالا چرا میزنی!

-تا آدم پاکی شی!

صداش غمگین شد و گفت-نمی شه دیگه؟!

-نه راه نداره!

چه خود خواهم من!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-یاشه پس مراقبش باش

-همیشه هستم!

سامان-منظورت چیه؟!

-منظوری نداشتم همین که گفتم!

بعد چن لحظه گفت-شهروز ی سوالی ازت بپرسم؟

-بپرس؟!

سامان-خیلی وقت بود که ذهنمو درگیر کرده بود

-میشنوم!

سامان-تو...تو به آیسل علاقه داری؟!

دستام ناخوداگاه سرد شد،فکرشو نمی کردم ی روز یکی این سوالو ازم بپرسه!

سامان-الو!؟

-نه

سامان-چی؟!

-جواب سوالت بود

با تردید گفت-پس علاقه ای...

-گفتم نه! چی فکر کردی؟! من عمرا اونو دوسش داشته باشم!

چرا دارم انکار می کنم؟!

سامان-خیالم راحت شد

صدای غر غرای آیسل اومد و پشت سرشم خودش ظاهر شد.

-جوابتو شنیدی ما باید بریم خدافظ

گوشیو قطع کردم و دست به سینه منتظرش وایستادم بهم برسه!

موهاشو زده بود بالا و با اخم به زمین چشم دوخته بود و به سمتم می اومد.

-به به خانوم خوش اخلاق!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-به به آقای مفتش!

اومد نزدیکم و روبه روم وایستاد

-خانوم چرا عصبیه؟!

آیسل-فضولو بردن زیر زمین پله نداشت خورد زمین،ازش زیر زیرکی پرسیدن کی انداختت تو زیر زمین!گفتش شهروز جیرجیرک!

-من جیرجیرکم؟!

آیسل-ن پ من!؟ از سر صبح زدی تو فاز بوق!

-برو بابا! منو کاشته ی ساعت

آیسل-خسته بودم گفتم بکارمت! ایشالا نهال خوبی شی!

-اِ خواب بودی؟!

آیسل-نه خودمو زده بودم به بیداری! شب دیر خوابیده بودم!

-من از صبح بیدارم دم خونشون بعد خانوم خواب بوده!

بهم نزدیک تر شد.قدش بلند بود،درست پیشونیش تا فکم میرسید!

بابا قد بلند،حالا می خواد چی کار کنه؟!

باچشمای خسته از خوابش زل زده بود تو چشمای سردرگمم!منم عین خر زل زدم بهش

صورتشوآورد جلو تر و....

عینک دودیمو از روموهام برداشت و ی پوزخند بهم زد.سریع عینکو زد رو چشمام و رفت.هنوز توکَف کارش بودم!منو باش چه فکری کردما...

خاک توسرت شهروز!میزاری بهت نزدیک شه و از روسر و کولت بره بالا از بس که بهش رودادی! بابا اون یکی دیگه رو دوست داره نه تورو!!

کلافه دستی به موهام کشیدم،برگشتم که سوار ماشین شم که نگارو دم حیاطمون دیدم! حالت قیافش معلوم نبود اما هرچی بود زل زده بود به من!

سری براش تکون دادم اونم دستشو به نشونه سلام تکون داد.با بی حوصلگی نشستم پشت رول.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی بهش اندختم.با نیش باز زل زده بود به جلو.استارتو زدم و راه افتادیم.پس بگو چرا اومد نزدیکم و اون کارو کرد نگو نگار مارو دیده!! ینی واسه حرص دادن نگار اون کارو کرد؟!!

یا خودش خواست؟! حالا انگاری چی کار کرده!! من که دوستش ندارم.منی که هیچ دختری نتونست وارد قلبم شه حالا این...ذهنم پر کشید به حرفای خودمو سیاوش.شاید حق با سیاوشه و فقط دوست داشتن زود گذره یا..یا ی عادت!

دست چپمو گذاشتم کنار پنجره وبه جاده ی جدیدی از سفرم با آیسل چشم دوختم.

یعنی می تونم این عادتو ترک بدم!؟ چرا اینقدر زود و بی مقدمه بهت عادت کردم؟ منی که حتی تو دیدارای کممونم باهم دعواداشتیم؟! تو دختر رادمهری اون علی....باید ازت متنفر باشم اما جاش بهت عادت کردم.

راستی این چرا انقدر ساکته؟!!!

نگاهش کردم،مشغول گشتن داشپورتِ ماشین بود.چطور متوجه نشدم؟!!

-الان داری چی کارمی کنی رادمهر خانوم؟!

همون طور که می گشت گفت-دارم دنبال ی سیدی آهنگ می گردم نیکزاد آقا!

از لحنش خندم گرفت.همیشه سعی می کنه هرکسی هرجوری باهاش حرف زد اینم مثله خودش باهاش حرف بزنه! مثل کاسکوئه‌ای ذره اخلاقش بچسا به جون خودم!

سیدیو انداخت تو ضبط و فایل شیشو زد.

آهنگِ ی سالیه از آرمین تو ماشین پیچید.

آیسل-اینو دوست دارم!

این آهنگ خوراکمه ها ولی گفتم-من خوشم نیومد!!!

آیسل-کج سلیقه!

-راست سلیقه!

زد آهنگ بعدی.دلم چه بی قراره از افشین سریع گفتم-اینو دوست دارم!

اخمی کرد و گفت-اتفاقا ازش متنفرم

میدونم حرصش گرفت که من سریع نظرمو گفتم! نمیدونم چرا هیچکدوممون دوست نداشتیم ی وجه مشترک بینمون پیداکنیم . به خودم جواب دادم از بس تخسیم!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

اهنگ بعدی منم حالا ببین.آهنگ بامن قدم بزن اومد.از این اهنگ متنفرم بدجور.

-عاشق این آهنگم!!

شهروز-متنفرم!

اصلا مگه من بچم . خاک توسرم کنن با این رفتارم! سن خرو دارما!! سامان از دستم چی می کشه!!

اهنگای بعدیم ردکردیم که رسید به اهنگ اعجاز از گوگوش،هردو باهم گفتیم دوستش دارم!!!

آخرش به تفاهمه رسیدیما آه!

نگاش کردم اونم بهم خیره شد،هم زمان ی لبخند بهم زدیم.آهنگو رد نکردم و سرمو به پنجره تکیه دادم.چقدر این اهنگ قشنگه!

چشمامو بستم و به زندگی جدیدم فکر کردم،این که از دست آیسان خلاص شدم،این که عاشق شدم! عاشق ی آدم خوب.درسته که خیلی سریع دلمو سپردم بهش و اونم سریع ابراز علاقه کرد اما همین که خیلی زود همو پیداکردیم خودش کلیه!

ویبره گوشیم باعث شد چشمامو باز کنم.

سامان بود.پیامشو باز کردم-سلام عزیزم خوبی؟؟

-سلام،خوب خوبم

سامان-مراقب خودت باش نزار شهروز حرصت بده!

-باشه خودم حرصش میدم!!

لبخندی زدم که از نگاه شهروز پنهون نموند.پوزخندی زد و عینکشو گذاشت رو داشپورت.

زیر لب گفتم-با اون پوزخند مسخرش

شنیدو اونم زیر لب گفت-از تو بهترم که کلا مسخره ای!

چشم غره ای بهش رفتم،حوصله کل کل باهاشو نداشتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

۱ ساعتی بود که توراه بودیم ، ماشینو جلوی ی سوپری سر راه زد کنار.اسم سوپریه نگار بود.با اسمش و به یاد آوردن کارم زدم زیر خنده!

حالا خوبه شهروز نبودا!

بدبخت نگار الان فکرمی کنه من شهروزو دوست دارم!یا اصلا می گه چه زرنگه دوتا دوتا تور می کنه! ی ور سامان ی ورم این شهروز!

فکنم عاشق شهروزه ها که هردفعه می بینتش خشکش می زنه!

منم که خبیث!

-ی پدری ازت درارم که عاشق نشی! حساب کار دستت بیاد دختره ی گردن مرغابی!!

یهو یکی زد زیر خنده!!!

-یا امام حسن!

چرخیدم سمتش!این کی اومده بود که من نفهمیده بودم؟!!

میون خندش گفت-باز قراره کدوم بدبختو بدبخت تر کنی!

شهروز-یا اصلا....حتما آسفالتش کردی که بهش می گی گردن مرغابی!

خنده ای کردمو گفتم-بنده خدا من که کاریش نکردم خودش از خودش گردنش درازه!!

شهروز-ی لحظه گفتم تو حسابشو گذاشتی کف دستش!!حالا کی هست!

شیشه رو زدم پایین و گفتم-ی بنده خدا که رو اعصابه!

شهروز-خدا رحم کنه!

-ایشالا

ی نایلون گرفت سمتم.پر توش کیک های مختلف بود.

-ممنون

شهروز-تشکرم بلد بودی؟!

ببین خودت شروع کردی

-بلد که بلدم!لازم ندیدم برات به کار ببرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

استارتو زد و گفت-سرتق

-کج سلیقه!

شهروز-عین خرچنگی!!

-توهم عین جیرجیرک رو مخی

شهروز-بیشین بینم بابا

-وایستادم خسته شدم می شینم!

شهروز-زبونو! اتوبان تهران کرجه!

-به کوری چشم بعضیا

شهروز-کورم که شدیم بیخ ریشتیم

-ریش ندارم!

شهروز-سیبیل که داری!!!

خیلی پروئه!من کجا سیبیل دارم

-خیلی....

شهروز-خیلی خوبم!

-خیلی..خیلی...

شهروز-خوشتیپم

-ای..

شهروز-جان

تامن می خوام بحرفم باید حتما زرشو بزنه!

-ای خدا!!

شهروز-مصبتو شکر!

ی دل سیر بزنمش از خود متشکر نفهم!بی خاصیت!

ی میکروبه ها تو جامعه!! فقط پول داره! خدایا پولو میدی به کیا!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از بس زل زده بودم به جاده فکنم چشام چپ شده بود!

رودبار که اینقدر دور نبودکه،حالا خوبه فقط دوبار اومدم اینجا که با این دفعه می شه سومین بارم.

باصدای شهروز چشم از جاده گرفتم-رسیدیم

-خدارو شکـــــــــر

وارد شهر که شدیم ی چندتا خیابونو ردکردیم که رسیدیم به محل شرکت.

ماشینو ی گوشه پارک کرد و دوتایی راه افتادیم سمت ساختمونی بانمای بیرونی سفید و خردلی! آه ازالان معلومه کج سلیقه تشریف دارن!!

رفتیم تو آسانسور،شهروز شماره ۳ رو زد و آسانسور راه افتاد.

شهروز-تو فقط و فقط به عنوان زیر دست و مشاور من همراهم شدی!

-نه که غیر از اینه!

شهروز-غیر از این مربوط می شه به دامپزشکیت و اون شهرک دامپروری!

از حرصش دستامو مشت کردم.ناخونام تو گوشت دستم فرو رفت اما هیچ دردی رو احساس نکردم.اگه خودمو کنترل نکنم تو درد سر بزرگی میفتیم.نارنج ها و پرتغال هامون رو دستمون میمونه! چیدن زیتونا رو که بازم این کمکمون کرد وگرنه اگه کارگری نمی فرستاد بدبخت می شدیم.باباهم که کوتا میاد چرا من نیام؟! مطمئنم اگه تو چیدن زیتونا کمکمون نمی کرد محال بود بابا سردیشو کنار بزاره و به عنوان ی دوست باهاش همکاری کنه! هنوزم نفهمیدم چرا انقدر شهروز با بابام سرده! ی جورایی فکرنمی کنم مربوط به شراکتمون باشه شاید...

با رسیدنمون به جلوی ی در کرمی ذهنم خالی از هر فکری شد.

منشی درو برامون باز کرد و شهروز جلوتر رفت تو.ای بمیری بی نزاکت بی شخصیت!! خانوما مقدم ترنا! اصلا من نمیدونم بودنم چه سودی داره؟!!

اهان سودش ب خودمه دیگه!مفت میام رودبار و این ور و اون ور بدون به زحمت انداختن هوشم و زبونم!!

ینی خود شهروز نفهمیده من فقط به درد دامپزشکی و اون شهرک می خورم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره رسیدیم به ی اتاق دیگه.

زیرلب گفتم-مگه تونل وحشته؟ هعی تودر توئه؟!

شهروز-چقدر حرف میزنی! حداقل تو ذهنت فکرکن!حالا ذهنتم که بلند فکرمی کنه!

همون طور که با نیش باز زل زده بودیم به منشی گفتم-اون دفعه حواسم نبود بعدشم مشغول توتام بودم!

شهروز-توتای من نه توتای خودت!

دلم میخواد نصفت کنم!منشی نگاهی بهمون انداخت و گفت-روزتون بخیر آقای نیکزادید؟؟

شهروز-همچنین بله با آقای سعیدی وقت داشتم!

کریمی؟؟ ای بابا،گیر ی مشت سعیدی افتادیما!ای ور سامان سعیدیه ی ورم این چه جالب!

منشی لبخندی زد و گفت-بله منتظرتونن!

رفتیم تو اتاق.جلوروم ی اتاق با دکور ساده سفید و خاکستری بود همچینم تو چشم نبود که بخوام درموردش تو ذهنم فک بزنم!!

شهروز بایکی احوال پرسی رسمی کرد.تازه متوجه شدم یکیم تو اتاق هست!

کنار شهروز وایستادم و خواستم سلام کنم که با دیدن طرف مقابل خشکم زد.

نمی تونستم جلوی تعجبمو بگیرم واقعا نمی تونستم!!

آیسل آروم بابا! اون شخص مهمی نیست که فقط...فقط بابای آرشه!اما خود این یعنی نزدیکی من به خونواده آرش اینا!

سعیدی به من ی لبخند زد و گفت-چه تصادف جالبی! سلام خانوم رادمهر، درست می گم؟!

خودمو نباختم و سریع به خودم اومدم-بله تصادف جالبیه! از دیدن دوباره شما بسیار مسرورم!

نگاه تعجب بار شهروز بین من و سعیدی می چرخید! باخودش چه فکری می کنه خدا میدونه!

رومبلای تو اتاق نشستیم و سعیدیم پشت میزش نشست.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زنگ زد به منشیش و ۳ تا قهوه خواست.تلفنشو که قطع کرد نیم نگاهی به من انداخت و بحث شراکتشو با شهروزو شروع کرد.

دست به سینه زل زدم به خودش و شهروز.بعد این همه سال قیافش چندان نغیریم نکرده بود.برام جالب بود بدونم آرش کجاست!! ینی اومده ایران یا نه!چقدر همه چیز درهم شده! اصلا این شهروزو از کجا می شناخت و مهم تر اینکه بابا هنوزم باهاش در ارتباطه!!

منشی اومد و قهوه هامونو جلو رومون گذاشت!

توجهی به بحثشون نمی کردم درسته که در ظاهر مشتاق حرفاشونم اما از درون آشفتم!

قهومو برداشتم و مزه مزش کردم،با صدای سعیدی که مخاطبش بودم نگاهمو دوختم به چشم هایی به رنگ عسل بود،رنگی که روزی من و آیسان برای به دست آوردنش می جنگیدیم!!واقعا که پسرشم به باباش رفته-خب خانوم رادمهر از خونواده چه خبرا!؟ پدر خوب هستن؟

-خوب هستن سلامم دارن خدمتتون

سعیدی-فعلا که ارتباطی نداریمو نمیدونم این سلام دادن از کجا رسیده.

هوی آقا چه روییم داریا!!

-عرض ادب بود.

نکنه با بابا لجه! یاخدا شهروز بس نبود اینم بیاد روش! باید سعی کنم سعیدیو از خونوادم دور کنم! اما...اگه آرش هم وارد جریان شه چی! آیسان چی! وای آیسان که ازدواج کرده این آرش یهویی نیاد بدبختی شه !اصلا شاید خود آرشم زن گرفته!!

با این فکر ی لحظه....ی لحظه چی هان؟! تو سامانو داری بدبخت قراره نامزدت شه! فکر کردن به آرش دیگه چه فیلمیه؟!

اصلا متوجه گذر زمان نشده بودم که با خدافظیشون سریع سیخ وایستادم.

لبخندی زدم وروبه سعیدی گفتم-خدافظ شما

سعیدی-به امید دیدار های بعدی خانوم جوان!به پدربزرگ و پدر سلام برسونین!

ای مارموز!

-چشم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حس خوبی نسبت به دیدار دوباره با سعیدی نداشتم.بعد این همه سال یهو ظاهر شه! اصلا مگه با بابا رفیق فابریک نبودن!پس حالا چرا هی تیکه می پرونه!باید حتما با بابا حرف بزنم.

شهروز:

این الان چشه دقیقا؟؟!! از وقتی که اومدیم شرکت تو خودشه و زیر چشمی سعیدی رو می پائه! اما ی سوال دیگم هست اینه اینا همو از کجا می شناسن؟

از آسانسور اومدیم بیرون رو کردم بهش و گفتم-شما همو ازکجا می شناسین؟!

همون طور که به راهش ادامه میداد گفت-قبلنا با بابام شریک بودن.می شد گفت در حد دوست خونوادگی!

-آهان!

سیویچو از کت مخملم بیرون آوردم و خواستم در ماشینو باز کنم که گوشیش زنگ خورد.جلو ماشین وایستاد و جواب داد.

-سلام سامان

-خوبم.

-چیزی شده؟

-با نیکزاد! رفتیم شرکت آقای سعیدی دیگه.

-چقدر سوال می پرسی سامان! آره رئیس شرکتم دیدم.

-ممنون که نگرانمی و هی سوال می پرسی اینکه با کی رفتم کیو دیدم و اینا.

-دیدی چه خاص گفتم!

-شاید الان برگردیم اگه زود رسیدیم زنگ میزنم بریم رستوران واسه شام!

-خدافظ

رستورانم میرین! مگه می شه نرین!!!خیلی خود خواهم میدونم.

سریع خودمو جمو جور کردم و سوار ماشین شدم.اونم سوار شد و راه افتادیم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-خب خوب پیش رفت؟؟

-خودت اونجا بودیا

آیسل-به هرحال،حالا چی شد؟

پرووو

-هیچی موافقت شد!

آیسل-خیره ایشالا،برمی گردیم الان؟

نگاهی بهش انداختم،انقدر عاشق اون سامانه!؟ آه آه...

-نه بابا!

با تعجب گفت-چـــــی؟

-گفتم نه! مگه می شه تا رودباربیای وزیتوناشو نخوری!

تازه فهمید چی گفتم یکی زد تو پیشونیش-آکه هی!! گفتیا اصلا یادم نبود!

گفتم که یادت باشه.

یکمی از شهر دور شدیم و اولین ردیف زیتون فروشی زدیم کنار.

با نیش باز زل زده بود به مغازه ها خدایی بچس اما با سنه خر پیش میره!

آیسل-نیکزاد؟

-هان

آیسل-بله؟

-باشه بابا بـــــله؟

آیسل-بله و بـــــلا! کدوم مغازه بریم؟

-یکی رو میریم و بعدش بـــــر..

آیسل-چی چیو برمی گردیم! به نظرمن بریم توهمه مغازه ها و تست بزنیم!

با این حرفش لبخند شیطانیش نمایان شد.منم با شیطنت همراهیش کردم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-یا امام موسی بن باقر!

این چرا کف کرده؟! بغل دستش وایستادم و رد نگاهشو گرفتم تا رسیدیم ب.....به به ی عالمه زیتون

-با اونی که گفتی کاملا موافقم!

عین این ندید بدیدا افتادیم ب جون زیتونا! کنار هر بشگه زیتون ی کاسه ی بار مصرفم بود.شروع کردیم به امتحان کردن!

تو حال و هوای خودمون بودیم که صاحب مغازه با لبخند اومد سمتمون-خب نظرتون چیه؟

ی زیتون فلفلی از تو ظرفم برداشتم و گفتم-این که خیلی تنده!

لبخندی زد و گفت-این مقدار فلفلش زیاده بعدی هارو هم تست بزنین!

رفت سمت ی بشگه زیتون و با ظرفش برگشت سمتم. پرتو ظرف زیتون پرورده بود و کنارشم رب انار-اینو بخورید، محشره!

-حتما!

ی زیتون از داخلش برداشتم و خوردم.-خدایی محشره!

خنده ای کرد و گفت-این با رب انار مزش فرق می کنه بدون رب انار ی چیز دیگس!

یهو یادم اومد آیسل باهامه! عین جن زده ها شروع کردم به دید زدن که دیدمش.زل زده بود به دوتا ظرف زیتون تو دستش!

-داری چی کار می کنی؟؟

همون طوری گفت-این یکیش زیتون درشته! یکیش زیتون ریز من چی کار کنم!

از حرفش خندم گرفت-بخورشون مگه کار دیگه ایم می شه کرد؟!

آیسل-بابا فشارم می افته ماشالا پرِ رب اناره!

-بخورش چیزی نمی شه که ی باره!

آیسل-حمله

دوتا دیگم تست زدیم و هردو از زیتون پروردش خریدیم.

-بریم مغازه بعدی حاضری؟

آیسل-حاضرم بدجور!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد مغازه دومی شدیم.فروشندش سریع اومد و بهمون خوش آمد گفت و با ی حالت خاصی زل زد به آیسل

آیسل اومد نزدیک تر و گفت-چشاش دراد ازش معلومه از این منحرفا و چابلوساس!

-این حرفت درست!

آیسل-ی پدری از زیتوناش دارم بدونه دنیا دسته کیه!

-کاملا مشخصه دسته کیه!

آیسل-شک نکن!

-به خودت گرفتیا من با خودم بودم!

باز سرتق بازیم گل کرد خاک!!

چپ چپ نگام کرد و گفت-خدایا یکمی از درصد خودشیفتگی این کم کن قول میدم کل این زیتونا رو تست بزنم!!

-آمین!الان که فکر میکنم میبینم نصف دنیا دست توئه نصفش دست بنده!

با دهن باز زل زد بهم! بشکنی جلو چشمش زدم و جلوتر ازش رفتم سمت زیتونا!

زیتونای این مغازه خدایی بد بود مزش ی جوری بود انگاری موندس! مخصوصا زیتون هسته داراش

بقیه مغازه هاروهم دوری زدیم.از مغازه آخری که اومدیم بیرون حس سرگیجه بهم دست داد و اگه خودمو محکم نگه نداشته بودم پخش زمین بودم

نگاهی به آیسل انداختم،دستشو به دلش گرفته بود.سرشو بلند کرد و زل زد بهم!

نمیدونم چی شد که خندید!واقـــــــــــعا این خندید؟ خندش از ته دل بود کاملا معلوم بود...برای اولین بار خندشو دیدم.

دست خودم نبود...منم خندم گرفت.

آهسته اومد سمتم و باخنده گفت-من و تو دیوونه ایم.آخه کدوم آدم عاقلی اونم به سن ما میاد کل زیتونارو تست می زنه!

-تو تحریکم کردی

آیسل-به من چه!

-تو اگه نمی گفتی همه این زیتونارو تست میزنم منم نمیزدم.تو زدی منم از لجت همراهیت کردم

آیسل-پرووو

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سرتق

آسیل-خدایی مسخره رو هستی

-توهم احمقَ رو هستی

آیسل-احمق تویی

-تو

آیسل-تو

-تو

آیسل-تو

-تو

آیسل-تو

باهم گفتیم-نه من نه تو!

با این حرفمون لبخندی زدیم.

-راه بیافت بریم دکتری بیمارستانی تا پخش زمین نشدیم.

دوتایی راه افتادیم سمت ماشین.

آیسل:

عینکشو زد رو چشماش و گفت -خانومی چیزی نیست فشارت افتاده

زیرلب گفتم-حالا انگاری نمیدونم چمه!

دکتر-پس میدونی چرا اومدی خانومی؟!

خدایا الان که حال ندارم این دختره چیه انداختی ب جونم،الان دارم حرص می خورم.شاید ۵،۴سال ازم بزرگ تر باشه چه شغلیم داره.

-خب خانوم جون دلیل نشد که تا فهمیدیم چه مشکلی داریم نیایم دکتر.

دکتر-خب شماهم کم کلاس بیا بزار من به کارم برسم!

ببند بابا الان حال ندارم بزنم دکوراسیون و چیدمانشو بریزم بهم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من؟؟من کلاس اومدم؟!!

دکتر-بله که اومدی! میگم فشارت افتاده می گی(حالا انگاری نمیدونم چمه)!

-دیگه بفرمایید حرفم نزنیم!

دکتر-بله که نباید بزنی...الانم میگم برات سرم بزنن سرگیجت بره!

برو بمیر دختره ی خود شیفته! اِ...نکنه شوور داره؟ جهنم به من چه!

اومدم روتخت دراز بکشم که با دیدن چیزی که نباید میدیدم حالم داغون شد....وای خدا!!!!!!!

صورتمو با دستام گرفتم.ی ور تخته ی عالمه دماغ چسبیده بود!

سریع از رو تخت بلند شدم و سیخ وایستادم.سرم گیج میرفت اما توجی نکردم.

ی زنه هم رو تخت بغلیم بود و همچین بدنگام می کرد.

برو که حوصله ندارم چشات دراد بی حیا!!! زنم زنای قدیم حداقل می تونستن تشخیص جنسیت بدن.این منو با پسر عوض گرفته خدایا رحم کن

صدای پای کسی باعث شد برگدم سمت صدا.ی پرستار با ی چرخ فلزی اومد تو بخش،همون جوری زل زدم بهش.

با تعجب اومد سمتم و گفت-خانوم لطفا دراز بکشید سرمتونو بزنم!

-نه!

پرستار-چی؟

-گفتم نه!

اخمی کرد و گفت-خانوم بشینید من کار دارم

-نمیشه خانوم جان

سه گزینه داریم

۱.بگم دماغ روتخته می گن دختر مامانی

۲.نگم دماغ رو تخته می گن دختر دماغی

۳.هیچکدام دس به دامن این زن منحرفه شم!

اون که اصلا!!!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همون موقع منو از فکرم بیرون آورد و محکم دستمو گرفت و به سمت تخت برد.

وایستادم و در گوشش گفتم-دماغه

برگشت و نگام کرد-دماغه؟!!کجا؟

-روتخت دیگه

یهو زد زیر خنده.ای مرض،ای کوفت،ای درد بی شوهری تو فرق سرت!

نگام به دست چپش افتاد ی حلقه چپونده بود تو انگشتش.

ای بمیری توهم که شوور داری

ای درد باشوهری...ای درد نگه داری از بچه روت نازل شه که به بدبختیم می خندی

آیسل خر این خودش پرستاره مراقبت بچه کاری نداره!!!!!!

ای خدا

رویکی از صندلی ها نشستم و پرستارم سرممو زد،سرمو به دیوار پشت سرم تکیه دادم.ی سوزش کوچیکی تو دستم حس کردم اما این سوزش حدش از سوزش های قلبم کم تره.

چشمامو بستم،نمی خوام به هیچ کسی فکرکنم! هیچ کس.یهو یاد شهروز افتادم.

خیر سرت مثلا خواستی به کسی فکرنکنی!!

چشمامو سریع باز کردم و خواستم بلندشم،پرستاره گفت-بشین خانوم جان این سرمم بگیر دستت چرخ سرم نداریم که سرمتو بهش آویزون کنی.

ماشالا چ مجهز چشم نخورین به حق پنج تن بابا دمو دستگاه دارا!!

نگاهی به دستم انداختم،اصلا به من چه کدوم قبرستونیه این شهروز مهم حالِ منه!!

چقدر سنگدلی بنده خدا تورو رسوند بیمارستان!

اِ واقعا؟! آره جون اون خالش اگه حال خودش بد نبود منو آدم حساب نمی کرد.

دست بردم سمت کیفم که ولو بود روتخته.با هزار جور جون کندن گوشیمو پیداکردم.

۴ تا تماس از باباو ۲ تا هم از مامان

-ماشالا چه رو دور عدد زوجن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با این حرفم همون زن چشم چرونه زل زد تو صورتم

یا امام حسن.چشای اینو کجای دلم جابدم؟!

حدودا ده دقیقه ای گذشته بود که حس کردم یکی کنارم نشستوسریع چشامو باز کردم.

همون زنه کنارم نشسته بود و با لبخند بهم چش دوخته بود.

از همین الان بگم

خدایا

دیگه نمیرم گردوهای اخترو بدوزدم

سر لج با آیسان نمی افتم

باهمه خوب می شم

زود شوورم می کنم که همه از دستم راحت شن!

همین طور که این چرت و پرتارو تو ذهنم می گفتم یهو دیدم دستمو گرفت تو دستش!

دستمو از دستش کشیدم بیرون و گفتم-بفرمایید کاری داشتید؟

من من کرد و گفت-خب..من از شما خوشم اومده

منومیگی سکته ناقص زدم!اینم از آخرو عاقبت ما

بهت گفتم آیسل برو شوورکن نکردی که این بلا سرت اومد!

دوباره گفت-شما دختر خانوم، زیبا و خوش رویی هستید

-منظورتون خانوم؟

سرشو انداخت زیر و گفت-قصد ازدواج ندارید

توبه...این حرفا چیه میزنه! اختیارم دست خودم نبود،سریع بلند شدم و سرم به دست رامو گرفتم سمت خروجی بخش.

حس کردم پشتمه سریع سرعتمو زیادتر کردم.برگشتم ببینم دنبالمه یا نه که خوردم به یکی!

ای بمیری مخم در اومد!!

تا اومدم دهن باز کنم خودش گفت-رادمهر کجایی ی ساعته دنبالتم!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اون زنه اومد بغل دستم و با اخم گفت-بفرمایید آقا؟

چه عمه شد این!؟

شهروز پوزخندی زد و روبه من گفت-بشین همین جا سرمت تموم شه

زنه-شما چی کارشی آقا؟

شهروز-بهتره من بپرسم شما کی باشید؟

اوه..چقدر من مهمم!!؟ سامان کجایی که سرم بحثه!

زنه-بنده خواستگار م!

جلل خالق! جون من؟! ینی تو میای خواستگاری من؟

شهروز نگاهی به من انداخت و گفت-ایشون خودشون نامزد دارن!

افرین به هوشت

زنه-داره که داره می خوام نظرشو در مورد پسرم بدونم!

جـــــــــان؟! پسرش!؟منو باش فکر کردم واسه خودش اومده جلو....خاک تو سر منحرفم!

-حق با این آقاست من...

شهروز پرید وسط حرفمو گفت-خانوم لطفا مزاحم نشین!

دست منو گرفت و دنبال خودش کشوند

بچه پرو چرا دستمو گرفته؟! همون طور که منو می کشوند دنبال خودش گفت-معلوم نیست چی کار کرده خواستگار براش اومده!

دستمو با تمام قدرت از دستش بیرون کشیدم و گفتم-به تو ربطی نداره.الانم مگه نمیبینی سرم تو دستمه! همه که مثله تو پوست کلفت نیستن که هیچیشون نشه،الانم صبر می کنیم سرمم تموم شه.

همه اینارو ی نفس گفتم،یکی زد تو پیشونیش و گفت-خدا منو صبر بده

-ایشالا.آرزو بر جوانان عیب نیست

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچی نگفت و رفت رو یکی از صندلی ها ی راهرو نشست.

نگاهی به اون زنه انداختم که زل زده بود بهم،لبخندی به روش زدم و کنار شهروز نشستم.

سرمم که تموم شد با شهروز از بیممارستان خارج شدیم.زنگی به بابا زدم و گفتم به مامانم بگه حالم خوبه کار داشتم نتونستم جواب بدم.

رفتیم سمت ماشین که یکی فامیلیمو صدا زد-خانوم رادمهر!

مرگ و خانوم رادمهر من حوصله ندارم الانم همش آشنا گیرم می افته.

چرخیدم سمت صدا که اهورا رو دیدم.

به به چشممون به جمالت روشن شد آقای عاشق!از وقتی که غزل بهم گفته اهورا چه حسی به من داره.تنفرم نسبت به اهورا بیشتر شد و همچنین حس ناراحتی از این که غزل باهام سرد شده!

اومدم برم که دویید سمتم.عجب گرازیه این! جونم سرعت

شهروزم اومد کنارم وایستاد.

اهورا اومد نزدیک تر،نیم نگاهی به شهروز انداخت و گفت-سلام،می شه وقتتونو بگیرم؟

با اخم گفتم-سلام.نه نمی شه

اهورا-درمورد غزل خانومه!

به ناچار رو به شهروز یواش گفتم-تو برو تو ماشین منم الان میام

اونم یواش گفت-این یارو کیه؟!

با اینکه میدونستم فضوله اما بی خیال گفتم-دوست پسر دوستمه !

شهروز-دوست پسر دوستت به تو...چه..

من-به من هم خیلی مربوطه الانم فضولیتو شارژ نکن برو نیکزاد.

پوزخندب زد و رفت سمت ماشین.مرگ و پوزخند!

دست به سینه وایستادم و گفتم-بفرمایید؟

اهورا-راستش بی مقدمه می گم..

من عاشق شما هستم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میمیرم براتون.

من غزلو دوست ندارم.

همه اینا با حرفش نابود شد-می شه به غزل بگید!

با تعجب گفتم-چیو بگم؟

اهورا-اینکه حسم بهش چیه!

خب معلومه حس بی تفاوتی..چه خر ذوقم من

-خب به من ربطی نداره

اهورا-راستش شماهم این بین قرار دارید.

-سردرنمیارم از حرفتون

اهورا-ببینید آیسل خانوم،پدرم از فرانسه زنگ زدن وگفتن که من شرکتو به یکی بسپارم و برم پیش اونا زندگی کنم.منم به ناچار قبول کردم،تو این بینم فهمیدم غزل خانوم چه حسی به من دارن.راستش منم اون حسو به غزل خانوم دارم اما باید میرفتم نخواستم منتظرم بمونه! بهش گفتم من...من به شما علاقه دارم.غزل خانومم با ناراحتی رفت.

تازه الان حس عشقو درک می کنم.می فهمم که نمی شه پایمالش کرد و ترکش کرد.برای همین...برای همین به پدرم گفتم نمی تونم برگردم.

الانم غزل خانوم حتی نگاهمم نمی کنه.واقعا معذرت می خوام که شمارو وارد این جریان کردم،شرمنده!

لبخندی زدم! لبخندی از عمق وجودم. به این حسشون .. به این حسی که دارن حسودیم می شه!خوشحالم که طرز فکر من و غزل اشتباه بوده.

اهورا با تعجب به لبخندم زل زده بود که تعجبشو شکوندم-دشمنتون شرمنده!خوشحالم که طرز فکر غزل اشتباه بود.و ممنون از این که خودتون اومدین و رک و راست همه چیزو به من گفتید.

اهورا-خواهش...می...می کنم!

آخی تعجی نکن چشات در میادا.

-خب الان چی کار می کنید؟غزل کجاست؟

اهورا-الان یکی از بچه ها ی همراهمون حالش بد شده بود آوردیمش اینجا.غزل خانومم تو بیمارستانه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پس چرا من ندیدمش!؟-برین به غزل بگین حستونو

اهورا-خب نمی شه شما بگیید؟

-نه!

اهورا-چرا

-چون لذتش اینکه عاشق خودش بگه!

لبخندی با شیطنت بهش زدم و پشتمو کردم بهش و گفتم-عروسی یادتون نره کارت بفرستید!!!

نشستم تو ماشین و با لبخند زل زدم به روبه رو..

شهروز-چه نیشش بازه!

-به کوری چشم ی بنده خدایی!

چیزی نگفت و ماشینو راه انداخت.چقدر پروئه! آخه بگو به توچه..

چقدر خوب شدا...اون موقع که نمی دونستم چی به چیه عذاب وجدان گرفته بودم! حالا همچینم بدمون نمیادا همه رو عاشق خو...د

ای خاک تو فرق سرم با این افکار منحرفم خدا به بقیه صبر بده! اون از زنه تو بیمارستان که گفتم خودش می خواد بیاد خواستگاریم اینم از فکر عاشق کردن همه!

نگاهی به ساعت انداختم ۶ بود. هوام که تومهر لامصب کم نمیزاره تو تاریکی! با دستام پیشونیمو کمی ماشاژ دادم.حالام خوب شده بود.

حس کردم این بغل دستیمون داره خوابش می گیره!

نگاهش کردم، قشنگ معلوم بود داره خودشو می کشه نخوابه ولی خدایی با این هوای پاییزی و این ساعت من جاش بودم الان تو این دَرن دشت لنگر تصادفی انداخته بودیم!

-نیکزاد بیهوش نشی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی بهم انداخت که خودمو خیس کردم.این چرا اینجوری شده؟ ی ساعت پیش که راه افتادیم چشاش قرمز نبود!!

-جون هرکی دوست داری بزن کنار

شهروز-چرا؟

-چ چسبیده به را! الان به کشتنمون میدی!

شهروز-بعد بزنیم کنار چی بشه!

-خب آقای بافهم من بشینم دیگه

شهروز-هه،تو؟

-ن به روح جدم!

شهروز-تو که زبونت آدمو نیش میزنه دیگه رانندگیت...

-حرف نباشه من فعلا آرزو دارم!

زیر لب چیزی گفت که نشنیدم همون بهتر وگرنه بد بود پاچشو می گرفتم!

زد کنار.جامونو عوض کردیم و بنده آیسل شوماخر افتخار دادم که لگن شاستی بلندشو برونم!

****

نگاهی بهش انداختم،سرشو سمتم کج کرده بود و توخواب هفت پادشاه بود!

خدایی تو خواب مظلومه ها تو بیداریم بدون در نظر گرفتن اون چشای وحشی خشنش بد نیست!

اصلا به جهنم که خوبه یا بده.به سق سیاه!پسره ی مغرور خر احمقِ معتاد انگل اجتماع!

-منم خود درگیری دارما

شهروز-شک نکن

سرمو سریع چرخوندم سمتش که باعث شد رگ گردنم بگیره

-آخ گردنم!!!

سریع زدم بغل ماشینو و شروع کردم به ماساژ دادن گردنم

شهروز-مگه حرف بدی زدم؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ول کن فعلا گردنم داغون شد

شهروز-نصف که نشده فقط گرفته دیگه بزرگش می کنه!بیا این ور من بشینم!

همون طور که گردنمو گرفته بودم گفتم-خب من هنوز نیم ساعته پشتش نشستم.

شهروز-همین نیم ساعتم بخت بهمون رو کرده زنده موندیم.

چشم غره ای بهش رفتم تا حساب کار دستش بیاد! اونم پوزخندی زد و رفت پشت رل.

همچین علاقه ایم نداشتم رانندگی کنم هیچی رخش اِس دیم نمی شه!!

شهروز:

ببین ی نیم ساعت نشست پشت رول خودشو داغون کرد!

-گردنت خوب شد؟

سرشو تکیه داد به صندلی و چشماشو بست-آره بد دردی بود

این اخلاق سرخوشت همه رو دَر به در کرده....

****

نزدیکای رامسر بودیم ،اینم که بیهوش! کلا خرسو زده به جیب تو بشمار سه بیهوشه!

چه شخصیت باحالی داره‌ای روز شاده ی روز برج زهرمار...

اما می شه گفت دل خیلی بزرگی داره....وقتی فهمیدم میونشون با آیسان اونجوری و این پیش بقیه رو نمی کنه ، همون موقع ازش خوشم اومد!

تودلش پر غمم باشه اما باشادی پیش بقیه جلوی غمشو می گیره!

نمیدونم چرا الان....بعد این چند وقت دارم اعتراف می کنم که...بهش عادت کردم! اره عادت!! مطمئنم عشق نیست.

جلوی خونشون نگه داشتم،هواهم تو تاریکی گم شده بود! دلم نمیومد بیدارش کنم...چراشو نمیدونم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تکونی خورد و سرشو کج کرد سمتم.

اختیارم دستم نبود،بهش نزدیک شدم...

نفسای منظم و گرمش صورتمو نوازش می کرد...چرا این چشمای میشیش منو دیوونه کرده؟!!زل زدم به صورتش...نگاهم رو لباش خیره موند!

صورتمو بردم نزدیک تر و نزدیک تر..تا جایی که فاصلمون ی بند انگشت بود.عطرش دیوونم می کرد!!

چشمامو بستم و برای اولین بار ... برای اولین بار به کسی که این روزا عادتم شده ابراز علاقه کردم!

سریع صورتمو آوردم عقب...من چرا این کارو کردم؟!!

از ماشین پیاده شدم و رفتم در سمتشو باز کردم.

این حماقتو تکرار نمی کنم،تو هوسی!! عشق نیستی ی عادتی! دوست ندارم و نخواهم داشت!

-پیاده شو!

جواب نداد.حالا من میخوام بره نمیره!!

شونشو تکون دادم و گفتم-هوی

چشماشو باز کرد و گفت-هوی تو کلات!

-رسیدیم

آیسل-می گم چرا ماشین وایستاده!

یهو خشکم زد.نکنه اون موقع بیدار بوده!! وای..وای

آیسل-برو کنار می خوام پیاده شم!

-تو بیدار بودی تا الان؟!

با تعجب گفت-نه... فقط دیدم ماشین وایستاده گ...

-خیلی خب باشه برو به سلامت

نگاهی بهم انداخت و روبه آسمون گفت-خدایا خودشیفتگیش که هروز آنلاینه دلش می شگنه شفا پیداکنه! ی دیوونه بازیش میمونه اونو دیگه شفا بده.

جوابشو ندادم و سریع سوار ماشین شدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چرا باید سامانو بخوای چرا؟!!

هواسربود اما برام اهمیتی نداشت،نمی خوام بهش فکرکنم! من نباید بهش عادت کنم....این کارم خاله رو خیلی میرنجونه...خودش گفت نباید بهشون نزدیک شیم اما من گوش ندادم! چرا نمی تونم عادتمو ترک بدم؟

نگاهی به آسمون انداختم.این چه حسیه که عذابم میده؟

درباکلن باز شد،از صدای کفشاش فهمیدم خالس! اومد و کنارم به نرده ها تکیه داد.

شهره-تا این موقع چرا بیداری؟

-خاله، خیلی وقته که بزرگ شدیم

نگاهی بهم انداخت و شال روی شونشو درست کرد-میدونم اما تو دلت از ی چیزی پره که بیداری!

خیلی خوب منوشناختی بابا کارت درسته!!

-از هیچی پر نیست فقط...

شهره-فقط چی؟

-فقط ... منتظرم که این بازی کی تموم می شه!

شهره-دوست داری تموم شه؟

اینو باتحکم گفت.نمیدونستم چیزی بگم،خودش گفت-من از اون غفار و علی انتقاممو می گیرم!نابودیشونو میبینم! اما الان هم دشمنیم هم فامیل

-نگوکه تیربعدیت زندگی بنیامین و آیسانِ؟

شهره-نه اصلا!بنیامین مثله پسر خودمه بدیشو نمی خوام،اگر چه که بهش گفتم با اینا وصلت نکنه! اما خودش نخواست و این که اگه اونا باهاش بدتا کنن فقط احساسش مسئوله!

-خوبه که حسشونو درک می کنی!

شهره-از بنیامین بگذریم نوبت به تو میرسیم.

-یاخدا!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-فعلا خوب پیش رفتی! کاری کردی که فعلا به کمکات نیاز دارن اما باید پشتشونو خالی کنی!

با تعجب زل زدم بهش-ینی چی خاله؟! نمی خوای که الان به کمک نیاز دارن دست و بالشونو تنگ کنم!

شهره-فعلا نه کاری نکن ! این روزا که علی رو میبینم بدجور عصبی و حرصیه! فکرکنم دخترش خیلی براش عزیزه!!

-نمی خوام با خونوادش کاری داشته باشم.اونا از کثافت کاری های علی و اون بابابزرگشون خبری ندارن!

شهره-درسته خبرندارن و این بهترین موقعیته! می خوام خونوادش از کارایی که کردن باخبر شن!!این کثافت کاری پنهونشونو بدونن نابود می شن!

-کدوم کثافت کاری پنهون؟؟

توچشماش خیره شدم.ی لحظه دست پاچگی رو حس کردم اما ی چیز دیگه ای گفت-همین مرگ مادرت و گم شدن پدرت!

-چیز دیگه ای هست ندونم؟

شهره-نه

-خوبه

شهره-نمی خوام توهم مثله بنیامین حسی به یکیشون پیداکنی!

پوزخندی زدم و گفتم-خاله احساساتم مثله خودمه سنگ و سرد

شهره-من از تو مطمئنم اما این دختره آیسل...راستش همه رو به خودش جذب می کنه...اینو خیلی خوب می شه فهمید و درک کرد میدونی چی می گم!

-عمرا به کسی دل ببندم که از خون رادمهری ها باشه!!

خود از حرفام تعجب کردم اما حس پشیمونی رو نداشتم!مطمئنم که فراموشش می کنم.

شهره-من بهت اعتماد دارم! اون دخترم خیلی شبیه علیه...رفتاراش و سرسخت بودنش

-آره

حس کردم خاله مثله همیشه نیست...ی جوری نرم احساسشو بیان می کنه!شایدم من توهم زدم

بوسه ای روی پیشونیش زدم و گفتم-شبت خوش

لبخندی زد و به آسمون و ستاره هاش چشم دوخت!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

-مراقب خودت باش

باران-مگه می شه نباشم!؟

یکی زدم تو سرش و گفتم-خاک توسرت بدبخت خودشیفته

باران-هعی آیسل هعی

-چیه آه می کشی برو دیگه الان جا میمونی

باران-یعنی الان غلام علی کجاست؟!

-برو...که هرجا باشه مطمئن باش مشهد نیست

باران-ای تو روحت! دلمون خوشه دوستمونی باید دلداریمون بدی

-خب دلداری باید صادقانه باشه من اگه بگم بهم میرسین توخر ذوق می شی پس میافتی!

باران-گمشو نخواستیم

بغلش کردم و زیرگوشش گفتم-میدونم به هم میرسین چه اون تهران باشه چه تو مشهد

باران-واقعا؟

-نه بابا گفتم دورهمی بریم برا درک فاصله!

یکی زد تو سرم و گفت-مسخره تو حسودی!اگه بهش رسیدم چی؟

-هرچی توبگی می شه!اگه من درست گفتم هرچی من بگم

باران-اگه شوور کردی اسم بچتو بزار آروشا!

-جان؟ کوتا من شوور کنم

باران-حالا!

-خب چرا این اسمه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-چمدونم خودم عاشق این اسمم!

-خب شرط منم اینه دوقلو بیاری!

باران-چی؟

-چی و نخود چی،آرپیچی،داوینچی! همین که گفتم

باران-خب

-برو دیگه!

جونم ابراز حس!!!

ی بار دیگه بغلش کردم.با مامان و بابا و آسیه هم خداحافظی کرد و رفت سوار اتوبوس شه!الهی از شانسش پرواز برای مشهد نبود باید بره تهران بعدش بره مشهد

چقدر سنگ دلم جای همدردی دارم مسخرش می کنم عجبا!!

سوارشد و ماهم بعد راه افتادن اتوبوسش سوار رخش من شدیم برگردیم!

همین که نشستیم تو ماشین گوشی مامان زنگ خورد.

جواب داد،از حرفاش معلوم بود آیسانه!رفته واسه خودش ماه عسل تو شیراز و اصفهان و مای بدبخت باید ور دل این شهروز گند دماغ باشیم.

حرفاش که تموم شد گفت-آیسان سلام رسوند.

علی-سلامت باشه خوبن؟

مامان-آره دخترم خیلی خوشحاله!

-خدا ازش نگیره خوشیو!

مامان با اخم زل زد تو آیینه منم پوزخندی زدم-مهم نیست بازم هرچی بگیم پشتش اخمه!

ای آیسان خر شانس!

خدایا بده شانس! اِ..اِ من که شانس بهم روکرده مگه سامان نیست!!؟

کلا تو این بحثای بخت که می شه من یادم میره سامانو دارم!

یهویی صحنه اون روزی که بهم گفت دوستم داره جلوم ظاهر شد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اگه بدونین کجا بهم گفت دوستم داره! ی جای رمانتیک با بوی گل و سنبل!اصلا خیلی جذاب و رمانتیک بود محل بیان حسش!

تو شهرک دامپروری کنار گاوا! گاواهم قربونشون برم شاهد بودن با اون چشای ته استکانیشون!!

مردم دوست پسرشون تو سواحلی رستورانی جایی ابراز علاقه می کنه! ماهم در حضور پر افتخار گاوا!

اصلا عشق و حال می کنم برای شانسم!

چشمامو با دستام مالیدم و روتخت نشستم،موهام دورو برم پخش شده بود

با کلافگی پوفی کشیدم که موهای توی صورتمو داد بالا سرم!

-بازم ی روز مسخره درکنار نیکزاد!

خداخدا می کردم که با بابا بتونیم قرضاشو پس بدیم اما این محصولات پاییزی امونمونو بریده بود.با اسم محصولات هول شدم و از تخت افتادم پایین

-ای گور خودمو بکنم الهی!

سریع رفتم سمت در و از پله ها رفتم پایین!هرچی گشتم بابا رو توخونه پیدا نکردم که صدای خاله فاطمه مانع گشتنم شد-دخترم بابات رفته سرزمین!

-چی؟!! رفته؟

فاطمه-چته دختر جون کر شدم.آره رفته و گفت نیازی نیست تو بری

-مثلا چرا؟!

فاطمه-خب خودشون گفتن نیازی نیست با عباس رفتن الانم فکنم دارن نارنج هارو بار میزنن.

بی توجه به خاله فاطمه به سرعت رفتم تو اتاقمو لباسامو عوض کردم.

مگه می شه تو چیدنشون من وجود نداشته باشم!؟ اصلا تو ی درصد فکن!

نگاهم بین یاس و رخشم می چرخید! خب معلومه تو این فضای پاییزی همراهی با اسب حالش بیشتره!

رفتم سمتش و افسارشو به دستم گرفتم.

صدای گوشیم بلند شد.صفحشو باز کردم و رفتم تو پیاما با دیدن اسم غزل لبخندی رو لبام جا خوش کرد. شروع کردم به خوندن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-سلام آیسل،واقعا نمیدونم از کجا شروع کنم هیچی نمیتونم بگم! فقط منو ببخش زود قضاوت کردم که البته این قضاوت زودم نصفشم مربوط به خود اهورا بود.الان واقعا گیجم هروقت خودمو پیدا کردم بهت زنگ میزنم،دوست دارم بای

همچین می گه خودمو پیدا کنم یکی ندونه انگاری هزار بار شکست عشقی خورده که این مورد آخری روش تاثیر گم کردنی داشته!

ماداریم خودمونو می کشیم واسه جور کردن پول مردم خودشونو می کشن واسه پیدا کردن!

باز من فیلسوف شدم!

دست به کمر وایستادم پشتشون،یعنی بچم انقدر خنگ!

جفتشون مشغول جمع کردن نارنجایی بودن که بعضی از کارگرا از روی حواس پرتی انداخته بودن زمین!

یکی شون گفت-مهران بدو دیگه الان اون جنه میاد!

مهران-کدوم جن؟!!

پسر اولی-یعنی نمیدونی؟! عمو علی ی دختر دیگم داره می گن خود جنه! سایه همه رو باتیر میزنه خیلی ترسناکه!

چه جالب وجود داشته باشی و پشتت غیبتم کنن!

-می گم چرا گوش چپم زنگ میزنه نگو خبریه!!

یهو عین اینایی که روح دیدن دست و پاشون شل شد که همه نارنجا افتادن از دستشون، رو کردن سمت من

-مگه جن دیدین رنگتون پریده؟!

مهران-خدایی با این ی مورد موافقم.

باهم داد زدن-یا حضرت فیل ! خوده جنه

با این حرفشون آمپرجسبوندم و رفتم نزدیکشون.چقدر پروئن! جای خواهرشونم بی ادبا.با حرکت من پا گذاشتن به فرار!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از اونجا که خیلی سنگ دلم و باید حسابشونو برسم افتادم دنبالشون!

حالا کی بدو کی ندو.

ی لحظه گفتم عیبه دارم می افتم دنبالشون اما دوباره دل سنگم جای عیبی و چمیدونم این کارا رو گرفت.

با سرعت میدوییدن ومنم تا نزدیکی هاشون بودم،همون موقع ماشین سامان پیچید سمت جاده ما.همچنان که دنبال اونا بودم سامانم از ماشین پیاده شد. رسیدم بهش و نفس زنون گفتم-سامان من برم پدر اینا رو درارم بعدا میبینمت!

و بی حرفی سامانو پشت سرم جا گذاشتم.

-میدونم چی کارتون کنم بی ادبا! کجای من جنه

اونام گفتن-خود جنی

-ای حناق خیره سرا شقتون می کنم!

الان می فهمم ننه اختر خودمون چه حسی داشت وقتی که من گردوهاشو کش میرفتم!!

نفس نفس میزدم اما نه من از دوییدن دست کشیدم نه اونا.

همون مهران داد زد-عجب جن آهو نماییه!

با این حرفش سرعتمو زیاد کردم،مهران از اون یکی دوستش کمی فاصله داشت ، به پاهام سرعتد بخشیدمو یقشو محکم از پشت گرفتم.

دادش رفت هوا و گفت-فرهاد...فرهاد

فرهادم ی لحظه برگشت اما دوباره به دوییدن ادامه داد.

عجب رفیق نامردی!

مهران-خاله توروخدا...ولم کن..غلط کردم

-حرف اضافه ممنوع.چی شد از جن رسیدم به خاله؟

مهران-به جون مامانم فرهاد انداخت تو دهنم

-جون مامانتو قسم نخور.بعدشم فرهاد گفت بپر تو چاه توهم باید بپری؟!

مهران-نه

-نه و نکمه! واسه اون نارنج دزدی و این بی ادبیت برنامه ها دارم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهران-خاله..خاله جون تو روخدا!

-انقدر قسم نخور من عقب برو نیستم.

-بچس ولش کن گناه داره خب!

این دیگه کی بود؟؟ برگشتم سمت طرف که بله آقا شهروزِ گل بلبلِ سنبله

-باید ادب شه

شهروز-ولش کن بچس.اشتباه کرده خوبه خودتم میرفتی گردو دزدی ها!

به توچه که میرفتم!-میرفتم اون موقع بود الان نمیرم چون الانه!

شهروز اومد جلو و دست منو از یقه پسره جدا کرد و گفت-عمو جون تو برو من حلش می کنم!

توغلط کردی با اون حل کردنت!

مهران ی نگاه به من انداخت و با سرعت دویید

شهروز-معلوم نیست چی کارش کردی که چن لحظه دیگه غش می کرد

-کاریش نکردم

به سنگ ریزه های زیر پام لگد زدم،حرفی نزد با اخم سرمو بلند کردم که دیدم زل زده به من!

-بفرمایید؟

لبخندی زد و با چشماش به ی سمتی اشاره کرد.

رد نگاهشو گرفتم و رسیدم به باغ ننه اخترو گردوهای کمش!

درسته که پاییز بود اما هنوز ی چندتایی تو درختاش پیدا می شد که دیگه فکنم خشک شده باشن.

شهروز-میای؟

زل زدم بهش و گفتم-چرا که نه!

می گما خدا رحم کرد به اون پسر بچه ها!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منم که بی اعصاب این شهروز نبود کار مهران ساخته بود.

آهسته آهسته میرفتیم سمت باغ،خیلی وقت بود ی سر به این گردوهاش نزدم!شانسم ندارم الانم که پاییزه حتما خشک شدن بالای درختا!

جلو حصارهای کوچیک باغش وایستادیم،نگاهی به اطراف انداختم کسی نبود. شهروز افتاد جلو و منم پشت سرش راه افتادم.

نگاهی به درخت جلوییمون انداختیم و همین طور درختای دیگه.

شهروز-همینی که جلومونه گردو داره بقیش که اثری از گردو توشون نیست!

-اخه بگو مجبوری میای دزدی؟! خب برو از بیرون بخرا!!

نگاهی بهم انداخت و گفت-چیدنش ی چیز دیگس! در رفتن از ننه اخترم ی چیز دیگه!!

خدایی اینو خوب اومدا! گاهی اوقات از این رفتارای بچگانم خجالت می کشم! جوری که انگاری۲۶سال سن برام خیلی زیاده!

شهروز اویزون درخت شد.گور بابای خجالت من این گردوهای دم پاییزی رو بچسبم!!

از اون بالای درخت گفت-شانسمون گرفته هنوز تره خشک نشده!

با ذوق گفتم-ایول!

کارمونو شروع کردیم،اون درختو تکون میداد و منم اونایی رو که میافتاد جمع می کردم.

****

-همچین زیادم نیستا!

با تعجب گفت-پس می شه بگی این همه گردو که جلومونه چرا کمه؟!

-خب منظور من با ترا بود نه خشکاش!

شهروز-همش یکیه دیگه! حالاهم بیا زود جمعشون کنیم تا ننه اختر نیومده!

ی صدایی از پشت سرمون گفت-اِ..اِ...نشد دیگه! چرا برین من برنامه ها داشتم!

دوتایی برگشتیم سمتش، یاخدا!! خیلی نزدیکمون بود و این باعث شد من برم تو کف تپش قلب!

-به به سلام بر خاتونِ زیبای رامسر!

اختر-سلام و حناق!که خواستین دَرین آره؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-نه به جون شما، اومده بودیم کمک کنیم تو چیدنشون!

خاک تو اون فرق سرت کنن که از بس خری! اینم شد دروغ؟

ننه ابروهاشو انداخت بالا وگفت-جدا؟!

شهروز-بله پس چی!!

اختر-چه خوب شد...پس حالا که کمک کردین درخت آخری هم تموم شه بی زحمت بیاین پوستشونم بکنین!

هرودو گفتیم-جـــــــان؟!

اختر-بادمجان...همین که گفتم، اگرم منو دور بزنین آبروتونو میبرم که دزدین تازه! نامزدیتونم مورد خوبیه ها! فکرکنم پنهونی قبلا نامزد کرده بودین!

لبخندی از سر بدبختی زدم و با آرنجم محکم زدم تو پهلوی شهروز

چیزی نگفت فقط زیر لب گفت-ای دست نصف شه الهی

-نمی شه!

شهروز-خودم نصفش می کنم!

ننه اختر دادی زد و گفت-یالا دیگه،معلوم نیست دارن چی پچ پچ می کنن!!

-خب دیگه اَه!

اختر- بیاین دنبالم باید،اول بشورینشون!

خاک توسرم کنن که چیدن نارنجا رو ول کردم افتادم دنبال اون مهران و فرهاد گور به گور شده و حالاهم اینجام!

شهروز:

آیسل-من نمیدونم دیگه چرا باید بشوریمشون؟!

-برای اینکه،خاکش بره!اینام بعضیاش تره بزنه به دست خاکیت بیشتر دستت سیاه می شه!

جونم اطلاعات!با اخم آسیتین مانتوشو تا آرنج زد بالا و گفت-تشتو بیار سمت من!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چرا سر من خالی می کنی؟!

آیسل-چون تویی دیگه، اینم شد دروغ؟ اومدیم تو چیدن کمک کنیم گرچه خودش فهمیده اومده بودیم کش بریم!

-این دروغم از مال تو بهتربود،اخه نامزد بودنم شد دروغ!

صدای ننه اختر مارو از کل کل جدا کرد و گفت-زود باشید دیگه الان عصر می شه!

نگاهی بهش انداختیم.با ژستی خاص،نشسته بود رو صندلی چوبیش و ی فنجوونم دستش بود و میل می کرد!

آیسل-ای اون قهوه یا چایی بپره تو گلوت هعی!

-نفرین نکن کارتو انجاب بده

چشم غره ای بهم رفت و گفت-خب دیگه !

شلنگو گرفته بود دستش و منم گرودها رو تو تشت زیرو رو می کردم.

یهو قسمت جلوی سرم خیس شد.با اخم برگشتم سمتش

آیسل-اوه معذرت می خواستم تنظیمش کنم رو تشت!

-ی تنظیمی نشونت بدم!

آیسل-کور می شم ی موقع ها!

سریع تو ی حرکت شلنگو ازدستش کشیدم بیرون ، تا اومد فرار کنه شلنگو گرفتم روبه آسمون و آبشاری خیسش کردم.

جیغ میزد-نیکـــــــــــزاد! می کشمت....من کی انقدر خیست کردم.

شلنگو آوردم پایین، مثله ی موش آب کشیده شده بود!!

سریع رفت سمت تشت و با دوتا دستاش آب ریخت سمتم.

وافعا که چقدر کودک درونمون فعاله!!

جای عصبانیت و خشممون صدای خنده هامون همه جارو پر کرده بود!

این خنده هاش فراموش نشدنیه

اختر اومد پیشمون.دس از خیس کردن هم برداشتیم و زل زدیم بهش.یکی زد تو سرمن و یکیم تو سر آیسل

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اختر-ای از دست شما،کار نمیدیم بهتون شیطونین وقتیم میدیم دیگه بدتر!

آیسل خنده ای کرد و چشم اشاره کرد بریم تا کلمونو نکنده!

دوباره مشغول شدیم،اینبار هرچقدرم تلاش می کردیم این لبخند از صورتمون محو نمی شد که نمی شد...

روبه ننه اختر گفتم-ننه جان اینا رو که شستیم حالا بریم دیگه!؟

اختر-نه کجا برید؟!

رفت دوتا صندلی چوبی کوتاه باخودش آورد-بشینین و اینارو پوست بکنین!

نگاهی به آیسل انداختم،یکی زد تو پیشونینش و با خشم گفت-چشم!

اختر-چشمت بی بلا دختر..

نشستیم رو صندلی ها و یکی یکی گردوها رو پوس می کندیم.

آیسل-زاستی شمیم چطوره؟!

با اسم شمیم یاد حواس پرتیم افتادم! چون امروز جمعه بود قرار شد با شمیم و رها بریم بیرون! که من پستم خورد به ی برسی کوچیک تو شرکت و حالاهم که اینجام...سریع گوشیمو از تو جیب شلوارم بیرون آوردم،خاموش بود

-لعنتی!

آیسل-چیزی شده؟

-نه من الان میام!

رفتم تو ویلاشون،اشکان رو مبل ولو بود و تلویزیون نگاه می کرد

-بد نگذره!؟

سیخ نشست و سرشو چرخوند سمتم-اِ شهروز جان تویی؟!

-نه جد شهروزم! ماداریم اونجا جون میدیم تو داری فیلم میبینی؟!

اشکان-به خدا خواستم بیاما ولی مامانم نزاشت

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بگذریم گوشی خونتون کجاست؟

بعد ی عالمه سرزنش ازطرف شمیم رفتم تو حیاط

-عجب گیری کردیما،بهشم می گی تو گل گیر کردم حالیش نمی شه که!

سرمو که تا الان پایین بود بلند کردم.....وایستادم سرجام!قرار بود برام مهم نباشه...قرار بود بهش اهمیت ندم...قراربود ازش دوری کنم!!پس چی شد؟

سامان روصندلی من نشسته بود و دوتایی می گفتنو می خندیدن!

دستامو مشت کردم.نه شهروز قرار شد و بود سمتش نری!!!

دستامو آزاد کردم و راه افتادم سمتشون...

هنوز نرسیده بودم بهشون که یکی اسممو صدا زد-شهروز!

ازصداش فهمیدم نگاره!آیسل و سامانم برگشتن سمت من و نگار.

نگار اومد جلو و با خوش رویی گفت-سلام

سلام و لاالله ...!

درجوابش همون جوری با خوش رویی گفتم-علیک

نگار-توکجا اینجا کجا؟!

-قضیش درازه بعدا برات می گم تو اینجا...

پرید وسط حرفمو گفت-من همیشه به ننه اختر سرمیزنم!

-آهان!

راه افتادیم سمت آیسل اینا...زیر چشمی نگاهی به نگار انداختم..

میشه این عادتو فراموش کرد! اونم فقط از ی راه!آره همینه

۴ تایی مشغول به پوس کندن شدیم،نگار زیادی غر میزد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بغل دست من نشسته بودو من همه غرغر های زیر لبشو می شنیدم...

من چه جوری می خوام با این سر کنم؟! آره سرکنم!نگاهی به نیم رخش انداختم....چهره با نمکی داشت ی دختر چشم ابرو مشکی!

آیسلم قیافش معمولی بود اما فقط رنگ چشماش همیشه ی برق خاصی داره تو هر شرایطی!

چرا من باید حتما نگارو با آیسل مقایسه کنم؟! با خودم گفتم همون طور که به آیسل عادت کردم به نگارم عادت می کنم درضمن نزدیکی من و نگار خیلی بیشتر از آیسله!

نگار هم بازی بچگیام بود! اما آیسل فقط ... فقط چی؟؟

چرا وقتی آیسلو میبینم حس می کنم می شناسمش اونم از قبل اما نمیدونم این حس شناخت چیه واقعا چیه؟!

با صدای نگار به خودم اومدم-شهروز؟

-هوم؟

اومد نزدیک و آهسته گفت-بهم میانا نه؟!

باسر اشاره ای به آیسل و سامان کرد...چی میتونستم بگم؟ بگم نه یا بگم آره و یاشایدم این-چرا نظرتو درمورد اونا می گی؟

با تعجب گفت-منظورت چیه؟!

با بی تفاوتی رومو ازش گرفتم و به گردوها چشم دوختم.جوابی بهش ندادم و باگردوها مشغول شدم...

کارمون که تموم شد ننه اختر با رضایت بهمون لبخندی زد و روبه چهارتامون گفت-عجب زوجایی بشین شماها!

بایدم بگه..نگار که دیگه کاملا چسبیده بود به من و آیسلم کنار سامان ایستاده بود....

پوزخندی به حرفش زدم و بانگار باغو ترک کردیم.

همون تور که قدم میزدیم نگار گفت-منظورتو نگفتی؟

-میتونی نظرتو در مورد خودمون بگی؟!

زیرچشمی بهش نگاهی کردم ،برق خوشحالی رو از چشماش خوندم...هممیشه درکنارم خوشحال بود حتی موقع بچگی!!

نگار-خب...خب من نظری..

-میتونیم مثله گذشتمون باشیم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار- گذشته؟

-اوهوم! مثل بچگیامون... که همیشه پشت هم بودیم!تو هر بازی و شرایطی

نگارسکوت کرد و درجواب حرفم لبخندی زد...

بی هوا گفتم-راستی اون دختره رو یادته؟!

نگار-کی؟

- دختره که به من گفت مارمولک دیگه...

کمی فکر کرد و گفت یادم نمیاد..

-اون موقع که رادمهری ها تازه اومده بودن ... ی دختره بود که مامانش خدمتکار اونا بود

بازم نگار چیزی نگفت و من ادامه دادم-ی روز اومد و وسط وسط ما بچه های محلو خراب کرد...و همیشه دنبال شیطنت اینا بود

زل زدم به نگار..کمی قیافش اخمو بود اما تا نگاهمو رو خودش حس کرد دست پاچه شد و گفت-چی شد به یادش افتادی؟

-نمیدونم حرف از بچگی هامون شد اونم که همیشه باهامون کل کل می کرد...دوست داشتم بدونم کجاست؟

نگار-منم نمیدونم کجاست..شماها که از اینجا رفتین اوناهم رفتن...

با یاد آوری اون دختره که حتی اسمشم نمیدونم خنده رو لبام جا خوش کرد..همیشه اون دختره که بهشم می گفتم پاندا! با نگار لج می کرد و تاجایی که لجبازیشون میرسید به گیس و گیس کشی!!

آخرین دعواشونم من جداشون کردم.....

خاطرات گذشته ی تلخمو پس زدم حتی شیرین تریناش و شیطنت بار تریناشوهم نمی خواستم به یاد بیارم...و به علاوه عادتم به آیسل!

روبهش گفتم-به ی ناهار افتخار میدید؟

خنده ای کرد و گفت-بـــــــله!

-مگه بله سر سفره عقده؟!

سرخ شد و سرشو انداخت پایین...اگه الان آیسل جای نگار بود با اون زبونش مخمو می خورد چقدر باهم فرق دارن!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

معلومه که فرق دارن....آیسل توداره...جوری رفتار می کنه که انگاری

جای محکمی توزندگی داره! موقع عصبانیتش هیچ چیز براش مهم نیست ودرصورتی که موقع شادی هم هیچ چیزی خوشحالیشو بهم نمیزنه..

حس می کنه طوفانیه در برابر مشکلات و هیچ وقت شدت وزشش کم نمی شه...جای احساسای دخترونه احساسای پسرونه رو تو وجودش گسترش داده...محکمه و پر غرور...توهیچ مواقعی دربرابر زور کم نمیاره!

اما نگار چی؟ یا حتی دخترای دیگه ای که باهاشون بودم...اوناهم اینجورین؟

نفهمیدم کی و چه طور سوار ماشین شدیم...

روبه نگار گفتم-میری خونه یا..؟

نگار-نه بریم لباسم مناسبه

لبخندی زدم...لبخندی برای ترک همه خاطرات تلخ و عادت جدیدم!

چیزی که الان مهمه اینکه من می خوام به کس دیگه ای فکرکنم...کسی که از رادمهری ها نیست...درسته اولش بازیه برای ترک عادتم اما مطمئنم این به نفعمه...نباید خودخواه باشم ... سعی می کنم نگارو دوستش داشته باشم !

آیسل:

خدایا شکرت! اینم سروسامون گرفت رفت!درو تخته خوب باهم جور شدنا...تموم طول راه به رفتار صمیمی شهروز و اون نگار گردن مرغابی فکر می کردم! یعنی وقتی دیدم شهروز روی خوش بهش نشون داد می خواستم غش کنم....وای که چقدر خوشحال شدم....

اخه این دوتا خیلی بهم میان از اون لحظ گفتم! لحاظ دومم اینکه شهروزم سروسامون دادیم رفت!

ولی به من می گن آیسل...ی پدری از صمیمیت بینشون درارم که اون سرش ناپیدا!

اخه به من چه که چه حسی به هم دارن! درسته اما چون من دنبال شیطنت و گند زدن به زندگی دشمنامم تو این مورد ربط داره...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-میبینم که خوش خنده شدیا!

-بعضیا رابطه صمیمی باهم پیدا کردن... گرمی محبتشون به ماهم منتقل شده

خنده ای سرداد و گفت-اینو خوب اومدی...خوشحال شدم که شهروزم رفت پی دختر بازی!

-خدا خیرمون بده که خیرخواه دیگرانیم!

سامان-واقعا!

-ایشالا همیشه به این شادیا!

سامان بحثو عوض کرد و گفت-راستی از اون شرکت جدیده که قرار داد بستین چه خبر؟!

-خبر خاصی نیست غیر اون روز دیگه نه دیدمشون نه این که نیکزاد بهشون زنگ بزنه..شایدم زده و من نمیدونم

-راستی؟

سامان-هوم؟

-میدونی چی جالبه؟

سامان-چی؟

-اینکه هرچی فامیلی سعیدی دور من جمع شده!!

کمی هول شد چون از لرزش فرمون تو دستاش فهمیدم

سامان-اِ...چه جالبه!

-آره خیلی و کمی مشکوک!

مشکوکم نبودا اما از اونجا که بنده آدم خری نیستمو در مقابل همچین هول شدنا ی واکنشی مخفی نشون میدم گفتم.

سامان-چیش مشکوکه آیسل؟! خب هزارتا فامیلی اینجوری هست فقط من نیستم که!

خودمو زدم به اون راه ینی همون خربودن!-آی معذرت حواسم نبود...

راستش رئیس شرکت دوست صمیمی بابام بوده که چند سالی میشه ندیدیمشون...رفتارشو که دیدم ی جوری سرسنگین و مشکوک میزد...حالا سرتوخالی کردم اینکاراشو!

با دقت به حرفام گوش میاد. بعد حرفم لبخندی بهم زد و گفت-اشکالی نداره الانم رسیدیم من باید برم شرکت!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تو مارموزی بدجور میبینیم!خواستم پیاده شم که گفت-راستی ی روزیو بزارین من با زن عموم اینا بیایم خواستگاری!

قبلا راجبش فکرکرده بودم و جوابم ی چیز بود اونم آره!!

-چرا زن عموایناتت؟

سامان-آخه بابام اینا رفتن سفر! نیستن....وقتی خواستم بیام خواستگاری دوستت اون موقع هم قرار بود با زن عموایینام بیام!

-آهان...باشه ببینم چی می شه..خدافظ!

درماشینو بستم بالاخره که می فهمم چرا دست پاچه شدی سامان جان! رفتم سمت کارگرا.....اونم چه کارگرایی!! هیچکس جز عمو عباس و دوتا از کارگرای خودیمون کس دیگه ای اونجا نبود!

بیشتر نارنج هاهم هنوز چیده نشده بودن و فقط ی چند تایی صندق پر شده بود....باز چه خبر شده؟!

رفتم سمت عمو عباس...چهرش درهم بود-عمو بقیه کجان؟!

عباس-آقای نیکزاد از شراکت منصرف شده!!! درواقع نیازی به شماهم ندارن که مشاورشون باشین!

-چطور؟!!!

عباس-یکی رو فرستادن که کارگرارو جمع کنه ببره!

-مگه می شه پس قرارداد...

چی می گم من..قرارداد کجا بود...اون فقط کمک کرد کاری رو که شروع نکرده بود!

نمیدونستم چی کار کنم...عصبی بودم....عمو خشممو دید اما چیزی نگفت.

اصلا به جهنم من الان برم به دست و پای اون شهروز بیافتم که کارگربهمون بده؟

بانگاه کردن به نارنجا حرصی تر شدم!این همه زحمت تو تابستون براشون بکشی که موقع برداشت خراب شن؟! وای خدا....

باخشم به یکی از صندوقا لگد زدم که نارنجای توش پخش زمین شد!

الان بابا تو چه حالیه؟! واسه غرورشم که شده باید ی کاری کنم...

رفتم سمت اسبم و سوارش شدم....

آدم پست فطرت...خیلی پستی شهروز..خیلی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

داد زدم-ازت متنفرم

همه ی حرصمو با لگد زدن به پهلوی یاس خالی می کردم...

ی لحظه دلم براش سوخت و دیگه اون کارو نکردم دلیلی نداره سراسبم خالی کنم؟!

باز تصویر شهروز جلوم ظاهر شد....جوری که دیگه واقعا خشمم غیر قابل کنترل شد...

الان بابا چی کار می کنه؟میدونم که کمرش خم می شه از این همه پستی...

فکرکن ی نفر دستتو بگیره اما وسطای راه دستتو رها کنه!

اون اولا ی حدسایی زده بودم...میدونستم همچین روزی میرسه!

اما چرا..چرا این کارو کردن؟ مگه ما چیز دیگه ای ازش خواستیم..حتی درخواست کمکم خودش داد... نباید کمکشو قبول می کردیم نباید!

اما باید آوری دگیری و جدال بین بابابزرگ با بابا نفسی از روی غم کشیدم.

آه بابابزرگ...کاش می فهمیدم چی بینتونه کاش!!

رسیدم دم خونشون...آقا اکبر به گلا آب میداد..با دیدنم اومد سمتم.افسار اسبو بهش دادم و سریع دوییدم سمت ویلا....

نباید میومدین...نباید!! اومدین زندگیمون خراب شد...از همون اول نباید بابابزرگ ویلارو میداد به اونا!

از پله ها رفتم بالا و زنگ درو پشت سرهم زدم...

چندلحظه بعد ی خانوم مسن درو به روم باز کرد...با خشم گفتم-آقی نیکزاد کجان؟!

خانومه-شما؟

-می گم کجاست؟!

اخم کرد و گفت-به شماچه!

چه زبون نفهمه! داد زدم-کدوم گوریه اون رئیس پستت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای دادم یکی جوابمو داد-نیستش

دنبال صاحب صدا گشتم که شهره جلو دیدم قرار گرفت...اومد نزدیک و گفت-شنیدی؟ نیستش..خونه نیست

-کجاست؟

شهره-نمیدونم!

با عصبانیت غریدم-چرا...کمک کردین و بعد زدین زیرش؟ هان؟از دیدن عذاب بقیه زیر مشکلات خوشحال می شین؟آره

جوابی نداد و فقط با اون چشمای به رنگ میشیش زل زد به من

-کمک کردین و زدین زیرش.. چی بهتون میرسه؟ چی از جون ما می خواید؟اصلا چراهمون اول بهمون کمک کردید؟هان؟

دِ آخه نونتون کم بود...آبتون کم بود؟ داغون کردن زندگی ما دیگه چی بود؟

حرف بزن...چرا ساکتی؟!

آدم به پستی شما ندیدم! پست دیدم اما این نوعشو ندیدم که کمک کنه بعد بزنه زیرش!

وباز سکوت کرد-خدا خفتون کنه!

همون زن مسنه اومد جلوم وایستاد و گفت-این چه طرز حرف زدن باخانومه؟

-برو بابا...شما اگه عقل داشتی نمیومدی پیش این آدمای عوضی کار کنی!

صدای شمیم و رها از پشت سرم بلند شد که با نگرانی می پرسیدن چی شده!

شهره پوزخندی زد و چشماش برقی به خودش گرفت

-پوزخند بزنید...اصلا همتون پوزخند بزنید...روزگار سیاهتونو میبینم!

شمیم اومد کنارم ایستاد و گفت-آیسل خوبی؟

نگاهی به چهره معصومش انداختم و روبه شهره گفتم-فقط دوتا انسان تو خونوادتون هست!

و به رها و شمیم که با ترس به دهنم زل زده بودن اشاره کردم.

شمیمو هل دادم و از پله ها رفتم پایین...

شمیم و رها افتادن دنبالم....دستم از پشت کشیده شد...رها بود که پشت سرشم شمیم رسید بهمون.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رها-چی شده؟!

-برو از خالت و اون پسربه ظاهر خالت بپرس

رها-چی؟ اونا چی کار کردن؟خیلی نگرانیم کمکی از دستمون برمیاد؟

نفسی عمیق کشیدم و گفتم-شماره شهروزو بده؟

سریع گوشیشو دراورد و شماره رو گفت و منم تو گوشیم سیو کردم.

شمیم گفت-من...من میدونم کجاستا!

خیره شدم بهش که یعنی بگو...آی قربون خواهر بامرام!!

آدرس ی رستورانو بهم داد و گفت همین چند دقیقه پیش بهش زنگ زده بود و اونم گفت رفته اینجا!

بی توجه بهشون رفتم سمت اسبم...

افسارشو کشیدم....دارم برات پسره ی عوضی!!

اسبمو دادم دست فاطمه خانوم و با ماشینم راه افتادم سمت رستوران

فصل دوم

شهروز:

نگاهی به منو انداختم و روبه نگار گفتم-فقط کوبیده توچی؟

نگار-منم همون!

لبخندی زدم و ازپنجره به دریا خیره شدم....همیشه با دیدن دریا حس استقلال و محکم بودن بهم دست میاد...

ویبره گوشیم رفت رومخم...نگاهی بهش انداختم انبار شمیم بود...

ی نیم ساعتیه که شمیم و رها نوبتی بهم زنگ میزنن!

عصبی شدم و جواب دادم-بله؟؟

شمیم-ی ساعته ماداریم بهت زنگ میزنیم چرا جواب نمیدی؟

-حوصله نداشتم جواب بدم!!

جیغ کشد-نمی گی شاید کار مهمی داشته باشیم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کرشدم آه... مثلا چه کار مهمی؟؟

باصدای جیره لاستیکای ی ماشین زل زدم به سمت صدا....

ی اس دی مشکی بود که جلوی رستوران زده بود روترمز...مردمم قاط دارنا!!

حواسمو دادم به شمیم و گفتم-نگفتی!

شمیم-آیسل...

-آیسل؟؟

نگار با اخم زل زده بود بهم....بهش اهمیت ندادم و اومدم به شمیم جواب بدم با بادیدن آیسل که وارد رستوران می شد حرفم تو دهنم ماسید.

-این اینجا چی کار می کنه؟؟!

نگار برگشت پشتشو نگاه کرد اونم این سوالو تکرار کرد...

آیسل کمی این ورو اون ورو دید زد و روما ثابت موند!

دستاشو مشت کرد و اومد سمت ما

صدای شمیم اومد-شهروز نگو که دیدیش؟؟ وای خدا چرا بهش گفتم تو رفتی اونجا!!

-چی؟؟ توگفتی بهش من اینجام؟واسه چی آخه؟

شمیم-نمیدونم اومده بود ویلا و دادو بیداد راه انداخته بود

یعنی چی شده که من بی خبرم؟؟

گوشیو قطع کردم،همون موقع آیسل رسید بهمون....

خواست چیزی بگه که گفتم-اینجا جاش نیست

ودر مقابل چشمای متعجب نگار دستاشو تو دستم گرفتم و باهم از رستوران زدیم بیرون...

تلاش می کرد دستشو آزاد کنه اما من محکم تر گرفتمش...

رفتیم سمت پارک ساحلی که نزدیک رستوران بود...

آیسل-دستمو ول کن عوض!!

-ساکت شو

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-ولم کن بی همه چیز!! چی از جونمون می خوای؟

کشوندمش سمت خلوتی از ساحل که کسی نبود....

آیسل-مگه کری؟ ولم کن! آشغال زندگیمونو بر باد دادین!

وایستادم روبه روش و گفتم-چی؟! من زندگیتونو برباد فنادادام یا اون خونوادت؟!

با این حرفم جا خورد اما سریع اخمی کرد و داد زد-ما مگه چی کار کردیم هان؟ جز اینکه کمکتونو قبول کردیم! شماهم نامردی نکردینو وسط راه دست تنها ولمون کردین! اگه بابابزرگم بابابام درگیر نبود کمکتونو قبول نمی کردیم !!

-بس کن

آیسل-بس نمی کنم! اومدین تو دوماه زندگیمونو خراب کردین! نباید میومدین...شماها کی هستین چی از من و بابام می خواین؟

-خفه شو آیسل

بلند جیغ زد-اشغالا!

نتونستم خودمو کنترل کنم و ی سیلی زدم تو صورتش...

صورتش چرخید سمت چپ...دستشو گذاشت روگونشو و برگشت سمتم..

پشیمون شدم؟ نه نشدم! اون از چیزی خبر نداشت باید بدونه..باید بدونه

پوزخندی زد که ته دلمو سوزوند.....دلیل این همه عصبانیت چیه؟

آیسل-خیلی رذلی

-دلیل عصبی بودنت چیه؟

آیسل-چطور این کارو کردین؟ انسانیت تو وجودتون نیست؟

-چی می گی تو؟؟

آیسل-چرا کمکمون کردین؟چرا حالا که کارامون خوب پیش میرفت زدی کارامونو خراب کردین؟

-ببین من نمیدونم از چی حرف میزنی؟

آیسل-بایدم خودتو بزنی به اون راه!!! مگه خودت نبودی که اومدی و درخواست کمک دادی؟! حالا که کارامون خوب پیش رفته بود زدین زیرش؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مگه ما چی کارتون کردیم؟! چرا همیشه حس می کنم با خونوادم لجین؟! چرا حس می کنم بینتون کینس؟! چرا من هیچیو نمیدونم؟!

آیسل-دِ حرف بزن!؟ بگو؟ مطمئنم ی چیزی میدونی!دلیل این کارت چی بود که کارگرارو ازمون گرفتی؟مگه قرار نشد من برای تو کارکنم؟کو اون توافق؟!

فهمیدم که کار خالس...مگه قرار نبود فعلا کاری نکنه؟ چرا من خبر ندارم؟ نکه اگه خبرداشتم میزاشتم کاری کنه!!!

-از همه جا بی خبری! عین ی کبک سرتو کردی تو برف!

با دستاش شروع کرد به زدنِ تخته سینم.... جیغ زد-چرا؟؟ دلیل کارات چیه؟ شماها کی هستین؟

با دستام مچ دستاشو گرفتم و از لباسم جدا کردم-می خوای بدونی؟ می خوای بدونی من کیم؟گذشته ی بابا و بابابزرگتو میدونی اصلا؟

آیسل-چی می خوای بگی؟!

-اره دیگه نمیدونی بزار بهت بگم... من کیم؟ من....من پسر ی خونواده بدبخت بودم! پسر ی مادر زحمت کش و ی بابای یتیم!

مادری که با وجود خستگی همیشگیش همیشه به رومون لبخند میزد! کمرش شکست از سنگینی مشکلات اما دم نزد!

همه روز میرفت و خونه اینو اون کار می کرد....

نگاهی بهش انداختم،از تعجب تو چشماش پوزخندی زدم و گفتم-فکرشم نمی کردی نه؟حالا وایسا!! تا این که درخونه شما به روش باز شد!

خونه ای که در ظاهر همه شاد و پاک بودن اما از درون بعضیاشون پست و ذلیل بودن....آدمایی بودن که به خاطر غرورشون زندگیشونو به پستی رسونده بودن...اما در مقابلشون خونواده من بودن! آدمایی که با حس عشق و مرحمت زندگیشونو به اوج لبخند می رسوندن!

مامانم همیشه براتون کار می کرد و باهاتون خون گرم بود.....جوری که باعث شد بابابزرگت و بابات بیان و به مامانم پیشنهاد بدن رابطمون صمیمی تر شه و این شد که بابامم وارد داستان شد....اون دوتا عزیزت(غفار و علی)بابامو وارد شرکتشون کردن.

بابام آدم عاقل و فهمیده ای بود...با همه بدبختی لیسانس معماریشو گرفت اما چون دستش تنگ بود نتونست کاری مختص رشتش پیدا کنه....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از این درخواست اونا خوشحال شد و چسبید به کار....تا این که شرکت به خاطر پروژه ای که بابام مسئولش بود ورشکست شد....

کاری از دست بابام بر نمی اومد و مجبور شد هرچی که اونا می گن قبول کنه که کرد!

به خاطر هوش خوبی که بابام داشت اونا بهش گفتن وارد باند قاچاقشون شه!!!

با این حرفم دستشو گرفت جلوی دهنش و با بهت زل زد بهم-آره قاچاق! پشت اون شرکت مسخره ی باند قاچاق بود!

بابامو دودستی انداختن تو چاه!مامانم با فهمیدن این جریان افتاد به دست و پاشون...بهشوون گفت اون زندگی داره بچه داره اما کو گوش شنوا!

بابامو انداختن تو چاه و ازش بی خبر موندیم! و حالا من و شمیم بودیم با ، ی مامان دل خسته و ی خاله ی سخت کوش و ی بابابزرگ مادری مریض!

مشکلاتمون بیشتر شد..... بابابزرگم مرد و مامانم به دنبال راهی برای منصرف کردن اونا....اما چیزی دستگیرش نشد و این باعث شد ی روز خودشو تو شعله های آتش رها کنه!و خواهرم بزرگ ترین ضربه روبخوره

قطره های اشکم سرازیر شد....تلاشی برای جلوگیریشون نکردم،این دل پر تاکی می تونست بی اشک بمونه؟!

نگاه خیرمو از دریا گرفتم و به آیس دوختم.....

بعد ی مکث طولانی سرشو چند بار تکون داد و گفت-باور نمی کنم! دروغه! بابام و بابا بزرگم همچین کاری نمی کنن! دروغـــــــــــه!

عقب عقب میرفت و همش می گفت چرته و اونا تو کار خلاف نیستن تهمته!!

رفتم سمتش و مچ دستشو محکم گرفتم و داد زدم-اِ که دروغه آره؟؟اگه دروغه برو از بای عزیزت بپرس...ببینم می گه یا انکار می کنه؟

آیسل-من می شناسمشون اونا انقدر پست نیستن!

-چرا هستن تویی که بی خبری! تو

داد زد-نیستن اونا این کاره نیستن! باعث مرگ ی مادر نمی شن...ی خونواده رو نابود نمی کنن...تو کار مواد و قاچاق نیستن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-هستن ... بفهم

دستاشو گذاشت رو گوشاشو گفت-نمی خوام بشنو خفه شو!

دستاشو آزد کردم و گفتم-مامانمو کشتن... بابامو گم و گور کردن...دل خالمو شکوندن...خواهرمو افسرده کردن...

باز چشمام پر از اشک شد اما این دفعه جلوشونو گرفتم...

هیچی نمی گفت حتی دستاشو از دستام بیرون نیاورد و فقط نگاهم می کرد....با دیدن اون چشما بیهوا سرمو فرو بردم تو شونش و بی صدا از درون اشک ریختم

صداشو تو گوشم زمزه کرد-نمی فهممت

سرمو از روشونش برداشتم ،ادامه داد-روشنت می کنم! اگه حق با من بود باید می خوام که دیگه دور خونواده و زندگیمونو خط بکشی و اگه...حق با تو بود،کمکت می کنم که اصل کاری این ماجرارو جلوت به زانو بندازم!

از این حرف آخرش دهنم از تعجب واشد...چقدر اقتدار!!!

ازم فاصله گرفت و رفت سمت رستوران

چقدر سرسخته! حتی ی قطره اشکشم ندیدم...

تازه یاد نگار افتادم! با عجله دوییدم سمت رستوران...

همون موقع هم آیسل گازشو گرفت و رفت

وارد رستوران شدم ودر کمال تعجب دیدمش...سرشو گذاشته بود رومیز.باخنده رفتم طرف...حداقل ی لبخند برای جبران اینکه مونده!

آیسل:

تا حالا انقدر شوک بهم وارد نشده بود که شد...کی فکرشو می کرد همچین گذشته تلخی داشته باشه.....

من فکر می کردم ی بچه پولداره که فقط بلده به زیر دستاش دستور بده...

منوباش که رفتم دعوا کنم جاش بای داستان غمگین روبه روشدم!یعنی امکان داره بابا و بابابزرگ ی همچین آدمایی باشن؟! با فکرش موبه تنم سیخ شد...اون بابایی که من میشناسم با اون دل مهربونش عمرا اینجوری باشه!

اما بابابزرگ چی؟! اونم مثل باباست یا حق باشهر..و..زه

سرمو به چپ و راست تکون دادم...این فکرا چیه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دنده رو عوض کردم و راه خونه رو درپیش گرفتم....

توفقط ی درصد فکرکن که حق باشهروز باشه!!!

نه نه امکان نداره...حتما اشتباهی شده آره ی اشتباه

گوشیمو برداشتم و شماره خونه رو گرفتم،خاله فاطمه جواب داد-بله؟

-سلام خاله بابا خونس؟

فاطمه-به مادرتون خبردادن رفتن خونه آقا غفار

با این حرفش لبخندی زدم-پس جمع دونفرشون جمعِ!

فاطمه-چیزی شده؟

-نه خاله عمو عباس اومد برات می گه چی شد فعلا

سریع گوشیو قطع کردم.....

ماشینو ی گوشه پارک کردم و رفتم سمت در که خدمتکار اومد بیرون

-سلام

خدمتکار-سلام آیسل خانوم بفرمایید داخل پدرهم هستن

سری تکون دادم و رفتم تو

صداهایی از اتاق کار بابابزرگ می اومد،کمی که نزدیک شدم صداها واضح تر شد...بابا و بابابزرگ بودن گوشه ای از در باز بود و منم دزدکی شروع کردم به دید زدن

علی-نیازی به کمکت نداریم آقا غفار

غفار-علی پسرم، اینو بدون که راه برگشتی نیست!ما زندگی اونارو خراب کردیم البته از نظر شهروز اینطوره!!!

جلوی دهنمو گرفتم تا صدای جیکم درنیاد

علی-ما نه تو و عمران!

عمران که عموی خدابیامرزمه که! پشت سر مرده هم حرف میزنن؟!

غفار-ولی فعلا اینطور نشون میده که توهم از خودمونی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا محکم زد رو میز کار بابابزرگ و گفت-درسته اما اینکارو نکردم! اسمم روش خورده و شواهدیم ندارم که اون نیکزادا باور کنن!

غفار-هه!موقعیتوخوب میشناسی آفرین!

بابا عصبی شد و دستشو برد سمت چندتا کاغذ رومیز که بهم ریخته بود . از بینشون چند تا برگه با ی سیدی گرفت جلوی بابابزرگ و باخنده گفت-اینارو که ببینن شاید نظرشون عوض شه!من که بدون اینا تلاش کردم بفهمن من تواین کارای قاچاش نیستم اما با اینا شاید باور کنن!

بابابزرگ اخمی کرد و برگه ها و سیدی رو از دستای بابا گرفت و گفت-هیچ کاری نمی تونی بکنی!

دستام یهو یخ زد.....پاهام سست شد و ایستادن برام سخت تر!!

به سختی آب دهنمو قورت دادم...پس حقیقت داشت! شهروز واقعیتو گفت.....

دستمو زدم به دیوار کناریم و شروع کردم به راه رفتن.....الان می فهمم که درکنار چه آدمای پستی بزرگ شدم.....

کی فکرشو می کرد حتی بابامم تو کار قاچاق باشه؟! ولی نه! اون که گفت همه چیز زیر سر عمو و بابابزرگه!

گیج شدم....سریع خودمو رسوندم به یکی ازمبلای سالن و روش نشستم.....

از پله ها رفتم پایین و همون طور که موهامو دم اسبی می بستم رفتم سمت اتاق مامان؛تقی زدم و با بله دادنش رفتم تو اتاق

با دیدنم لبخندی زد و رفت رو تخت دراز کشید

دستی به صورتش کشیدم و گفتم-حالت خوبه؟

لبخندی زد و گفت-آره عزیزم

خوبه بازم شد همون مامان سابق!!

-ولی رنگ پریده ها!!

سمن-چیزی نیست فشارم افتاده

-بابا کجاست؟

سمن-پیش بابابزرگته

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دوروزه اونجاست؟!!

لبخندی زد و گفت-قراره بابات دوباره بره شرکت؟

کپ کردم....آخه بابابزرگ قبلا بابارو از شرکت انداخته بود بیرون و باباهم از سر لجبازی سهامشو فروخت به کریمی...

کریمی؟! رفتم تو فکر کریمی و اون روزی که سامان هی سوال پیچم می کرد و هل کرده بود!

باتکونای دست مامان به خودم اومدم-چت شد؟خوشحال نشدی؟

-هان؟! چیزه چرا نباشم! حالا چرا یهویی شد؟!

سمن-نمیدونم ولی خیلی خوب شد،دوباره رابطشون شکل می گیره

سمن-خوشحالم که از اون حالت دمقی دراومدی

درجوابش لبخندی زدم.پیشونیشو بوسیدم و از اتاق رفتم بیرون....

با لرزش گوشیم تو جیبم فکرمو از کریمی و شراکت دوباره بابا رها کردم.

پیام از ی شخص نا شناس بود-سلام خبری ازت نیست!

جان؟ تودیگه کی هستی؟از اسش فهمیدم پسره...الان جوابشم بدم زنگ میزنه می گه..به خدا به فال نیک گرفتم این شماره رو بیا باهم آشناشیم...منم بگم بله به روی چشمممممم!!

جوابشو دادم-به فال نیک گرفتی؟!

منم چه پرواما! دیدی می گن کرم از خود درخته! الان من منظور منم..

جواب داد-هان؟

-هان تو کلات! مزاحم نشو

جواب داد-مزاحم چیه بابا توهم...؟!

پسره عوضی سه نقطه!!

-حرف نزن بابا سه نقطه!

مردمم چقدر بی شعورنا! خدا نصیب نکنه!شارژمم داره تموم شه

یعد چند لحظه جواب داد-آیسل حوصله شوخی ندارما

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اِ گفت ایسل؟! کاش تلفنی باهاش حرف میزدم بفهمم اسممو با چه حالت خاصی می گه!

اومدم جوابشو بدم که گوشیم زنگ خورد خودش بود.چه آرزوم زود تو تورم افتاد! بشم امام زاده ای چیزی برا مردم دعا و آرزو کنم!!!

-بله؟

-سلام

اِ شهروزه

-بپر تو کلام!

شهروز-حوصله شوخی ندارم بس می کنی؟!

-بس نیست گلرنگه!

شهروز-برو بابا حال ندارم

-تو حال نداری من آشپز خونه ندارم

داد زد-آیسلللللللللل

چه خودمونی شده این بی شعور بی خاصیت!

-مرگ و آیسل چه خبرته! بعدشم بنده رادمهرم نیکزاد خان

شهروز-اون واسه موقعی بود که همکار بودیم

نه بابا تا دس از همکاری بکشی آیسل می شی ؟!

اومدم جوابشو بدم که گفت-چیزی فهمیدی؟

-چی؟

شهروز-در رابطه با کارِ بابات و بابابزرگت؟

اگه الان بگم حرفاش درسته سرکوفت میزنه...بهتره تا نفهمیدم چی به چیه چیزی نگم-نه هنوز

شهروز-خبرم کن فهمیدی

-باشه خدافظ

شهروز-خدافظ

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی شعور ، بی نزاکت بی شخصیت بی خاصیت سگ خر نفهم بدقواره احمق کور خرفت پاچه گیر ی دنده مغرورِ جذابِ خوش استایلِ .....

یکی زدم تو سرم-خاک تو سرم کنن همینجوری پیش برم تمومه!!!

متوجه سنگینی نگاهی شدم...چرخیدم سمت نگاهه

خاله فاطمه بود و بادهن باز زل زده بود به من

-اِ تویی خاله جانن؟

با تعجب گفت-دخترم حالت خوبه؟

-آره رو فضام!

فاطمه-همون...داشتی با خودت حرف میزدی!

نیشخندی زدم و سریع رفتم تو اتاقم...

باز صدای اس گوشیم بلند شد...ای خدا!

بازش کردم شهروز بود-یادم رفت بگم فردا مراسم عروسی ستاره و کیارشه

سیخ نشستم رو صندلی اتاقم-ایول عروسی!!

اما...اما پس کشفیاتم چی می شه؟؟!

اونا مهم ترن! با به یاد آوردن اون روزی که رفتم ویلا...فکری تو ذهنم جرقه زد

-اون سیدی و برگه ها!!!

شهروز:

از زور عصبانیت فنجون خالی رو که جلوم بودو برداشتم و زدمش تو دیوار،تکه هاش پخش زمین شد

چگی تو موهام زدم...اگه مخشو به کار بگیرن چی؟

اگه ضد من بشه چی؟؟ نه آیسل اینجوری نیست!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منشیم با عجله اومد تو اتاقم....با خشم زل زدم بهش

-برید بیرون

با ترس ببخشیدی گفت و درو پشت سرش بست.

چشمامو بستم و نفس عمیقی کشیدم.

باید به خاله می گفتم که یکی از دخترای علی از جریان با خبره...

رفتم جلوی پنجر ایستادم...این دو روز چرا غیبش زده بود؟چرا حس می کنم تنفرش نسبت بهم بیشتر شده؟

از اینکه آیسل از گذشتم باخبر شده بود هم خوشحال بودم هم می ترسیدم!

می ترسم که جور دیگه ای منو ببینه! الانمو در نظر نگیره و به چشم ی آدم بدبخت منو ببینه!

می ترسم... می ترسم از ترحم و دلسوزیش!! البته اگه سنگ دل نباشه.....

صدای زنگ گوشیم مانع از افکار سردر گمم شد.

به صفحش نگاهی انداختم،بنیامین بود

دوست نداشتم باهاش حرف بزنم چون امکان داشت حرصمو سرش خالی می کردم...

رد تماس زدم و نوشتم- سلام،ماه عسل خوش بگذره داداش.سرم شلوغه بعدا بهت زنگ میزنم.

جوابو با ی باشه داد.بازم رفتم تو فکر

چرا حس می کنم حس تنفر و انتقامم داره کمرنگ می شه؟

میلی به خراب کردن زندگیشون ندارم اما با دیدن خاله و شمیم بازم رنگشون پرنگ تر میشه!

اونا باید تاوان پس بدن!

تاوان خودکشی مامانم،افسردگی شمیم و تنهایی خالم!

با تقی که به در خورد،خودمو جمع و جور کردم-بیاتو

رها تو چهارچوب در ظاهر شد.لبخندی زدم و گفتم-بشین

اومد نزدیک تر و رویکی از مبلا نشست و منم روبه روش نشستم.

-چطور شد رها خانوم ی سری به ما زدن؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زد و گفت-حالا اومدیم دیگه!دلتم بخواد!

-که اینطور...

بعد ی مکث کوتاه گفت-شهروز

-هومم؟؟

رها-بقیه هم با خبرن خواستم توهم بدونی!

با تعجب زل زدم بهش.ادامه داد-من...من میخوام برم آلمان!

من-چطور؟

رها-راستش اون موقع که اونجا بودیم پیگیر کارای اقامتم بودم!الان کارام درست شده....راستش می خوام مستقل باشم و

روپای خودم وایستم...ی زمانیم توی شرکت اونجا کار میکردم ...

-چی بگم!

رها-رئیس شرکتم از مشکلات اقامتم با خبره...بهشون گفتم زمانی که کارام راه افتاد برمی گردم.

از این همه استقلال ی موقش جا خوردم...چی می گفتم؟ اصلا چی داشتم بگم؟

-فکراتو کردی و تاکید داری روشون؟

سرشو انداخت پایین گفت-آره خیلی وقته،بلیطمم گرفتم

-اوهع چه پیش فعالی تو!

لبخندی زد و گفت-همین روزا راه میافتم

-موفق باشی!از همین حالا بدون دل هممون برات تنگ می شه

ر-منم همینطور

فکری به ذهنم رسید و به زبونش آوردم-من که کاری ندارم،پایه ای بریم بیرون؟

رها-منم کاری ندارم.کی؟!

-وقت گل نی! حاضر شو که بریم دنبال شمیمم

با شوق گفت-چه خوب. پس من رفتم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با رفتن رها کتمو برداشتم .... چه فکرهایی که در مورد رها نمی کردم!

اون اولا که از مالزی اومدن سعی می کرد بهم نزدیک شه..بهم زیاد توجه می کرد! و منم زدمش به اسم ی دختر چسب قطره ای!!!

اما حالا میبینم اشتباه فکر می کردم!رها اون دختری نیست که فکر می کردم

آیینه رو تنظیم کردم رو چهره شمیم

-خب شمیم خانوم بریم کجا؟!

حرفی نزد و ی اخم چاشنی صورتش کرد

-ناز نکن دیگه. اون روز ی کاری داشتم نشد بیام خب

شهره-من ی جایی بگم که شمیم عاشقشه؟!

من و رها باهم گفتیم کجا؟!

شهره-کلوپ دریایی!!

شمیم-ایول!!!!

-خاله دمت گرم این ایول شمیمو راه انداختی!

سرمو چرخوندم سمت جلو...با نگار چشم تو چشم شدم

دستی برام تکون داد و اومد سمتمون....از ماشین پیاده شدم و وایستادم تا بیاد

-سلام...

لبخندی زد و گفت-سلام خوبی؟

-آره...

نگاهی با خاله اینا انداخت و بهشون سلام کرد . روبه من گفت-کجا میرفتین؟

-کلوپ دریایی!

به وضوح برق چشماشو دیدم

-کاری نداری؟!

غمگین شد وگفت-نه خوش بگذره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-منظورم اینه کاری نداری باهم بیریم!؟

با ذوق گفت-منم بیام؟

-چراکه نه!

نگار-وای چه خوب می شه...فقط من برلم لباسامو عوض کنم بیام.

-باشه میایم جلو در خونتون

نشستم تو ماشینو زل زدم به رفتنش

رها-اونم میاد؟

-آره

شهره-جمعمون جمع شد. منم پیرم برم!

-اِخاله!!!

شهره-کور خوندین که برم! بیخ ریش همتونم!

-آفرین همینه

جلو خونشون ماشینو زدم کنار و همگی منتظرش موندیم.

بعد از چند دقیقه نگار خوش حال و خندون اومد بیرون....

تا اومد سوار شه متوجه اس دی آیسل شدم که از کنارمون رد شد....تو اون لحظه پوزخندش رو صورتش خود نمایی می کرد!

کنار ماشین ما وایستاد و همون طور که عینک دودیشو میزد به چشم رو به خاله گفت-هر جا میرین بهتون خوش بگذره! سلطان نیکزاد ها!!!

گازشو گرفت و رفت!!

شمیم-این چرا اینجوری کرد؟!!

-نمیدونم

شمیم-این چند روزه اصلا ندیدمش!

نگاهی به خاله انداختم...توفکر بود و سرشو تکیه داده بود به صندلی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز چه طوفانی در راهه؟!!!!!!

آیسل:

همه این اتفاقا...همه بدبختیای جدیدمون...همه و همش زیر سر همین خالهس!

اولین باری که دیدمش گول ظاهرشو خوردم!گول ظاهر مغرور و خونسردشو خوردم که درکنارشون زیبایی دلنشینی هم بود؟؟؟؟

نفس عمیقی کشیدم،کجا می خواستم برم آهان یادم اومد!

ماشینو روندم سمت ساحل

کفش هامو از پاهام درآوردم و شروع کردم به قدم زدن... رفتم سمت دریا

دریایی که قراره به زودی طوفانی شه،مثل من! منی که قراره طوفانی شم!

کسی از آرامش دریا یا طوفانی شدنش خبر نداره...

توبچگی دریا رو نیمی از خودم میدونستم! حس میکردم واقعا شبیهشم! شبیه همین بی ثباتیش

چشمامو بستم و پاهامو زدم به آب

-این منم....تنها! تودار!مغرور!ظاهرنما! دورو....

نمی خوام دورو باشم!نمی خوام از درون شکسته باشم و از ظاهر شاد

حس تلخیه،تلخ مثل قهوه اما شیرین مثل شکر!

شیرین برای بقیه و تلخ برای خودم!

دستامو ازهم باز کردم و رو یکی از تخته سنگای نزدیک ساحل وایستادم

ساحل سوت و کور بود مثل منی که الان هستم؟

زنگ گوشیم منو از همه چی رها کرد؟نگاهی به صفحش انداختم ،اسم باران روش خود نمایی میکرد

-هان!

باران-هان و زهر بی شعور بگو جان

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بادمجان!

باران-برو بابا حوصلتو ندارم!

-نکه من دارم

باران-بترکی خب،چند روزه نیستم پیشت ببین ی زنگی زدی؟

نشستم رو تخته سنگ و گفتم-درگیر بودم

باران-درگیر شهروز عشقت!

-بره گم شه! عشق من سامانه!!

باران-اووووو آفرین!یادته ی زمانی می گفتی منو چه به عشق!

-همینطور می گفتم از عشق تو نگاه اول متنفرم!!!

خندید و گفت-حالا سرت اومده

نگاهمو دوختم به دریا و گفتم-حس قشنگیه! اصلا همون موقع که دیدمش محوش شدم

باران-واسه همونه که اسمشو عشق تو نگاه اول گذاشتن!دیدی چه حس قشنگیه البته اگه در کنارش باشی

-خوبه که دارمش این حسو! ولی حیف تو!!!!

باران-شارژم داره تموم میشه

-وایسا من زنگ بزنم

باران-اکی

گوشیو قطع کردم و دوباره به باران زنگ زدم?صدای خنده ی ی دختری به گوشم خورد

-اون کی بود خندید

دست پاچه گفت-یکی از دوستای مشهدیم

-آهان ،مامان اینات خوبن

باران-بله سلامم دارن بهت

-سلامت باشن،اوفف باران! اینجا خیلی تنهام

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-اشکالی نداره حل می شه

-منظور

باران-م...منظوری نداشتم خب!

-حرفت بوداره ها!!!!

باران-نه اصلا! بیخیال ... ببین من باید قطع کنم ی کاری پیش اومده

-اکی برو بمیر

باران-روچشم

تماسو قطع کردم،باز تنها شدم در این روز پنج شنبه ای

فکری به ذهنم رسید؟ شماره ی آسیه رو گرفتم و همون طور که میرفتم سمت ماشین

بهش گفتم حاضر شه بریم بیرون؟باخوشحالی تماسو قطع کرد

آسیه-وای یعنی اجازه میدی؟

با لبخند دستمو انداختم دورشونش و هلش دادم سمت اسکوپ ها!

آسیه-یادت باشه خودت گفتیاااااااااااااا

لپشو کشیدم و گفتم-باشه بابا

با ی نگاه شیطون رفت سمت فروشنده.روبه روش ی عالمه اسکوپ بود،از بس ذوق کرده بود باید یکی جمش میکرد!

پیامی واسه گوشیم اومد نشستم رویکی از صندلی ها. سامان بود!

با دیدن پیامش لبخندی رو لبم ظاهر شد! چند روزی می شه که ازش بی خبرم....

سامان-دوست داشتنو از تو یاد گرفتم، حالا که یادم دادی چرا نیستی؟

لبخندی از روی غرور زدم! امروز متعلق به خودمه!

جوابشو دادم-من که هستم تو سرت شلوغه

بلافاصله جواب داد-شیطون خانوم من کجاست!!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نه بابا حالا شدیم خانومششش!!واویلا لیلی! دوست دارم خیلی..کلیلیلیلی!

-با آسیه بیرونیم کافی شاپ(.....)

جوابی ازش نیومد منم بی خیال شدم.

چند تا دختر اومدن و رو میز نزدیک من نشستن.....خیلی خوشحال بودن و از سرو کول هم بالا میرفتن.

کاش هله،هاله،باران و غزل یشم بودن.چه زود تنها شدم. منی که همه دوستام دورم بودن!

نگاه بزخیمو دوختم بهشون.ای تف تو قبرتون! مسخره هاااااا! مرضتونه منو یاد دوستام میندازین؟ کله خرای خود شیفته!

از فشام خندم گرفت آخه به اونا چه ربطی داره؟!

یهو یاد آسیه افتادم! سریع رفتم سمت....دستاشو پشتش قلاب کرده بود و به فروشنده دستور میداد!!!

رفتم نزدیک تر و بغلش ایستادم.

با اومدنم با غرور گفت-خواهر جون شمام می خواین؟!

اون غرورت تو حلق فروشنده! با اسم فروشنده نگاهم چرخید سمتش!!

تو ظرف بستنی دستش از هر طمع اسکوپ بود!! شاتوتی،شکلاتی،طالبی و.....

با دهن باز زل زدم به آسیه.....خنده ای کرد و روبه فروشنده گفت-آقا از اون طمعش نزاشتین!

با حرص دستمو دور شونش حلقه کردم و روش فشاری آوردم.لبخندی مسخره زدم و همون طور که به فروشنده زل زده بودم زیرلب گفتم-آسیه تمومش کن و گرنه پدرتو در میارم!

با تعجب بلند گفت-پ....درمو...د

سریع شونشو سفت گرفتم و باخنده گفتم-عزیزم چیز دیگه ای میل نداری؟!

بادیدن لبخندم خودشو جمع و جور کرد و روبه فروشنده گفت-خیلی ممنون همینا بسه!

دختری شکموا!پولشو حساب کردم و خواستم برم که بازوم کشیده شدا!یا حضرت عباس!!!

سامان با لخند ی سلام بلند و بالا بهمون داد

-به به از این ورا آقا سامان!

لبخندی زد و گفت-حالا که اومدم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستمو تو دستای مردونش گرفت و به سمت ی میز حرکت کردیم.

از جلوی اون دخترا رد شدیم.همشون داشتن سامانو قورت میدادن! عصبی شدم و سریع سامانو دور زدم و اون دستش که تو دید اونا بودو گرفتم.

سامانم فهمید و با خنده نشستیم رو صندلی ها!

-بپا خفه نشی

آسیه-نه خیلی می چسبه شماها چیزی میل نمی کنین!؟

سامان-راست می گه چیزی نمی خوای؟!

-نه

سامان-خب پس منم چیزی نمی خورم.

آسیه-بابا عاشقا!!

یکی زدم تو سرش و گفتم-عاشقی توهم میبینیم!

آسیه-حتما!

-مرض بی حیا! الان باید سرخ بشی و خجالت بکش

آسیه-نکه خودت سرخ می شِی؟ بدتر سفید می شی عین برف!!!

-اون زبونتو....

سامان-پرید وسط حرفمون و گفت-بسه دیگه...آسیه زود اون بستنیتو بخور می خوایم بریم ی جای توپ

-چه توپی؟

سامان-بسکتبال

-من والیبال دوست داشتم!

آسیه-باز شروع کرد. داداش سامان خوبه که تو اهل کل کل نیستی! وگرنه تا فردا ادامه داشت!!!

سامان خنده ای کرد و دستمو گرفت.

ی پارکینگ شبانه روزی اون طرفا بود.ماشینمو زدم اونجا وسوار ماشین سامان شدیم.

-از الان بگم من کشته مرده اسکی رو آبم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-نههههه!

-جون تو!

اخمی کرد و گفت-یعنی جون من بی ارزشه قسمشو می خوری؟

وشگونی از بازوی نامزد عزیزم گرفتم و گفتم-نخیر چون با ارزشه! دیدم داره خاک میخوره گفتم ازش استفاده کنم جای اینکه بزارمش توی موزه!

سامان-زبونشو ماشالا!

روبه آسیه گفت-ابجی من عاشق چه سرگرمیه!؟

آسیه-هیچی

-از اب میترسه!

یا بعجب گفت-چرا؟

-چون بنده ی بار به زور سوار شاتل دونفره کردمش! اینم شوکه شد دیگه می ترسه!

سامان-یا خدا چه خشن!

آسیه-دقیقا!

-دارم براتون.اونم از نوع مخصوصش!

تارسیدیم به کلوپ دریایی آسیه یکی از دوستاشو دید.متوجه شدم اونم از اب میترسه و خونوادشو هم راهی نمی کنه!

باهزارتا قول که ازش گرفتم سپردمش دست مامان دوستش!

خودمم با سامان هم قدم شدم سمت اسکی ها.هوای افتابی بود اما کمی باد میومد. شانس خوبی داشتیم که تو پاییز هوا افتابی شده بود! بله دیگه،شانس به این قشنگی رو نمیده به هر مشنگی!!

باکلی وراجی از سمت من و از سمت سامان به زور گذاشتن من سوار اسکی شم.مسخره ها می گفتن نمی شه خانوما بلد نیستن! الان ی تزی بدم کف کنین!

شالمو محکم تر کردم و جلیقمم تنم کردم. سامانم اماده شد . نگرانی رو تو چشماش میدیم اما با لبخندم بهش فهموندم بنده ختم این کارم اره جون شماها!!!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با شمارش من دستمو فشار دادم رو دستی موتور و خودمو سپردم به لذتام.سامانم با ترس تو نزدیکیم اسکی می کرد.

جیغ زدم-چه فازی میده!!

سامانم داد زد-بپا برق نگیرتت!

خنده ای کردم از ته دل! من خوشبخت ترین ادمم با وجود همه مشکلات و تنهاییم. خوشبختم که سامانو خیلی زود پیدا کردم!مطمئن بودم که همه می شنون! اما برام مهم نبود مهم بیانش بود!

روبه سامان داد زدم-دوست داااااااااااااارم!!

شهروز:

برگشتم سمت صدایی که خیلی برام آشنا بود.لبخندی که به خاطر لجبازی شمیم و خاله بود از رو لبام محو شد.....با سامان اسکی بازی می کردن و خنده

این خودش بود که ابراز علاقه کرد؟!! کی فکرشو می کرد ی روزی خودم با گوشای خودم ابراز علاقشو به یکی دیگه بشنوم؟!

اصلاذ برام عجیب بود که چه جوری صداشو شنیدم؟ شاید چون نزدیک صخره بودم! نخواستم دیگه بهش فکر کنم!

باسامان اسکی می کردن و خنده هاشون کل فضا رو تو مشتشون گرفته بودن

با حلقه شدن دستی دور بازوم،نگاه خیرمو ازشون گرفتم.....نگار بود که با چشم های نافذش بازار ساحلی رو نشونم میداد.

نگار-بریم اونجا؟

من-اکی دوست نداری؟

نگار-راستش از اب میترسم....

لبخندی زدم و به خودم گفتم-اون ابراز علاقت گیر کنه تو گلوی اون سامان بدقواره!!

نگاهی به نگار انداختم که باناز دخترونش همراهم شده بود. ناخود اگاه نگاهم کشیده شد سمت آیسل....

نه به دستی اسکی و رفتارای ضد دخترونش! نه به ترس از اب این و رفتارای ضد پسرونش!!!!

خدایی زمین تا اسمون بینشون فرق بود.اصلا به جهنم ،نگار ارزشش بیشتر از اون دختره ی تارزانه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به هر مغازه ای که میرسیدیم..... نگار میرفت تو و منم باخودش می کشید.....

نگار-اون کلاه قشنگه؟

با دستش ی کلاه تابستونی جنس جیرو نشون میداد-اره قشنگه

با لبخند روشو ازم گرفت و رفت سمت کلاه

به نگار گفتم دم مغازه منتظرشم، جلو مغازه وایستاده بودم که صدای خنده هایی منو متوجه خودش کرد.

آیسل بود...موهای خیسش کمی از شالش بیرون ریخته بود....با نگاهم دنبالشون کردم....جلوی هر مغازه ای وایمیستادن و دست میزاشتن رو چیزای عجیب و غریب و باهاش مسخره بازی در می اوردن....

سنگینی نگاهمو حس کرد و برگشت سمتم....

با غرور همیشگیش سری برام تکون داد....سامان اومد نزدیکم و باهام گرم احوال پرسی کرد... منم ناچار گرم گرفتم باهاش

نگار باخنده اومد به جمعمون....با سامان دست نداد ... اما نگاهشو با خنده داد به من.....اما اصلا برام مهم نبود...ادم غیرتی نبودم...نکه نباشما نه به این چیزا اهمیت نمیدم...

اینکه چه تیپی میزنه...با کی حرف میزنه و چه گلی به سرش می گیره!!!

ایسل اومد پیشمون و با نگار دست داد....نگار اخم کرده بود اما ایسل ی پوزخند رو لبش بود....

سامان-حالاکه جمعمون جمعه بریم ی ناهاری بخوریم!

من-هستم

زنگی به خاله زدم و گفتم این دورو برایید نگران نشه.

شهروز:

سامان و آیسل جلو تر از ما رفتن رستوران..... آیسل و سامان روبه روی هم نشستن،منم اومدم کنار سامان بشینم که اخم نگار توجهمو جلب کرد.با اون اخمش زل زده بود به جای خالی کنار آیسل!

برای جلوگیری از هر دعوایی! توجه کنید هر دعواییا!!! واسه دل خودم نرفتم کنارش بشینم.....نگار کنار سامان و من کنار آیسل نشستم.

آیسل با اخم زل زده بود به پنجره....یکمی نزدیک شدم بهش و گفتم-نگارو که می شناسی! ترسیدم ی موقع دعواتون شه اینجا نشستم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زیر لب گفت-برو بابا!

جوابشو ندادم ..... پیش خدمت اومد و خواست ازمون سفارش بگیره.

سامان-ایسل چی می خوری؟

آیسل-جوجه چینی!

سامان-پس منم همونو می خورم. لبخندی زد و دست آیسل رو تو دستاش گرفت.

حالا نوبت منه!

من-عزیزم چی می خوری؟!!

نگار نگاهی به منو انداخت و با لبخند گفت-ماهی دودی!

من-منم همونو می خورم عزیزم!!

بی توجه به اون دوتا....دست نگارو که رومیز بود تو دستام گرفتم و لبخندی به روش زدم.

سفارش هامونو اوردن و مشغول خوردن شدیم.

تصمیم گرفتم زیادی آیسلو حرص بدم! رو به سامان گفتم-سامی نظرت چیه چهار تایی وقت بیشتری رو باهم بگذرونیم!

با این حرفم یکی با حرص محکم زد تو ساق پام....صورتم از درد جم شد اما خیلیی سریع خودمو جمعو جور کردم.کاره خودشه کاملا مشخصه!

من-نگفتی سامان؟!!!

دوباره یکی دیگه زد تو ساق پام! از حرصم با پاشنه پام محکم زدم روپاش!

آیسل-آخ!

سامان هول کرد و گفت-چی شد؟

آیسل نگاه برزخیشو داد به من و با لبخندی که از درد بود روبه سامان گفت-ی استخونو گاز گرفتم.

سامان-حواستو جمع کن گلم!

پسره ی مزخرف! بزنم بابا بزرگتو بیارم جلو چشات؟

دستمو پیش بردم تا نوشابه برا خودم بریزم.که دستم خورد رو دستش...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با اخم گفت-من اول میریزم

منم با اخم گفتم-من اول میریزم!

آیسل-نخیر! من دستتم زود تر بهش رسید

من-جدا؟ پس حتما چغندره دستم!

آیسل-حیف چغندر.دستتو بردار

من-برنمیدارم!

نوشابه رو کشید سمت خوردش....حس کودک درونم فعال شد! منم نوشابه رو کشیدم سمت خودم!

آیسل-ولش کن

من-تو ولش کن!

دستشو برد و درشو کمی شل کرد.خواست بریزه تو لیوان اما مانع شدم.....

با حرص هردو فشاری به بتری وارد کردیم که یهو دره نوشابه رفت هوا!! هردو سریع فهمیدیم و از رو صندلیمون بلند شدیم!

نواشبه چون وسط بود...فواره کرد سمت بالا و ریخت رو لباس و پاهای سامان و نگار!!

هردو با اخم زل زدن به ما....

سامان-راحت شدین؟گفتم الان تموم میشه کل کلشون...واسه اونه دخالت نکردم...نگو بدتر هم می شه!

آیسل ریلکس کیفشو از رو میز برداشت و ی حوله کوچیک از توش در آورد و داد به سامان

سامانم با اخم ازش گرفت و بلند شد رفت سمت دست شویی

من-نگار جان...

پرید وسط حرفم و گفت-میرم دست شویی...

تازه متوجه گنده رو میز شدم!! همه چی نوشابه ای شده بود!!! واقعا که کودک درونمون فعاله!!

آیسل زیر لب گفت-جمع کن بریم!

با تعجب نگاش کردم....زل زده بود به روبه رو....یکی از کارکنای رستوران با اخم میومد سمتمون!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سریع هرچقدر که پول غذا می شدو گذاشتم رو میز ... کیف آیسلو گرفتم و کشوندم دنبال خوردم...شانس اوردیم سمت در ورودی بودیم!!!

آیسل:

نشستم رو تاپ تو حیاط.... دفترمو باز کردم و شروع کردم به نوشتن.....نوشتن خاطراتی جدید شاید تلخ...شاید شیرین!

من-گاهی اوقات...اون کسی که ازش تنفر داری،روزایی شادی رو برات رقم میزنه! باورش سخته اما برای من رقم زد!

اما جالب اینه....اون کسی که دوستش داری،گاهی اوقات روزایی به تلخی قهوه رو برات رقم میزنه!

تضاد جالبی بینشونه و درک سختی درشون....شاید درکش مهم نباشه اما مهمیش به اینکه حسش کنی این تضادو!

اون کسی که ازش تنفر داری با این که شاید ی روزی شادت کنه اما از حس بدی که بهش داری کم نمی کنه! اما برعکس اون کسی که دوستش داری،شاید ی روزی غمگینت کنه اما از حس خوبی ک بهش داری کم نمی کنه!

با اومدنم به رامسر عجیب ترین حس دنیا که تنفره ، حس کردم.....

شاید این تنفره که باعث می شه دربرابر زندگی خودمونو محکم نگه داریم...درحالی که حس دوست داشتن و عشق مارو دربرابر زندگی سست می کنه!

باعث می شه به کس دیگه ای تکیه کنیم...و ترس از دست دادن تکیه گاهمونو داریم! اما تنفر محکممون می کنه! محکم می کنه که خودمون تکیه گاه خودمون باشیم!

در دفترو بستم...اینا چیه من نوشتم؟! یعنی چی اخه؟! یهویی از حس تنفر خوشم بیاد و از حس عشقت بدم بیاد!

حسی که به سامان دارم خیلی قشنگ تر از حس تنفریه که به شهروز دارم!!

با پام تاپو هل دادم و زل زدم به چراغی که درست در کنارم روشن بود و نور مهتابیش تو اون تاریکی خودنمایی می کرد.

حس کردم یکی کنارم نشست....آسیه بود با ی حالت پکر

من-چته کوچولو؟

آسیه-امروز خیلی خوش گذشت...

من-چه خوب!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آسیه-اووف اما حوصلم سر میره. بابابزرگم نیست که حداقل بریم خونش

من-مگه کجاست؟

آسیه-امروز رفت رشت ی کاری داشت. باباهم باهاش رفت

هنوز چیزی نشده عینه چسب دوقلو شدن!!

یاد سیدی ها و برگه ها افتادم! سریع از روتاپ بلند شدم و آسیه که هی می گفت چی شد توجی نکردم...الان وقتشه!

سریع رفتم تو اتاقم....لباسامو با ی تریپ طوسی مشکی عوض کردم.

رژلب گلبهی مو برداشتم و رولبام زدم....اینو که میزدم رنگ لبام می پرید و بی حال نشونم میداد.

کمی سایه مات با انگشستم برداشتم و زیر چشمام زدم...که مثلا گود افتاده

چتری هامم کمی ریختم بیرون....پنکیکم زدم و کمی از عطر تلخم زدم به خودم. ی چراغ قوه ۴ نورم برداشتم...

رفتم سمت ماشینم....حس کردم یکی پشتمه! برگشتم کسی نبود.اگرم بود تو اون تاریکی مشخص نبود!

بی توجه سوار ماشین شدم و راه افتادم سمت ویلای بابابزرگ

از همون اول که راه افتادم حس کردم ماشینی تعقیبم می کنه! به خودم توپیدم-حالا ی بار اومدیم مارموز بازی دربیاریم همش حس می کنیم یکی دنبالمونه از بس بی جنبم!

ماشینو تو کوچه بغلی ویلا پارک کردم و رفتم سمت در....خودش نباشه حتما خدمت کارش هست!

وقتشه که برم تو جلد خودم!!زنگو زدم،با صدای تق تق کفشاش خودمو اماده کردم...

درو که باز کرد با بهت زل زد به من....-اِ....به به خدم...ت کار....گل بابا....بززززرگ!خو..بی شوما!؟

خدمتکار-سلام...آ...یسل..خانوم!

من-علیکم و ...سلاام!

خدمتکار-حالتون خوبه؟!

من-نـــــــــع!

الکی خودمو شل کردم..مثلا خواستم بیافتم که زیر بازومو گرفت-فکر کنم زیادی خوردید!

نه بابا جون من؟! من اگه خورده باشم ظرفیتم بالاس انقدر نیست که!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منو برد تو یکی از اتاق های مهمان و خوابوند رو تخت....خودش رفت پایین

رفتم تو دست شویی تو اتاق و صورتمو با اب شستم..که مثلا رو دورم...

با صدای تق در رفتم بیرون و درو باز کردم....لبخند خسته ای زد و گفت-خوبید؟

من-اره ی لحظه حالم بد شد...ترسیدم برم خونه!

ادمم تو مستی با هاشو می شه اخه!؟ عجب سوتی!

بی خیال قهوه ای داد دستم و رو صندلی نشست....

من-خیلی خسته اید؟

خدمتکار-اره...قبل شما خواب بودم

من-روتخت بخوابید من یکم دیگه میرم!

خدمتکار-نه اصلا مگه می شه!؟

من-این حرفو نزنید راحت باشید!

رفت روتخت دراز کشید....قهوه رو گذاشتم رومیز و وایستادم تا بخوابه....نفسای منظمش نشون از خواب عمیقشه!

بی سرو صدا رفتم سمت اتاق کار بابا بزرگ،در کمال تعجب درش باز بود! عجیب این بود که جز خودش و خدمتکارش که برای تمیزی میومد کسی حق نداشت بره داخلش وقتی خودش نیست!

خوشحال شدم و رفتم تو اتاق....وسایل نظافت وسط اتاق بود.کنارشون زدم و شروع کردم به گشتن گاو صندوق مخفیش!

کمدای میزش همه قفل بودن....بی خیالشون شدم،توجهم جلب تابلوی رودیوار شد شاید مثل فیلما پشته تابلو باشه!

اما از شانس قشنگم چیزی پشتش نبود.....کل اتاقو از نظر گردوندم .... چیز دیگه ای نبود که نگشته باشم! می موند اتاقش ! آره اتاقش!

با حرص رفتم سمت در که صدایی ناهماهنگ شنیدم!راهه رفته رو برگشتم و از اول در پیشش گرفتمش و بازم اون صدا!

آیسل:

نگاهی به کف اتاق انداختم....اون صدا از نزدیکی در بالکن بود.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستی به پارکت اون قسمت کشیدم...اما برجستگی نبود...جلوتر رفتم و بازم کفشو لمس کردم،دستم ناخود اگاه روی یه قسمتی از پارکت متوقف شد.

من-خودشه!!

پارکت ها به شکل مربع های بزرگ بودن اما درتعجب بودم که چه طور تونسته بود ی چیزی زیر این مربعه جاسازی کنه! از همه عجیب تر اینکه چه طور خدمتکارش خبر نداره؟! شایدم خبر داره!!!

بی خیال ذهن درگیرم شدم ودستی به دور مربع کشیدم....هرچی سعی می کردم بکشمش نمی شد...یهو دستم رفت روش و ی فشار بهش اومد...

من-عجب کلکیه این بابا بزرگمون! ببین چه جوری درستش کرده که رو وسطش فشار میاره عین منگنه رو به بالا باز می شه!!

حالا دیگه کاملا برجستگیش مشخص شده بود...بی تامل مربع رو که کلفتیش به ی برگه کاغذ بود روبه بالا بز کردم.

همون اول ی گاوز صندق مربعی شکل سیاه به چشم می خورد.مطمئنم که اون برگه ها و سیدی این توئه!

باید بیرون میاوردمش اما چه جوری؟!!

اندازش متوسط بود و به نظر سنگین نمی اومد! دستمو دو طرفش گذاشتم و بلندش کردم.لبخندی رو لبام اومد....این دفعه شانسم گل کرده و گاو صندق خیالیم که اندازه گاو بود حالا شده اندازه ی دفتر با ی وزن کم.

سریع پارکتو به حالت اولیش در اوردم.نگاهی بهش انداختم...رمزی بود اَه!

نمی تونستم بمونم باید میرفتم!بلند شدم...تو دستم یکمی سنگینی می کرد اما مهم نبود.

رو پنجه هام شروع کردم به راه رفتن.خونه تو سکوت بود و شرط می بندم اون خدمتکارم بیهوشه!

نفسی از روی آسودگی کشیدم اما با دیدن اون رفتم تو شوک!

من-نگـــــــار؟!

چشماشو ریز کرد و اومد جلو تر

نگار-اون چیه تو دستت؟

اومدم جوابشو بدم که یهو نگاهشو داد به پشت سر من!

تا خواستم بر گردم دستمالی جلوی بینیم قرار گرفت،فمیدم بیهوشیه....خواستم تقلا کنم که ی سوزشی تو پهلوم حس کردم .... این باعث شد که تند تند نفس بکشم و دستمال بیهوشی کارشو بکنه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم هام سنگین شد و پشت بندش صدای جیغ نگار پیچید تو گوشم!

آیسل:

چشم هامو باز کردم...همه جا تار بود...دوباره بستم و بعد ی مکث طولانی باز کردم.

با صدای هق هق یکی از گیجی ومنگی در اومدم و سرمو چرخوندم سمت صدا...

نگار اونجا...نگار اینجا...نگار همه جا!

با ی صدای ضعیفی گفتم-نگار؟

صدای هق هقش قطع شد....سریع چرخید سمتم که صورتش مچاله شد...وا؟!

خواستم برم طرفش اما ی سوزشی رو دوباره حس کردم!

تازه موقعیتو درک کردم.به ی دیوار تکیه داده بودنم اما دستام باز بود!

نگاهی به پهلوی راستم انداختم. مانتوم خونی شده بود..دستی بهش کشیدم،عمیق نبود واسه همینم درد زیادی نداشت فقط می سوخت.

نگاهی به اطراف انداختم.ی اتاق پر از کاه بود...کاه و کاه و کاه به چشم می خورد با بند و بساط گاو داری!

سعی کردم روپاهام وایستم...به کمک دیوار وایستادم...سیلی به صورتم زدم که اثرات بیهوشی از سرم بپره....

یواش یواش رفتم سمت نگار...با چشمای اشکیش زل زد بهم.کنارش نشستمو

من-چرا گریه می کنی؟

بازوشو بهم نشون داد...ی خراش جزئی بود...مردم بدنشون صد بار جر می خوره این بای خراش گریش در اومده! ولی حق داره بنده خدا..ظریفه دیگه!!

یهو یاد ی چیزی افتادم با عصبانیت گفتم-ببینم تو جلو خونه بابا بزرگم چه غلطی می کردی؟

همون طور که هق هق می کرد بینیشو کشید بالا و گفت-دیدم مشکوکی! خواستم ببینم کجلا میری تعقیبت کردم.

من-اهان! اومدی ازم ی اتویی چیزی بگیری دیگه اره؟

با حرص گفت-اره که این یابو ها اومدن و نزاشتن من به کاراگاه بازیم برسم.اون صندوقه چی بود تو دستت؟

از زور عصبانیت داد زدم-سر جدت غلط کردی اومدی از من اتو بگیری.دختره فضول... اصلا اون خراشم حقته! من جای اون یا بوها بودم جرت میدادم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اومد حرفی بزنه که با صدای بازشدن در نگاهمون کشیده شد سمت در...

با تعجب به کسی که جلو ایتاده بود زل زدم اما اون با ی نگاه خونسرد بهم نزدیک شد.

من-اِ این که مِهدیه!

مهدی بادیگارد و دست راست بابا بزرگم بود....من همیشه حرصش میدادم چون ی گوشه وایمیستاد و تکونم نمی خورد...منم کرمم می گرفت وقتی بچه بودم حرصش میدادم.

اومد جلو تر و گفت-چه خبره صداتون تا اون ور میرسه!

برگشتم سمت نگار..خواستم بگم تغصیر اونه اما اون به ی جایی خیره شده بود...

رد نگاهشو گرفتم رسیدم به کیف خودم

نخواستم سه شه سریع گفتم-تو اینجا چی کار می کنی؟ نکنه دستت با اون یابوهای دیگه تو ی کاسس؟!

دست پاچگی رو تو چشماش خوندم....

من-نگفتی؟!

رفت عقب تر...دیگه رفته بود رو اعصابم داد زدم-تو اینجا چه غلطی می کنی!؟

تکونی نخورد...ی یابوی دیگم اومد تو اتاق ، با اخم به من نزدیک شد و گفت-چه خبرته؟!

من-تو کی هستی؟!

اومد جلو تر و چونمو تو دستای گندش گرفت و گفت-ی بار دیگه بنالی چونتو خورد می کنم!

اخمی کردم و گفتم-منم وامیستم برو بر نگات می کنم!

فشاری به چونم وارد کرد خواستم داد بزنم که مهدی پرید وسطمون و چونمو از دستای اون الاغ ازاد کرد.

مهدی-احمق اگی صدمه ای ببینه رئیس پدرمونو درمیاره!

رئیس؟! عجب دزدایی! نمی خوان آسیب به آدم برسه! بابا ایول

من-رئیس کیه؟

الاغه-فضولیش به تو نیومده!

من-خوبم اومده!!

خواست بهم حمله کنه که باز مهدی سپر شد-دیوونه شدی! تو حتی نباید دستت بهش بخوره!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دیگه واقعا کف بر شدم!

من-چه رئیس با فهمی دارین! نگفتین اومده بودین دزدی؟!

مهدی سریع جواب داد-آره... که دیدیم شما داخلین گفتیم لو میریم!

خر عمته!-آهان بعدش حتما دنبال پول مول بودین دیگه!

مهدی-آ..آره!

من-و اینکه اون صندقم دودر کردین که مبادا پولی توش باشه و از شما دریغ بمونه!

الاغه-همش درسته...الانم فکتو ببند تا ما کارمون تموم شه بعدشم ولتون می کنیم!

اینا مارو مسخره کردن یا خودشونو! اخه احمقا اگه عقل توکلتون بود! قیافتونو مخفی می کردین که وقتی ولمون کردین نریم لوتون بدیم!

باز فکرم درگیر شد..رئیس! رئیسشون کیه؟! که گفته من چیزیم نشه تو این دزدی!؟

متوجه رفتنشون نشدم...با تکونای دست یکی به خودم اومدم...نگار بود

نگار-کیفامونو دیدی؟

من-اوهوم

نگار-باید ورشون داریم...فکرنکنم توشونو گشته باشن!

من-آره مشکوک میزنن! معلومه به دنبال ی چیز فرا تر از پولن!

شروع کردم به داد و بیداد-نگار می کشمت! دختره عوضی! ترشیده خودتی!!!

نگارو هل دادم و دوباره داد زدم....به قیافه پر از تعجب نگار لبخندی زدم و بااشاره بهش فهموندم اونم داد و بیداد کنه!

شروع کردیم به داد وو بیداد و الکی هم موهای همو می کشیدیم که دوباره اومدن!

الاغه-چه مرگتونه!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

نمیدونم چرا حس می کنم از هیچی نمی ترسم!یکی رو بدزدن معمولا طرف کف بر می شه از ترس! اما دلیل نترسیدنم شاید وجود اون رئیس مرموزشونه! که گفته به من صدمه ای نرسه!

مهدی-جواب ندادین؟ اینجا چه خبره؟!

من-ببین جناب نامرد دوروا من با این دختر ابم تو ی جوب نمیره!

اون الاغه نیشخندی زد و گفت-پس دیشب دوتایی چه غلطی می کردین!؟ اون موقع که باهم بودین

من-چی ما از دیشب اینجاییم؟!!

بی توجه به حرف من اون الاغه گفت-نگفتین؟

نگار-من خواستم ازش اتو بگیرم!

الاغه-عجب!

من-بله عجب داره

الاغه-فکر کردین من و مهدی الاغیم؟!

من-فکرنکردم! اسمت همون اولم تو دهنم الاغ شده بود!

خیز برداشت سمتم که مهدی داد زد-هاشم بس کن!

من-اکه هی!تو از جد هاشمی و خونوادشی! اخ اخ...بسوزه پدر بدبختی! این اقای هاشمی و زنه و بچش همش مارو حرص میدادن...لامصبا می کوبیدن این شهر و اون شهر بعد ما باید می شستیم سفرای اونا رو حفظ می کردیم.حرصمون می گرفت.آی حرصمون می گرفت...

مهدی غش غش می خندید...اخمای هاشمم باز شده بود و لبخند کم رنگ رو لبش ظاهر شد.

متوجه نگار شدم...که هنوز زل زده بود به در ورودی اتاق...

خندشون که تموم شد مهدی و هاشم خواستن برن...داد زدم-کجا؟!تکلیف من و این رو مشخص نکردین!

نگار-این به درخت می گن بی شخصیت!

من-چون لیقات نداری گفتم

نگار-میزنم شقه شیا!

من-وای ترسیدم پیرزن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیز برداشت سمتم که مهدی داد رد-آه بسه دیگه...ما حالا باید چی کار کنیم!

نه دیگه اینا یا خنگن یا زیادی ریلکس یا اینکه مثله سگ از اون رئیسشون می ترسن!پدرتو در میارم مهدی دورو..آی پدرتو درمیارم!

من-مارو از هم جدا کنین

هاشم-که مام خرشیم و دربرین!

من-شوخی خوبی بود..اونم با دوتا نره خر مگه می شه در رفت؟!

هاشم-حرف دهنتو بفهم!

من-خوبم می فهمم

مهدی-بس کنین با هر دوتونم! ببین آیسل خانوم شما رو ازاد می کنیم اما حالا نه! پس بشینین سرجاتون و کم حرف بزنین!

تو ازادمون کنی همون اول میرم لوت میدم..دورو..خائن.. بی ..خاصیت.. انگل ..دزد!

من-اتاق دیگه ای ندارین؟

هاشم-مگه هتله!؟

من-این کاها نبودن شابد ی مسافر خونه ای می شد!

هاشم خندید و اومد کنار مهدی که روبه روی من وایستاده بود ایستاد...

هاشم-خوب زبون میریزی

من-منتظر بودم جد هاشمی و خونوادش بهم بگن!

مهدی پقی زد زیر خنده ورو به هاشم گفت-دیدی چی بهت گفت...؟ جد هاشم!!

پس نگار چرا صداش در نمیاد؟! بدونه اینکه سرمو بچرخونم زیر چشمی دیدم سرجاش نیست! ای مارموز! منو سرگرم اینا کرد خودش در رفت...

هی بهش فش دادم...یهو از بین شونه های مهدی و هاشم دیدمش...

اشاره می کرد درا قفلن...گوشیمو تو هوا تکون داد و سریع بی سرو صدا برگشت تو اتاق!

مهدی خواست برگرده که سریع گفتم-چرا به بابا بزرگم خیانت کردی؟!مگه دست راستش نبودی؟

خندید و گفت-این کار جدیدم پول بیشتری توشه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من-بدبخت دزد! دیگه چرا مارو دزدیدین؟!اون همه پول اون تو بود.

مهدی-اگه مارو میدیدین لو میرفتیم...تازه...اون چیزی رو که می خواستیم دست خودِ به شخصتون بود!

اونا صندوقو چرا می خواستن؟! عجیبه .. عجیب!!

من-ب..برای چی می خواستین اونو

هاشم-فضولیش به تو نیومده خانوم فضول!

من-خوبم اومده..

توی حرکت منو هولم داد به دیوار که باعث شد زخمم بیشتر بسوزه...

دستمو گرفتم رو زخمم...نگاهش که خورد به زخمم رنگش پرید...

سریع با مهدی از اتاق رفتن بیرون و درم قفل کردن

اینکه خواست منو بکشه چی شد؟!

سرو صداهاشون میومد...خودمو رسوندم به در اهنی و گوش دادم

هاشم-بدبخت شدم!فکر کردم خراش ساده ایه اما سطحیه

مهدی-خاک بر سرت! کی گفت بهش چاقو بزنی؟

هاشم-میدونست دستمال بیهوشیه..تقلا می کرد و نفسشو گرفته بود..مجبور شدم!

مهدی-رئیس بفهمه تمومه!

هاشم-حالا چی کار کنم؟! اون یکیم که تو زخمیش کردی دیدی زخمشو؟

مهدی-دیدم...اون مهم نیست...رئیس رو آیسل خیلی حساسه! اگه بشنوه چه جوری باهاش حرف زدیم...تمومه کارمون!!

دارم دیوونه می شم! این رئیسشون کیه؟ منو از کجا می شناسه؟! اگه منو می شناسه چرا من نمی شناسمش!! چرا دنبال اون صدوقن!شاید اون برگه ها اون تو نیستن و فقط پول توشه!؟

زخممو با دستم گرفتم و رفتم سمت نگار...تازه یادم افتاد نگار گوشیم دستشه!

آیسل:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در حال شماره گرفتن بود،کنارش نشستم و گفتم-به کی زنگ میزنی؟

نگار-ی لحظه وایسا

من-انگاری می خواد اپلون هوا کنه!

چشم غره ای حوالم کرد...سرمو تکیه دادم به دیوار .نگاهم بین در بسته و نگار بود که کسی نیاد.

اینم شد دزدی!؟ دزدی که رئیسش گفته آسیبی به من نرسه! آقا خودم الان کف برم دارم واسه عقلمم

توضیح میدم!

سعی کردم پی ببرم به بعضی سوتی هاشون.

نقاب که نزده بودن،معلومه یا هول کردن یا واسشون مهم نبوده که ما ببینیم!

دومیش اینه اگه اونا پول یا اون صندق دستمو می خواستن دیگه چرا مارو دزدین؟ شایدم باز هول کردن!

مگه نمی گن دزدی و هولاش!!

و اما اینکه چرا کیف منو گور به گور نکردن و گوشیمو داغون نکردن؟!

ضربه کوچیکی با سرم به دیوار زدم،اینا یا زیادی هولن و بی فکر یا زیادی ورژن مدل دزدیشون جدید شده و یا اینکه ی قصدی دارن از دزدیدن ما!

من-دیوونه شدم..اه

نگار-دیوونه چرا؟

من-هیچی ولکن

نگار-نجات پیدا می کنیم!!

سرمو چرخوندم سمتش و با تعجب گفتم-چی؟

نیششو باز کرد و گفت-زنگ زدم به شهروز! شما که تو فکر بودی و از مکالماتمونم بی خبر!این شد که من توضیح دادم کجاییم.

اه اینو کم داریم!بگو دیگه چرا به شهروز زنگ زدی بدبخت! مگه ننه بابا نداری؟

شاید به ننش و باباش بگه اونا دق کنن از ترس! آره شاید

من-ی سوال؟الان ی اتاق پر از کاه توضیح دادنم می خواد؟مثلا چه جوری می خواد پیدامون کنه!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار-اگه حواست به اطرافت باشه دو هزاریت می افته!

جملشو تو مغزم تجزیه کردم! وا یعنی چی؟

سرمو مثل خنگا تکون دادم و گفتم-یعنی چی؟

یکی زد تو سرم و گفت-بچم بودیم همینطوری خنگ بودی! نمی دونم چی بودی که اون مارمولک همیشه هواتو تو بازی ها داشت!

اخمی کردم و گفتم-تو چشم نداشتی ببینی من خوبم و مارمولک با من جوره!

نگار-کاملا مشخصه الانم چقدر باهات جوره!

من-منظور از الان چیه!!!؟؟؟؟

رنگ نگاش عوض شد و گفت-اگه کور نباشی اون پنجره که با گونی پشوندنش رو میدیدی!

ا...راست می گه ها اصلا حواسم به پنجره نبود که!

رفتم سمت پنجره و متوجه شدم ی سوراخی داره،نزدیک تر شدم و چشممو چپوندم تو سوراخ!!

من-یعنی خاک دوعالم تو فرق سرشون!

اومد و کنارم ایستاد و گفت-همون! بگو بدبختیا جا ازاینم ضایع تر!

من-ورداشتن مارو آوردن شهرک دامپروری!!

نگار-یازیادی هولن یا خرن!

من-همه موارد پس اینجوری قراره شاهزاده سوار بر قاطرت بیاد دنبالمون!

اخم کرد و گفت-حرف الکی نزن آیسل

جوابی بهش ندادم و گوشیو ازش قاپیدم.همین مونده اون شهروز گراز بیاد نجاتم بده! اصلا چرا سامان نیادش!؟

سریع شماره سامانو گرفتم..بعد چهارتا بوق جواب داد-الو آیسل

چقدر صداش می لرزه و پر نگرانیه!-سامان!

سامان-آیسل..عزیزم

لیدی اند جنتلمن این شما و این مکالمات عاشقانه و ژانر هندی آیسل!کمپانی فرست نشنال تقدیم می کند!!!

من-سامان من و دوستمو دزدین!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-چی؟

با صداهای هاشم و مهدی فهمیدم دارن میان

سریع گفتم کجاییم و گوشیو قطع کردم.

آیسل:

همونجا جلوی پنجره نشستیم رو زمین و چشم دوختیم به در.

قفل درو باز کردن..مهدی ی اخم گنده وسط پیشونیش بود و قیافش از عصبانیت داد میزد،

پشت بندش هاشم اومد ،اونم دست کمی از مهدی نداشت.

با عصبانیت چشم چرخوندن تو اتاق،با دیدنمون مهدی دستاشو مشت کرد و اومد سمتمون.

نگار خودشو بهم نزدیک تر کرد و دستیمو که رو زخم پهلوم بود گرفت تو دستای سردش.

فشاری به دستای سردش دادم و همونطور با نفرت به مهدی نگاه کردم.

با دادای که زد فشار دستای نگار بیشتر شد.

مهدی-دست کدومتونه؟هان؟

با خونسردی گفتم-چی دست کدوممونه؟

مهدی-آیسل خانوم،سوال منو با سوال جواب نده!

من-هه آیسل خانوم؟ بدبخت دورو بالاخره از اینجا میرم بیرون آمارتو میدم دست رئیس از همه جا بی خبرت! نگو مار تو آستینش پرورش داده!

پوزخندی زد و گفت-تو برو آمارتو بده من دو دقیقه دیگه اون ور آبم!

از حرفش زدم زیر خنده-میری اونور؟؟؟؟ مگه قتل کردی که بری اونور!؟

از خندم حرصی شد و گفت-قتل که نه اما همین که بابا بزرگت از کارام با خبر شه مرگ خودم حتمیه!

به معنای واقعی کپ کردم! کارام؟ مگه دیگه چی کار کرده؟؟؟

مهدی-اون گوشیو بدین به من

از کجا فهمیدن گوشی رو برداشتیم؟ نگار که حالت کیفو بهم نریخته بود که پس از کجا سریع فهمیدن!

من-گوشی؟ هه اگه داشتیم که الان بیرون این خراب شده بودیم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی به هاشم انداخت..هاشمم اومد نزدیک البته طناب به دست.مهدی یکی از طنابارو ازش گرفت و اومد سمتم و هاشمم رفت سمت نگار.

تقلا ی زیادی نمی تونستم بکنم چون زخمم می سوخت شانس آوردم فقط ی خراش سطحی بود.

تلاشامون بی نتیجه موند و دست هردومونو بستن.

مهدی-سعی نکن دورم بزنی کوچولو! هنوز نصف عقل منم نداری!

باز شروع کرد..بانفرت نگاش کردم.

من-به این می گی عقل؟ آدم تابلو...اومدن تو شهرک دامپروری و نزدن نقاب و اینا به کنار از همه مهم تر..واسه بی عقلیتون رئیستون از آسیبی که من زدین با خبر می شه بعد سراتون رو سینتونه!

با این حرفم خواستم بگم که آره رئیستونو میشناسم و کارتون ساختس!

رنگ هاشم پرید اما مهدی سگ با خنده گفت-سعی نکن ی دستی بهم بزنی! درسته رئیس بهت خیلی نزدیکه اما مهم اینکه نمیدونی از کدوم نزدیکاته!!

با بوی دودی که حس کردم حرف ادامه دار مهدی تموم شد.

سریع دادی زد و با هاشم رفتن بیرون...

طولی نکشید که دود غلیظی کل اتاقو پر کرد،بیشتر دود از زیر در بلند می شد.

بوی کاه سوخته می اومد و بس..منم که به به دود حساس...شروع کردم به سرفه کردن.

اشک پرچشمام شده بود و به زور نفسم بالا می اومد.

چشمای اشکی نگاهی به نگار انداختم.حالش خوب خوب نبود اما مثل من نبود.

تقلا می کرد تا دستاشو باز کنه.

از بس سرفه کردم گلوم شروع کرد به سوختن..

بی حال خودمو انداختم رو زمین و چشم دوختم به نگار..

با دندون افتاده بود به جون طناب پلاستیکی دور دستاش...آخرش موفق شد و شروع کرد به پاره کردن گونی رو پنجره.کاش منم می تونستم تقلا کنم.با صدای جیغ جیغ جیغای نگار حواسم جمع شد.

نگار-کمک..یکی کمک کنه!

پس این هاشم و مهدی کجا رفتم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کمی از دود کم شده بود چون پنجره مانع از جمع شدن دود می شد .

نگار صداشو خفه کرد و اومد سمتم.

نگار-آیسل پاشو

به زور بلندم کرد و مشغول باز کردن طناب شد.

با صداهای یکی نگار دست از باز کردن کشید و سریع رفت پشت پنجره و داد زد-شهروز

اینم خل شده ها.شهروز کجا بود!!

بازم جیغ کشید و با ترس زل زد به جایی که در بود.

باید این سرفه و ضعفو پس بزنم اینجوری نمی شه!

سعی می کردم سرفه هامو خفه کنم،کار سختی بود اما شروع کردم به باز کردن طناب.

نگار-آیسل..آتیششش

با گفتن آتیش رنگم پرید.شعله آتش زبونه می کشید به کاه هایی که نزدیک در بودن.

موفق شدم و دستمو باز کردم...نفسم تنگ و سرفه هام بیشتر و بیشتر شد.

اما باید ی کاری می کردم.اینم که جیغ می زد!

دستمو به دیوار گرفتم و راه افتادم سمت در...همه جا تار شده بود و این به خاطر اشک هایی بود که از زور سرفه پا به چشم هام گذاشته بودن...

متوجه شدم نگار قصدمو فهمیده چون سریع دوید سمت در.

دست بردنش سمت دستگیره آهنی و جیغ کشیدنش همانا!

نگار-اییی..سوختمممم

دیگه جونی برام نمونده بود و قلبم تند تند میزد.یکی از پشت در صدام زد-آیسل از جلوی در برو کنار.

نفهمیدم کیه.نگار از در فاصله گرفت و افتاد رو زمین.یکی مدام به در میزد و آخر سر در چهار تاق باز شد.سامان بود ..

بین اون همه شعله و دود خودشو رسوند به من .پشت سرشم شهروز اومد تو

شعله آتش زیاد شد و تازه فهمیدم چی به چیه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

حس کردم از زمین کنده شدم و روهوام.توانایی درک موقعیتو نداشتم از بس که این سرفه لعنتی اجازه نمیداد.

چشم هامو باز و بسته کردم...حس کردم باز جون گرفتم . هوا به صورتم خورد و نفسمو عمیق دادم بیرون.چشمم به سامان خورد که با نگرانی نگاهش بین منو جلوش می چرخید.

تازه فهمیدم کجام!یعنی این منم که بی حال و بی جون بین حصار دستای سامانم!

لبمو خیس کردم-ش...شهروز!!!

چی؟ شهروز؟؟؟!؟ شهروز کجا سامان کجا؟ زبونم چرا به اسم سامان نچرخید!؟

حس کردم فشار دستاش دور شونم و زیر زانوم زیاد شد.

سامان-من سامانم آیسل!

همونطور که جون می کندم حرف بزنم گفتم-ش..شهروز..با..ت...و بود؟

حالا شد ی ماسمالی مناسبب!

از حرکت ایستاد و گفت-نه این ورا کار داشت مثله من...خوبی تو؟

من-خو...بم

در ماشینشو باز کرد و منو نشوند جلو..اصلا حیا و میا رو گذاشتم در کوزه آبشو خوردم!

وا مگه چیه؟ سامان که نامزدمه و قراره شوهرم بشه که کجاش عیبه!

با اسم شوهر ی جوری شدم و تنم لرزید.سامان متوجه لرزشم شد و رفت سمت صندوق عقب.

ی پامو از ماشین گذاشتم بیرون و سعی کردم نفسای تندمو آروم کنم.متوجه شهروز شدم..

کنار ماشینش که رو به روی ما بود ایستاده بود و آب می ریخت رو دست نگار.

شهروز خوب انتخابی کرده! خیلی به هم میان!!

از اینکه گفتم بهم میان حرصی شدم.سامان اومد و جلوم ی بتری آب گرفت.

بتری رو ازش گرفتم و درشو باز کردم و دادمش بالا.گرم بود اما از هیچی بهتر بود.

سامان نگاهشو ازم گرفت و دوخت به رو به روش...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رد نگاهشو گرفتم و رسیدم به همون اتاقکی که کنار سالن گاوا بود.

خبری از آتش نبود چون کارگرای اون اطراف خاموشش کرده بودن.

برام عجیب بود این همه ما اون تو جیغ جیغ می کردیم چرا کسی نبود اونجا؟

یهو یادم اومد اینا ساعت کاری مشخصی دارن! شاید اگه گوشیم نبودو و این آتیش سوزی هم نبود شاید با جیغ جیغامون می فهمیدن ما رو زندانی کردن!

سامان نفس عمیقی کشید و گفت-الان میام میریم بیمارستان.

با نگاهم دنبالش کردم.رفت پیش شهروز و ی چیزی بهش گفت و به راهش به سمت اون اتاقک ادامه داد.

شهروز:

روبه نگار گفتم-الان میام

نگار-کجا میری؟

-برم ببینم اثری از این دزدا هست یا نه

نگار-از بس احمقا حتما ی اثری به جا میزارن

چیزی نگفتم و راه افتادم سمت اتاقک.همه جاش سیاه شده بود،با صدای سامان که از پشت اتاقک می اومد گوشامو تیز کردم.کمی بهش نزدیک شدم و خودمو پشت دیوار پنهان کردم.

سامان-چیه؟

معلومه که عصبانیه اما چرا!؟ گوشیو تو دستش محکم تر گرفت و گفت-مگه نگفتم دور آیسلو خط بکشین؟

-حرف اضافه نزن،شانس آوردین فکر آتیش رسید به ذهنم!

-خفه ،اگه چیزیش می شد چی؟هان؟ نمیدونی چقدر دوستش دارم؟

کپ کردم!چشام شد قد توپ والیبال! خدایاااا

یعنی این دزدی زیر سر سامان بود؟لعنتی چرا؟؟

از پشت دیوار اومدم این طرف و صداش زدم-سامان؟

گوشی به دست چرخید به سمتم.خیلی سعی می کرد جلوی لرزش دستاشو بگیره اما جواب نداد.

گوشیو قطع کرد و گفت-شهروز؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخم کردم و گفتم-پدرتو درمیارم عوضی آشغال! پست سگ،

حمله بردم سمتش و گرفتمش زیر مشت و لگد-آشغال،من عاشقشم!چطور تونستی بدزدیش؟

-اگه بلایی سرش می اومد من میمردم!

دستی کشیدم به پیشونیم،عجب فکری کردما!

سامان بای صدای لرزون گفت-شه...روز

-مرگ و شهروز! کجایی ی ساعته؟

سامان-تو کی اومدی؟

-الان! باید کی می اومدم؟ راه بیافت دیگه

گوشیشو قطع کرد و باهم هم قدم شدیم! عجب فکر اکشنی کردما! ولی احساسیم قاطیش بود.

دستشو گذاشت رو شونم ،دستشو پس زدم و گفتم،مراقب این نزدیکی باش!

خندید و گفت-هستم

-آدمای به ظاهر عادیم ی روزی سیاه میشن!پس برو خودتو سیاه کن!

پوزخندی زدم.پدرتو درمیارم!

شهروز:

ذهنم آشفته بود،چرا باید این کارو با آیسل کنه؟

به خودم توپیدم بابا اشتباهی آیسلم وارد این نقشه دزدیش شده!اما دنبال چی بوده خدا میدونه!

سوالای بیخود و جوابای درهم.

نگاهی به نگار انداختم،ساکت بود و به جاده خیره شده بود.

-خوبی؟

سرشو تکون داد و گفت-آره ولی خیلی ترسیدم.

لبخندی زدم و گفتم-خدا رو شکر که به خیر گذشت.

نگار-آره خیلی شانس آوردیم که خل میزدن!

با تعجب گفتم-کی!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار-اون دوتا آقا دزده!

-نه بابا؟

خندید و گفت-خیلی کم داشتن خدایی.این آیسلم هی میرفت رو اعصاب یکیشون!

-اعصاب کی رو ترور کرده خانوم؟

شروع کرد به تعریف کردن و من نمی دونستم بخندم به آیسل یا کپ کنم به خاطر این زرنگی و نترسیدنش!

حرفاش که تموم شد گفتم-چه جوری انقدر بیخیال بود جلو اونا؟

نگار-یکیشون ظاهرا برای بابا بزرگش کار می کرده! و فهمیدم اون کسی که رئیسشون بوده حساسیت زیادی در مورد آسیب نرسیدن به آیسل نشون داده!آیسلم فهمید و این شد که شیر شد.

جالب شد! پس آقا سامان این دست راست غفارو خریده!!

کل راهو تو فکر بودم که با صدای نگار افکارم از بین رفت.

نگار-گوشیت زنگ می خوره

هندزفریمو برداشتم و یکیشو گذاشتم تو گوشم.

-جانم برادر؟

کیارش-به چه عجب شما خوش جواب شدی!

-ببند بابا توهم لیاقت نداری!

کیارش-تسلیم لطفا سگ نشواسگ شدنتو بزار واسه نامزدت!

همچین گفتم نامزدم که هم خودم هم کیارش هم نگار و خلاصه پشه مشه های تو ماشینم کپ کردن!

کیارش-زهرمار سرمو بردی!حالا نمی خواد انکار کنی!

-چی چیو انکار کنی! منظورت؟

کیارش-اه چقدر شیش میزنی ! منظورم به همون دخترس اسمش چی بود! آ...ی آیی توش داشت

سریع گفتم-نگار!!

چشام گرد شد! نگار دیگه چرا! خواستم جمو جور کنم که گفت-آهان آره فکنم ولی هرچی بود ی آ داشت!

نیم نگاهی به قیافه سر خوش نگار انداختم.الان می گه نامزدمدشم شدم!جونی جون یار جونم! بیا دردت به جونوم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کیارش-ببین نامزدم حتما بیار این ستاره مخمو خورده.از وقتی که رفته آرایشگاه کچلم کرده.

توهم گوش کن،سریع ۶تیغ کن بیا که دست تنهام!

-باشه توهم.

کیارش-خب بابا همون با بقیه مهمونا بیا،خدافظ

-خدافظ'

روبه نگار گفتم-ی عروسی افتادی! افتخار میدی؟

لبخندی زد و گفت-باشه مامانم قبول میکنه!

چه زود رضایت مامانشم گرفت!

با ناراحتی گفت-دستم چی؟

-اشکالی نداره خوب میشه!

فکر کردم فضولیش گل می کنه می گه چرا اسممو بردی! ولی فکنم خودش ختم این کاراس!

آیسل:

سامان بازومو گرفت و کمکم کرد که راه برم.

پهلومو که بخیه کرده بودن زیاد عمیق نبود و فقط سطحی بود.

سوار ماشین که شدم یهو یادم اومد عروسی ستارس امروز!

سامان که سوار شد هول هولکی جریانو براش تعریف کردم که امروز چه خبره،راستش دلم می خواست تو عروسیش باشم.

-چی شد پس؟

اخمی کرد و گفت-چی چی شد؟

-ای خدا...بابا عروسی!

خدا آخر و عاقبتمونو به خیر کنه ایشالا! عجب شانس قشنگیم دارم.و صد البته دل خوش!

آخه کدوم آدم عاقلی بعد ی شب که دزدیدنش پا میشه میره عروسی؟

خب معلومه من!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم تو ان!

از ذهن درگیرم خندم گرفت.آیسل جان! قربونت برم! قربون اون مرامت برم! قربون اون استیل بدنت برم!

چشم روشنی رامسر! قند عسل باباش و ننش!

این تن نمیره بزرگ شو! وکیلم؟

بله بزرگ میشم!

به افتخار کلام نایاب لیدی شب ...آیسل

تو رو مش غلام باران! تو رو جون شوماخر(شهروز)،تو رو جون نگار گردن مرغابی دست نزنین!

آخه روم نمی شه!!

به کل قاط زدم رفت!

-برای شفای جوانان اسلام صلوات

جلو دهنمو گرفتم،چی بود گفتم؟

سامان خندید و گفت-آمین،قبول باشه دعاتون!

-قبولم میشه؟

سامان-نه بابا!

-آره بابا،چی شد پس؟

سامان-باشه میام به خاطر تو از کار مهمم میگذرم!

سریع گفتم-کار مهمت چیه؟

سامان-اینکه..اینکه برم و پی این آدمربایی رو بگیرم

آخ آیسل به فدایت!

جلو خونه نگه داشت و گفت-من میرم حاضر شم بهم تک بزن میام دنبالت

-باشه

سامان رفت،سریع رفتم تو جلد جدیدم،عاقا به جون خودم قسم که میدونم خاطرمو می خواین!

بنده ی شبه رفتم ی دهاتی! که گلاب به روتون گوسفندهاشون نا خوش بودن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این شد که من خونه نبودم!

در حیاطو باز کردم و همینجوری دروغ می بافتم که چرا خونه نبودم!

دلم نمی خواست چیزی راجب دزدیم بدونن!

اگه ب گوش بابا بزرگم میرسید که رفتم خونش بدبختی بود!

تو فکر بودم که یهو خاله فاطمه اومد جلوم -کجا بودی دختر؟

-کار داشتم

نگاهی به رنگ و روی پریدم انداخت! اون لحظه از ته دلم از سامان ممنون شدم که برام لباس گرفته بود.

فاطمه-سمن خانوم نگرانت شد سرشبی کجا رفتی؟

-کی بهتون گفت من رفتم؟

فاطمه-آسیه گفت

-بابا یکی از دوستام از دهشون زنگ زد و گفت گوسفنداشون ی مشکلی دارن! منم که دل نازک گفتم الان میام،خیلی اصرار کرد فردا صبح اما نشد دیگه!

نگاهی بهم انداخت و گفت-ماشینت کجاست؟

-خراب شده بود زنگ زدم امروز صبح ب سامان اومد دنبالم

برام جالب بود که این همه خونسردی رو از کجا کش رفتم.

رو بهش گفتم-حالا خاله جان خودت ی جوری به مامانم بگو کجا بودم،الان خیلی خستم!

باز نگاهم کرد،لبخندی زدم و راه افتادم سمت اتاقم.

آیسل:

موهامو با سشوار خشک میکردم که در اتاقو زدن و آسیه با ی اخم اومد تو اتاق.

از تو آینه لبخندی بهش زدم و گفتم-نبینم اخمتو نالوطی

اومد نزدیک تر و درست پشت سرم ایستاد و گفت-فکر کردی من باورم میشه؟

برگشتم سمتش و گفتم-چی؟

آسیه-به مامان و بابا که گفتی واسه دیدن گوسفندای یه بنده خدا رفته بودی و شب نبودی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب؟

اخمش بیشتر شد و گفت-ولی تو شب پیش خودم بودی که رفتی!تو حیاط بودی که یهو رفتی!

اه اینم سه پیچ شده ها!

-می خوای باور کن یا نه!مامان و بابا که باور کردن چون توجهی به وجود من ندارن!

پوزخندی زدم و ادامه دادم-فعلا که منتظر اومدن پریشون آیسان خانومن!

غم ناراحتی رو تو چشماش دیدم،بلند شدم و سرشو تو آغوشم گرفتم،شاید آسیه تنها کسیه که توجهش به منه!

بای صدای بمی که نمیدونم از کجا پیداش شد گفتم-چرا باور نمی کنی؟

آسیه-چون که تو کله شقی! حتما ی آتیشی سوزوندی که داری ماسمالیش می کنی!

صورتشو با دستام قاب کردم و گفتم-نه بابا!

لبخند تلخی زد و گفت-من باید مراقبت باشم

-مامان و بابامون که مارو گذاشتن در کوزه!توهم که مارو خود کوزه کردی!دوست دارم

لبخندی زد اما شاد،با لبخندش منم شاد شدم شاید اینکه هنوزم یکی از اعضای خونوادم منو مهم دونسته!

-خب خانوم خانوما برو حاضرشو البته اگه مشغله کاری نداری!

آسیه-کجا ؟

چه خودمو تحویل گرفتم که مهمونم دعوت می کنم!

-عروسی دوستم ستاره!

آسیه-منم میبری؟

-چراکه نه

پرید هوا گفت -ایول!دوسوت حاضرم

-حال ندارم سوت بزنم برو دیگه!

آسیه-خر شدم! ولی حتما بهم می گیا

گمشویی گفتم و رو به آیینه نشستم.خب اونا که هزارنفر مهمون دارن،با دونفر اضافه از طرف من که قیامت نمی شه که!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

****

دستی به لباسم کشیدم،بالای لباسم پوشیده بود و فقط می موند بازوهام که حلقه بود.

از کمر کمی گشاد می شد تا روی زانوم،با ی ساپورت مشکی مشکلم حل شد،عاشق مدل گیپوری بالاتنه لباسم بودم که از همون رنگ سیاه بود.ی کفش پاشنه تختم برداشتم .

موهامم که ریشه خرماییش در اومده بود رو دوباره رنگ کرده بودم از همون رنگ نسکافه ای.

موهامو ساده جمع کرده بودم و جلوی موهامم داده بودم بالا که پیشونیمو انداخته بود بیرون،

آرایشمم فقط سایه نقره ای پشت چشمم و رژلب صورتیم تو چشم بود.

نه بیست شدم که طز بدم و نه زشت که بگم شدم دسه بیل!

ساده ساده!دیگه با خودتونه بگین اه دختره چه مغرور و لوسه همش از لباس و خودشمی گه!

دهه! بابا خوب من در مورد لباس و قیافم نزرم که شما منو تجسم نمی کنن خب!

اون وقتم ی عجوزه فشن تو خاطرتون میزارین کنار سامانم! بله همینه که هست!

خود در گیری دارما!

آسیه اومد تو اتاقم و پشت سرشم مامان

یعنی این آسیه کثافتو دیدم باید میرفتم می ریدم تو هیکلم! بازارمو کساد می کنه که!

ی پیراهن بلند ،صورتی دخترونه پوشیده بود و موهاشو دم اسبی بسته بود و کج ریخته بود تو صورتش!

مامان-آیسل

چشم از آسیه برداشتم و گفتم-جون آیسلت؟!

لبخندی زد و گفت-مراقبش باشید ندزدنش! با سامان میری؟

-روچشم اصلا میشم چشم شما،آره با سامان میریم

مامان-خوبه،فقط این جریان سامانو حل کن زود تر،زشته جلو درو همسایه با سامان میرین و میاین!

-خب من که نباید برم بگم بیا خواستگاریم که!بعدشم فعلا تو مرحله آشنا شدنیم!

آسیه-مامان این مراحل آشنایی دو قرن وقت میبره! ما بریم دیگه دیره

مامان-برین،ولی آیسل ی جوری بهش بفهمون!باباتم راضی نیست با این رفت و آمد زیاد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه

خداحافظی کردیم و شال و مانتو مونو پوشیدیم و ی تک به سامان زدم.

آیسل:

آیسه-بریم تو حیاط تا میاد؟

-باشه بریم

دستمو به نرده های کنار پله گرفتم و اهسته آهسته میرفتم پایین که یهو دستم کشیده شد.

آسیه خر دستمو کشیده بود و باسرعت منو میبرد سمت حصارهای خیاط.

ترسیدم نکنه بخیم باز بشه

دستمو سریع کشیدم و رو دوتا پله اخری ایستادم.اخمی کردم و گفتم-هووو چته ؟

وایستاد و گفت-یالا دیگه چقدر یواش میای توکه از منم تارزان تری!

-خب یواش میام کلاس تیپ و قیافم نریزه بهم!

خندید و گفت-بابا کلاس

خدارو شکر زیاد سه پیچ نشد.

زیر لب هی به سامان فش میدادم چرا دیر کرده که با صدای گاز ی ماشینی نیشم باز شد،فکر کردم سامانه اما ماشین شهروز بود.

جلوی خونه نگار اینا زد رو ترمز.چند لحظه بعدم نگار خرامان خرامان ای خرا اومد رفت جلو نشست!

آسیه بازومو کشید و گفت-دیدی شمیمم هست باهاشون!!یول

-خوب توهم ندیدبدید

آسیه-خیلی...

-گلم؟

آسیه-خیلی خیلی

دستمو جلوی دهنش گرفتم و گفتم-آیسه الان پاچه می گیرم! ی کاری نکن سفرتو همین جا بندازم!

خندید و گفت-اومد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوش اومد

سامان پیاده شد و اومد سمت منو و آسیه-به به پرنسس های گل

اداشو زیر لب درآوردم-پرنسس های گل!

فکرنمی کردم بشنوه اما خنید. گفتم-دلتم بخواد!

سامان-فعلا که نمی خواد

-مشکل خودته!

با اسیه خندیدن و جلو تر از خودشون سوار ماشین شدم.

سامان دستمو گرفت و یواش گفت-خوبی؟

-آره چیزی نیست ی زخمه دیگه

دستشو سمت ضبط برد و ی اهنگ گذاشت ودست منم تو دستاش گرفت و گذاشت رو دنده.

لبخند رو لبام اومد. چقدر این پسر دوستداشتنی و آدمه خوبیه

پاک و بی ریا

شهروز:

نگاهی به نگار انداختم و یواش جوری که شمیم نشنوه گفتم-دستت خوبه؟

لبخندی زد و گفت-آره چیزی نیست

ی لحظه از خودم بدم اومد که چرا دوستش ندارم! شایدم بتونم دوستش داشته باشم!با این فکر لبخندی رو لبام اومد.

دستشو گرفتم و آروم گذاشتم رو دنده.

نگار آدمِ خوبیه!حتی دوستداشتنیه.

پاک و بی ریا!!!!(حال کنین حرفاروادقیقا کپ آیسل! این الان نِماد تفاهم کلامیه!!!)

ماشینو تو حیاط تالار پارک کردم.مثله اینکه دیر اومده بودیم چون کیارشو دیدم که به سمتمون می اومد.

با شمیم و نگار رفتیم سمتش.

کیارش-به به آقا شهروز گلِ گلاب

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله ا اینیم دیگه!

خندید و بغلم کرد و زیر گوشم گفت-دارم برای دیر اومدنت!

-خب توهم

از من جداشد و با شمیم و نگار دست دادُ آشنا شد.

کیارش نگاش رو نگار ثابت موند چون همون لحظه اسمشو گفتم فهمیدم.

خواست چیزی بگه که من به شمیم و نگار گفتم برن تو تا منم بیام.

تا اونا رفتن کیارش با تعجب گفت-نگار؟

-ننگار!پس چی؟

کیارش-ولی مریض من که این شکلی نبود! چشماش مخصوصا!

-خوبه کل قیافشو یادته اما اسمش نه!

کیارش-اون موقع که بالا سرش بودم تو برگه بیمارام بود اما یادم نیست بخدا!

-قسم نخور.آره اون نیست.معلومه که اون نیست

کیارش-پس گجاست نامزدت؟این کیه اصلا؟

-آیسل نامزدم نیست اون روز دوتایی شوخی می کردیم.نگار دوستمه

کیارش-اووووو

-اووو زهرمار من رفتم تنها نباشن.

وارد تالار شدم.یشتر افراد خونوادگی نشسته بودن و این شد که منم رفتم و رومیز نگار و شمیم نشستم.

گرم صحبت با نگار بودم که با دیدنش حس کردم قلبم ریخت!اما در ظاهر خیلی مغرور و سرد نشون میاد وضعیتمو!

دستشو دور بازوی سامان حلقه کرده بود و با عروس و دوماد احوال پرسی می کرد.

سعی کردم نگاهمو بدزدم اما نگاهم تونگاهش گره خورد.

سرشو به معنی سلام تکون داد و منم مثل خودش جوابشو دادم.

با سامان و آسیه رفتن دور ی میز نزدیک ما نشستن....

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو برگردوندم سمت خودمون که نگاه خیره شمیمو دیدم.رد نگاهشو گرفتم و رسیدم به سامان!

این چرا رو سامان زومه!!!!

عصبی شدم و بدنم داغ کرد...

-شمیم

با تحکم صداش زدم که سریع نگاهی بهم انداخت و با نگار مشغول صحبت شد.

شهروز:

از همون اول جشن برنگشتم و حتی نگاهی هم به آیسل نینداختم! چه کارشاخی؟هه

سیویچ ماشینو تو دستم گرفته بودم و می چرخوندمش که جو رقص رمانتیک شد.

با اصرار مهمونا عروس و دوماد رفتن وسط و شروع کردن به تانگو رقصیدن.

مردم چه حالی دارن بقران! ی ساعت نشستن محلی رقصیدن الانم تانگو.

اصلا جالب تر اینه ست لباسم آوردن! واسه محلی یهو همه جمعیت زنا رفتن با لباس محلی اومدن وسط و الانم که ماشالا همه رفتن تو سبک لباس های قبلیشون همون مهمونی شب!

بی حوصله بودم و با خودم اختلات می کردم!

دستی رو دستم نشست...سرمو آوردم بالا و بهش خیره شدم.

نگار-بریم برقصیم؟

-حال ندارم

لب ورچید و گفت-به خاطر دستم؟!

پوفی کشیدم و گفتم - باشه ی دور

نگار-سه دور

-دو دور؟

نگار-نه دیگه

-نیم دور

نگار-اِشهروز؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زیر چشمی به آیسل نگاه کردم که منتظر جوابم بود.خواستم لج کنم اما باکی؟!مگه دوستم داره اون؟!جهنم هرچه باداباد!

-جان شهروز!

برق خجالتو تو چشماش دیدم.الان شرط میبندم آیسل بود می گفت-جان و بادمجان! مرگ شهروز بگو الهی!

نمیدونم چرا ی حسی اینو بهم می گفت حتما اینو میگه!شایدم اشتباهه

آیسل:

ای زهر مـــــــــــــار!

جان و بادمجان! مرگِ شهروز بگو الهی!

آه آه! مردم چه بساط نیناش ناش راه میندازن بقران!

خاک برسرای جلف!اصلا نمیان از منو سامی جان یاد بگیر!

اِی الهی فدای اون مخفف اسمت بشوم سامی سامانم!

عق! فکنم خودم از این دوتا ملخ نیناش ناش تر شدم!

شهروز نگاهی بهم انداخت و دست تو دست رفتن وسط جمعیت رقاصا

بارفتنشون شمیم اومد پیش ما و شروع کرد به احوال پرسی

شمیم-آیسل؟بی معرفت شدیا!حد اقل پیشمون می اومدی

-بهتره کوچیک ترها بیان برای سلام کردن.

با این حرفم به خودم گرفتم و پای چپمو انداختم رو پای راستم و با غرور زل زدم بهش!

خوشم میاد درسته که از درون خود درگیری دارم و خیلی سه هستم!اما از برون ماشالا ی پا اقتدارم.بله ما اینیم.

شمیم-آهان...خب حالا خدمت رسیدم بشینم؟

-این چه حرفیه بله بفرمایید عزیزم.

آسیه عین الاغ زل زده بود به من و اقتدارم! بله بایدم باورش نشه من اینجوریم جلو بقیه!

همون لحظه که نشست.سامان رو بهم گفت-من میرم پیش یکی از دوستام انگاری دوست دوماده

-باشه برو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زد و گونمو بوسید.

ای آیسل به فدایت قاطرم! نه ققنوسم ...

با این بوسه سامان،شمیم خیره شد به سامان!

وا این چشه؟ققنوسمو داره می خوره؟! والا اینم شد ضد ما!چش ندارن ببینن چه نامزدی تور کردم!

اصلا شوهر است مال ماست!حالا بسوز شمیم!!

-مشکلی پیش اومده شمیم جان؟

نگاه خیرشو از سامان که دور میشد برداشت و گفت-نامزدته؟

-آره فعلا نامزدی رسمی نشده

سرشو انداخت پایین و گفت-مبارکه

-چرا پکری؟

-نه!چیزی نیست.

اینو گفت و سر حرفو با آسیه باز کرد.فکرنمی کنم شمیم از سامان خوشش بیاد!ینی امکانش هست؟

شایدم ی جایی دیدش!

ذهنم درگیر شدم . به صندلی تکیه دادم و دستمو گذاشتم رو پهلوم.می سخوت اما اهمیت ندادم.

حیف شد.اگه پهلوم زخم نبود درخواست رقص سامانو رد نمی کردم.

زل زدم به پیست رقص.شهروز و نگار تو حلق هم بودن و همش می خندیدن!

ناخوداگاه لبخندی رو لب ظاهر شد!

خوبه این شوماخَر خرم! یکیو پیداکرد که به دردش بخوره!

و بازم لبخند و نگاه خیره من روشون

آیسل:

آهنگ که تموم شد شمیم و آسیه رو تنها گذاشتم و رفتم پیش ستاره.توی اون لباس سفید واقعا می درخشید مثل ی ستاره(زر زدم)

-به به ستاره ستاره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید و گفت-به به آیسل تابان

-بله من اینم دیگه!

باز خندید!-چته ستاره ریسه میری؟!

اومد نزدیک تر و گفت-خیلی خوشحالم....هرکی هرچی میگه خندم میگیره!

چشمکی بهش زدم و گفتم-از خوشحالیه یا که استرس امشب!!

یکی محکم زد رو پهلوم. کم مونده بود آخم دراد.لامصب دست نیست که گُرزه!دستمو گذاشتم رو پهلوم

درد عجیبی پیچید تو بدنم.اشک پر چشمام شد اما قبل از اینکه ستاره متوجهم بشه سرمو برگردوندم جهت مخالفم که با نگاه کیارش قفل شد چشام.

لبخندی زدم و سریع دستمو برداشتم و گفتم-ستاره با اجازت!

نزاشتم حرف بزنه...با قدمای بلند راه افتادم سمت اتاق پرو تالار که بیرون بود.

در اتاقو باز کردم و پریدم توش.متوجه خیسی لباسم شدم.دستمو که گذاشتم روش...خون دیدم.

آه لعنتی شانس آوردم لباسم سیاهه...

ی جعبه دستما کاغذی تو اتاق بود.برش داشتمو چند تا برگه ازشو گذاشتم رو زخمم.

الا ن این بند نیاد چه خاکی تو سرم کنم؟!

از سوزشش اشک تو چشمهام جمع شد.یاد اون روز افتادم!

همون روزی که آیسان ی زخم اینجوری رووونم کرد.درد کشیدم نه از درد زخم!از درد دلم.

ناخوداگاه اشک هام مثله بارون بهاری شروع کردن به ریزش

همونجا وسط اتاق نشستم رو زانو هام.با باز شدن در و پیچیدن عطر ناآشنا به خودم اومدم.

شهروز:

تا دیدم با عجله رفت سمت اتاق پرو نگرانش شدم.کیارشو تنها گذاشتم و رفتم دنبالش...

مگه من به خودم قول ندادم که نگرانش نشم و نسبت بهش بی اهمیت باشم؟

آه خاله...چی میشد؟چی میشد آیسل از این خونواده نبود...از خونواده دشمنم نبود...لعنتی!

متوجه شدم که جلوی درم! خواستم برم اما با صدای گریش نظرم عوض شد و رفتم تو اتاق

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سریع متوجهم شد و پشت به من ایستاد،رفتم جلوتر....چرا باید گریه کنه؟؟

-آیسل؟

سریع برگشت سمتم و اشکاشو پاک کرد،ی اخمم گذاشت تنگ پیشونیش و شروع کرد!خدایا خودت به مغزم رحم کن!

آیسل-بله؟اصلا چرا بگم بله؟ میگم هان؟ بعدشم جناب نیکزاد،بنده رادمهر هستم هیچ خوشم نمیاد می گین آیسل!

از کنارم خواست بره که بازوشو گرفتم...پهلو به پهلو هم بودیم.

پوزخندی زدم و گفتم-فکر نمی کنم حق داشته باشی به رئیست همچین حرفی بزنی!

چشماشو گرد کرد و گفت-چی؟

-همین که شنیدی!فکرنکن به خاطر این اتفاقای کوچیکی که افتاده ازکار کردنت میگذرم!

قبل اینکه حرکتی کنه بازوشو رها کردم و رفتم سمت در.

اصلا باورم نمیشد که باز شدم همون شهروز سابق! آره همینه باید سنگ شم مثله همیشه!

تا پام رسید تو حیاط سامان جلوم ظاهر شد...خواست حرفی بزنه اما با دیدن آیسل که پشت سرم بود دوید سمتش.

سامان-آیسل؟!

جان؟الان چی شد؟؟

برگشتم سمتشون،آیسل پهلوشو گرفته بود و خم شده بود رو زانوهاش...

تو شوک بودم که آیسل صداش در اومد-پست عوضی! فکر کردی کی هستی که منو وادار به کلفتیت می کنی؟!

داد زد-پولتو بهت پس میدم،هرچی که بهمون دادی روپس میدم.

سامان با خشم برگشت سمت...سریع اومد جلو و خواست ی مشت بزنه توصورتم،تو ی حرکت دست مشت شدشو تو هوا گرفتم و هلش دادم عقب.

سامان-نمیبینی حالش بده؟ چرا عذابش میدی؟

از این حرفش خون جلو چشممو گرفت.خودش آیسلو میدزده و اون وقت!

یقشو گرفتتم و گفتم-من عذابش میدم یا تو؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی زد و خشم گفت-من دوستش دارم! پس دلیلی نمیبینم بخوام عزیز دلمو عذاب بدم!

داد زدم-اِ عزیز دلته؟آره؟؟ عزیز دلته که دزدیدیش؟؟

همون موقع نگاهم تو نگاه آیسل قفل شد.توشوک بود.

روبه سامان که رنگش مثله گچ شده بود گفتم-چی شد هان؟انکار کن چرا میترسی؟! انکار ککن که اون روزی که دزدینش کار تو نبود.بگو دیگه؟

هلش دادم عقب که داش در اومد-شوخی مسخره ایه!

پوزخندی زدم و گفتم-شوخی؟ هه! ببین هر چقد آدم پستی باشم اما دروغگو و نامرد نیستم!

رو به آیسل گفتم-چی شد؟باز خواستش کن دیگه؟چیه باورت نمی شه نامزد گرامت بدزدتت؟

با این حرفم به خودش اومد و بهمون نزدیک شد،روبه من گفت-چرا باید باورکنم؟

داد زدم-برای اینکه نمی خوام ضربه بخوری می فهمی؟نمی خوام!

اخماش بیشتر رفت توهم و این نشون از درد پهلوش بود.

سامان-آیسل...آیسل دروغ می گه!

خنده حرصی سردادم و گفتم-خوبه،ادامه بده...تو میتونی انکار کنی!

خیز برداشت سمتم که آیسل جلوشو گرفت و گفت-توضیح بده!

ساما-چیو توضیح بدم؟دروغ می گه!چرا حرفشو باورمی کنی؟خوبه ازش متنفری

آیسل-میدونستم همه چیز مشکوکه!

شهروز:

چی؟ این خبر داشته؟؟

همون طور که پشت به من وایستاده بود و روبه سامان ادامه داد-آره مشکوک بودم.چون از اون آدمای آشغالت ی چیزایی دستگریم شد!

سامان-آی..س

نزاشت حرف بزنه و داد زد-اسم منو نیار! مهدی که چند ساله برای بابابزرگم کار می کردو خر کردی منو خر نکن! اگرچه که تا الان خر فرض شده بودم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بگو چرا هی می اومد می گفتن : رئیس نباید بفهمه به آیسل چاقو زدیم! شک کردم چه جوری منو میشناسه این رئیس نگو تو بودی!

سامان-آیسل باور کن من کاری نکردم!

آیسل-چه طور شد که بای تماس سریع خودتو رسوندی!

با این حرف آیسل پوزخندی به سامان زدم که از چشمش دور نموند...بازم خیز برداشت سمتم که آیسل دستاشو گذاشت رو سینه سامان و داد زد-چرا منو دزدی؟هان؟

انگاری چیزی یادش اومده باشه-سریع گفت - چرا اون صندوقچه رو می خواستی؟

صندوقچه؟حرف از چی می زنه؟

سامان بهش نزدیک شد و بازوشو گرفت،آیسل خواست بازوشو از دستش بکشه بیرون اما یهو رو زانوش نشست رو زمین.

بی هوا رفتم سمتش و سامانو از کنارش پس زدم.

-خوبی؟

آیسل-ازت متنفرم سامان....باید جواب پس بدی

-به خودت فشار نیار

خواست بلند شه که مانعش شدم.

سامان-بازم می گم کار من نیست!

عجب رویی داره این! بلند شدم و ی مشت خوابوندم تو صورتش!

از سرو صدامون جمعیت دورمون شروع کرد به حلقه زدن.

-بازم می گی کار من نیست؟پس اونی که داشت با گوشیش زر میزد و از شاهکارش می گفت عمه من بود!

چند نفر سامانو گرفتن تا دعوا گرم نگیره!

خودمم میلی به ادامه دادنش نداشتم...چشم چرخوندم و شمیمو کنار کیارش و ستاره دیدم.به طرفش رفتم و ازش خواستم شال و وسایل آیسلو بیاره.

عصبی بودم و کیارشم سعی می کرد ارومم کنه.اون لحظه شرمندش شدم،هم شرمنده شدم و هم خوشحال! اینکه چهره واقعی سامانو به ایسل نشون دادم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

درسته خودش انکار می کرد اما من شکی ندارم دزدی زیر سر خودشه اما چراش رو نمیدونم!

روبه کیارش گفتم-من آیسلو میبرم بیمارستان ...دخترا رو...

نذاشت حرفمو بگم و گفت-برو خودم همراهشونم

تشکر کردم و رفتم سمت آیسل که رو صندلی نشسته بود و به خودش می پیچید.

آیسل:

به سقف خیره شده بودم؛بی حرف و بی حرکت...

همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد،جوری که باورم نمی شه!باورم نمی شه سامان...سامانی که دوستش داشتم و می خواستم شریک زندگیم شه همچین کاری رو با من بکنه!چشم هامو بستم و غرق واقعیت ها شدم.

از اون شب جنجالی به بعد پی دلیل دزدیم بودم! که اخرشم چیزی دستگیرم نشد...اما مطمئن شدم که کار خوسامان بوده!شاید دلیل باورم این باشه که شاهد شهروز بوده....خونوادمم که یکی از یکی زود جوش تر که فقط منتظر ی حرکت از من بودن....که آوار شن روسرم!

خدارو شکر آسیه اون موقع درگیری حظور نداشت و تنها کسی که از جزئیات این دزدی با خبر بود...بابا بود.خیلی تلاش کرد که سامانو بکشون به سمت مجازاتش اما خب مدرکی نبود....

آیسل به کجارسیدی هان؟ این بود دختری که از احمقی و سادگی دور بود و همه رو می پیچوند؟

این منم؟ این منم که رنگم پریده؟این منم که خون جلو چشممو گرفته؟

اون آیسل گول نمی خورد!شاد بود ،خش نبود...متنفر بود اما فقط از ی نفر اونم شهروز!

اما حالا از دونفر متنفره!

سامان ازت متنفرم که حسمو به بازی گرفتی! شهروز ازت متنفرم که منو ی کلفت میبینی و غرورمو له می کنی!

داد زدم- از همتون متنفرم!

بادادم سریع صدای پا اومد و پشت بندش،مامان اومد تو اتاق!

احساسش کردم،وجودشو! وجود گرم پر محبتشو که این رو سردی توش مج میزد اما حالا غرق تو گرماست

مثل آفتاب سوزان و اما وجودی لذت بخش!

سرمو به سینش فشرد و گفت-آیسل عزیز دلم حالت خوبه؟!

بای صدای دو رگه گفتم-آره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صورتمو با دستاش قاپ گرفت و گفت-بنیامین پایینه باهاش برو بیمارستان بخیه هاتو باز کنن.بابا رفته سر زمین ها نیستش.

هه بنیامین؟! اصلا آیسانو فراموش کرده بودم...فراموش کرده بودم که خواهرمه،ازدواج کرده،ماه عسل رفته و حالا برگشته!

با کمک مامان حاضر شدم و رفتم پایین....بنیامین بهم سلام کرد،سرد جوابشو دادم و بی توجه به نگاه های خواهر عزیزم رفتم سوار ماشین شدم! هه عزیزم! از این کلمه متنفرم.

از دوست داشتن...حتی ،حتی از تنفر!

آیسل:

دست به سینه زل زدم به جلو و ی اخم بزرگم رو صورتم بود.

بنیامین-خانومی؟!

زهر مار!!!

بنیامین-آیسل خانوم؟!

حناق ۷۸ ساعته

بنیامین-ای بابا...آیسل

-بله؟؟

بنیامین-اعصاب نداریا...

-بنیامین میشه فک نزنم!

درواقع ینی تو فک نزن! ببینین چه خانومانه منظورمو می فهمونم ...دیدین؟

-باشه من ادامه میدم!

ای ... الان توهین کرد به منا!! ینی نگرفت منظور خانومانمو؟! بیا...دوماد گیرمون نیومد آخرش گیرمون اومد که کلا شوت!

بنیامین-جریان دزدیده شدنتو از مامان بابات و تاحدی از شهروز شنیدم اما..

-میشه تمومش کنی بنیامین؟!الان اصلا نمی خوام فکرکنم به چیزی!

متوجه اعصابانیتم شد و بی حرف راه بیمارستانو پیش گرفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

****

مانتومو پوشیدم و از پرستارم تشکری کردم.....

از بخش که اومدم بیرون کیارش و ستاره رودیدم!ای تف تو قبر من و شهروز و سامان بیاد که ریدیم تو عروسی این کفترا!!الان حق که بهم فش بدن و بدرفتاری کنن

ستاره منو دید و کیارشم رد نگاهشو گرفت و رسید به من.

لبخند تلخی زدم اما درکمال تعجب هردو ی لبخند گشاد زدن که گفتم یا حضرت عباس الانه که فک واسشون نمونه!

ستاره-سلام آیسل جان.

نرم در آغوشم گرفت و گونمو بوسید،کیارشم اومد جلو باهام دست داد.

-شرمندتونم!

هرو گفتن-این چه حرفیه!

خندیدم و گفتم-اینا علایم بعد متهلیِ که هماهنگین؟

خندیدن و منم گفتم-بازم معذرت تغصیر...

ستاره-تاحدی از جریان باخبرم! آقا شهروز بهمون گفته...خیلی خوب شد که قبل ازدواجتون فهمیدی این نامزدت چه خیانت کاریه!

یا ابرفض! این شهروز خر چی واس اینا بلغور کرده؟! ای وای الان شرفم میره کف پام باید شرفمو تا شده کنار کمرم نگه دارم!

-چیزه نه راستش...

کیارش-نگران نباید آیسل خانوم! ما دهنمون قرصه!

صلاح دونستم زری نزنم تا بدتر بدبخت و بی آبرو نشدم.الان ی حرفیم بزنم می گن نکنه بچم داره!!!!!! انکار می کنه آبروش نره

پس زری نزدم و بازم عروسیشونو تبریک گفتم و باسامان برگشتیم خونه.

تو راه بودیم که گوشیش زنگ خورد...با آوردن اسمش فهمیدم شهروزه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روبه من گفت ی کاری پیش اومده میریم شرکت بعدش سریع میبرمت خونه.

-نه مزاحم نمی شم با آژانسی چیزی میرم.

بنیامین-حرف نباشه! مامان تو رو سپرده ب من

بازم زری نزدم و زل زدم به جاده....

آیسل:

ماشینو برد تو پارکینگ،خیلی دلم می خواست شرکتشونو ببینم برای همین با اولین درخواست بنیامین قبول کردم که همراهش برم شرکت.

شرکت نقلی بود اما معلوم بود نظارت دقیقی زو کارمندا و محیط کارشون دارن.

از نگهبانی رد شدیم و سوار آسانسور شدیم...طبقه چهار که ?خرین طبقه بود قبل پشت بومو زد.

با باز شدن در آسانسور دهنم باز موند البته در ظاهر نه از درون!

دیوار ها به رنگ سبز چمنی بودن و همراه با کاغذ دیواری های قهوه ای سوخته...بابا گرفتیم اهل سبزه و تنه درختین!

عین این خرا راه افتادم دنبالش.....افرادی که همه پشت میز بودن بلند شدن و شروع کردن به سلام دادن و منم به ناچار خودمو معرفی کردم که خواهر خانوم جنابم!

بعد مرز احوال پرسی رسیدیم به سه تا در قهوه ای سوخته ....خب این الان میره پیش شهروز پس من میمونم اینجا،

تا اومدم بگم من اینجا منتظرتم اون درو باز کرده بود و من الان تو دید دقیق شهروز نکبت بودم!

بنیامین-چرا وایستادی بیا تو دیگه...

-نه شاید کارتون خصوصی باشه.

شهروز-خصوصی نیست ی پروژه معمولیه بفرایید داخل خانوم رادمهر.

جلو بقیه بلده محترم شه جلو منعین سگ پاچه می گیره؛پسره ی ...استغفرا..!!

به ناچار وارد اتاق کار این کله خر شدم....یهو یاد اون روز افتادم که منو رسوند بیمارستان،گرچه بدم میاد اما باید تشکره رو می کردم!

رو یکی از مبل نشستم ومنتظر زل زدم بهشون که سرشون تو ی مشت برگه بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد چند مین بنیامین گفت-خوب پیش رفته در نبودم!راه افتادی شهروز

نمیدونم شهروز چی در گوشش گفت که خنید و گفت-خوبه مراعات می کنی جلو بقیه!

وا ینی فش داد؟ بله بایدم فش بده از بس بی شخصیته این بشر!

بنیامین روبه من گفت-آیسل شرمنده،اینا رو ی نگاه دیگه بندازیم با عموم(حیسن) ی چیزایی من می گم اضافه شه بهتره.

-دشمنت شرمنده ... من میرم منتظر میمونم تو سالن.

باشه ای گفت و رفت....خواستم بلند شم که گوشیش زنگ خورد،نیم نگاهی به من انداخت و جواب داد-بله؟

شهروز-خوبه همینطور مراقبش باشید.

قطع کرد و روبه من گفت-بیا می خوام ی چیزی نشونت بدم!

تعجب کردم اما خیلی خونسرد بلند شدم و رفتم بغل دستش پشت میز ایستادم.

لپ تاپشو باز کرد و روشنش کرد-من اون صندوقچه رو میدم بهت اما در عوض می خوام که کمکم کنی!

صندوقچه؟! وای پاک یادم رفته بود!!! دلیلشم اینکه بابا بزرگ هنوز از نبودش با خبر نشده بود...

-اون صندوق پیش توئه؟

شهروز-نه اما الان ازش می گیریم!

-از کی؟!

شهروز-همونی که شمارو دزدید....

-چطور!؟

اخمی کرد و گفت-بس کن،ی کلمه بگو! کمکم می کنی که بفهمم ماجرای خودکشی و کار کثیف بابام(قاچاقچی بودنش) زیر سر کیه؟

چیزی نگفتم که گفت-مطمئنن چیز خیلی مهمی تو اون صندوقچس که سامان دنبالشه؟!

آره شاید دلیل مرگ ننت توش باشه!

اینکه نمیدونست من خیلی وقته می خوام سر از این راز دربیارم..اما برای اینکه نشون بدم بی اهمیته برام باشه ای گفتم و منتظر زل زدم به لپ تاپ.

ی برنامه رو آورد بالا و بادیدنش دلم می خواست سرشو بِکنم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

با عجله اومد تو ی یه اتاق که فکنم اتاق کارش بود....با سرعت رفت سمت کتابخونش که بیشتر نشون میداد واسه پرونده هاشه.

چندتا کتابو برداشت وگذاشت رومیز.اونجا که خالی شد ی دستی کشید بهش و به حالت کششی دادش سمت خودش.

به به! چه گاوصندوق بازیه!

شهروز-فکرنمی کردم کسی اجازه داشته باشه گاوصندوق کاربزاره تو اتاقش!

با تعجب نگاش کردم که ادامه داد-هیچ جایی رو مثل اینجا امن نمیدونه!

بازم زل زدم به سامان،رمزو که زد درشو باز کرد و اون صندوقچه سفیدی رو که من دنبالش بودمو بیرون آورد!

از زور تعجب خر کیف شده بودم،این شهروز از کجا میدونست اینجا مخفیش کرده؟؟

باید اعتراف کنم که قبل دیدن آنلاینش! اعتقاد کامل زیادی نسبت به اینکه منو دزدیده نداشتم اما حالا اغراقم به یقین رسیده!

شهروز-الان تعجب می کنی اما بهت بگم که من خیلی وقته زیر نظرش دارم!البته خود خودم نه...بیشتر بنیامین.

دلیلشم اینکه همین که ما شرکتو سر پا آوردیم،سامان اومد و با ما شراکت کرد.اول این کارشو گذاشتم پای رفاقت بچگیمون اما نگو خواستش خیلی بیشتر از رفاقت ماست! خواستش نبود کردن بابابزرگت بود و یا شایدم پدرت!!

-اما چرا؟!

پوزخندی زد و برای اولین بار مهربون جوابمو داد-چون که اونم دل خوشی از خونوادت نداره!

بازم خونوادم رفت زیر سوال ....باورم نمی شد!

ادامه داد-الان بهتره مچشو بگیریم بعدا بهت همه چیزو می گم.بلند شد و منی که تو بهت بودمو دنبال خودش کشوند سمت اتاق سامان.

سوار آسانسور شدیم،طبقه سومو زد.

با ورودمون به طبقه سه...بی توجه به درو دیوار و اطراف راهمونو گرفتیم و رسیدیم جلو در اتاقش!

چند ضربه به در زد که خود سامان اومد و درو باز کرد....

دلم براش تنگ شده بود...نگاهش ی جوری بود پرغم و عصبانی اما نمیدونم غم از چی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز پوزخندی زد و گفت-استعفا؟

اونم پوزخندی زد و گفت-منشیم استعفامو میرسونه بهت،اومدم وسایلمو جم کنم که کردم. با اجازه!

خواست بره که شهروز هلش داد تو و منم وارد اتاق شدم.

درو بستم و زل زدم بهشون....

شهروز-اون برگه هایی رو که از صندوقچه برداشتی و رد کن بیاد!

سامان-باز توهم زدی؟!

شهروزم که عصبی خیز برداشت سمتش!خلاصه شد بزن بزن....منم که نقش ملکه انگلیسو داشتم!

نمیدونم چی شد که شهروز توی حرکت سامانو زد روزانو و دستاشو گذاشت پشتش و کاملا قفلش کرد.

با سرو صداشون در باز شد و همکاارای گرامشون ریختن تو!

شهروز دستشو برد سمت کمر سامان ولباسشو تا نیمه زد بالا و چند تا برگه رو از کمر سامان آورد بیرون!

سامانو هل داد و بدون اینکه نگاهی بهم بندازه گفت-رادمهر؟

رفتم جلو...برگه هارو داد دستم و روبه سامان گفت-فکرمی کردم باهوشی!می تونستی تو خونت یا شرکت سعیدی! پنهون می کردی این برگه هارو نه اینجا!!البته بهت حق میدم که اینجا پنهون کنی! چون اینجا مورد اعتماد تره...تازه باید اول خودت بفهمی چی به چیه و بعدش بری موس موس دنبال بابات!!

از حرفاشون چیزی نفهمیدم...سامان بلند شد و خواست حرصشو الی کنه اما چندنفر باز مانعش شدن.

شهروز-همین امروز گورتو گم کن!

اینو گفت و رفت....و حالامن مونده بودم و سامان و چند نفر از همکارا

سامان-نقشم رو شد! اما تو یکیو از دست نمیدم!

توجهی بهش نکردم و از اتاق زدم بیرون.همه چیز خیلی زود در هم شد....چقدر سریع!! چفدر تحول....الان می فهمم زندگی هیچ وقت ساده نیست!

آیسل:

شهروز کنار آسانسور منتظرم بود.بازم ازش ممنون شدم!هم واسه جونم هم به دست آوردن این صندوق...اما پیداکردنش از نظر من خیلی ساده تر از این حرفا بود!

ببین اگه شرکت نمی اومدم این روز جنجالی جدیدم اززز دست میدادم....چی؟ وایسا ببینم!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رسیدیم به طبقه چهار،وارد اتاقش که شدیم گفتم-امروز همش همانگ شده بود؟

خندید و پشت میزش نشست و اما من سرپا منتظر بودم-باهوشی! درسته همه چیز هماهنگ شده بود! حتی خود سامانم از این هماهنگی بی خبر بود!

ی مبل نزدیکش نشستم و منتظر موندم که گفت-روز باز کردن بخیت هماهنگ شده بود و بنیامینم الکی تو رو کشوند اینجا که خداروشکر لازم نبود اصرار زیادی کنه تا بیای بالا از بس فضول هستید!

-کنجکاویم!

شهروز-آتش بس! داشتم می گفتم...من نمیدونستم داخل اون صدوق چیه برای همین چند نفرو مامور کردم سر از کار سامان دارن....میدونم کار صلاحی نبود اما تو خونش دوربین کار گذاشتم،اونطور که نشون میداد معلوم بود صندوق رو توخونه خودش نگه داری نکرده چون میترسیده!

-از چی؟

شهروز-اینطور که از مکالماتش چه تلفنی و چه رودرو با باباش و تحقیقات خودم.

به باباش که رسید گفت-رودبار یادته؟! اون شرکت؟

-آره

شهروز-اون شرکت که رفتیم برای قرار داد بستن...شرکت بابای سامان بود!

بار دیگه کپ کردم.دستام یخ زد..بدنم سرد شد اما از درون می سوختم! برای اینکه فهمیدم! فهمیدم سامان برادر آرشِ!!

بی توجه به من ادامه داد-همونطور که گفتم معلوم شد که تو گذشته سعیدی(بابای سامان) با پدر بزرگت و بابات شراکت کردن و رفت و آمد صمیمانه ای داشتن!

اما این شراکت بهم می خوره از سوی بابابزرگت! دلیلش از این بهم خوردنم این بوده که غفار(بابابزرگم)چون کارش قاچاق بود و بیشتر شرکاشم دست داشتن باهاش،سعیدیو مجور می کنه وارد کار قاچاق شه...سعیدیم اون موقع شرکتش ورشکست شده بود و نیاز به کمک داشت!

اما قبول نکرد و غفارم شراکتو بهم زد!حالا هم که میبینی...سعیدی باز شرکتشو سرپا نگه داشته اما دنبال زیادی خواهیه!

می خواسته غفارو تهدید کنه که سهام شرکتشو بفروشه بهش و اگر نکرد ی چیزایی رو رو می کنه که ظاهرا داخل اون صندوقچس!

همه چیز مربوطه به این صندوقچه!راز...حقیقت...کثیفی... تهمت و.....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم درد گرفت از این همه فکر از اینکه همه چیز خلاصه می شه تو این برگه های توی دستم!

شهروز-برای نزدیک شدنشونم شرکت مارو هدف قرار دادن! چیزی که جالبه اینکه سعدی از خصومت و نفرت بین ما و خونواده شما باخبر بوده!

به همین دلیل میدونسته که شاید ما بتونیم باهاتون ارتباط برقرار کنیم!این شد که سامانو وارد کار کردن.

پس سامان! اومدن سامان به زندگیم نقشه بوده!! زود قبول کردنش به جواب منفی باران! نزدیکیش به من!! همه دروغ و با هدف بود!

تا حالا انقدر خورد نشده بودم،نگاهی به شهروز انداختم...زل زده بود به برگه های توی دستم.حتما اینم دنبال انتقامه! آره چرا نباشه وقتی این همه کارو کرد که من به این برگه ها برسم بایدم چیزی ازم بخواد...اینم پسته..اینم دنبال انتقامه...اینم می خواد منو خورد کنه!خوردکنه!!!!!

بلند شدم....تو چشم هاش نگاه کردم و گفتم-همتون مثل همید...همه خوبی هاتون به دنبال هدفه...همتون پستید...متنفرم ازتون!

دویدم سمت درد و از پرکت خارج شدم.نفس نفس میزدم و ی درد کوچیکیم تو پهلوم بود اما توجهی نکردم و به دویدنم ادامه دادم.

برگه هارو سفت تو بغلم گرفتم.

شهروز:

بازم گفت...بازم گفت ازت متنفرم!!

عصبی لپ تاپو برداشتم و پرتش کردم سمت دیوار....صدای بدی تو اتاق پیچید.چنگی تو موهام زدم و جلوی پنجره ایستادم.

تقصیر منکه دوستش دارم! جای اینکه من ازش متنفر باشم دوستش دارم!

باشنیدن اسمم از سوی بنیامین سرمو چرخوندم سمتش.

بنیامین-چه خبرته دیوونه! لپ تاپو چرا داغون کردی؟؟

-زر نزن بنیامین...اعصاب ندارم.

اومد جلو و گفت-ایول خوب ترکوندیش سامانو!

-رفت؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-آره دمشو گذاشت رو کولش و رفت،امیدوارم آیسل از این همه هماهنگی امروز از دستم ناراحت نشده باشه!

-هه! ناراحت چه وقتی...خیلی خوب شد که از خونواده و زندگیش با خبر شد!بهتره تو دیگه خودتو قاطی نکنی،نمی خوام به زنگی تو آیسان ضربه ای وارد شه!

یکی زد روشونم و گفت-قربون مرام و درکت

چشم ازش گرفتم و دوختم به ماشینا که تو رفت و آمد بودن.کار من تموم شد! حالا منتظر کمک آیسلم...

از همه بیشتر اون برگه ها توجهمو جلب کرد اما با خواستنشون آیسلو نابود می کردم!

آره نابود میشد...نابود میشد چون دیگه نمی تونست به کمک های کسی اعتماد کنه! اون از بابابزرگش و باباش! و اینم از نامزدش!

ته دلم خوشحال شدم از این بهم خوردن وخیلیم خوب بهم خورد!جوری که راه برگشتی برای خودش نزاشت سامان!

پوزخند پیروزمندانه ای زدم . همون موقع گوشیم زنگ خورد...شمیم بود!

با اینکه عصبی بودم اما آروم جوابشو دادم-جانم؟

شمیم-داداش؟

-جان داداش؟

شمیم-به آیسل زنگ میزنم رد می کنه،تو از حالش خبر داری؟

-آره امروز دیدمش اتفاقی! حالش خوب بود فکنم سرش شلوغه

شمیم-شاید! خب خدافظ داداش

-خداهمراهت گل من

شهروز:

خسته و کوفته با بنیامین رسیدیم خونه...سلامی به عمو حسین و خاله دادم و رفتم بالاسمت اتاقم.

شمیم با دیدنم پرید جلوم و گفت-خبری ازش داری؟

کلافه گفتم-نه شمیم ندارم! بس می کنی؟

بی توجه بهش که خشکش زده بود رفتم تو اتاقم.کتمو دراوردم و پرتش کردم رو تخت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم و کنار پنجره باز ایستادم...بارون نم نم میبارید،هیچ خوشم از پاییز نمی اومد و همینطور از بارون!

چون ماه پاییز مامانمو ازم گرفت! جالبیش اینه دقیقا ی روز بعد آتیش سوزی که مامانم راه انداخته بود،بارون مثل سیل میبارید! اما اون روز نبارید! آره نبارید.....

خل شدم رفت! باز فکرم پر کشید سمت آیسل.لعنتی الان کجاست؟!

مشی زدم تو دیوار،برای گوشیم ی پیام اومد...یکی از آدمام بود.

بازش کردم،پوزخندی زدم و جوابشو دادم-نیازی نیست مراقبشون باشید(سعیدی و سامان)کار تمومه!

فرستادمش،همون موقع گوشیم زنگ خورد...نگار بود

-بله؟

نگار-سلام شهروز خوبی؟

-خوبم تو خوبی؟

نگار-بد نیستم،راستش می خواستم حال آیسلو بدونم! میدونی چیزه آخه...ما رابطمون خوب نیست!

چرا همه حال اونو از من میپرسن ها؟!

-امروزدیدمش با بنیامین رفته بودن بخیه هاشو باز کنن.دست سوختت خوب شده؟

نگار-خوبه مشکلی نیست.کاری نداری؟

از اولم نداشتم! چه ربطی داشت حرفم؟!!

-نه جانم ! خداحافظ

گوشیو قطع کردم و دستمو گذاشتم کنار پنجره.

-آیسل...آیسل..آیســــــــل! لعنتی

شهروز:

نیم ساعت گذشته بود و من همچنان تو کف پنجره باز بودم! خدا عقل بده ایشالا

با صدای تق در و صدای خاله دست از کمبود بازی برداشتم.خیلی خونسرد اومد و جلوم وایستاد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-بنیامین برام تعریف کرد و رفت خونش!

-مو به مو جریانو؟!

شهره-آره هیچیم جا نانداخت!

-خوبه تو آمار دادن ی کاری براش جور می کنم!

شهره-چرا؟

کلافه سرمو چرخوندم سمت پنجره و گفتم-چی چرا؟

شهره-چرا؟چرا دست به کار شدی؟میزاشتی سعیدی راه مارو میرفت! اون وقت نیازی نبود دست به کار شیم.من همینو می خواستم! ی همچنین موقعیتیو!

بدستش آوردیم اما تو سوزوندیش!

حرفی نداشتم بزنم! اصلا چیزی داشتم بگم؟! بگم نمی خواستم ناراحتی آیسلو ببینم! درصورتی که خودمم دارم ناراحتش می کنم!

شهره-جواب منو بده!

بازم نگاهش نکردم.دستشو آورد بالا و صورتمو چرخوند سمت خودش.

-دلیل..دلیل مهمی نداره!

تو چشم هام خیره شد و حرفی نزد! چشم هامو ازش دزدیدم! این کارش باعث میشد همه چیزو بریزم تو چشمهامو لو بدم!

شهره-می شنوم!

با تحکم اینو گفت! یعنی چیزی فهمیده؟!

-گفتم که...دلیل خاصی نداره! من می خواستم خودمون ازشون انتقام بگیریم نکه کس دیگه ای اینکارو انجام بده دست نمی گم!

دستشو کشید و گذاشت رو قلبم.

شهره-بازی با جملاتو از مامانت به ارث بردی و چشماتو که خیلی سریع واقعیتو لومیدن هم به بابات رفته!اما غرورت به خودم رفته .

یعنی گرفت چه حسی دارم؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-بگی بهتره تا اینکه خودم بیانش کنم!

چیزی بدتر از این نیست که خاله ازت اعتراف بگیره! جوری اعتراف میگیره که آدم شرمنده میشه!

جوابی ندادم پس خودش جواب داد-بهت گفتم ازش دوری کن! به بنیامین هم همینطور! اما اون گوش نداد.

تازه الان به تیزیش پی بردم!

دللو زدم به دریا و گفتم-بنیامین ناخواسته شد منم همینطور! فرق من با بنیامین مگه چیه!!

خودم کف کردم چی گفتم!

دستشو گذاشت رو شقیق و گفت-تو و بنیامین باهم فرق دارین،فرقتون اینکه تو کارت انتقام از اونا بود اما بنیامین این وسط کاره ای نبود.شهروز...شهروز بد کردی!

-خ...اله

دستشو گذاشت رو دهنم و گفت-این حستو قبول ندارم! اصلا ... سعی نکن توجیحم کنی.چه طور میتونی از کسی خوشت بیاد که بابا و بابابزرگش زندگیمونو نابود کردن!

ادامه داد-پا رو این حس میزاری!

تو چشمهاش نگاه کردم و گفتم-حتی وقتی که به سزاشون رسیدن و یا حتی زمانی که معلوم شد بی گناهن!

خودم نمیدونستم روچه حسابی دارم این حرفارو میزنم اما دیگه صبرم لب ریز شده بود.این دیگه آخرشه!

چشم های میشی رنگشو دوخت تو چشم هام و گفت-نه!!

پس فقط کارش گیر انتقامه!

پشتشو بهم کرد و همونطور که میرفت بیرون از اتاق گفت-امیدوارم بتونی بی گناهیشونو ثابت و یا انتقامو ازشون بگیری!

اینم از این! فقط میمونه کمک آیسل!

آیسل:

دستی برای تاکسی تکون دادم و دربستی راه خونه رو پیش گرفتم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی به برگه های توی دستم انداختم،بینشون ی سیدی هم بود که متوجهش نشده بودم،

روی سیدی با ماژیک سیاه نوشته بود-زندگی که زندگی ازم گرفت!

دست خط رو می شناختم...متعلق به بابابزرگم بود،هه چه بابابزرگی! کسی که فکرمی کردم بهتر از خودم می شناسمش!

اماحالا جز خودش حتی خودمم نمی شناسم!!

منظورش از زندگی کی بوده؟! نوشته عجیبی بود...نفس عمیقی کشیدم و سرمو تکیه دادم به پنجره سرد ماشین.

خیره شدم به قطرات کوچیک بارون...

بارون و پاییز رو دوست داشتم،شاید این بهترین دلیل دوست داشتنش بود!

پاییز رُکه! غمی رو که توی وجودشه رو با ریختن اشک هاش بروز میده! پس من چی؟ما آدما چی؟

مگه این غرور لعنتی و سنگ دلی میزاره که اشک بریزیم..میزاره که رُک باشیم،همیشه خودمونو با تکیه گاه نشون ندیم!

چشم هامو بستم...به این فکر کردم که قبل از اینکه بیام رامسر چه زندگی ساده و یکنواختی رو برای خودم بهم زدم!

اما حالا....هرروز بهتر از دیروز خونوادمو می شناسم! هروز ی روز جنجالی دارم که بعد از پایان رسیدنش پشت بندش ی جنجال دیگه وارد زندگیم میشه!

لعنی سامان بدجور داغونم کرد! این دومین باری بود که یکی رو ازدست دادم!

آرش و سامان!

خودش رفت آلمان،رِوال ساده زندگی رو تو وجودم تزریق کرد اما با اومدن برادرش زندگیم باز درهم شد.

دیگه به هیچ کس نمی تونم اعتماد کنم...نه می خوام و نه می تونم!یکی از یکی پست تر!

بعد ی ربع تاکسی سر راه اصلی خونه توقف کرد.چون گلی بود زمین نخواستم بره تو و خداروشکر پولی تو جیبم بود که بهش بدم.

پولو حساب کردم و از ماشین پیاده شدم.

از جلو خونه فرشته خانوم اینا که رد شدم سنگینی یه نگاهی روحس کردم،صاحب نگاه های سنگین نگار بود.

باز چی توسرشه خدامیدونه! حال این یکی رو نداشتم...بی توجه بهش رفتم سمت خونه.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با مشت افتادم به جون در سفید کنار حصار...

خاله فاطمه از دور نمایان شد.

فاطمه-دختر اومدم....چه خبرته؟!

منتظر موندم که بهم برسه...درو که باز کرد بی حوصله سرمو انداختم پایین و رفتم تو حیاط.

فاطمه-دختر ،بنیامین گفت کاری برات پیش اومد ..

ادامه حرفشو قطع کردم-کار داشتم گفتم بره....آیسان رفته؟

فاطمه-آره رفتن خونه ای که چند وقت پیش دیده بودنو خریدن.

جالبه حتی از خواهرمم خبر نداشتم!

-خوش باشه!

فاطمه-به زودی میرید خونشون

ایستادم و با ایستادنم اونم منتظر نگاهم کرد-مرید خونشون نه و میرن خونشون خاله جان!

خواست حرفی بزنه اما گفتم-متاسفم خاله...زیاد سرحال نیستم

چیزی نگفت...بعد اینکه از دست جیغ جیغای مامان و آسیه که می گفتن با این حالت کجا بودی،رفتم توی اتاقم

آیسل:

در اتاقو قفل کردم،برگه ها و شالمو گذاشتم روتخت و خودمم نشستم روتخت و با دستام صورتمو پوشوندم....

به دقیقه نکشید که پیامی برام اومد،گوشیمو از رومیز کنار تختم برداشتم....۱۰ تماس از سامان و دوتا پیام بازم از سامان.

اولین پیامو باز کردم-آیسل گلم جواب بده!

هه گلم؟؟! چه کلمه ی عجیبی

دومی-آیسل جواب بده خواهش می کنم،میدونم شهروز آشغال پرت کرده! باید بدون در مورد حسم!

جوابشودادم-مگه حسیم داری؟!

ی دقیقه بعد گوشیم زنگ خورد-الو آیسل؟

-نمی خوام باهات حرفی بزنم اینم تماس آخرم بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-آیسل...آیسل به حرفام گوش کن...حداقل گوش کن بعدش قطع کن!

-شنیدن و نشنیدن حرفات فرقی برام نداره.

سریع گفت-حسم بهت دروغ نبود..عشق بود باور کن آیسل!

خندم گرفت با اون حال گفتم-هه چرا دروغ می گی! راستشو بگو ریا نشه ی موقع!

سامان-باشه آیسل تو وفقط قطع نکن...

جوابی ندادم ، ادامه داد-درسته حق باتوئه!اول با نقشه وارد زندگیت شدم...چند باری دیده بودمت اما اونجور که معلوم بود ارتباط برقرار کردن با تو کارسختی بود! برای همین دنبال ی سوژه بودم!

باید بهت نزدیک می شدم شاید اونجوری می تونستم به غفار نزدیک تر بشم!

رفتم و اومدم تا باران نظرمو جلب کرد....البته با اطلاعاتی که تو تقعیب کردناتون به دست آوردم فهمیدم کسی رو دوست داره! پس این بهترین مورد بود برای من!

خشکم زد! تعقیب؟!منو تعقیب می کرد!! وای خدا منو به کجا رسوندی؟!

سامان-آیسل ازت خواهش می کنم به حرفم گوش کن! ازش خواستگاری کردم و همونطور که پیشبینی کرده بودم رَدم کرد. و من تونستم بهت نزدیک شم.آیسل من حقیقتو می گم چون خودت خواستی..چون دوستت دارم!

اون اوایل به هر بهونه ای بهت نزدیک میشدم.غفار منو نمی شناخت و بیشتر پدرم و برادرم آرش رو می شناخت!

بازم آرش ...ای آرش بمیری ایشالا!!

سامان-وقتی فهمیدم برای شهروز کار می کنی تونستم بیشتر بهت نزدیک شم...آیسل من می خواستم باهات بازی کنم اما نکردم....عشقم به تو پاک بود ....باور کن.

باورم نمی شد که انقدر خونسرد داشتم به حرفاش گوش می کردم!اما صبرم لب ریز شد و داد زدم-بس کن...باورت ندارم آشغال عوضی،چیه فکر کردی راحت بهم نزدیک شدی راحتم می تونی اعتماد از دست رفتت رو به دست بیاری!

سامان-همش زیر شهروز...میدونم...توهم منو دوست داری آیسل انکار نکن

-خفه شو و انقدر برای من شهروز شهروز نکن! اونم ی آدمیه به پَستی تو که پشت نقابش همش دروغه! آره دوست داشتم....فهمیدی داشتم! برای گذشته بود نه حالا....برو بمیر پست فطرت دروغگو!

چنگی تو موهام زدم و از زور عصبانیت گوشیو پرت کردم سمت بالکن.صدای شکسته شدن شیشه بالکن سکوت پر خشمم رو شکست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

شنیدن اسمم از سمت مامان و آسیه و خاله فاطمه و عمو عباس،بدجور عصبیم می کرد!

ترجیح دادم توجهی نکنم تا برن! نگاهم کشیده شد سمت اون برگه ها و سیدی....رو تخت نشستم و قبل از خوندنشون قسم خوردم...قسم خوردم که اگه مربوط به همین جریانا باشن و شهروز و سامان حقیقتو گفته باشن ....

به شهروز کمک می کنم!نمیدونم چی شد که یهویی یاد کمکی که قبل این جریانا ازم خواسته بود افتادم.امیدوارم...آره بازم امیدوارم که خونوادم کاره ای نیستن!

نگای به برگه ها انداختم...بینشون ی برگه بود که ازهمه قدیمی تر به نظرمی اومد!

دستمو پیش بردم و برش داشتم...بازش کردم،دست خطش شبیه بابابزرگ نبود اما دست خط کی بودو نمی دونستم!

متن نامه-میدونم...همه چیز رو میدنم! اینکه چه نسبتی با کثیف ترین و پست ترین آدم روی کره ی زمین دارم! آدمی که با کثافت کاریاش و اون کار لعنتی که داره نه تنها من بلکه زندگی جوونا و خانواده های دیگه رو هم از بین برد!

آره زندگیمو رو ازم گرفتی! کسی که عاشقانه دوستش داشتم! چرا بامن این کارو کردی؟؟چرا؟مگه من دخترت نبودم! اگرچه که خودم این نسبتو دوست ندارم اما بازم نامردی کردی! زندگیمو نابود کردی....ازت متنفرم...آدم به پستی تو خیلی کمه

اینو بدون زمانی که این نامه رو میخونی خیلی وقته که من رفتم!!رفتنم اشتباهه اما وقتی که زندگیم نابود شده چاره ای ندارم.تحمل این نسبتو و نبود نیما رو ندارم!

این نامه! برای کی بود ؟؟!

دختر؟! یعنی بابابزرگ ی دختر دیگم داشته؟!

نامه رو گذاشتم روتخت،نمی فهمیدم چی به چیه!

بازم سیدی رفت رومخم! هوجوم بردم سمت لپ تاپم و روشنش کردم....تا لود شد سیدی رو گذاشتم داخلش و منتظر موندم.

طولی نکشید که بالا اومد.دوتا پوشه بود ،پوشه اولو که باز کردم ی ورد اومد بالا ...با خوندن چند سطر اول فهمیدم وصیت نامس! هه چه فکر همه جاهم بوده!

ادامشو نخوندم و رفتم سراغ پوشه اول.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند تا عکس بود...

با دیدن عکس ها خشکم هیچ یخ زدم از سرمایی که تو وجودم خلاانداخت!!

عکس های نازگل بود! خاله نازگل....همون خدمت کاری که خودشو آتیش زد.

حرفای شهروز تو گوشم پیچید...-مادرم خودشو آتیش زد .منی که بچه بودم دیدم!!

رفتم تو بچگیم-روز تولد آیسان تو اون ویلا! من از نزدیک ندیدم اما از دور دیدم که خونه آتیش گرفت!!همه هجوم بردن اما،اما دیر رسیدن که خاموشش کنن و کار تموم شده بود!

من دیر فهمیدم! اون روز که شهروز حرف میزد من توجه نکردم! توجه نکردم که نازگل مادر شهروزه!

اما این عکسای قدیمی چه معنی میده؟چرا بابابزرگ از مادر شهروز عکس داره؟!!

نامه؟اون نامه!

دستم پیش بردم و نامه رو باز خوندم-میدونم...همه چیز رو میدنم! اینکه چه نسبتی با کثیف ترین و پست ترین آدم روی کره ی زمین دارم.مگه من دخترت نبودم؟؟

اینو بدون زمانی که این نامه رو میخونی خیلی وقته که من رفتم!!رفتنم اشتباهه اما وقتی که زندگیم نابود شده چاره ای ندارم.

نفسم حبس شد! یعنی امکان داره؟ امکان داره که نازگل دختر بابابزرگم باشه؟!!!

آیسل:

دیوونه شدم به معنای واقعی کلمه! ظرفیتم تکمیل شد! بسه..بسه هرچی که برملا شد.

چنگی تو موهام زدم،با صدای کلیدی که تودر پیچید فهمیدم کار کار مامانه! یادم رفته بود کلید بزارم توقفل بمونه تا نتونن بازش کن اما دیگه دیر شده بود!

مامان اومد تو و پشت سرشم آسیه و خاله و عمو پشتش ظاهر شدن.

مامان پریشون به سمتم اومد و گفت-آیس خوبی؟ اینا چین؟!

به خودم اومدم نه نباید مامان بویی ببره...می شکنه اگه حتی حقیقتم نداشته باشه! می شکنه اگه بفهمه باباش توکار فاچاقه ویا حتی شوهرشم!

لپ تاپو بستم...برگه هارو هم سریع جم کردم و شالو کلاه کردم که برم...باید همه چیز روشن شه امشب!

مامان-ایسل کجا میری؟چی شده؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خونسر گفتم-مامان...مامان گلم چیزی نیست خب تو آروم باش باشه؟

مامان-اما ت و چرا پریشونی؟با این پریشونی چه طور میتونم خوب باشم چیزی شده؟!

صبرم تموم شد و باصدایی که رگه های عصبانیت توش موج میزد گفتم-بسه! بسه تمومش کن مامان!تا امروز بهم بی اهمیت بودین...دیگه بسه! ۴ سال بدون شما گذروندم با درد و بدبختی! دیگه بسه...حالا هم که اومدم ...

ادامه حرفمو نزدم و خیز برداشتم و سریع سسیدی رو از لپ تاپ بیرون آوردم.

سویچمو برداشتم و بی توجه به همشون به سرعت رفتم پایین سمت ماشینم.عمو عباس زحمت کشیده بود و با راهنمایی که کردم پیداش کرد و آوردش البته بماند که چقدر ازش قول گرفتم که کسی باخبر نشه که ماشینم کجا بود! چون همه فکر می کردن تو روستایی که برای معاینه دام هاش رفته بودم بر اثر خرابی جاش گذاشته بودم!

پامو تا اونجا که می تونستم رو گاز فشار میدادم.تاحالا تو عمرم انقدر خرکی رانندگی نکرده بودم!

وارد شهر که شدم یادم اومد که بابابزرگ نیست!

-آه لعنتی!

همون موقع رسیدم به ی چهار راه...زدم رو ترمز و مشغول گرفتن شماره خونه بابابزرگ شدم.

یهو یه پسره نشست تو ماشین و ی اسلحه هم گرفت سمتم.

داد زد-به چی نگاه می کنی؟

-به عمم که رفته پسر شده!!

غرید-گازشو بگیر وگرنه...

-وگرنه چی؟ ماشه رو می کشی؟ پول می خوای؟ منو میکشی؟

پسره-زر نزنه ..آره پول!!

دستمو بردم سمت داشبرد..

داد زدم-زدی به کاهدون! من خودم دارم میرم یکی از نزدیکامو...

تا دیدم حواسش به دستمه و به گمون خودش می خوام بهش پول بدم!دستمو سریع بردم سمت دستگیره و درماشینو باز کردم ..

اومد حرکتی کنهسراسلحه رو گرفتم پایین ...

داشتم میمردم از اینکه صدای تیربشونم اما بادیدن رنگ سبزی که کنار ماشه بود دو هزاریم افتاد اسباب بازیه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی زدم و این دفعه مسلط تر رو حرکاتم با پا زدم تو پهلوش...تعادلشو از دست داد و افتاد رو زمین . این حرکتم و فهمیدم حتی به ثانیه هم نکشید!

آیسل:

شانس آوردم طرف لاغر بود وگرنه خودمم آسفالت میشدم!

پامو گذاشتم روگاز و فرمونو چرخوندم سمت چپ که هم زمان درم بسته شد.

دستمو برد سمت گوشیم و برداشتم....شماره خونشو گرفتم و بعد سه بوق همون خدمتکاره جواب داد-الو بفرمایید؟

-سلام آیسلم

خدمتکار-اوه شرمنده نشناختم آیسل خانوم

-نه این چه حرفیه بابابزرگ خونس؟!

خدمتکار-نه خانوم رفتن جنت رودبار(جزو یکی از روستا های رامسر)

اه لعنتـــــــــــی!

-باشه ممنون...خداحافظ

گوشیو قطع کردم.می خواستم نرم،اما ی حسی مجبورم می کرد که برم!

اگه واقعا گل ناز دخترش باشه چی!؟ یعنی شهروزم میدونه! وای اگه حقیقت داشته باشه ما پسر خاله و دختر خاله میشیم که!

اینجور که معلومه اگه راست باشه پس حتمی ناتنین!

دستمو کشیدم روپیشونیم....بسه دارم کلافه میشم!

تمام کلافگیمو سر فرمون خالی میکردم.....

آیسل:

زمان زیادی نگذشته بود که از شهر کمی دور شده بودم که گوشیم زنگ خورد.

از خونه بود،جواب ندادم حتما باز می خوان گیر سه پیچ بدن...

هی زنگ می خورد،صبرم لب ریز شد و گوشیو برداشتم-بـــــــــله؟

آسیه-آجی!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صداش نگران بود-بله چی شده؟

آسیه-آجی مامان!

سریع زدم روترمز...شانس آوردم ماشین پشت سرم نبود.-مامان چی؟

آسیه-مامان حالش بده قلبش گرفته بردنش بیمارستان.

-کدوم بیمارستان؟!

همه چیزو به کل فراموش کردم الان فقط مامان مهمه فقط مامان!

نه نازگل،نه نسبتش با بابابزرگ و نه شهروز و نه هیچ کس دیگه ای برام مهم نیست فقط مامان!

تقریبا بگیم پرواز کردم بهتر بود!

ماشینو ی گوشه پارک کردم و به سرعت رفتم پذیرش اسم و فامیلی مامانو گفتم و با فهمیدنش بازم دویدم.

بادیدن بابا،خاله فاطمه و عمو عباس و حتی آیسان و بنیامین که غمباد گرفته بود ناخوداگاه دست و پام شروع کرد به لرزیدن!

بابا متوجهم شد...جلو تر که رفتم فهمیدم جلوی در اتاق عملیم!از بس گیجم نفهمیدم.

باصدای آرومی گفتم-بابا!

دستمو گرفت و کنار خودش رو صندلی نشوند و گفت-حالش بد شده بود....تا رسوندیمش دکترش گفت باید حتما عمل شه،می گفت ریسکش بالاست اما ما قبول کردیم که عمل شه.

آرنج دوتا دستامو گذاشتم روزانوم و سرمو تو دستام گرفتم.

-بازم به خاطر من اینجوری شد!بابا من حرصش دادم با رفتارم،باکارام!

حس کردم یکی جلو ایستاده...سرمو که بلند کردم آیسانو با چشمای قرمز شده دیدم.

دستشو بالا آورد و ی سیلی محکم بهم زد.از شدت سیلی صورتم چرخید سمت چپ.همه متوجهمون شده بودن.بابا با غم نگاهم می کرد...

داد زد-تقصیر تو بود! بازم تو عذابش دادی...چی از جون ما می خوای هان؟ چرا دست از سرمون برنمیداری؟ وجودت عذاب آوره!

خواست ادامه حرفشو بزنه اما بی حال شد.سریع بلند شدم و بازوشو گرفتم. اما بیهوش شد!

بنیامین اومد سمتمون و بغلش کرد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آره حق با آیسانِ! وجودم فقط عذاب آوره...فقط و فقط عذاب!

انقدر حالم بدبود که حتی نمی تونستم دوتا قطره اشک بریزم! دلم گرفت از وجود نحسم! از اینکه همچی زیر سر منه!

بابا-آیسل دخترم!

بهش توجهی نکردم.دیگه برام مهم نیست که بابا و بابابزرگ باهم کارای کثیف انجام میدن یانه!دیگه هیچی برام مهم نیست!

-خبرشو بهم بدید.

از بابا رو برگردوندم و راه خروج از بیمارستانو درپیش گرفتم.

آیسل:

دست هامو از هم باز کردم و به دو طرفم دراز کردم.چشم هامو بستم ،نفس عمیقی کشیدم.....هه وجودم عذاب آوره! عذاب و عذاب و عذابـــــــــــا!

تقصیر تو بود....بازم توعذابش دادی!وجودت عذاب آوره!

تو چرا پریشونی؟ با این پریشونی چطور میتونم خوب باشم؟!

آیسل دخترم؟!

آجی مامان!

من از دستت دادم اما به دستت میارم تو مال منی!

آتش بس!!

همه به ذهنم هجوم آوردن! سردرگم شدم،پریشون شدم!عذاب آورم...به دست آوردنیم!

آتش بس! بسه دیگه تحمل ندارم....این همه راز ، این همه دروغ پشت هم! دیگه نمی خوام برام مهم باشه چیزی...هیچی دیگه مهم نیست.

باد که به صورتم می خورد منو بیشتر به سمت دریا می کشوند.

آیسل کجایی؟هه کجام؟ روی یه صخره ی بلند نزدیک دریا...ایستادم و می خوام خودمو رها کنم اما چرا؟!

چراش مهم نیست مهم اینکه من شاید رهایی لذت بخش باشه! آیسلِ رهـــــــــا!!

خودمو رها کردم اما حس کردم یکی بازومو کشید و منو تو آغوشش فشرد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عطرش نا آشنابود اما غوشش آشنا! من این آغوشو ی بار دیگم کنار دریا احساس کرده بودم.آره حسش کرده بودم.سرشو گذاشته بود روشونه هام!

این شهروز؟!!

زیرگوشم گفت...این کارو نکن! قوی باش...هنوز شکست دادن من مونده! خودت بهم قول دادی!

دست هامو دورش حلقه کردم....هیچ حسی نداشتم نسبت به این آغوش! حس من احساسی نبود...حس من قدرت بود...قدرت برای شکست دادن عذاب و خود شهروز!

سریع چشم هامو باز کردم...از رها کردن خودم منصرف شدم! چرا توخیالم منو درآغوش گرفت؟ چرا؟!!

با دست هام خودمو درآغوش گرفتم....و به دریا خیره شدم.من بازم ضعیف شدم با حرفای آیسان! اما دیگه بسه نه!؟

هیچ رازی مهم نیست...الان زندگی من مهمه و جود مامان!

لبخند تلخی رو لبم جاخوش کرداهه شهروز و آغوشش؟!! جالبه...

شهروز:

بنیامین بهم زنگ زده بود و گفته بود مادر زنش قلبش گرفته و بردنش بیمارستان...بنیامینم زن گرفته و برای خودش درگیر شد!

بعد ناهار از جام بلند شدم و بی حوصله رفتم تو حیاط...

از پله ها که رفتم پایین چشم هام کشیده شد سمت اون درخت توت!

هوی داری چی کارمی کنی؟

یا خدا این چه خوکیه؟؟؟

روتو بکن طرف من ..خوکم خودتی

عجب مکالمه ی جذابی بود برای اولین آشنایی!

خندم گرفت بود فجیح! حوصله موندن تو خونه رو نداشتم برای همین در حیاطو باز کردم ...با باز کردن در و دیدن اون دست انداز تقریبا سرخ شدم از خنده.

یاد همون روز افتادم که گلیش کردم و اونم شلنگو از آقا اکبر گرفت و انداخت رو دست انداز و باعث شد ی عالمه گل بچسبه به پشت ماشینم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همینجوری کل کل ها و خاطراتمون تو ذهنم می اومد و منم سعی می کردم بهشون فکر نکنم و فقط قدم بزنم اما مگه میشد!

سرم پایین بود و هی خندم می اومد که با صدای ی ماشین سرمو آوردم بالا...خودش بود!

باز این پیداش شد! حالا نکه خیلی ناراحت شدم از پیدا شدنش!! والاااا!

از ماشین پیاده شد، می خواست درو باز کنه که نگاهش گره خورد تو نگاه من!

پوزخندی رو لبم اومد،دست راستمو به مسخرگی بردم بالا و باهاش بای بای کردم.

از اون دورم میشد تنفرشو بچشم دید...البته مرض خودم بود که باعث شدم ازم متنفر شه!

وای که چقدر حال کردم که از سامان جداشد....آی خدا دمت گرم که هوامو داری.

همونجوری زل زده بود به من! سعی کردم خونسرد باشم...دستامو کردم تو جیب شلوارم و از جلو ماشینش رد شدم؛قبل اینکه کامل رد شم همونطور که راه میرفتم گفتم-فکرنکن یه رئیس از کارنردن زیر دستش راحت میگذره به خاطر موقعیت حال و روحیش!

درماشینشو محکم کوبند به هم....خندم گرفت فکرکردم رفت اما با صدای پاهاش که پشت سرم می اومد خودمو جدی کردم!

قدم هامو آهسته تر کردم...تقریبا نزدیکیای خونه نگار اینا بودیم!

آیسل اومد و جلوم ایستاد و با ی اخم بزرگ گفت-ببین بهت ی بار گفتم این بارم روش! من پول کارگر و هرچی که بهمون دادی رو میدم و البته شماهم اون چند ماهی رو که براتون کار کردمو از بدهیمون کم می کنی!

ایستادم و زل زدم تو چشمهاش-اهان بعد مثلا تو۲ ماه خیلی کار کردید رادمهر؟

بیشتر اخم کرد و گفت-بله چراکه نه! دوما منو بردید و اوردید ....مخم داغون شد داخل اون شهرک دامپروری!

-مگه کارتون همین دامپزشکی نیست!؟ دلیلی نمیبینم که شما بدتون بیاد از شرک هایی دامپروری!

خواست چیزی بگه که سریه گفتم-حرف نباشه! شما برمی گردید سرکارتون رادمهر!

معلوم نیست باخودم چند چندم! یا آیسل می گم یا رادمهر...

آیسل-پسره ی...

-جذاب!

آیسل-خیلی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوش استایلم؟

آیسل-مگه اینکه خودت

-مگه اینکه خودت از من تعریف کنی؟!

صورتش بدجور حرصی شده بود و این باعث شد بزنم زیر خنده...خدایی اون لحظه آبرو و شرف هرچی پر مغرور و سگ جذبه رو بردم زیر سوال(بلا نسبت)!

دستشو آورد بالا اما جلو صورتم مشتش کرد!

آیسل-میدونی دلم چی می خواد الان؟

همونطور که می خندیدم گفتم-منو؟!

جیغ خفه ای کشید و حمل کرد سمتم.خدایی هرکی جای این بود همین کارو میکرد اصلا ربطی به سن نداره که!

منم که دیدم پاچمو میگیره فقط تونستم ی حرکت کنم!

تا اومد سمتم دوتا دستاشو گرفتم و برش گرودنم سمت مخالفم!

دوتا دستاشو قفل کرده بودم رو شکمش و با دستام از پشت بغلش کرده بودم.

سرمو بردم کنار گوشش گفتم-حالا اگه تونستی وحشی بازی دربیار!

شرط میبندم خشکشش زده بود!باز خنده گرفتم اما خوشحال بودم ازاینکه تو آغوشم بود...بیخیال زمین و زمان شدم...اصلا مهم نیست که الان تو ایرانیم! اصلا اینکه کسی مارو ببینه مهم نیست که والا! مهم دل منه که این وروجک تورش کرده!

شهروز:

کارام دست خودم نبود اصلا! بیشتر بهش نزدیک شدم و گفتم-دیوونه این دیوونگی هاتم دیوونه!

کلا اینم مهم نیست که معنیش چیه مهم اینکه تا حدی اعتراف کردم!

تکونی خورد و گفت-میشه بدونم منظور از این حرف و این آغوش مسخره چیه؟!

با اینکه دلم نمی خواست ازش جدا بشم اما با دیدن نگار که زل زده به ما خشک شده بود سرجاش ازش فاصله گرفتم.

پوزخندی زدم...چرخید سمتم گفتم-منظور خاصی نداشتم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سردرگمی و تعجب تو چشمهاش موج میزد اما ظاهرش عصبانیت و سردی رو نشون میداد و من به همین خاطر دوستش داشتم چونکه...اون چیزی رو که توچشم هاش هست رو خیلی سخت میشه فهمید و این باعث میشد ی تفاوتی بین دخترای دوروبرم داشته باشه!

همونطوری زل زده بود به من...آیسل ازت خواهش می کنم کمکم کن!

پوزخندی زدم و گفتم-با اجازت ما بریم پیش نگارمون!

خودم قلبم گرفت از این حرفم اما چه میشه کرد! آیسل که منو نمی خواد،خاله هم که نمیزاره با ایسل باشم.

تنهاش گذاشتم... و رفتم سمت نگار...

نگار چی میشد مثل آیسل بودی و خجالتی نبودی؟!

گاهی اوقات حس می کنم آیسلو از قبل می شناسم...ی جوریه! شخصیتش انگاری تو گذشته کنارم بوده اما نمیدونم چی به چیه!

آیسل:

پامو محکم کوبوندم رو زمین و برگشتم سمتشون...شهروز میرفت سمت نگار!

-پسره ی عوضی هوس باز...بی شخصیت میاد منو بغل میکنه بعد میره با اون نگار گردن مرغابی لاس میزنه!

آشغال سگ!! غلط کرده دستش به من خورده! اصلا من غلط کردم کنار اون دریا رفتم تو فکرم که منو بغل کرد! اه ببین چه گیری کردیماای فکرم نمیتونیم بکنیم سریع راست میشه!

بی آبه رویی رو گذاشتم کنار و داد زدم-ازت متنفرمممم

حس کردم ی بچه ۱۰ ساله تخسم که ی خوراکی هامو ازم گرفتم! حالا صد رحمت به بچه ۱۰ ساله زمان ما،ماشالا امروزیا بحث داغشون خوراکی هیچ! بحث شوهره! والا نوبره بقران...

صدای خنده شهروز بلند شد و منم بیشتر حرصی شدم و داد زدم-زهر مار!

صدای نگار غوزی هم در اومد!-هوی چته رم کردی؟

دلم به شدت ی دعوای حسابی می خواست منم داد زدم-تویکی خودتو نداز وسط گردن مرغابی! برو ی فکری به خاطر گردن درازت کن که شده دکل!

دستامو مشت کردم و به جیغ جیغا و خنده های شهروز توجهی نکردم.

ماشینو بردم تو حیاط...از ماشین که پیاده شدم یاد حرفش افتادم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-دیوونه این دیوونگی هاتم دیوونه!

ی جوری شدم اما نمیدونم چه جوری فقط فهمیدم این جوره همون عصبانیت خودمونه

-ای به جهنم که دیوونه دیوونگی هامی دیوونه عمته بی شخصیت!خاک توسرت با اینه جمله بندیت مثلا میمردی بگی دیوونه خودتم! آخه وحشی بازی های من دیوونه می خواد چی کار؟ مهم منم!

یکی زدم تو پیشونیم و با عصبانیت رفتم سمت خونه.

آیسل:

هیچ سردرنمی آوردم از این حرکتش! یعنی چی که منو بغل می کنه و حرف بیمزه رومیزنه! اه اه پسرهی خر بیشعور! خدایا هرچی شوماخَره میندازی تو تور ظریف من ...بابا خدا من توانشو ندارم!

از ی طرف حال بد مامان روم فشار آورده...از ی طرفم این رازای مسخره که رونما شده!

وارد خونه که شدم متوجه ی هق هق شدم...نگاهم کشیده شد سمت صدا...آسیه بود،رومبل نشسته بود و زانو هاشو بغل کرده بود!

الـــــــهی! چه اشکیم میریزه...بابا شوماخر و جد و آبادش فدات شن الهی!

ها نه وایسا بینم! اگه جد و آبادش بگیم که خودمونم فداش میشیم آخه نکه ی شکفیاتی کردم طرف پسر خالمه!!! ای خدا خودت کمکمون کن تو این منجلاب و بدبختی!

متوجه حضورم نشد و زیر لب هی می گفت-ای خدا...خودت به داد آیسل برس

هی آیسل آیسل می کرد و گریه سر میداد.

آسیه-باز شرنشه! اصن مامان چیزیش نشده باشه....وای خدا اگه مامان چیزیش بشه این زندگی میره رو هوا! آیسل چی میشه؟...

بازم این بچه با این ۱۶ سال سنش از آینده من باخبره اما خودم نه! به کجا رسیدم! به کجا رسیدم که حالم اینه!

آهسته گفتم-آسیه؟!

سرشو بلند کرد .. غافلگیر شده بود بچم-کی اومدی؟!

سریع اشک هاشو پاک کرد و رو مبل نشست.یادمهخودم بهش گفتم که هیچ وقت جلوی کسی زار نزنه و قوی باشه!

رفتم و جلوش نشستم....سرمو گذاشتم رو پاهاش و چشم هامو بستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستشو گذاشت رو موهام که حالا شال دور گردنم افتاده بود.

بای صدای خش دار گفت-مامان خوبه؟ هرچی زنگ میزدم کسی جوابمو نمیداد.

-خوبه...ی عمل کوچیک داشت.

شروع کرد به گریه کرد اینو از لرزش دستش رو موهام فهمیدم-آسیه؟ چیزی نیست که ی عمل سادس خوب میشه گل من!

حالا خودم هیچ اعتمادی نداشتم به حرفم.

آسیه-خوب میشه دیگه؟قول دادی؟!

خندیدم...سرمو بلند کردم و با انگشت شستم اشک هاشو پاک کردم-قول قول! مگه بچه ای که قول میگیری؟

آسیه-آره...گاهی اوقات باید دربرابر سختی ها کمی اشک ریخت!

خواستم بخندونمش گفتم-زر نزن واسه من فلسفی میزره بچه پرو

خندید و گفت-آیسل؟

-هووم؟

آسیه-آجی؟

-جانم!

خندید و گفت-امروز چت شده بود؟

-چیزی نشده بود...ی مشکلی برام پیش اومده بود

آسیه-روز عروسی ستاره هم منو پیچوندی! یادته قول دادی بهم بگی چی شده؟!

-آسیه اینو بدون هیچ وقت تلاشی برای فهمیدن مسائل بزرگ ترا نکی! قول میدی؟

سرشو انداخت پایین و گفت-نگران بودم ولی خب باشه!

-آفرین حالا هم جمع کن ببینم! مثل اینکه امشب خودم و خودتیم ضعیفه! ببینم چه غذایی سفارش بدم برات؟!

آسیه-هیچی نمی خوام میشه بریم قدم بزنیم؟!

با اینکه خسته بودم اما باشه ای گفتم و آسیه هم رفت حاضر شه!

یاد بابابزرگ افتادم...برم دنبال این جریانا یا نه؟ نمیدونم هیچی نمیدونم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

موهاشو شونه می کرد و به کف اتاق خیره شده بود.

-آسیه؟

تو همون حال گفت-هووم؟

-عزیزم نگران نباش حالش خوبه مگه ندیدی بابا زنگ زد و گفت عملش موفقیت آمیز بوده...فقط الان بیهوشه همین!

سرشو آورد بالا و گفت-امیدوارم خوب شه!

-تو که بچه نبودی؟ نا سلامتی سن خرو داریا!

شونه رو پرت کرد سمتم که جاخالی دادم

آسیه-خدا بهمون رحم کنه؟

-چرا؟

بلند شد و رفت رو تختیشو کنار زد و گفت-اگه بچت دختر شه یا پسر مخمون سوت میکشه؟!

-وا پس چی باشه؟!

خودم خندم گرفت از حرفم...چه بریدمو دوختم تنمم کردم! اون شوورش نیست بچه از کجا بیارم!

آسیه-وای آجی!

-این آجی گفتنات بوداره ها! بگیر بخواب فردا باید جنازتو ببرن مدرسه ها

خندید...رفتم سمتش و پیشونیشو بوسیدم.از اتاق اومدم بیرون

تو اتاقم رفتم و دربالکن اتاقمو باز کردم...به آسمون سیه خیره شدم،حال بد مامان ی لحظه از جلو چشمام رد شد.

اگه بدونه ی خواهر دیگم داره چی؟!

درسته خودم باوری به درستیش یا نادرستیش ندارم اما اگه درست باشه چی؟

یعنی مامان از کارای قاچاق باباشم خبر داره!

دستمو به نرده ها گرفت و زل زدم به خونه نیکزادا...با اومدنشون زندگیمون کلی تغییر کرد

همون موقع شهروز اومد تو بالکن جلویی خونه و قهوه به دست سرشو بالا گرفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فاصلمون اونقدری نبود که نشه طرفو تشخیص داد.

زل زدم بهش...آدم عجیبی بود،شخصیت بی ثباتی داشت...ی روز گرم و پر نور مثل خورشید و یه روزم سرد و بی روح مثل یه سنگ! تنها آدمیه که هیچ وقت اونچه رو که تو فکرش میگذره رو با چشمهاش لو نمیده.عجیب غریبه ی جورایی اگرچه همه هم همینو به من میگن.

گاهی اوقات دوست دارم درموردش کنجکاوی کنم...اینکه بدونم چه جور آدمیه! چرا در موردش کنجکاوم؟!

آیسل:

ازجلوی چشم های برزخی آیسان گذشتم و رفتم سمت اتاق مامان.

همه با نگاهشون دنبالم میکردن اما نمیدونم چرا؟یعنی عجیبه که ی آدم بره ملاقات مادری که ۲ هفتس بستریه؟! والا بقران

در اتاقو که باز کردم...لبخندی که به خاطر مامان رو لبام اومده بود ازبین رفت.

بابابزرگ دست مامانو تو دستهاش گرفته و بود و دستاشو می بوسید.دلم می خواست همونجا داد بزنم و بازخواستش کنم اما نمی شد!

به خاطر بودن ی بیمار دیگه تو اتاق...به خاطر قلب مامان که هیچجوره نمیشد رو خوب بودنش شرط گذاشت!

خودمو کنترل کردم و بازم لبخند زدم.

مامان با دیدنم لبخند بیجونی زد،بی توجه به بابابزرگ به سمت مامان رفتم و پیشونیشو بوسیدم.

غفار-دختر جوان منم اینجا حضور دارما!

لبخند حرصی زدم و گفتم-ببخشید بابا،حواسم پرت مامان و حالش بود.

غفار-مادرت حالش خوبه...دخترم قویه!

باید امروز می فهمیدم چی به چیه! دوهفتس که دارم تحمل می کنم هم بابابزرگو و هم اصرار های شهروز که همش میگه باید برگردم سر کارم!

من نمی فهممم این آدم نفهمه؟ چه مرگشه؟؟ سادیسمیه! این همه ریختن واسه کلفتی تو خوبه بهشم گفتم پول و هرچی که بهمون دادی رو سر فرصت بهت میدم اما گوش نمیده که!

روبه بابا بزرگ با لخندگفتم-بابا بزرگ راستش یی مشکلاتی تو زمین هست!

با تعجب گفت-چه مشکلی تو زمینامه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو زمینای شما نه تو زمینای خودمون فقط میخوام بیاین و بهم کمک کنین!

غفار-مگه بابات نیست؟

-راستش بابا بی خبره

خنید و سرخوش گفت-نکنه باز ی کاری زیر زیرکی انجام دادی که می خوای ماسمالیش کنی!

لخند سردی زدم و گفتم-درسته فقط میخوام جم و جورش کنم این مشکلو

مامانم چپ و راست بهمون لبخند میزد و به خیال خودش از نزدیکی دوباره من به بابابزرگ خوشحال شده بود.

با بابا بزرگ از مامان خداحافظی کردیم و اومدیم بیرون از اتاق.

بابا بزرگ بازومو گرفت و دوتایی راه افتادیم.

بابا بهم لبخندی زد اما آسیان همچنان بهم اخم کرده بود...لبخند دندون نمایی بهش زدم و تو دلم گفتم-جم کن این اخماتو...نکه با لبخند خیلی قشنگ میشی که با اخم سگ جذبه بشی!

مردم چه اعتماد به سقفایی دارنا ..بابا ب فکر سقف ماهم باشین .

مثل همیشه خواست با رانندش بره اما من نزاشتم و با خودم همراهش کردم.تو ماشین که نشستیم گفتم-بابا،راستی مهدی رو نمیبینم دورو برت!

اخمی کرد و گفت-دیگه نمی خوام به کسی اعتماد کنم... از اعتمادم سو استفاده کرد! فقط شانس بیاره پیداش نکنم!با ارزش ترین داراییمو برده!

نیشم می خواست باز شه اما جلو شو گرفتم! وای پس فکر می کنه اون صندوقچه رو مهدی کش رفته؟!

اوه اوه...بابابزرگ ی رکبی بهت بزنم پر هیجان! حرصی دنده رو عوض کردم..براش تعجب داشت که من به این فضولی چرا ازش سلوالی نپرسیدم! اما مهم نیست چه فکری می کنه مهم این نامه و اون عکس هاست!

به طرف خونه ماشینو روندم

آیسل:

غفار-چرا میریم خونتون؟بریم سر زمینا هان؟

-نه بابا جون...بریم خونه اخه باید ی چیزایی رو نشونتون بدم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غفار-باشه دختر جوان

ماشینو جلوی خونه پارک کردم...باهم پیاده شدیم،امروز فقط عمو عباس و خاله فاطمه خونه بودن و بقیه هم بیمارستان بودن.

جز آسیه که اونم مدرسس.

به طرف اتاق بابا راهنماییش کردم، خاله فاطمه هم که طبقه پایین بود و مشغول تمیز کاری عمو عباسم که فکرکنم سر زمین بود.

رفتم تو اتاقم و برگه و سیدی و لپ تاپو برداشتم...حتی نمی خواستم تامل کنم! همه چیز باید امروز روشن میشد.

رو یکی از مبلا نشست...با دیدن برگ و لپ تاپ کمی تعجیب کرد اما بروز نداد.

روی مبل روبه رویش نشستم. لپ تاپو باز کردم و نامه رو هم محض احتیات تودستای خودم گرفتم و گفتم-همه چیز رو روشن کن!

به وضوح ترس و تعجبو تو چشمهاش میدیم...هیچی نمی گفت و فقط زل زده بود به نامه!

ی دقیقه که گذشت کفری شدم و نامه رو کنار زدم وگفتم-چه توضیحی داری؟؟فقط انکار نکن!

پوزخندی زد منم پوزخندی زدم و گفتم-این پوزخندارو خودت بهم یاد دادی!می گفتی رد گم کنیه! هر خونسردی و پوزخندی!

تو چشمهاش زل زدم و گفتم-ی چیزایی فهمیدم،پس بهتره خودت کاملش کنی!

غفار-پس مهدی با تو همدست بود؟! باورم نمی شه کسی که برام خیلی عزیزه همچین کاری بکنه.

خندم گرفت و تو همون حال گفتم-مهدی نا خواسته اینارو تو حصار من جا گذاشت(عجب دروغگوییما!)من اصلا تلاشی برای فضولی تو کار شما نداشتم!

غفار- همشون دروغه!

-بله؟؟

اخمی کرد و ایستاد و گفت-آدمای زیادی هستن که به خاطر پول هرکاری می کنن! اینم یکی از اون جور آدماس...

-پس چرا نامه رو نگه داشتی؟!

بدجور لای منگه گذاشتمش اما تو دلم غوغایی بود،امیدوار بودم حقیقت نداشته این نامه!

غفار-که به بقیه هم ثابت کنم مچین آدمایی وجود دارن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلافه شدم و ایستادم...دیگه صبرم حدی داره!

-واقیعتو بگو ،بابا

خواست از کنارم رد شه که بازو هاشو گرفتم و بای صدای عصبی گفتم-اینو بدون تربیت شده خودتونم پس حرف بزنید!

داد زد-دختره ی چشم سفید! چه طور با من این رفتارو می کنی؟

غریدم-مراعات سنتونو می کنم و چیزی نمی گم!

دستشو آورد بالا و خواست بزنه و من برای اولین بار...برای اولین بار تو روش ایستادم و مچ دستشو تو هوا گرفتم.حالا دستشو درست جلوی صورتم بود.

-نازگل مادر شهروز و شمیم... دخترت؟!

دستشو کشید و منم گفتم-دخترته یا نه؟

خواست بازم انکار کنه که گفتم-شما خوب میدونید که چیزی نمی گم چون که پای مامان وسطه! حرفیم نزدید که به سن و عقلتون شک کنم! همین که این نامه ررو نگه داشتید خودش...

نزاشت حرفو بزنم و گفت-دخترمه!

حس کردم پاهام سست شد...دستمو گذاشتم رو مبل و با بهت خیره شدم بهش،زل زد تو چشم هامو گفت-میدونم که چیزی نمی گی!چون خوب می شناسمت...سلامتی مامان دل نازکت برات مهمه!

چیزی نگفتم که ادامه داد-نازگل دختر بزرگم بود از ی زن دیگه اما دیر تر از مادرت ازدواج کرد.

-پ..س شهره خانوم چی؟!

غفار-شهره دخترم نیست!

واقعا گیج شدم که گفت-من عاشق مادر نازگل بودم اما خونوادم اجازه نمیدادن باهاش ازدواج کنم چون اختلاف طبقاتی داشتیم...خونواده ما وضع خوبی داشتن اما مادر نازگل یا همون گلناز فقیر بودن!من پا رو خونوادم گذاشتم! از پولم ثروتم گذشتم و با گلناز ازدواج کردم،یک سالی از ازدواجمون می گذشت...وضعیت مالیمونم بد بود تا اینکه گلناز سرطان گرفت،نیاز به پول داشتم برای همین رفتم پیش خونوادم،پدرم برام شرط گذاشت اینکه با دختر یکی از همین شرکت دارا ازدواج کنم که رقیب کاری پدرم نشه! ناچارا قبول کردم و گلنازو و نازگل رو ترک کردم!اما دورادور مراقبشون بودم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آسیل:

غفار-تا اینکه من ازدواج کردم و گلنازم با فهمیدنش بارو بندیلش رو جمع کرد و رفت.سال ها گذشت که درست من غرق زندگی خودم با سمن (مامانم)بودم که پای نازگل به خونمون باز شد.گلناز با کس دیگه ای ازدواج کرده بود که اون شخصم قبلا ازدواج کرده بود و ی دخترم داشت که همون شهرس! نازگل نمیدونست من پدرشم!که یکی بهش گفت و منم تازه خودم فهمیدم...اینم پایان زندگی من ولی چیزی ب مادرت نگو نمی خوام نارحت شه پس...

دوباره ایستادم و ناباورانه پریدم وسط حرفش و گفتم-تموم؟ نه تموم نشد!نیما؟! آره شوهرش نیما! ی چیزی شده! ی اتفاقی افتاده که نیما غیبش زده...نازگل خودشکی میکنه! چرا ؟ چرا همه اینارو باید بگید...باید!

غفار-موضوع نمیا ربطی به من نداره

-پس به کی ربط داره ؟؟ نکنه به بابام؟! نیکزاد یا همون شهروز دیگه ای می گفت.

با تعجب ی قدم سمتم برداشت و گفت-چی؟

-شما از کار نیما خوشتون اومده و وارد شرکتتون کردید!! ی پروژه اره...سر ی پروژه که شکست میخوره و شماهام برای اینکه نیما کارشو جبران کنه وارد باند قاچاقتون میکنید! ما چقدر ساده بودیم...که نمیدونستیم پشت اون شرکت موفق کثیف کاریه!

هیچ حرفی نمیزد و توچشم های متعجبم نگاه می کرد...

-چرا چیزی نمی گی؟! نگو که اشتباهه که خودمم شک کردم به اون شرکت!

غفار-از همه چیزم که خبر داری!

ته دلم خالی شد،ترجیح میدادم اینم انکار کنه اما-دیگه مهم نیست از چیزی خبر داری یانه جوان، همین روزا عمرم تموم میشه!

خندم گرفته و خندیدم...چه آسون ، این کشورو به گند کشونده و حالا چه ساده حرف از تموم شدن عمرش میزنه!

غفار-تنها کسی که بهش اعتماد داشتم تویی! پس میدونم که حرفی به مادرت نمیزنی!

اخم کردم و گفتم-این دیگه به خودم مربوط میشه جناب! پس بابام چی هان؟

خندید و گفت-نترس بابات آدم ترسو و بزدلیه! برای همینه هیچ ازش خوشم نمیاد.اون فقط بلده گند به زنه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گند؟ منظورش چیه!!

سرپا ایستادم و گفتم-چه گندی؟ چرا سربسته حرف میزنید؟!

غفار-مهم نیست!

خوشحال شدم که بابا کاره ای نیست اما گند چیه؟!گوشیش زنگ خورد و خیلی خونسرد جواب داد.نفهمیدم کیه و چیکار داره اما از حالت چهرش خشم و ترس به وضوح جریان داشت! گوشیو قطع کرد سریع تغییر حالت داد و بای پوزخند گفت-دختر اولم که ازبین رفت! مراقب مادرت باش.

این دیگه کیه؟ ولی حرفاش بدجور شک برانگیز بود! چی تو سر این مرده خدامیدونه!

سریع از اتاق رفت بیرون و منو توبهت و سوال هایی که کم کم به مغزم حمله ورشده بودن تنها گذاشت.

حتی نمیتونستم برم و جلوشو بگیرم.

قاچاق مواد،نبود نیما،از بین رفتن نازگل و زندگیش، و مهم تر کارای بابا که گند حساب شه!

یاد قولم افتادم! من قسم خوردم...قسم خوردم که اگه حق با شهروز باشه کمکش کنم اما چه جوری بی مدرک؟!

چنگی تو موهام زدم...سریع سیدی و نامه رو برداشتم و لپ تاپم همونجا گذاشتم.

نامه و سیدی رو توی اتاقم ی جا مخفی کردم.

از پنجره بالکن خیره شدم به خونه نیکزادا!

شهره؟! شهره هم با خونوادمون سرسنگینه! اما اون که خواهر واقعی نازگل نیست که بخواد جوش انتقام خواهرشو بزنه..یا اینکه اینم دنبال چیزیه؟ شایدم حس خواهرانه داشته...واااااای نمیدونم چی به چیه!

تصمیممو گرفتم! باید شهروز بدونه...

آسیل:

شالمو درست کردم و باعجله از پله ها رفتم پایین...قبل از اینکه پشیمون بشم باید برم!

خاله فاطمه کنار درحیاط بود ،بی توجه بهش از کنارش گذشتم...ایستادم و شهروز و نگارو که دیدم باهم از ماشین پیاده میشدن.

درسته که بابابزرگمه اما نمی بخشمش! راستش منم مثل نازگل از این نسبتی که باهاش دارم ناراحتم و عصبی!

شروع کردم به دویدن به سمتشون.

روبه روی هم وایستاده بودن و نیششونم باز بود،تابهشون رسیدم هردو متوجهم شدن.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم جلو و بی توجه به نگار دست شهروزو گرفتم و باخودم بردم سمت دیگه ای که از نگار دورباشیم.

دستش گرم بود حتی گرم تز از ی قهوه داغ! این گرما دوستداشتنی بود اما حالا وقت این حرف ها نیست!

از نگار که دور شدیم روبه روشش ایستادم...دستمو اومدم از دستش جدا کنم که دستمو محکم تر گرفت و گرماشو تو وجودم تزریق کرد.

چشم هامو بستم و گفتم-دستمو ول کن!

شهروز-دلیل این کارت چیه؟میای و میپری بینمون!

به چشمهاش نگاه کردم حس کردم اینا حرف دلش نیست پس چرا میگه!

پوزخندی زدم و گفتم-آدمای مهمی نیستین که راه بیافتم ببینم کجا میرین که بیام بینتونو بپر بپر راه بندازم!

نگار شهروزو صدا زد.شهروز اخمی به من کرد و روبه نگار با دستش اشاره کرد الان میاد.

دستمو ول کرد و گفت-چیشده؟!

مکثی کردم و گفتم- حق باتو بود! حرفات حقیقت داشت در مورد بابابزرگم اما درمورد پدرم نه! پدرم نقشی نداشته و اگرم داشته باشه به اجبار بابابزرگم بود!

چشم هاش گرد شده بود از تعجب و حرفی نمیزد! شاید فکرنمی کرد من بیام و این حرفارو بزنم بدون هیچ طرفداری از بابابزرگم!

-الان چی کارکنیم؟!

با تعجب گفت-دلیل اینکه اومدی و روراست حقیقتو بازم بهم گفتی چیه؟!

-دلیلش اون کثافت کاریاس همون قاچاق! از بین بردن آدمایی مثل بابات و مادرت!و من قسم خوردم که رک باشم.

دستی تو موهاش کشید و گفت-الان باید مدرکی...

پریدم وسط حرفشو گفتم-من مدرکی برای ثابت کردن کارای بابابزرگم ندارم.

شهروز-الان کجاست ؟

-با عجله رفت یه جایی

شهروز-وقتشه دستش رو شه...

راه افتاد سمتی که نگار و ماشینش بود،رو بهش گفتم-کجا میری؟می خوای چی کار کنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-میرم پیداش کنم! همینکه یکی از خونوادش این حقیقتو به زبون آورده کمی از آتیشمو خاموش کرد!

بی فکر گفتم-منم میام همرات

همونطور که به سمت ماشینش میرفتیم اشاره کرد سوارشم.جلوی چشمهای پر خشم نگار سوار ماشین شدم...شهروز رفت بهش ی چیزی گفت و سوار ماشین شد.

استارتو زد و گفت-پس نمیدونی کجاست؟

-نه اما.....

یهو یادم اومد،خدمتکارش می گفت همیشه میره جنت رودبار! شاید اونجا بتونیم پیداش کنیم..خودمم نمیدونستم چرا میره اونجا اما به هرحال باید به شهروز می گفتم...روبهش گفتم ی جایی رو درنظر دارم شاید رفته باشه اونجا.

بهش گفتم و بعد مکثی قبول کرد که بریم همونجا!

دلم نمی خواست چیزی از جریان مادرش نازگل بدونه نمیدونم چرا...امیدوارم کس دیگه ای جز من خبر نداشته باشه!

بهترین کار همین مخفی کاریه !

دستهام یخ کرد یه لحظه اما به خودم مسلط شدم.

آیسل:

تقریبا نزدیکای روستا بودیم،سرمو از کنار پنجره بلند کردم و زل زدم به جلو.

زیر چشمی نگاهی بهش انداختم،کلافه بود و فرمونو با دوتا دستاش می فشرد.

دیگه از اون ترس و استرس تو وجودم خبری نبود...راضی شدم،آره راضی شدم که بابابزرگم،کسی که بیشتر از بابام بهش اعتماد داشتم...کسی که منو بیشتر از نوه های دیگش دوست داشت یه جزاش برسه.

جزای آدمای پست و بی رحم روزی باید از راه برسه...بابابزرگ باید بچه این جزا رو.دست هامو مشت کردم و با ناخونام به کف دستم فشار آوردم،فکرم باز مشغول شده بود...مشغول گلناز،نازگل و نسبت ما با شهروز و شمیم! مشغول شهره شد فکرم،یعنی انقدر نازگلو دوست داشت؟ به اندازه خواهر واقعیش؟ که حالا منتظر انتقامه؟!

راهنما زد و وارد مسیراصلی به سمت روستا شد.

از تعداد خونه ها میشد گفت که جمعیتش کمه...

هوا گرگ و میش شده بود با حرف شهروز نگاهش کردم-اینجا می اومد چی کار؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فقط میدونم برای سرزدن به زمین هاش می اومد این طرفا

پوزخندی زد و گفت-حتما زمین های با ارزشی اینجا داره

منظورش از زمینو می تونست به معنی کارای کثیفش باشه! جوابی بهش ندادم

شهروز-الان چه جوری می خوایم پیداش کنیم؟

-خوبه خودت کشوندیمون اینجاها!

شهروز-نکه جز خونش و اینجا جای دیگه ای هم به ذهنتون میرسید!

اه اه جمع بستنت تو حلق اون نگار گردن مرغابیت!

یه حسی عجیبی از این نسبت دادن مالکیت نگار تو وجودم خلا ایجاد کرد.

جوابی برای به وجود اومدن این حس عجیب نداشتم!

-میپرسیم!

یهو پقی زد زیر خنده.زهـــــــــرمار

-نمیدونستم کمم دارید! فکرمی کردم از بس زیاد دارید زده به سرتون! بالاخره زیادیام ی جوری محتاج میشن دیگه!

خودم عصبی شدم! معلوم نی باخودم چند چندم...ی بار رسمی میزرم باهاش ی بار صمیمی!

اخمی کرد و گفت-من کم دارم؟ اخه این موقع کسی بیرون هست؟

-نکنه بلای آسمونی نازل شده و اهل روستا همه در رفتن! د آخه آدم مگه نیست تو این خونه ها!

آهان خوردی؟ کوفت بخوری ایشالا...یادم رفت ی پیسی هم واست باز کنم رود نکنی از این همه خوردن!

خواستم جوابشو بدم که سریع گفت-پیداکردم!

سرعتشو که تا اون موقع به زور به ۲۰ میرسیدو کمی بیشتر کرد.

کنار ی مرده زد رو ترمز...از ظاهرش میشه گفت کشاورزه

شیشه سمت منو داد پایین و روم خم شد و به مرده سلام داد.

چشام ناخوداگاه بسته شد...عجب عطری زده بی شرف، بی حیای مخ زن، نگار گردن مرغابی دزدِ مسخره!!

چشمهامو سریع باز کردم دیدم بای لبخند محو زل زده به من!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الان قضیه احساسی میشه! رو کردم سمت مرده و گفتم -ببخشید جناب شما رو به اسم غفار امینی میشناسید؟

بعد مکثی گفت -امینی؟؟

-بله غفار امینی!

مرد-والا دخترم فقط ی نفرو به این فامیلی میشناسم به اسم مراد امینی.

عجب لهجه شیرین شمالی داشت.

-مراد؟!

قیافه مرده اخمالود شد و گفت-بله، یکی از ثروتمند ترین زمین دارای اینجاست!خودشو سلطان میدونه

هه مراد؟!! چه تغییر اسمم میده ! بله باید ناشناس باشه.

کسی جز خودم متوجه این مراد نشد! چون خودم از رو سلطان گفتن مرد فهمیدم. تنها کسی که همش ادعای سلطنت می کنه فقط و فقط بابابزرگمه! خودش این اسمو بهم گفت!

-ظاهرا دل خوشی از این امینی ندارید درسته؟!

اینم انگاری دنبال فرصت برای خالی کردن دق و دلیش می گشت گفت-ما که خوبی ازش جز کارکردن براش ندیدیم.همه به به پرو پاش می پیچن چون ثروتمنده اما آدم جالبی به نظر نمیرسه!

شهروز-چطور؟

مرد-شرمندتونم اقا ولی من دنبال دردسر نیستم.

منظورش اینه که اقا پولو بیار بالا تا منم دست از ترس و پخش شدن حرفم بکشم!با اینجور ادما برخورد زیادی داشتم،شهروز که متوجه نشده بود چرخیدم سمتش و اهسته گفتم -ی دوقرون بزار کف دست این بابا!

اونم فهمید و از تو داشپورت کیف پولشو بیرون آورد. ی پنجاهی گرفت سمت مرده.

مرده هم سریع گرفت و گفت-از من نشنیده بگیرین.

-چشم

مرد-یکی از کارگرا که برای امینی کار میکرده که اونم دل خوشی از این آقا نداره می گفت دیده این آقا بعد گشت زدن رو زمیناش دیده ی روز همراه کامیون هایی که محصولاتشو بار میزدن مواد پنهان کرده.فکنم موادو از غرب وارد ایران میکرده و به بیشتر شهرها پخش میکرده!

تکرار! بازم تکرار! تکرار حقیقت!! اینم هزارمین بار...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو به پشتی صندلی تکیه دادم و شهروز ادامه داد-الان اینجاست؟!

مرد-والا آقاجان من که کل روز کارمیکردم و چشمم به جاده بود ندیدمش!

شنیدم زیر لب ی نفرین درست و حسابی حواله بابابزرگم کرد!

هه چه بابابزرگی! بابابزرگی که تو ذهن همه ی پیر مرد مهربون و درست کاره اما تو ذهن من ی آدم درغگو و پسته که به دنبالش نفرین هاست!

شهروز:

لعنـــــــــتی!

-اینجاهم که نیست!

فقط سرشو تکون داد به معنی آره اما چشم هاشو باز نکرد.

دور زدم و راه برگشتو در پیش گرفتم.

-پس منتظرش میمونیم!

چیزی نگفت،بایدم نگه! کدوم آدمی میاد ضد بابابزرگش میشه؟!

نه بایدم ضدش شه و رک شه! اونم زمانی که طرفش ی آدم به پستی غفارِ.

دستمو به پنجره تکیه دادم و یه دستی فرمونو گرفتم.

آیسل پست بودن غفارو قبول کرد اما چرا علی(باباش) رو قبول نکرد.چرا گفت باباش کاره ای نیست؟!

درسته که زندگی مارو خود غفار نابود کرد اما خاله از علی هم تنفر داره! اما چرا؟! چرایی که خودمم جوابی براش نداشتم فقط منم وادار به تنفر از علی کرد.

گیج شده بودم و از طرفیم خوشحال ...خوشحال ازاینکه آیسل باور کرد . کمک که نه اما همین که رک باهام برخورد کرد و این حقیقتو که از نظرش تلخ بودو باز برام روشن کرد.

نبود غفار برام اهمیتی نداشت مهم این بود که دیر یازود پیداش میشد و به خاک سیا میشوندمش!

ازجلوی خونه نگار ایناکه می خواستم رد شم نگارو منتظر پشت پنجره دیدم...ماشینو نگه داشتم،نگار با دیدنم لبخندی زد و سریع از پنجره فاصله گرفت.یعنی تا الان منتظر من بود؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی به آیسل انداختم که غرق خواب بود.

پوفی کشیدم و بی حوصله از ماشین پیاده شدم پشت به ماشین ایستادم و منتظر نگار موندم،نباید بیشتر از این به من وابسته میشد!

دختر ساده ای بود و احساسی! اینو از رفتاراش با آیسل فهمیدم.

در مقابل آیسل سعی می کرد خودشو پرخاشگر نشون بده و همین که آیسل میرفت بغضی گلوشو از حرص میفشرد.!

بله ی همچین آدم تشخیص دهی هستم من!

در خونشون باز شد و تا اومدم سرمو بیارم بالا نگار پرید تو بغلم.

ی قدم رفتم عقب اما خوب مانع افتادن ناگهانیمون شدم.

نگار-کجابودی؟

صداش بغض داشت آخی! چقدر من مهمم! چقدر همه منو می خوان!

-ی مشگلی برای شهرک دامپروری پیش اومده بود آیسلم اومد و بهم خبر داد.ظاهرا باید همه اونجا میبودن!

نگار-چرا دیر اومدی؟

-کجا دیره هنوز ۹ هم نشده! کاره دیگه

دستشو بیشتر دور گردنم حلقه کرد-کشتی منو!

خندید و در گوشم گفت-ترسیدم این اژدهایی که تو ماشینت بیهوشه ی بلایی سرت آورده باشه!

عجیبه که حسودی نکرد!

آیسل:

لبخندش و نگاه خیرش رو من عصبیم میکرد.

از این نزدیکی بینشون ی خلا تو قلبم ایجاد شد....هه من که به دنبال چسبوندن اینا به هم بودم که؟!

من که از هردوشون متنفر بودم که!!

دستمو مشت کردم و درماشینو باز کردم و بستمش...شهروز تکونه خورد اما نگار بهش چسبیده بود! این حیا نداشت؟

از کنارشون رد شدم گفتم-هه بپایین حل نشین!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگار-پاییدیم تو نگران نباش!

برگشتم و روبهش که حالا از شهروز جدا شده بود با ی پوزخند گفتم-تو حل شدنای دیگم انقدر می پاییدی؟!

منظورمو از حل شدنای دیگه گرفت و خواست بیاد سمتم که گفتم-شبتون حلالی!

بی حوصله در حیاطو باز کردم ورفتم داخل.

این همه بکوب برو تا اونجا بعدش هیچی دستگیرت نشه!

پله هارو که رفتم بالا صدای بغض آلود خاله فاطمه رو شنیدم که گفت-خدا به سمن خانوم صبر بده...بالا خره مرگ حقه!

مرگ حقه؟ صبر؟ چی شده؟!

درو که تا نیمه باز بودو باز کردم و با بهت بهشون خیره شده بودم.

آسیه چشمهاش به سرخی میزد و خاله فاطمه هم بی صدا اشک میریخت.

بابا هم سرشو انداخته بود پایین...عمو عباس متوجهم شد و اومد سمتم

عباس-سلام دخترم

-چی شده؟!

آسیه سریع گفت-بابا بزرگ

اینو گفت و زد زیر گریه..بابا حرفشو ادامه داد-فوت شده!

چـــــــــــی؟-

خودم کر شدم چه برسه به بغیه!

به سمت بابا رفتم و گفتم-چطور؟اصلا...اصلا..

حرفمو قطع کرد و گفت-ظهرمیرفته سمت فرودگاه رشت چون ی کاری براش پیش اومده بود.تصادف میکنه ...بهمون خبر دادن تموم کرده!

و باز سرشو انداخت پایین!

آیسل:

شال مشکیمو کمی کشیدم جلو و از پشت عینک دودیم زل زدم مامان،زجه میزد و عکس بابابزرگو تا بغلش گرفته بود.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان و آسیه همه دورشو گرفته بودن با چندتا زن دیگه.

اما من! من دورتر اونا ایستادم و بهشون خیره شدم.

نگاهی به بقیه میندازم...بعضی ها از رو دلتنگی و علاقه گریه می کنن و بعضی هاهم از روی حفظ ظاهر!

هه چه جالب! میشه تو مرگ ی شخص بفهمی که کیا خوبن و کیا بد!

اما من تو هیچ کدوم از این دو دسته جایی نداشتم!

نه حفظ ظاهر بود و نه دلتنگی! من حتی اشک هم نریختم!

حس من تنفره...تنفـــــــــــری که خودش به وجود آورده.

گاهی اوقات آدمای دوستداشتنی دقیقه های آخر میشن غیر دوستداشتنی!

عجیبه نه؟ کی فکرشو میکرد؟ از دوستداشتن برسی به تنفر...

همه چیز به ی حرف ناگفتس،به ی عمله و حتی به زمان.

همه اینا دست به دست هم میدن تا حس ما عوض شه!

دنیا خیلی عجیب غریبه.از نظر ما کسی که دوست داشتنیه تا آخرش دوستداشتنیه!

اما نه اینطور نیست.من الان می فهمم...الان می فهمم که حتی کسایی هم که ازشون متنفریم می تونن دوست داشتنی شن.

با صدای جیغ مامان سرمو بلند کردم.

آیسان بی حال افتاده بود تو آغوش مامان...

سریع رفتم سمتشون-چی شده؟

مامان با هق هق-غش کرده

بنیامین اومد پیشمون و با ترس آیسانو بغل کرد و برد.

به اصرار مامان بلند شدم و همراه بنیامین رفتم.به بابا سفارش کردم هوای مامانو داشته باشه.

به سمت ماشینا که رفتیم نگاهم گره خورد تو نگاه شهره.

با شهروز تو ماشین نشسته بودن و زل زده بودن به مراسم خاکسپاری ما.

خوشحالن حالا؟! انتقامشونو گرفتن؟ اگرچه این تصادف هم اونقدر ساده نیست!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به نظر من این تصادف مشکوکه!

بنیامین آیسانو گذاشت صندلی عقب،منم جلو نشستم.

معلوم بود هل کرده

-چرا اینجوری شده؟!

بنیامین-نمیدونم...چند روزیه بی حاله

-ایشالا هیچی نیست.حتما به خاطر فشار این سه روز و نبود بابابزرگه.

سرشو تکون داد و استارتو زد.

عینکمو گذاشتم رو موهام و دستمو تکیه دادم به پنجره.

مـــــــــــرد! تموم شد...راز هاش روشد و تموم شد.

حالا می فهمم دلیل اون سفارشش قبل رفتن چی بود.اینکه مراقب مادرت باش!

خب نیکزادا! غفارم که کنار رفت! هه نفر بعدی کیه؟!

شهروز:

شهره-آیسان چه مشکلی براش پیش اومده؟!

به ماشینشون که حالا دورتر شده بود خیره شدم و گفتم بهش زنگ میزنم.

گوشیو برداشتم و شمارشو گرفتم،بعد چندتا بوق برداشت و گفت آیسان از حال رفته و این ۳ روزه روش فشاره بود.

روفرمون بادستام ضرب گرفته بودم و منتظر به خاله زل زده بودم.

-غفار که کناره گیری کرد پس همه چیز تموم شد!

سرشو چرخوند سمتم،عینکشو از روچشمهاش برداشت و گذاشت رو داشپورت.

شهره-آره کناره گیری کرد.

-خوبه که قبول داری!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره زل زد به مراسم و گفت-عاقبت آدمای پست همینه!

-اگرچه ما نقشی نداشتیم تو مرگش اما همینکه از این دنیا رفت خودش کلیه!

شهره-همه چیز فقط مربوط به مادرت نمیشه!

-پس چی؟

شهره-شاید کسای دیگه ایم یه طلبی داشتن.

منظورشو نفهمیدم...درواقع همیشه سخته منظور خاله رو بفهمی چون مثل شخصیتش سربستس! هیچ چیزی رو رونمی کنه و این آدمو میترسونه.

-بحث غفار تموم حالا چی ؟

شهره-چیه خساه شدی از انتقام؟

-آره خسته شدم،تکراریه! انتقام برام تکراریه خاله؟! برای من دیگه شیرین نیست اما برای تو...

شهره-برای منم شیرین نیست!

-پس چیشده؟! چرا هنوزم ادامه میدی؟ باعث و بانی بدبختیمون الان

به قبرا اشاره کردم و گفتم-اونجاست! زیر خروار ها خاک.

برعکس لحن گرمم خیلی سرد گفت-من ادامه میدم!

-چیو؟انتقامو؟مگه کس دیگه ایم مونده ها؟ نکنه علی؟! تا اونجا که میدونم اگه نقشیم داشته باشه نقش زیر دست غفار بوده نه چیز دیگه ای! رنگ سیاهی غفار تو زندگیم خیلی بیشتر از علی و وجود کوچیکش بوده! من ادامه نمیدم خاله...بسه تمومش کن!

شهره-نکنه می خوای غرورتو بکشنی؟! غروری که از خودم یاد گرفتی!

-اون غروری که باعث بدبختیم و از بین بردن زندگیم شه رو نمی خوام.

شهره-برو بشکنش!

-می شکنم!بعضی آدما هستن که با نداشتن غرور و شکستنش زیندگیشونو رویایی کردن!

شهره-رویایی شدن زندگی توهم حتما مربوط به اون دخترس؟آره!

-آره مربوط به آیسلِ!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-نه خوشم اومد! انتخاب خوبه...رفتی عاشق یکی شده که از گرگم بدتره!آیسلل مرموزه می فهمی! یه حس عجیبی بهش دارم یه حس عجیب توچشمهاشه!حس می کنم می شناسمش...

-همین حسو خودمم دارم!

شهره-هه پس بشکن غرورتو ببینم جوابیم از عشق بهت میرسه!

-من نمی فهمم شما ازش متنفری یانه!؟

شهره-فقط ی حس عجیبه!

کلافه دستی تو موهام کشیدم.همون موقع گوشیش زنگ خورد...عمو حسین بود که منتظرمون بود.ماشینوروشن کردم و بی توجه به اخم خاله که روبه جمعیت بود روندم سمت خونه.

شهروز:

ماشینو جلو خونه پارک کردم...خاله پیاده شد.بی حوصله پیاده شدم اما نرفتم خونه...دستهامو تو پلیورم کردم و شروع کردم به قدم زدن.

با صدای خنده ی آشنا چرخیدم سمت صدا.نگار بود که با خنده میدوید سمتم.بچه میزدا! با اینکه ۲۴ سالش بود اما ی جورایی بود!

رسید بهم و نفس نفس زنان گفت-شهروز؟

-بله؟!

نگار-مراسمو رفتی؟!

-آره تو چرا نرفتی؟!

نگار-نتونستم کارداشتم...کجا میرفتی تکی؟

-همینجوری گشت میزدم بی دلیل و بی هدف!

دستشو دور بازوم حلقه کرد و با لبخند گفت-شخصیتتو دوستدارم!

-مگه شخصیتم چه جوریه؟!

لبخندی زد و گفت-مهربونی از درون اما در ظاهر سرد و خشکی! خیلی سخته شناختنت!

-نه بابا!

روبه روم ایستاد و توی چشم بهم زدن لباشو گذاشت رولبام.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شوکه شدم! از خودم ی لحظه متنفر شدم...منکه حسی به نگار ندارم پس چرا دارم درگیر خودم می کنمش؟ چرا دارم دل ساده و پاکشو درگیر خودم می کنم؟ باکی لج میکنم؟نه سامانی هست و نه کس دیگه ای که من بخوام برای لجبازی با آیسل به نگار نزدیک شم.

خواستم ازش جدا شم اما با فکر اینکه غرورش جلوم شکسته میشه حرکتی نکردم.

کمی خودمو عقب کشیدم و اونم دست از کارش کشید.

نگار-شهروز؟

-هوم؟

نگار-خیلی دوست دارم هیچ وقت ترکم نکن.بدون که میشکنم!

آیسل:

با پاهام رو زمین ضرب گرفته بود و دستامو گره زده بودم زیر چونم.

زل زدم به بنیامین که کلافه کنارم نشسته بود و ی اخم بزرگم رو پیشونیش بود.

-چیزی شده؟

نگاهی بهم انداخت و گفت-نه

-قیافت که اینو نشون نمیده!مشکلی بینتونِ؟!

بنیامین-نه فقط نگران حالشم همین.

پوزخندی زدم و حرف دلمو زدم-خسته شدی؟! راحت باش مطمئن باش نه حقو به آیسان میدم و نه به خودت.

نمیدونم چرا این حرفو زدم،شاید دلیلش حس شیشمم باشه که اخطار میده ی مشکلی هست!

چیزی نگفت و ادامه دادم-به من بگو!

بنیامین-چرا اصرار داری بگی یه چیزی بینمونه؟

-چون آیسانو میشناسم...سردی رفتارش و تلخی زبونش همیشه کار دستش میده.این سه روز که خونمون بود متوجهتون شده بودم.متوجه سردی و بداخلاقیتون شده بودم!بازم انکار میکنی؟!

پوفی کشید و گفت-بگم بهتره،تو این یک ماه و خورده ای فهمیدم که...

بنیامین-فهمیدم که باهم هیچ تفاهمی نداریم.تو ماه عسلمون همش جنگ و دعوا بود...آیسان اون چیزی نبود که فکرشو میکردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تعجبم نکردم! آره تعجب نکردم و چون این انتظارو ازش داشتم.

-می خوای بگی که ازدواجتون عجله ای بود؟

تو چشمهام خیره شد و بعد یه مکث کوتاه گفت-شاید حق باتوئه!

آی آیسان...آی آیسان زندگیتو نابود کردی که!

با باز شدن دراتاق و ظاهر شدن ی خانوم دکتر حدود۴۵ ساله تو چهارچوب در ،نگاهمونو ازهم گرفتیم.

-حالش خوبه؟!

دکتر نگاهی به بنیامین انداخت و روبه من گفت-آره خوبه فشارشون افتاده بود.

بنیامین-میتونم ببینمش؟

دکتر-بله بفرمایید.

بنیامین رفت،حس می کردم حرفی می خواد بزنه اما نمی تونه به زبونش بیاره.

-چیزی می خواید بگید؟

دودل بود اما بالا خره گفت-خواهرتون بارداره!!

فکم افتاد کف بیمارستان.چشام شد قد توپ والیبال!!

چـــــــی گفت این؟ بارداره؟! یا ابرفض!

دکتر-نخواستن کسی باخبر شه اما من خواستم که حد اقل ی نفر از اعضای خونوادشون باخبر باشه مشکلی براشون پیشنیاد.

-وای خدا!

دکتر-اینطور که نشون میده فکرکنم بخواد بچه رو سقط کنه!ببینید وضعیت روحیشون خیلی بده،تا مرز افسردگی پیش رفته خیلی مراقبش باشید،مخصوصا حالا که باردار هستند!

دکتر رفت و منو به حال خودم گذاشت،حالا چی میشه؟!

اینا که رابطشون داغونه و ی ثانیه نمی تونن همو تحمل کنن که!

این روزا شاهد رفتاراشون بودم،سر هرچیز کوچیکی باهم لج میکردن.

اخر این رابطشون چی میشه خدا میدونه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

تقی به در زدم و رفتم تواتاق...بی توجه به یکی از بیمارا رفتم سمتشون.

بنیامین رو صندلی کنار آیسان نشسته بود و ی اخمم رو پیشونیش خود نمایی میکرد،اما آیسان فقط به سقف خیره شده بود.

کنار تختش ایستادم و گفتم-خوبی؟

نگاهشو از سقف گرفت و بی تفاوت گفت-تو اینجا چی کار میکنی؟

-حالت بدبود اودم باهات!

پوزخندی زد و گفت-فعلا که همسرمون مراقبمونه با اون اخمش!

بنیامین-سرمت که تموم شد خبرم کن.

از رو صندلی بلند شد و رفت بیرون از اتاق...آیسان ی قطره اشک از چشم هاش چکید.فقط ی لحظه حس کرد منی وجود نداره! فقط ی لحظه!

وگرنه اون آیسانی که من میشناسم اگه جلوی کسی گریه کنه مطمئنن ی خیله ای توکارشه!

سریع قطره اشک رو پاک کرد و روبه من گفت-توهم برو منتظر چی هستی؟

منتظر چی هستی؟توشبِ شب نشینی باید پاشی برقصی،باید پاشی برقصی!حالا قرا توکمـــــر...بیا جونُم.ریز ریز ریز درشتش کن آهان.

دار خاله میشم....منو تنها نزار!صداموداری؟ که من دارم خاله میشم؟

من هنوزم تو فکرخاله شدنم یه سره،فقط امیدوارم که من خاله بشم.

ن معرفت خاله شدنو دارم بلـــــــه!

با جیغ آیسان دست از شِر گفتنام برداشتم-آیـــــــسل!

-چـــــیه؟

باحرص جیغ زد-برو بیرون معلوم نیست کجا سیرمیکنی!

-خب توهم روانی!خدانکنه بچت به خودت بره اه اه چیمیشه! باید بریم تو کار عایق بندی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

درهمون حال حرص خوردن لبخندی زد اما سریع جمعش کرد و گفت-توچی میدونی؟

-والا فقط میدونم این دکتره گفت مراقب باشیم افسردگی نگیری دیگه نمیدونم چه به چیه!

بی توجه بهش رفتم و روهمون صندلی که بنیامین روش نشسته بود نشستم.

آیسل:

هرکسی تودلش ی چیزیه! ی چیزیه که به زبون نمیاردش حتی آدم های رُک!میترسیم از تحقیر...از خورد شدن،ازشنیدن حرف و جواب هایی که مارو میشکنه...حتی کسایی رو که میگن ما نمیشکنیم فقط مچاله میشیم.

اگه تودل همه ی حرفیه پس تو دل من چیه؟ من چه حرفی دارم که نمیتونم به زبون بیارم؟من چه رازی دارم؟من چه حسی دارم؟؟

حس من تنهایی...حرف من تنهایی...درد من تنهایی...راز من تنهایی

سخـــتی تـــنهـایی رو وقتی فـهمیـــــدم

کـــه دیدم مترسک

بـه کلاغ میـگه:

هرچـــقدر دوست داری نوکـــ بزن

فقط تنهام نزار!

من اون مترسکم و خونوادم اون کلاغ!

تنـــــهایی که خودم رقمش نزدم برای خودم،تنهایی که اطرافیانم برام رقم زدن.تنهایی یعنی فاصله گرفتن.فاصله ها!

فاصله مامان از من،فرو رفتن تو خودش به خاطر مرگ پدرش! رنج کشیدن به خاطر قلبش که تیر میکشه!

فاصله بابا ازن،دل بستن به زمین هاش...توجهش فقط و فقط به مامان و اختلافات این روزای آیسان و بنیامین باهم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فاصله بابابزرگ ازمن!،بامرگش...با داشتن رازهایی که حس میکنم فقط خودم و بابا س.رازهایی که فقط و فقط بین ماستاس!

قطره ای که روی بینیم افتاد رو پس زدم...بارون شروع کرد.

اول زره زره و نم نم اما خیلی سریع و پشت سرهم!

درست مثل آدما و زندگی!

مشکلات کوچیک،حرفای کوچیک و اما در آخر همشون پا میزارن رو گاز و سرعت!سرعتی که نگه داشتنش سخته درست مثل قطره های بارون...همش میباره دریغ از گرفتن همه قطره ها! دریغ از گرفتن مشکلات!

آیسل:

تو این چند وقت که گذشت...مامان به ارثشم رسید.بیشتر سهام شرکت برای مامان بود و هرکدوم از ما نوه هاهم ی سهم کوچیکی به ارث بردیم.

چند روزپیش وکیل بابابزرگ اومده بود که یه نامه ای رو به مامان بده...اون روز مامان رفته بود بیمارستان برای دیدن دکترش.پس نامه رو من کش رفتم،با خوندن نامه فهمیدم بابابزرگ می خواسته بعد مرگش از وجو ی خواهر دیگش و خواهرزاده هاش با خبر بشه!

اما این شوک بزرگی برای مامان به حساب می اومد! من نامه رو برداشتم و روبه وکیل گفتم که حتما به دست مامان میرسه!

واما آیسان! این روزا زیاد میاد خونه و میره اما برای کسی شک برانگیز نیست که این دختر چرا همش خونه باباش پلاسه! اما من که میدونم دردش نساختن با بنیامین و حاملگیشه!

نزاشتم بویی ببره از اینکه من میدونم حاملس! خودمم نمیدونم چرا به کسی نمی گم حتی به خودش!

با زنگ خورد گوشیم و نمایان شدن اسم شوماخَر رو صفحه گوشی! از فکر خیال اومدم بیرون.

-بنده ی مشکلی برام پیش اومد که شرکتو ترک کردم و نتونستم همراهتونم بیام به شهرک دامپروری!

انقدر حال میده رسمی می حرفی!!

داد زد-آیـــــــــــــــــسل!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ای زهـــــــــرمار! نه ولی دلمم نمیاد! میدونین آخه دوست دارم باهاش کلاس بیام! نیست من براش کار میکنم و دم به دقیقه بهش نزدیکم این گردن مرغابی همش حرص می خوره!

-بفرمایید؟!

شهروز-ینی چی ول میکنی میری؟ سریع بیا شرکت.

پوفی کشیدم و با دیدن پاکت توی دستم که مبلغ مورد نیازم بود نیشم باز شد!من اون سهم کوچیکمو از شرکت فروختم به مامان و مبلغ مورد نیازو ازش جداکردم برای اینکه دیگه برای شهروز کارنکنم!راستش کمک کردن شهروز و بعد ول کردنمون درست موقعی که بهش نیاز داشتیم ی جورایی حس می کردم تقصیر من بوده...اگرچه مامان و بابا اصرار می کردن خودمون پولو بهش میدیم اما کو گوش شنوا!بازم خوبه این شرکت خدابیامرز بابا بزرگمون بود که ما برگردیم به دوران باکلاسی و پولداری!

شهروزم با خبر بود اما نمیدونم چرا اصرار به کارکردن من داره!

داد زد-کدوم قبرستونی هستی؟ چرا جواب نمیدی پ؟!

هووو چه رم کرده بیشعور عوضی!

-اومدم.

گوشی روقطع کردم...برم که قشنگ رنگش کنم!

از بانک اومدم بیرون.دلم می خواست پولو پرت کنم تو صورتش عین این فیلما!بعد اونم عصبی شه بیاد رخ در رخم وایسته....وای منم مثلا بترسم و عقب عقب برم....شهروزم با قدمای عقبم بیاد جلو جلو...

من میخورم به دیوار پشتم که یجوری قراره پشتم ظاهر شه! اون وقت چشمهامو از ترس الکی میبندم و شهروز کنار گوشم میگه-که می خوای برام کارنکنی؟ ازم دور شی!

تا من چشمامو باز می کنم اون لبامو می بوسه!و منم همراهیـــــش

با صدای بوق وحشتناک ی ماشین از هپروت میام بیرون.

دقیقا وسط خیابون وایستادم! راننده که هی بوق میزد کنار پام میزنه رو ترمز و می گه-هوی می خوای خودتو بکشی...

پریدم وسط حرفشو گفتم-برو بابا...خودم دارم میرم یکیو دار بزنم!

از حرفم تعجب کرد و من بی توجه بهش رفتم سمت ماشینم.

سوار ماشین که شدم آینه رو روخودم تنظیم کردم و رژ لبمو از کیفم بیرون آوردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا خواستم رژُ رو بزنم شهروز تو آینه ظاهر شد!

شهروز-که منو همراهی کردی بلا!؟

یا علـــــــــی! این اومده اینجا توماشینم؟ کی؟!بلا کیه؟!

-بلا کیه من طلام!

خنید و گفت-رژتو بزن که می خوای همراهمیم کنی!

تصویش نزدیک تر میشد که داد زدم-گمشو!!

چشامو که باز کردم دیدم آینه ماشینو کندم و تو دستامه!رژمم نصفش پخش گونم شده و ی پیر زن و پیر مردم درست جلوی کاپوت ماشین ایستادن.

پیرزنه دستشو به حالت وُی چنگ انداخته به صورتش و پیره مردم با چشای گشاد شده ی دستشو گذاشته رو کلش به حالت خاب بر سر.

و حالا اینا این معنی رو میده-وُی خاک برسر

خیلی ریلکس! توجه کنین ریلکس...آیینه کنده شده رو گذاشتم رو داشپورت.همونطور که لبخند مسخرم رو لبام بود با دستم محکم میمالید به گونم که رژ پاک شه!

دیدم اینا بیخیال نگاه کردن نمیشن.

ماشینو روشن کردم و از کنارشون گذشتم.

آیسل:

استعفا نامه رو تو دست هاش مشت کرد و حرصی از رو صندلیش یلند شد،چرخیدم سمتش و اون درست روبه روم ایستاد.

تصمیم گرفتم که رسمی بودنو بزارم کنار بله چه وضعشه!

-چرا مچالش کردی؟!

پوزخندی زد و سرشو آورد جلو...طبق پیشبینی هام تو ماشین! ازجام تکون نخوردم...حالا بوی عطریخش عذابم میده!

شهروز-که استعفا میدی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله!

شهرز-فکر نکنم که حسابم با تو و بابات صاف شده باشه!

هه چه خوش خیال!

-از امروز پاکه!

شهروز-چه جالب و چه جوری؟! مسخره بازیو تمومش کن

-مسخره بازی نیست!

دستمو بردم سمت کیفم و پاکتو بیرون آوردم،و گرفتم طرفش

-اگه کسری بود...

پوزخندی زدم و گفتم-اطلاع بده کاملش کنم!

پاکتو نگرفت و منم حرصی پرتش کردم تو بغلش.

شهروز-محتاج این ی قرون نیستم!

بهش نزدیک شدم و با پوزخند حرص درارم گفتم-چه جالب! پس کار کردن من حتما برای ....

هروز-خوشم میاد باهوشی! اصلا نیازی به این پول نداشتم.

اخمی کردم و گفتم-همتون مریضید! فقط خواهرت آدمه!

خیلی بهم نزدیک شد و با ی اخم بزرگ تو صورتش غرید-میدونی چیه! وقتی میدیم برام کار میکنی و حق سرپیچی نداری و اینکه میدیم که بابات چه جوری جوش میزنه از اینکه دختر دُردونش برام کار میکنه...لذت میبردم! حرص خوردن خونوادت برام لذته!

پولو که حالا انداخته بود تو بغلمو از پاکت بیرون آوردم و شهروزو هل دادم عقب و پولارو پرت کردم طرفش

-بدبختای مریض! هه حالا که حسابمون صاف شده.خوب شناختمت!حتی از سامانم پست تری! ازت متنفرم!

با این حرفم..خیزید سمتم و منم که خدایی ترسیده بودم دویدم سمت در بسته اتاقش!

تا دستم به دستگیره رسید دست چپم کشیده شد و من پرت شدم تخت سینه این شوماخُر روانی!

کوبیده شدم تو دیوار کنار در...تا اومدم از دستش خلاص شم..دوتا دستامو گرفت و هرکدومو گذاشت کنارم.

سرشو بهم نزدیک کرد و زیر گوشم گفت-ی بار دیگه این حرفو بزنی نابودت می کنم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منم که عصبی از بی دفاعیم با ی اخم گفتم-هه هه! منم وامیستم نگات می کنم!

شهروز-اون روی سگ منو بالا نیار.

-سگ که هسستی! روتم الان نمایان شد.

داد زد-خفه شو!

منم داد زدم-ولم کن آشغال! همچین داد میزنم همه بریزن سرت!

شهروز-هه! بیخود جیغ زدن برا من! کنفرانس داریم.همه رفتن اتاق کنفرانس طبقه پایینن!

آیسل:

استعفا نامه رو تو دست هاش مشت کرد و حرصی از رو صندلیش بلند شد،چرخیدم سمتش و اون درست روبه روم ایستاد.

تصمیم گرفتم که رسمی بودنو بزارم کنار بله چه وضعشه!

-چرا مچالش کردی؟!

پوزخندی زد و سرشو آورد جلو...طبق پیشبینی هام تو ماشین! ازجام تکون نخوردم...حالا بوی عطریخش عذابم میده!

شهروز-که استعفا میدی؟!

-بله!

شهرز-فکر نکنم که حسابم با تو و بابات صاف شده باشه!

هه چه خوش خیال!

-از امروز پاکه!

شهروز-چه جالب و چه جوری؟! مسخره بازیو تمومش کن

-مسخره بازی نیست!

دستمو بردم سمت کیفم و پاکتو بیرون آوردم،و گرفتم طرقش

-اگه کسری بود...

پوزخندی زدم و گفتم-اطلاع بده کاملش کنم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاکتو نگرفت و منم حرصی پرتش کردم تو بغلش.

شهروز-محتاج این ی قرون نیستم!

بهش نزدیک شدم و با پوزخند حرص درارم گفتم-چه جالب! پس کار کردن من حتما برای ....

هروز-خوشم میاد باهوشی! اصلا نیازی به این پول نداشتم.

اخمی کردم و گفتم-همتون مریضید! فقط خواهرت آدمه!

خیلی بهم نزدیک شد و با ی اخم بزرگ تو صورتش غرید-میدونی چیه! وقتی میدیم برام کار میکنی و حق سرپیچی نداری و اینکه میدیم که بابات چه جوری جوش میزنه از اینکه دختر دُردونش برام کار میکنه...لذت میبردم! حرص خوردن خونوادت برام لذته!

پولو که حالا انداخته بود تو بغلمو از پاکت بیرون آوردم و شهروزو هل دادم عقب و پولارو پرت کردم طرفش

-بدبختای مریض! هه حالا که حسابمون صاف شده.خوب شناختمت!حتی از سامانم پست تری! ازت متنفرم!

با این حرفم..خیزید سمتم و منم که خدایی ترسیده بودم دویدم سمت در بسته اتاقش!

تا دستم به دستگیره رسید دست چپم کشیده شد و من پرت شدم تخت سینه این شوماخُر روانی!

کوبیده شدم تو دیوار کنار در...تا اومدم از دستش خلاص شم..دوتا دستامو گرفت و هرکدومو گذاشت کنارم.

سرشو بهم نزدیک کرد و زیر گوشم گفت-ی بار دیگه این حرفو بزنی نابودت می کنم!

منم که عصبی از بی دفاعیم با ی اخم گفتم-هه هه! منم وامیستم نگات می کنم!

شهروز-اون روی سگ منو بالا نیار.

-سگ که هسستی! روتم الان نمایان شد.

داد زد-خفه شو!

منم داد زدم-ولم کن آشغال! همچین داد میزنم همه بریزن سرت!

شهروز-هه! بیخود جیغ زدن برا من! کنفرانس داریم.همه رفتن اتاق کنفرانس طبقه پایینن!

آیسل:

-منو از چی میترسونی ها؟ اصلا تو غلط کردی دست زدی به من!گمشو ازم فاصله بگیر...از آدمایی مثل امثال تو تنفر دارم،ازت متنفرم!

می فهمی ازت متنفرم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اینبار بلند تر داد زدم-از اینکه به دنبال منافع و عذاب همه ای ازت متنفرم.از تو و شهره متنفرم!

است متـــــــــــــــنفرم!!

خفه شدم! آره خفه شدم...دهنم بسته شد اما لبام به بازی گرفته شد!

منو بوسید! بی دلیل منو بوسید!چـــــــرا منو بوسید؟!

سرمو چرخوندم سمت مخالف تا منو نبوسه...صورتش روبه من بود و روی من به پنجره.

تا خواستم حرفی بزنم داد زد-به خاطر توئه! همه چی به خاطر توئه!

شوکه شدم...منظورش از من چیه؟!

-چرا منو بوسیدی؟!

شروع کرد به تقلا کردن اما اون سفت منو چسبید و با حرص گفت-بازی جدیده! قشنگه نه؟ البته از نظر تو بازیه!

وقتشه...بسه..بی دفاعی بسه!

دستهاش که کمی شل شد از فرصت استفاده کردم و هلش دادم عقب و گفتم-پست عوضی! ازت متنفرم!

اینو گفتم و به سرعت رفتم سمت در.

سرمو گذاشتم رو فرمون...چرا این کارو کرد؟ چرا منو بوسید؟!

دستمو بردم سمت لبم و آستین مانتوم افتادم به جون لبم...

اما درونم عجیب شد! حس درونم ! من عوض شدم؟ حسم؟ احساسم؟!

من بغض نکردم! به خاطر اینکه بازیچم بغض نکردم! منو بازی داد بغض نکردم! من گریه نکردم...

دستی به چشمهام کشیدم...عاری از خیسی! من گریم نمیاد! من سردم،من تلخم...کسی که بازیچه شه میشکنه...گریه می کنه اما من هیچ بغضی ندارم برای پس زدن...من بازیچه نبودم! من اینو از چشم های اون پسری خوندم که زبونش گفت من بازیچم اما چشمهاش نگفت! چشمهاش چیز دیگه ای گفت...چشم های قهوه ایش چیز دیگه ای براش گفتن داشتن!

اما من توجه نکردم! من به حرف زبونش توجه نکردم! من حرف اون چشم هارو باور کردم...دریغ از دونستن اون حرفا.

بیشعور بازیگـــــــــــر!

استارتو زدم و دقیقه آخر نگام با نگاش گره خورد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همونجوری که بهش زل زده بودم عینک دودیمو برداشتم و زدم رو چشمهام و گازشو گرفتم و رفتم.

تف به ذات اون کسایی که بازیگرن اما خود واقعیشون نیستن!

تف به ذات آدمای دروغگو...لعنت به همونایی که با زبونشون نیش میزنن اما با نگاهشون ی حرف دیگه ای رو میزنن!

لعنت...لعنت!

شهروز:

مشت محکمی زدم تو دیوار کنار پنجره!

بد برداشت کرد! بوسه منو بد برداشت کرد...نفهمید پر از عشقه...نفهمید پراز نیاز به وجودشه...

مشت بعدی روزدم...باید نفهمه...وقتی که زبونم نیش میزنه بهش اما چشمهام پادزهره!

لعنت به من...لعنت به این فاصله!

چنگی تو موهام زدم و کتمو از رو چوب لباسی برداشتم و سویچ به دست از اتاق خارج شدم که بنیامین جلوم سبز شد.ی لحظه فکرکردم صدای داد و بیدادمونو شنیده اما ظاهرش غمگینش این ی لحظه ی ذهنمو پاک کرد.

-چیزی شده؟

بنیامین-میتونیم باهم حرف بزنیم؟

-باشه

باهم از شرکت خارج شدیم،به اصرار بنیامین رفتیم کنار ساحل.

ازماشین که پیاده شد تو نزدیکی دریا روی ساحل نشست و دستاشو حلقه کرد دور زانوش.

کنارش نشستم...هردو زل زدیم به دریا و بنیامین شروع کرد.

بنیامین-این حرفایی رو که بهت میزنم نمی خوام کسی ازش باخبر شه!اگرچه جز تو آیسلم میدونه!

چه جالب حتی تو راز هاهم باهمیم!

-شک نکن که تو دلم میمونه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-میدونی چیه شهروز،حس میکنم حق با توبود! حس که نه واقعیته!

ما بدون زمان دادن به خودمون بحث ازدواجو کشیدیم وسط.بدون اینکه زندگی رو درک کنیم،تفاهمو درک کنیم،اختلافو درک کنیم!

من و آیسان به چشم هامون اعتماد کردیم! به اونچه که میدیدیم!ما زود تصمیمیم گرفتیم.بدون شناخت خودمون ازدواج کردیم.

شهروز من ...من نمی تونم! من نمی تونم با آیسان بمونم!

تو شوک حرف هاش بودم اما پرسیدم-چرا؟!

بنیامین-خودش اینو ازم خواست البته این جریان بینمون قبل مرگ غفار پیش اومد.قبل مرگ غفار گفت و ما اشتباه کردیم!

شهروز من می خوامش اما اون نه...چرا یهویی تغییر کرد؟!

هه بایدم تغییر کنه وقتی که سر ی چیز کوچیک پاچه همو میگیریم.وقتی که این همه اختلاف داریم باهم!

-آیسان اگه...

بنیامین-اگه آیسان بخواد جداشیم قبولش دارم! درسته من هنوزم عاشقشم و اونم عاشق منه! اما این اختلافا مانعمون میشه! باعث کم رنگ شدن عشقمون میشه...باعث سردی ارتباط و ایجاد فاصله میشه!

- تو هر زندگی این اختلافا هست...دلیل قانع کننده ای نیست...که به خاطر این اختلافا و عقایدتون دست از هم دیگه بکشین!

بنیامین-ما بهم شک داریم!

-شک؟!

بنیامین-آره،من به رفتارای اون شک دارم حس میکنم ...

-نگو که حس میکنی خیانتی در کاره؟!

بنیامین-نه خب..

-ببین بنیامین به خودتون ی فرصت بدین!

بنیامین-منم همینو گفتم به آیسان اما..

-قبول نکرد؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوفی کشید و پر سوز گفت-آره،من مجبورش نمی کنم شاید اینجوری بهتر باشه برای هرجفتمون.

-اما هنوز به زور ازدواجتون به دوماه میرسه!

بنیامین-برای خودمم تعجب آوره اما نمیشه! نمیشه شهروز!

چی میتونستم به دوستم...به کسی که از همه بهم نزدیک تره بگم؟!

ی لحظه از خودم بدم اومد! اینکه سیاوش با اینکه ازم دوره اما از عشق آیسل با خبره اما بنیامین نه!

می خواستم بهش بگم اما حس میکنم عشق منم سرده! اینا عادته که به حساب عشق گذاشتمش!

-بنیامین؟

بنیامین-هوم؟

-گفتنش سخته اما خب...میگم که خلاص شم!

از رو ماسه ها بلند شدم و رفتام کنار دریا،بنیامینم اومد و کنارم ایستاد.

ی مشت سنگ از کنار دریا برداشتم و شروع کردم به پرتاب کردن.

-جذاب شد!

ی سنگ پرت کردم سمت دریا

-مرموز شد!

و سنگ بعدی

-مورد توجهم قرار گرفت!

-می خواستم شخصیتشو بشناسم!

-عادت شد!

-دوست داشتن شد

-و اما...

سنگ اخرو با حرص پرت کردم سمت آب که صدای شِلپش به گوش رسید.

بنیامین-واما عشق شد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

خندیدم و گفتم- چه دنبالم می کنه ادامه حرفمو!

یکی زد پس کلمو و گفت-لیاقت نداری!

-دارم به چشم تو نمیاد!

بنیامین-همون دیگه...از بس من آدمای با لیاقتو میبینم!

-کورنشی از روشناییشون!

اخمی کرد و افتاد دنبالم و گردنمو گرفت...لامصب زورش یکمی از من بیشتر بود.منو نزدیک آب که کرد دستشو پیش برد و ی مشت آب ریخت تو صورتم.

-گور به گورشی تو.اه! الان یکی می بینه میگه شوخی های دخترونه می کنن!

باز یکی زد تو سرم و با خنده رفت سر جای قبلیمون نشست.

کنارش نشستم و اون گفت-خب طرف کیه!؟

-نگار!

بنیامین-برو گمشو توهم.من که میدونم نگارو برای حرص دادن طرف می خوای!

چشام از کاسه دراومد! مگه این میدونه من کیو میگم؟!

-تو...تو میدونی...

بنیامین-خودتو خسته نکن که کل ماجرا رو بگی! سیاوش کمک کرد قبل تو بهم گفت!

-سگ تو بر سیاوش! خوبه گفتم کسی نفهمه!

بنیامین-حتی من که داداشتم؟

-فکرنمی کردم حس واقعی باشه برای همین بهت نگفتم.

بنیامین-موردی نی.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دلخور شدی؟!

خنید و گفت-نه بابا...من خیلی وقته از خودم دلخور شدم نه از داداشم!

بنیامین-حالا می خوای چیکار کنی؟!

-هیچی!

بنیامین-ماجرای غفار که تموم شد.فکرنکنم دیگه خاله بهت گیر بده!

-نمیدونم...هیچی نمیدونم.اون از من متنفره!

بنیامین-اینو بهت میگم اما هوایی نشو.

-بنال؟!

بنیامین-زهرا عشق واقعی با تنفر شروع میشه!

و این حرف برای من کافی بود که نیشم باز شه!امکان داره؟! اونم از نفرت شروع شه؟!

به خودم اومدم دیدم خیلی وقته تو بهت خودمم!

بنیامین که حالا کنار دریا بود اومد و بالا سرم ایستاد-رها سلام رسوند

-رها؟!

بنیامین-خاک تو سرم کنن که تو رو هوایی کردم! آره زنگ زده بود حال و احوال کنه!

بنیامین-حالا جمع کن بریم ی گورستونی که امشب داغونم!

-حالا جمع کن بریم ی جای با صفا که امشب هواییم!

و باز این ضربه بنیامین پس کلم منو برگردوند به فاز عادیم!

آیسل:

یکی زدم روپشت آخرین گوسفند و دستکش های ی بار مصرفو از دستهام در آوردم.روبه سلما خانوم و اقا مراد که با نگرانی به من زل زده بودن گفتم-هیچ مشکلی ندارن دام هاتون...بار اول که دیدم دمای بدنشون بالاست فکرکردم سیاه زخمِ اما نبود.

لبخندی زدم و گفتم-شاید از مواد غذاییشون باشه!یکم بیشتر رسیدگی کنین!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هرو خوشحال شدن و منم با ی خداحافظی گرم از هردوشون در طویله رو باز کردم،پا تو جاده که گذاشتم ماشین شهروزو دیدم که از روبه رو می اومد.

با دیدنش دلم می خواد خفش کنم.پسره ی خر!

هنوزم اون کارشو فراموش نکردم با اینکه خیلی وقته از اون روز گذشته اما هنوزم تو مغزمه! آشغال چه میگه بازیچم...عوضی...

خدایا هرچی خره روبه منه!

دستامو بردم سمت شالم و گره ای که زیر سرمو بودو ی بار دیگه محکم کردم و با اقتدار از کنار ماشینش گذشتم.

همینکه از کنار هم رد شدیم به ثانیه نکشید که دنده عقب گرفت و شروع کرد به عقب عقب رفتن همراه راه رفتن من! خره دیگه! اصن حیف خر با اون چشمای شهلایی...ای جانم، عجب چشایی همچین انگاری خط چشم کشیده! والا اون از اون حیوون به اون قشنگی و اینم از ما! خدانکنه ی عروسی دعوت شیم یا من بخوام خط چشم بکشیم! چشام شبیه شتر میشه...

اصن شرتم قشنگه...لب شتری که میگن همینه دیگه!

به به همه حیوونام که جذابن! مثلا میگن چش خری! لب شتری!

حالا نه اونقدر لب شتری که لبه جلو تر از صورته راه بره! داشتم میگفتم یا دماغ عقابی!آهان دماغ همستری هم هستش...چشم سگی هم هستش که همچین سگ داره...نمونش همین شوماخُرا! آخ گفتم شوماخُرا!

تا به خودم اومدم دیدم ی ساعته وایستادم و شهروزم با ی نیش باز تو ماشینش زل زده به من!

بمیری الهی! که من اون نیشتو نبینم هی!

-فرمایش؟!

شهروز-چه اخمو؟

-همینه که هست ! ربطی به فضولا نداره!

شهروز- بله همینطوره! خواستم بگم مهمون داشتید!

-مهمون؟!

شهروز-ماکه خبرمونو دادیم عزت زیاد!

کپک! خود شیفته...چه ی دستیم فرمونو گرفته! ای بخوره تو سرت اون فرمونو دمو دستگاهش!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گازشو گرفت و رفت.بی حوصله شروع کردم به قدم زدن.

باید روماما‌ن کارکنم که بازم روحیشو به دست بیاره.

اگرچه الان خوب شده و ناراحت نیست اما ی جورایی تو خودشه.

هنوزم ذهنم درگیر اینکه حاملگی آیسان و اینکه فاش کنم یا نه!

اصلا وایسا ببینم! ازکجا معلوم که ی بلایی سر بچه نیاورده باشه!؟

با این فکر ی هینی گفتم و سرعتمو بیشتر کردم.

تو فکربودم که گوشیم زنگ خورد...شماره ناشناس بود.

-الو؟

-آیسل؟!

با شنیدن صداش اخمام رفت توهم.خواستم قطع کنم که گفت-آیسل،عزیزم شرمنده که خبری تو این مدت ازت نگرفتم!

-هه ! نیازی به خبر گرفتن تو نداشتم درضمن من عزیز تو نیستم.

سامان-آیسل ، اینو تو گوشت فرو کن! تو عزیزمنی و خواهی بود!

-برو بابا...از تو یکی بیشتر از اون شهـ.

سامان-شهروز؟! هه فکر میکردم توهم دوستش داری! البته میدونستم دوست داشتنی درکار نیست!

-تو...تو منظورت چیه؟!

خنید و گفت-آقا اومده تو میگه تو اون باهم رابطه دارین و آخرشم ختم به ازدواج میشه!

جـــــــــــانم؟!!

سامان-آیسل خوشحالم کردی که دوس...

نزاشتم حرفشو بزنه و گوشیو قطع کردم.حالا از دهن من میگی عاشقتم؟ پسره ی ...

شماره شهروزو گرفتم اما دردسترس نبود.ای تف تو قبرت سامان نمی شد دو دقیقه زود تر زنگ میزدی! تا شهروزم باشه!

با دیدن دوتا ماشین دم خونه تعجبم کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اون پرادو نظرمو بیشتر جلب کرد.مدیونین اگه فکر کنین دنبال اینم ببینم طرف مرده تورش کنم یانه! توجهم جلب شد چون برام آشنا می اومد!

در حیاطو که باز کردم صدای خنده های جمعی روشنیدم.

از پله ها که رفتم تو خونه...درو که باز کردم خرکپ شدم!

غزل و اهورا و باران و ی پسره دیگه که فهمیدم همون غلام علی خودمونه!اینا اینجا چی کار میکنن اونم زوج به زوج!!

آیسل:

با جیغ گوش خراش باران زل زدم بهش...حمله ور شد سمتم.

یا علی،یا امام حسن،یا امام حسین!

دلم براش تنگ شده بود اما ازاونجا که آدم بدیم تا رسید بهم بغلم کنه جاخالی دادم و اونم که فکرمیکرد جاش توبغله من از سرعت زیادش با سر رفت تو در خونه.

غلام-بـــــــــاران!؟

همچین داد زد که فکرکردم سرش سوراخ شد! باران رو دوزانو نشست رو زمین و غلامم دوید سمتش...

غلام-بارانم! خوبی گلَکم!

مرگ من این چی گفت؟! ای تف تو شانسم کنن اینم که پر شد! نه به این که یهویی همه عاشقم شدن نه به الان که همه پاپس کشیدن!

با دهن باز داشتم به ناز کردن باران و غلام نگاه میکردم که دیدم غزل و اهوراهم اومدن دورمون همراهِ مامان و آسیه.

هرکی یه چیز می گفت،دیگه دروغ نگم افتادم به گوه خوردن!

تا خواستم بگم ببخشید یهو صدای خنده باران بلند شد.

باران-وای آیسل...دلم برای کارات تنگ شده بود!

هه هه هه ای زهر مار.چه میخنده!اصن حیف من که خواستم بگمم ببخشید.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله بله همچنین!

تا بلند شد غلامم همراهش بلند شد،همون لحظه برق ی انگشتری رو تو دست چپ باران دیدم،تگاهمو انداختم رو دست غلام...

به به اینم که آره!!

باران اومد و بغلم کرد.

مامان-آیسل،دخترم اگه چیزیش میشد چی؟!

باران-چیزی نیست خاله جون

غزل-خداروشکر

آسیه-بفرمایید بشینید،بارانم که حالش خوبه

همه رفتن نشستن جز باران و غزل.

دست هر دورو کشیدم و بردم سمت اتاق خودم.

غزل-دِ دختر چته تو؟ زشته ، بزار بیای خونه بعد...

-خفه حرف نباشه.

رو تخت من نشستیم و منم مثل همیشه خودمو وسط جا دادم

-جریان تو و اهورا چی شد؟

روبه بارانم گفتم-از کی غلام عاشق تو شد و ازدواج کردین؟بعدشم از دستت خیلی ناراحتم،نباید منو عروسیت دعوت میکردی؟!

غزل-وایسا تو دختر...چقدر سرتقی!

-خب؟!

غزل-من و اهورا نامزدیم،فعلا هم نمیخوام ازدواج کنیم چون اهورا فعلا حواسش جمع شرکته!

-بله بله!

باران-آیسل؟!

با اخم گفتم-بله؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-من که ازدواج نکردم،فقط عقدیم!

-جان؟ عقدین؟! اون که می خواست سربه تنت نباشه؟!

سرشو انداخت پایین و گفت-آره،عشق این دردسرام داره!

-چه دردسری؟!

سرشو آورد بالا و گفت-باورت میشه اون موقع که من عاشق غلام بودم اون از من متنفر بود...شاید باورت نشه می گفت می خواستم سربه تنت نباشه!

-وا؟

باران-ببند ی دقیقه! داشتم میگفتم، تو این عشق من اولین نفر بودم که غرورمو شکستم اما غلام همچنانم مغرور بود.وقتی که از پیشت رفتم به خودم قول دادم عوض شم و مثل تو قوی و مغرور باشم.تا رسیدم تهران غلام سرو کلش پیدا شد ...و من مجبوری تو هتل چند شب موندم تهران تا ببینم آقا چه مرگشه،وقتی پس زدن منو دید...آیسل بهم ابراز علاقه کرد!غرورشو شکست...باورت میشه؟!

خنیدم...خوشحال شدم و هیچ چیزیم نمی تونست این خوشیو از من بگیره.

-دیدی آخرش غرور باعث شد غلامت برگرده؟!

باران-آره اما من اینارو فهمیدم

من و غزل-چیارو؟!

باران-چه هماهنگ! من فهمیدم گاهی اوقات عشق واقعی با تفر شروع میشه و اینکه غرور داشتن همیشه کارساز نیست.خیلی از این زندگیا به خاطر داشتن غروره کهه مانع گفتن حرفای ناگفته میشه.

تنفر؟! غـــــــرور؟!

غرور؟تنفر؟!

غرور و تنفر؟

تنفرو غرور؟!

غرور!

تنفر!

عشق واقعی تو تنفره؟! نداشتن غرور زندگی رو قشنگ می کنه؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران و غزل سرخوش بودن و خبر از ذهن درگیر من نداشتن..ذهن درگیر؟ چرا باید ذهنم درگیر باشه؟ اونم درگیر عشقی که با تنفر شروع میشه؟!

-وای خـــــــدا!

غزل یکی زد پس کلم و من خودمو انداختم رو تخت.

باران-چت شد تو یهو؟!

-وای باران...وای! ای خدا ایشالا شکل نمیگیره!

غزل-چی شکل بگیره؟!

حرفی نزدم که غزل گفت-پایه این؟!

باران-پایه چی؟!

غزل-فال؟!

باران-فال؟ چه فالی؟

غزل-فال عشق!! ببیند من فال قهوه هم بلدم فال عشقم بلدم با پاسور.ی برنامه فالم دارم ریختم تو گوشیم...کیا هستن؟

باران-من که هستم...آیسلم که فضوله پس حتما میاد!

و اما من بی توجه به این دوتا زل زدم به سقف.

تنفر؟ غرور؟ شروع عشق با تنفر؟!دلم هُری ریختا...استرس منو گرفت و باعث شد از ترس چشم هامو ببندم و لبمو به دندون بگیرم.

اگه عشق با تنفر واقعی باشه چی؟! فرض کن من و..من و شهروز!

وای نه!!!

آی نه من نه تو ها کجایین؟!!

شهروز:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به سمت شرکت میرفتم که گوشیم زنگ خورد.شماره ای بود که این روزا خوب بلد بودم بچزونمش!

-به به آقای عاشق!

سامان-چه سرخوش!! زیادی سرخوش نیستی؟!

-اونش به خودم مربوطه نه کَس دیگه ای.

سامان-بله چرا باید مربوط باشه ،وقتی پای بعضیا تو این عشق هنوز باز نشده!

-باز شده تو بیخبری!

سامان-هه،با این کارت مثلا می خوای به چی برسی؟!

-کدوم کار؟!

سامان-من میدونم که چیزی بین تو و آیسل نیست!

لعنتـــــــــی!

-اوه جدا؟! باز توهم زدی برادر؟!

سامان-توهم؟ فعلا کسی که توهم زده تویی! هیچ خوش نرم تورو دور و بر آیسل ببینم! تو باعث شدی آیسل از من دورشه..معلومم نیست چه زرایی زدی.

-خفه شو...خودتم میدونی علاقه ای به تو نداره.

سامان-نکه به تو داره؟!آهان...نکنه تو عاشقی و آیسل خبر نداره؟ ای بدبخت...

ماشینو زدم کنار جاده و گفتم-حرف حسابت چیه؟

سامان-دورو بر آیسل نبینمت.اگه ببینمت نابودت می کنم.

-فعلا خودت نابود شدی

داد زد-داغونت می کنم

-هیچ غلطی نمیتونی بکنی.

سامان-مشخص میشه الان،ببینیم آیسل خانوم چی میگه.

-روشدن نقشه هات ربطی به آیسل نداره پس سعی نکن اذیتش کنی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-عشق که حالیش نمیشه این چیزارو مگنه! خودت که بهتر درک میکنی...من برم سراغ آیسل...توهم غرق خودت شو عاشق.مطمئنم جوری پست میزنه که حض می کنم ببینم اون روزو!

-خودت که پس خوردی؟!

سامان-آره من به کنار مهم عمل آیسل به عشقته...

-نزدیک نمیشی!

گوشیو قطع کرد...لعنتی لعنتی! ضرب محکمی زدم رو فرمون،آیسل؟ ایسل؟!!

ماشینو روشن کردم و سریع دور زدم،نه دیگه نمیزارم نزدیک آیسل شی آشغال.

آیسل:

-میشه بساط فال گرفتنو جمع کنین؟!اصلا مگه شماها نبودین گفتین زشته بریم بیرون بعدا می حرفیم؟هان؟!

باران یکی زد پس کلم و گفت-زر زدن ممنوع،فعلا جو فال گرفتنو بچسب.

-اصلا گشنمه من رفتم ناهار

غزل-ناهار آماده نشده...چقدر سرتقی تو آیسل،از چی فرار می کنی! ی فال دیگه!

آره ی فالِ دیگه چیزی نیست که...همش خرافاته بابا واقعیت کیلو چند؟

-فرار کجا بود،اصلا بیا این فالتو بگیر ببینم چی به چیه.اگرچه همش دروغه

غزل-دروغ؟ ! از نظر من که نصفش واقعیته اگه بهش باور داشته باشی.

حالا بگو ببینم قهوه یا سوالی؟!

-قهوه بعدا ،فعلا این سوالیه رو بگو.حالا موضوعش چیه؟عشقیه؟ آینده ایه؟

غزل مکثی کرد و با ی نیم نگاه به باران گفت-عشقی نیست ،ی جور شناخت از این که چه کسایی رو دوست داری.

-آهان ،باشه بنال

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-شما به طرف خانه کسی که دوست دارید می روی.

دو راه برای رسیدن به انجا وجود دارد_ یکی کوتاه و مستقیم است که شما را سریع به مقصد می رساند ولی خیلی ساده و خسته کننده است.

_ اما راه دوم به طور قابل ملاحظه ای طولانی تر است ولی پر از مناظر زیبا و جالب است.

حال شما کدام راه را برای رسیدن به خانه محبوبتان انتخاب می کنید؟راه کوتاه یا بلند؟

-راه بلند

غزل-در راه دو بوته گل رز می بینید .یکی پر از رزهای قرمز و دیگری پر از رزهای سفید.شما تصمیم می گیرید ۲۰ شاخه از رزها را برای او بچینید.

چند تا را سفید و چند تا را قرمز انتخاب می کنید.میتونی هردورنگ هم ترکیب کنی.

-۱۵ تا سفید و ۵ تا قرمز

غزل-با لاخره شما به خانه او می رسید

یکی از افراد خانواده در را بر روی شما باز می کند

شما می توانید از انها بخواهید که دوستتان را صدا بزن

یا اینکه خودتان او را خبر کنید.

حالا چکار می کنید؟

-چه کاریه خودم خبرش میکنم دوستمو

غزل-شما وارد منزل شده به اتاق او می روید ولی کسی انجا نیست.پس تصمیم می گیرید رزها را همان جا بگذارید

ترجیح می دهید انها را لب پنجره بگذارید یا روی تخت؟

-این دوست ما کدوم قبرسونیه که هی ناز میکنه نیستش؟!

باران گفت-دوست؟

غزل ی چشم غره بهش رفت که باران پخش زمین شد.وا مگه دوست چیه؟!

-میزارمش لب پنجره

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-شب می شود شما و او هر کدام در اتاقهای جداگانه ای می خوابید..صبح زمانی که بیدار شدید به اتاق او می روید:به نظر شما وقتی که انجا می روید او خواب است یا بیدار؟

-چی کار به زندگی مردم دارید خوابه یانه؟!شاید دلش می خواد با عرعر خر همسایه پاشه.

غزل-مزه نریز بگو

-خوابیده

غزل-وقت برگشتن به خانه است ایا راه کوتاه و ساده را انتخاب می کنید؟

یا ترجیح می دهید از راه طولانی و جالب تر بروید؟

-بازم راه بلند.

نیش هردوشون باز شد و هی بهم اشاره می اومدن.

-چتونه شماها؟!

باران-فال عشقی بود!

-چـــــــی؟ مگه نگفتین...

غزل-دروغ بود! آخه اینجوری جواب نمیدادی که!

-بیشعورای سگ..الهی شوهراتون ....

اخم کردن و خواستن بهم حمله کنن که گفتم-جوابشو نگفتیا

غزل خندید و گفت-جاده نشان دهنده عشق است،راه بلند نشان دهنده اینه که به آسانی عاشق نمی شی.

تعداد رز قرمز نشون دهنده اینکه توی رابطه چقدر محبت میکنی و رز سفید نشون دهنده اینکه چقدر در مقابل محبتت از عشقت انتظار داری!

تو ۵/۰ محبت میکنی و ۱۵/۰ انتظار محبت داری.

باز خندیدن هردوشون جوری که پخش زمین شدن.

باران-عجب آدمی هستیا!

با دستاش عدد ۵ رونشون داد و باخنده گفت-فقط ۵ درصد محبت می کنی! بدبخت عشقت!بدبختی انتظارتم بالاست!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غزل-باز شدن در نشون دهنده برخوردت با مشکلاته تو زندگی اگه خودت طرفو زدامیزنی نشون دهنده اینکه قوی و با مشکلات می جنگی.

جایی که رزارو میزاری نشون دهنده اشتیاقت به دیدن یارِ! لب پنجره میزاری و این نشون میده اگه دیر به دیر ببینیش بازم تحمل میکنی دوریو .و دیدن عشق وقتی خوابه یعنی اینکه اونو همینجوری که هست دوستش داری!و بازگشت به خونه از راه طولانی دوام عشقته که طولانیه!

باران-آیسلم ناخواسته عاشق شد!!

-چـــــی میگی تو!

غزل-راستش تو از نظر من عاشق واقعی! چون کم تر کسی پیدامیشه که این جوابای سربالا و عجیبو میده! تو خود عاشقی...

-خفه شماهاهم اگه من عاشقم پ عشقم کو؟!

باران-آیسل خودتو نزن به اون راه...توعاشقی!

دستشو گذاشت رو قلبش و گفت-حست اینجاس اما خاموشه،بیدارش کن آیسل! این تنفرو بزار کنار!

-میشه بس کنی؟! من هیچ حسی به کسی ندارم!

باران-حتی وقتی که اون شخصم شهروز باشه!

آیسل:

-این مزخرفات چیه که میگی باران؟ شهروز چه ربطی به من داره آخه؟ خودت میدونی که چقدر ازش متنفرم می خوام سربه تنش نباشه!

باران-اغراقو بزار کنار آیسل...تو دوستش داری! مشکلت اینه نمی خوای حست توی قلبتو روشن کنی،نمی خوای جوانه بزنه!

-هه ی بار جوانه زد واسه هفت پشتم بسه.

باران با تعجب گفت-سامانو یادم رفت! سامان چی؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو تکیه دادم به تاج تخت و شروع کردم به توضیح دادن البته فقط بخش کارای کثیف بابابزرگمو حذف کردم.و اما شهروز و رفتاراش!همه رو.گفتم حتی اون بوسه ی توی دفترش!

غزل-بازم تسلیت میگم بهتون

-ممنون

باران-آیسل؟!

-هوم؟!

باران-سامانو دوست داشتی؟!

-آره خیلی،اون اولین کسی بود که باعث شد بهش تکیه کنم،بهش تکیه کردم و با این تکیه کردنم منو شکوند.

غزل-پسره ی عوضی! ولی خودمونیما جیکت درنمیاد،مامان بابات میدونن بهم زدین؟!

-آره گفتم بهم نمیایم ولی این زنگ زدناش رومخمه.

باران-به حرفهام گوش بده ایسل و بهشون فکرکن...ببین من از قبل هم باهات بودم واز رابطت و جنگ و دعوات باشهروزخبر داشتم،اومدنمونم بیشتر در همین مورد بود که بیایم فضولی کنیم.

-درد، عجبا بعد به من میگین فضول!

باران-بگذریم،آیسل تو سامانو دوست داشتی،دوست داشتن فرق میکنه با عشق.تو سامانو دوست داشتی و فکرمیکردی عاشقشی،در صورتی که تو سامانو دوست داشتی چون گذاشت بهش تکیه کنی...و شکوندت تو حالا ازش متنفری،تنفر واقعیت به سامانِ. اما شهروز چی؟!

شهروز نذاشت بهش تکیه کنی،اون تورو قوی کرد...شکوندت اما از پشت بهت خنجر نزد.شهروز شکستت و زیر پاهاش گذاشتت حتما نمی خواسته تو به کسی تکیه کنی!

از متنفری به خاطر بعضی از مشکلات خونوادگی که بینتونه.

آیسل این تنفری که به شهروز داری بیمورده...نمی خوای متنفر باشی اما همینکه میبینی میشکنتت ازش متنفر میشی.شهروز بدی درحقت نکردی بدی که سامان کرد،بازی که سامان باهات کرد و اصلا شهروز دورش نرفت.

یعنی بگم کف کردم راست گفتم...فکم باز شده بود از حرفای باران.جوری حرف میزد و حق حق می کرد این بین که انگاری اصلا مشهدی نرفته و کنارم بود،هر لحظه و هرثانیه!

واقعا نمیدونستم چی بگم...اینکه من ی درصد نباید از شهروز متنفرباشم دیوونم می کنه و هم اینکه باران بیشتر حق تنفرو داد به سامان و حق خوبی رو پاس داد به شهروز!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-حرفی نداری؟؟ البته من همه این حرف هارو از روی درصد میگم ولی...

توچشم هام زل زد و گفت-این رفتارای آخری که درموردش گفتی فقط ی جوابی میندازه جلوی پامون.

-چه جوابی؟!

بعد مکثی گفت-شهروز بهت علاقه داره!

ای وای!!؟ این علاقه رو کجای دلم بزارم؟!

-امکان نداره...ما از بس ازهم متنفریم نمی خوایم سر به تن جفتمون باشه.

باران-اشتباه نکن! این تنفر نیست....این ی حس جدیده که چون غرور دارین میزارینش پای تنفر.

باران-ول کن باران جان.اصلا رو چه حسابی این چرت و پرتارو میگی!

غزل که تا اون موقع ساکت بود گفت-بزارش پای اینکه خانوم میره پیش مشاوره یا همون روانشناس!

-بـــــــــله؟!

باران-درد ، راستش از خیلی وقت پیش میرفتم

-میرفتی و به من نمیگفتی؟!

باران-اذیت نکن دیگه، اون موقع که تو سرت گرم کلینیکت بود منم تنها بودم و نمی خواستم مزاحمت شم و پاچمو بگیری این شد که میرفتم.الانم بحثو عوض نکن...من الان که میرم تازه حس هارو درک میکنم.دیدم عوض شده به همه چی!

-پس بگو چرا آدم شدی.

باران-باز بحث عوض کردی؟!

-خب چی بگم؟!

باران-فکرکن! خودت باش برای ی لحظه.این نقاب غرور و بی تفاوتی هم بردار ببینیم چی میشه.

ولی من مطمئنم که این بین ی حس جذب کننده ایم هست.

بازم میگم همیشه عشق با محبت شروع نمیشه...گاهی اوقات این تنفره که عشقو به وجود میاره.

آدم دیوونه میشه! بابا من نمی خوام فرض کنم که به شهروز علاقه دارم! واییی تو فکرکن ی درصد.

من عاشقش شهروز بشم یا باشم؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فقط ی لحظه آیسل فکرکن...فکر کن شاید واقعا ازش متنفر نیستی؟!

کل کل هامون...نه من نه توها! تماس دستش با دستم اون اولاکه چقدر سرد بود اما حالا گرمه!

مجبورم کرد براش کارکنم...منو قوی کرد،کاری کرد که سخت بگیرم به همه چی...منو شکست اما مجبورم کرد خودم تکه هامو جمع کنم نه کس دیگه ای...

و اما بوسش!؟ اون بوسه...آغوشش...اون روز که کنار دریا بودم و حس کردم تو بغلشم.

سامان چی؟! محبت کرد و منو رها کرد توی خوشی.

گذاشت بهش تکیه کنم و در آخر بهم ضربه زد به خاطر منافعش.اما شهروزم به دنبال منافعش بود پس چرا کاری نمیکنه؟!

من...من دوستش دارم؟

عادته؟

تکراره؟

توجه؟

دوست داشتنه؟

و یا که عشقه؟!

من با شهروز،من عاشقم؟ من متنفرم؟

با تکونای یکی به خودم اومدم.

غزل-آیسل یکی هی به گوشیت میزنگه.

توبهت بودم و نگاهی به شماره نانداختم

-بله؟!

-بیا پایین آیسل...دم در منتظرتم.

عصبی شدم و به خودم اومدم-تو به چه حقی به من زنگ میزنی؟!

سامان-بیا پایین باید ثابت کنی ی چیزیو

-من هیچ جا نمیام

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-پس من میام بالا.

ای خدا منو بکش.-اومدم

گوشیو قطع کردم و مانتو و شالمو پوشیدم و روبه باران و غزل که چسبیده بودن به پنجره برای دید زدن سامان گفتم میرم میام.

آیسل:

در حیاطو که باز کردم دیدمش،دور از خونه بود اما تو رَده جاده ما بود.با ی اخم وحشتناک رفتم سمتش...

وقتی که به روبه روش رسیدم تکیه شو از ماشینش برداشت و با ی لبخند کمی بهم نزدیک شد.

-حرفتو بزن و برو.

سامان-اون موقع ها انقدر بداخلاق که نبودی؟!

-خودت میگی اون موقع ها! الان الانه آقا.

سامان-وقتی که خواستم طبق نقشه پیش برم...اولین باری که دیدمت و تو فکرکردی من خونه رادمهری ها رو بلدنیستم،ی حسی بهم گفت آدم خودخواهی هستی و خیلی هم مغروری...خواستم در کنار اینکه با نقشم پیش میرم غرورتم خورد کنم و تورو باعاشق کردنت نسبت به خودم اذیت کنم اما درست موقعی که فکرمیکرد چه جور آدمی هستی خود واقعیتو رو کردی،ی آدم ساده ورُک.ازت خوشم اومد چون ساده بودی و مرموز نشون نمیدادی،هر حرفی داشتی خیلی رُک می گفتی به طرفت...حالا برعکس شد!

من عاشق و وابسته تو شدم و تو بی تفاوت! جوری که انگار من بازیچه تو هستم.

اما الانم عوض شدی! تو آدم عجیبی هستی و هیچ وقت قابل شناخت نیستی آیسل.

دستمو گذاشتم رو شقیقمو گفتم-منو کشوندی که این شِر و وِرا رو بهم بگی؟!

کمی بهم نزدیک تر شد و گفت-چرا نمی خوای باورم کنی؟! من عاشق توام.معلوم نیست اون شهروز چی تو گوشت زر زر کرده.

-تمومش کن!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-ها ؟ چیو تموم کنم؟! اون پسره ی عوضی اومده میگه ماهم ربطه داریم....هه خوبه دستش روشود و تو هیچ حسی بهش نداری! میدونستم تو فقط مال منی...حتی نخوایم مال منی.

با حرص گفتم-چیه؟ کالام؟ اسباب بازیم؟ مال من مالِ من میکنی؟! تو از کجا از دل من خبر داری ها؟ کجا خبر داری؟!

سامان-از اون تعجبت فهمیدم...آیسل انکار نکن میدونم که دوستش نداری...اون می خواد بازیت بده.

-انقدر برای من حرف الکی نزن،الان می فهمم که اون حسی که به تو داشتم ی عادت بود،ی حسی که همه به تکیه گاه هاشون دارن...آدم به پَستی تو وجود نداره.

داد زد-پس شهروز چی ها؟!

منم با حرص گفتم-اونهرچی که باشه اما دروغگو نیست! پَست باش عوضی باش آشغال باش اما دروغگو هیچ وقت نباش.

شهروز آدمه مثل تونیست.

برای همینه که حس میکنم بهش وابستم و دوستش دارم!

جاخورد از حرفم...اما من؟ من خودم رفتم تو شوک...

من چی گفتم؟! تا خواستم حرف آخرمو ماست مالی کنم دستم از پشت کشیده شد و لبای کسی رو رولبام حس کردم!

چشم هامو بعد چند ثانیه باز کردم و اونم هم زمان چشم هاشو باز کرد.صدای گاز ی ماشینی رو از پشت شنیدم و همراه با صدای فریاد سامان-تو فقط مال منی آیسل...فقط من!

حرفاشو شنیدم اما تو این دنیا نبودم،شهروزو نمیدونم اما خودم حس میکنم تو فضام!حالا بیام پایین تا شهاب سنگا بهم حمله نکردن...ازبس تف شانسم دیگه!

یه لحظه به خودم اومدم...وا این منو بوسید؟ این الان منو بوسید؟! این الان منو...

خنید و بهم نزدیک شد و زیر گوشم گفت-اولا این نه و شهروز! بله من تو رو بوسیدم!

اِی وای! وای وای...های های...آی آی..فای وای!

-این غلط کرد که منو بوسید!

سرشو آورد روبه روم و گفت-این نه و شهروز!

-اینو گفتی که اسم مسخرتو به رُخم بکشی؟! بدبخت شهری که تو روزش باشی!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید...ای وای چه چالی می افته روگونش پدر سگ!

-بحثو عوض نکن با خندت! به چه حقی...

سرشو آورد نزدیک تر و گونمو بوسید.

شهروز-به خاطر اینکه اون حرف آخریت بدجور منو تحدتاثیر قرار داد!

ای وای این از کجا پیداش شد و شنید؟!

اخم کردم و کمی ازش فاصله گرفتم-مجبور بودم اون حرفو بگم که دست از سرم وردارد.

وایسا ببینم این الان گفت تحد تاثیر؟!

-منظورت از تحد تاثیر چیه؟!

شهروز-دیوونه این دیوونه بازیاتم دیوونه من!

-دیوونه ، دیوونه بازیای عمت باش!

خنید و خواست بهم نزدیک شه-هوا چه خبره؟! نزدیک نیا ..اصلا چه دلیلی داره هی بهم نزدیک میشی تو؟!

البته ناگفته نماند که خودم ی جورایی حس کردم دوستم داره اما خواستم اعتراف کنه بازم! کار از محکم کاری عیب نمی کنه...یهو دیدی منم گفتم دوست دارم و اینم نیومد مارو بگیر اون وقت میترشیم!والا آدم باید واقع بین باشه...به هرحال که میترشیم؟ میترشیم یانه؟!

شهروز-چون بامزه ای!

-منم ازت دور میشم چون بی مزه ای!

شهروز-حیف که دوســـــــــ

-هـــــای شما دوتا جوون!

با شنیدن این صدا هردو ترسیدیم و سیخ کنار هم ایستادیم.

ای تف به این شانس تفی! سر بزنگاه میاد این ننه! حالا باید حتما حتما امروز پیداش میشد این وَرا؟!

وایسا چند سال دیگه بچه که آوردم،همه رو بسیج میکنم بیان عملیات بیت الگردو!

آیسل:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با عصاش اومد سمتمونُ گفت-اینجا چه خبره؟!

شهروز-والا خبری نیست همه چیز در امن و امان است.

اختر-تو حرف نزن پسر،آدمم انقدر دروغگو؟!

-وا مگـــــه...

اختر-تو یکی که اصلا حرف نزن دختر،چه وضعشه آخه؟

شهروز-ننه...

اختر-مگه نمیگم حر نزن؟!

-خب سوال پرسی...

با اعصاش یکی زد به پهلوم،روانیه این؟! خلک عالم

شهروز عصبی شد و گفت-چی کار میکنی ننه؟!

اختر-مگه نگفتم حرف...

شهروز-نه حرف میزنم! چرا زدی به پهلوش ننه؟ نمیدونی چقدر درد داره؟! من به درک که حرص اینو میخورم شما دیگه چرا اذیتش میکنین؟! اصلا منو هی بزنین با عصاتون ،چی کار به آیسل دارید؟!

این الان به خاطر من عصبیه؟! واقعا؟!

ی لحپه حرف باران تو گوشم زمزمه شد-عشق با تنفرم شروع میشه!

من ازکجا بدونم شهروز به من علاقه داره؟! ازکجا بدونم که مثل سامان باهام بازی نمی کنه؟! از کجا بدونم؟!

این عصبی شدنشان...این نزدیکیش که حس میکنم واقعیه،این بوسیدناش؟! دلیل داره دیگه؟! آیسل بیا و ی بار..فقط ی بار باورش کن دختر.

-چیزی نشد که! بیخودی جوش نزن.

چنگی تو موهاش زد و سرشو انداخت پایین.

نگاهم رفت سمت ننه...برای اولین بار ی لبخند ازش دیدم! البته از نوعه ته دلی!

این واقعا ننس؟! چرا همچین باعشق و ی لبخند ملیح بهمون زل زده؟!

اختر-آفرین! آفرین!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز سرشو آورد بالا و هردو با تعجب بهش زل زدیم.

اختر-خوشحالم که میبینم برگشتید پیش هم! عشق واقعی همینه فرزندانم.نه به اون کل کل هاتون و نه به این رفتاراتون!

رو به من گفت-دختره ی دیوونه! مراق کارات باشیا...آهان ،خیلی هم خوشحال شدم از اینکه اون پسر جوون سامان بود کی بود،ازش جدا شدی!شهروز توهم از خر شیطون بیا پایین و کم دوروبر اون دختر فرشته(نگار) بچرخ...بچسب به نامزدت!

-جـــــانم؟! نامزد؟!

اخمی کرد و گفت-چیز عجیبیه؟! خوبه از قبل نامزدبودین و بهم زدین!

شهروز با نیش باز گفت-شما که گفتید خیلی خوبه از هم جدا شدید! مگه نگفتید؟!

این چه خوشش اومده؟ نامزد؟! هه چه باور کرده!

سرمو بردم نزدیکش و گفتم-باورت شده ها!

شهروز-چرا نشه!

خندید و ننه گفت-اون اون موقع بود پسرم،وقتی که آدم نبودید!الان آدم شدید و کم تر باهم دعوا دارید و شیطونی هم نمی کنید!

شهروز-شیطونی؟! دعوا که داریم اما شیطونیمون هنوز زندس! منتظریم تو ماه های آینده که گردو هاتون میرسه دوتایی خدمت برسیم!

با ز این ننه رفت تو جلد خودش و گفت-قلم پاتونو می شکنم.جوونای بی چشم و رو!

عصا شو آورد بالا و تا خواست بیاد نزدیکمون شهروز دستمو گرفت و کشید دنبال خودش.

خندیدم،آره خندیدم از ته دل! صدای خندم که به هوا رفت شهروز وایستاد و به پشت سرش نگاه کرد.

شهروز-خدا رحم کرد،رفت نیومد دنبالمون.

اما من بازم می خندیدم...بی دلیل و بی مورد!

شاید دلیلش این باشه...دوست داشتن! روشن شدن حس درونم،حسی که خودم خاموشش کردم بدون اینکه بفهمم.آره من خاموش کردم اون حسو.

آدم تو ی نگاه عاشق میشه اما من دراخر تو بار هزارم تازه این حس دوست داشتنو درک کردم چه برسه به عشق!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اما برای تنفر ۱ ثانیه هم کافیه..نه ی روز نه دوروز و نه چند سال! فقط یک ثانیه.

من هیچ حسی به شهروز نداشتم،حتی این حس تنفرو که همیشه بهش میگفتم! من اسم حسمو که خاموشش کرده بودم گذاشتم تنفر! تنفر داشتم اما نه از ته دل...تنفر داشتم برای اینکه حرصش بدم! اما سامان چی؟! حس اولم به اون چی بود؟

حس دوست داشتن هم نبود...ی حس عادت و تکیه گاه داشتن بود.اما حالا اون حسم از بین رفته...و این تنفر واقعیه که جاشو گرفته.

گاهی اوقات ما آدما از سر غرور و لجبازی اسم حسای دوست داشتنی رو میزاریم تنفر...این میتونه بزرگ ترین اشتباه آدما بعد از دروغ گفتن باشه.

یعنی من شهروزو دوست دارم؟ پس چرا اون اولا این حسو نداشتم شاید به خاطر این بود که خاموشش کرده بودم.

ناخواگاه رفتم تو گذشته...همون روزی که رفته بودیم شهرک دامپروری.

من رفتم تو پهن گاو ها! از شهروز کمک خواستم اما اون فقط می خندید...اما سامان اومد جلو و دستمو گرفت.

دست هامون که توهم قفل شد...نگاه شهروز تو اون گره خوردن دستهامون ثابت موند.

دل من خاموش شد! نه فقط به خاطر اینکه کمکم نکرد از شر اون پهن ها خلاص شم بله به خاطر بی توجهیاش!

من حس کوچیک دلمو خاموش کردم و سعی کردم سامانو داشته باشم.

اون روز بزرگ ترین اشتباه زندگیمو کردم...من حسمو به خاطر بی توجهی شهروز خاموش کرد اما حالا باز روشن شد دلم

آیسل:

در دفترمو بستم و اومدم تو اتاق . دفترو که گذاشتم تو کشوم...با دیدن سه تا پود نسکافه گفتم-ای وای!

باران که پهن زمین بود گفت-ای مرض...بگیر بکپ ساعت ۱۲ بید خواب نداری تو؟!

-چی ۱۲؟!

غزل که گونش روپالشت بود دست برد و گوشیشو روشن کرد و تو همون حال گفت نه ۵ دقیقه به ۱۲

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اوه عالی شد وگرنه میمردم از خسیسی!

باران-مگه چی شده؟!

هیچی نگفتم و به سرعت رفتم پایین سمت آشپز خونه.

سه تا لیوان آبجوش ریختم و آوردم بالا.

پودر نسکافه هاروهم آوردم و رفتم وسطشون نشستم.

با نیش باز گفتم-بفرمایید نسکافه.

غزل-آی آیسل چه مرگته؟ ی ابراز علاقه غیر مستقیم بهت کرده بدبخت وگرنه از کجا میدونست تو میزنه به سرت؟ آی خدا!

-امشب که شیر شیرم از خوشحالی میمیرم!

باران-باز بچه شدی؟ خجالت بکش ۲۷ سالته ها!

-زر نزن تو یکی...الان فقط خودمون سه تاییم کسیم نیستش که بگیم آبروم میره جلوش...حالام بیا کوفت کن الان وقتش میره.!

غزل بلند شد و گفت-وقت چی؟!

نیشمو باز کردم و در حالی که باناز مو مو میزاشتم پشت گوشم گفتم-این نسکافه روبابابزرگ خدابیامرز از سفری که قبل ها به آلمان داشته برام آورده.البته چندتا بسته پر بود و قال همشونو کندیم با آشنایان این شد که فقط سه تا موند.حالا این سه تاهم بشه ۲۶ فاسد میشن.آخه تا۲۵ تاریخ مصرف داشت!

الانم هنوز ۱۲ نشده که بریم تو ۲۶

هردو باهم داد زدن-آیـــــــــــسل!!

-مرگ

داد زدن-خفت می کنیم!

بلند شدن و منم دویدم سمت در اتاق و رفتم پایین.

تو حیاط که پام رسید...کلاه سوییشرت تنمو کردم سرم و دستامم کردم تو جیباش و منتظر موندم یا بیان پایین یا برن بکپن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آقا ی چند دقیقه گذشت نیومدن! عوضیا فقط خواستن من اون نسکافه های خوشمزه رو نخورم! الانم ۱۲ شد...ای تف.

میگم شانسم تفیه می گین آره!

رفتم تو خونه و رفتم طبقه بالا صدای پچ پچ می اومد از تو اتاق مهمون ها!

درم نیمه باز بود...از لای در دیدمشون...

غزل و باران همراهه شوهراشون پشت به در دور هم نشسته بودن و لیوان نسکافه هم دستشون بود.

انقدر حرصم گرفت که نگو...الهی کوفت بخورن!

بدون اینکه سروصدایی کنم از جلوی اتاق مامان و بابا گذشتم و رفتم تو اتاق کار بابا...تو کمد میزش کلید دوم اون اتاقو پیداکردم.رفتم و درو قفل کردم و برگشتم توی اتاقم.

-حالا بشینین بی حیا بازی دارین آبروتون جلو ننه بابام بره.بله گاهی اوقات باید بچه شد هم مانند من!

رو تخت ولو شدم و بافکر حس جدیدم بیهوش شدم.

شهروز:

دستی تو موهام کشیدم...یه جورایی از کارم راضی نیستم.

لعنتـــی!چرا بی مقدمه بوسیدمش الان در موردم چه فکری می کنه؟به هرحال الان دیگه روشد براش که دوستش دارم.

از روتخت بلند شدم و تصمیم گرفتم برم توی حیاط.

از جلوی اتاق شمیم که خواستم ردشم با شنیدن حرفی که شمیم زد خشکم زد سرجام!

شمیم-خاله بازم میگم و تکرار می کنم...من تو نگاه اول عاشقش شدم.

شهره-مطمئنی؟!اخه چه جوری تو ی نگاه عاشق کسی میشه آدم؟! حالا خوشت اومدن ی چیزی اما عشق نه.

شمیم-میدونم خاله باورش سخته...اما من دوستش دارم.عاشقشم.

شهره-اما خودت گفتی که سامان نامزد آیسلِ؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیم عاشق سامان شده؟!!از زور عصبانیت نتونستم خودمو کنترل کنم و رفتم توی اتاق.

داد زدم-جرات داری فقط ی بار...فقط ی بار دیگه این حرف اخرتو بزن شمیم...دندوناتو تو دهنت خورد می کنم! فهمیدی؟!

شمیم تیکی خورد و شروع کرد به هق هق کردن.

شهره-صداتو بیار پایین،چرا سرش داد میزنی دیگه؟!

-حق نداری از اون پسره ی بی شرف خوشت بیاد.آشغال تر از اون توی این دنیا وجود نداره.

شمیم-امـــــا..

-اما و درد.شمیم اون روی سگ منو بالا نیار.

همون موقع عمو حسین هم اومد توی اتاق

حسین-چه خبره نصفه شبی؟! چیشده شهروز خونه گذاشتی روی سرت؟!

-از شمیم بپرسین! رفته عاشق شده واسه من

شهره-چیه مگه؟ همه عاشق میشن!مثل خود تو!

هیچ از انتخابت خوشم نمیاد شهروز...

-هه! برام دیگه مهم نیست نظرت خاله جان،گفتی آیسل اومد طرفت یا کثافت کاری های غفار روشد دخالتی نداری توی انتخابم...

شمیم بلند شد و با چشمای گریون گفت-خودت چه طور عاشق میشی ها؟! منم دل دارم...منم عاشق شدم مثل تو

-اون آدمه تو عاشقش شدی؟! ها؟ آدمه؟!

شمیم-آره

-تو چه ساده ای...تو نگاه اول عاشق شدی! اون مردی که الان عاشقشی به آیسل نزدیک شده بود واسه اینکه به منافعش برسه...آیسلو بازیچه خودش کرده بود.

شمیم-دروغ...

-دِ لامصب کجاش دروغه؟! بیا برو از خود آیسل بپرس...

شمیم اون آددم نیست ی آشغاله...نمی خوام بهش نزدیک شی.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شمیم بهم نزدیک شد و جیغ زد-از همتون متنفرم...از تک تکتون...چشم ندارین ببینین دیگه تنها نیستم.من سامانو دوست دارم.

-چرت نگو شمیم.

باز جیغ زد-خفه شو....همیشه تنها بودم الانم تنها ترم کردین،منو ی آدم افسرده و ضعیف و بدبخت جلوه دادین.همه چیز رو از من پنهون می کنین...ازت تو متنفرم شهروز...

-اون ی آشغال چرا نمی فهمی؟؟

با سیلی که توی صورتم خورد صورتم چرخید سمت چپ.

دستشو سریع عقب کشید و با عجله رفت بیرون و عموم هم رفت دنبالش.

هه دست رو من بلند کرد؟ منی که جونمو فداش میکنم!

شهره-راحت شدی؟؟ آره؟! دق و دلیت رو سر این بدبخت خالی می کنی؟! چرا درکش نمیکنی؟! میدونی اگه بازم بهش شوک وارد شه چی میشه؟!

اومد روبه روم ایستاد و گفت-دورادور مراقبش باش اما بزار توحسش باشه...برای اولین بار دوست داشتنو میفهمه.

توهم برو به آیسلت برس...نمیخوام نرسیدن بهشو بندازی گردن من ولی اینو بدون من تا به اون چیزی که می خوام نرسم دست از سر این خونواده برنمیدارم.

باهمون تیشرت و گرمکن پام رفتم پایین و بی توجه به شمیم که هق هق میکرد سوار ماشین شدم و روندم سمت ساحل همیشگی...جایی که همیشه برای خالی کردن خودم میرفتم.

تمام حرصمو در ماشین خالی میکردم...ی لحظه احساس گرمای شدیدی کردم،شیشه ماشینو تا آخر دادم پایین...

باد سرد پاییزی که اومد توی فضای ماشین کمی آرومم کرد.

کنار ساحل ایستادم و سرمو گذاشتم روفرمون....

با شمیم چی کارکنم؟ دلش بشکنه بدجور ضربه می خوره!

سامان سگ صفت...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

باصدای موج های دریا سرمو از روفرمون برداشتم...

نگاهی به ساعتم انداختم ۹صبحو نشون میداد.خوبه خوابیدیم حالا!

درماشینو باز کردم و دست به جیب شلوارم رفتم نزدیک آب ایستادم.

این صدای امواج دریا که پر خشونت بود بهم آرامش خاصی میداد...ی حس جدید.

باز یاد خاله افتادم و حرفاش...اما نه! دیگه برام مهم نیست که چیکار میکنه،مهم انتقاممون ازغفار بود که خودش تصادف کرد و البته تصادف که نه قتل.هه تقصیر خودش بود،معلوم نبود باز با دم کدوم کله گنده ای بازی کرده بود که باعث از بین رفتن خودش شد.اما ی جای کار میلنگه...اونم خواسته خالس که به دنبالشه! چی میتونه باشه؟ ی جورایی اینطور که نشون میده درگیری بین خاله و علیه. اما آیسل گفت که باباش کاره ای نبوده و همه چی به زور غفار بود...خودمم باور ندارم اما اون صداقتی که تو ی چشم هاش بود منو وادار به باور کردن کرد.

نفسمو عمیق دادم بیرون و عقب گرد کردم و خواستم برم که ی سنگی نظرمو جلب کرد.

خم شدم و از میون آب و ماسه هاش برش داشتم.

رنگ عجیبی داشت...نه میشه گفت سورمه ایه و نه میشه گفت نیلی و بنفش،به هرحال رنگ خاصی داشت.

رو ماسه ها نشستم و سنگو گرفتم روبه روم.قشنگ بود.

آیسل:

خدایا دمت گرم به خاطر وجود این دریا....این دریا نبود که همه در آرامشو عشقو میبستن و میزاشتن روکوزه که.

باید ی جورایی خودمو جمع و جور کنم،درسته زمین هاهستن اما من باید به دامپزشکی هم برسم اینجوری که نمیشه.

گوشیم زنگ خورد،همونطور که قدم میزدم جواب دادم

باران-کجا رفتی سر صبحی؟!

-به توچه آه! مهمونی چی کار به کار صاب خونه داری؟!

باران-درد،نگرانت شدم!

یهو خندم گرفت و گفتم-کی کمکتون کرد از اون فلاکت بیاین بیرون؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جیغ زد-آشغال مـــــــــرض! آبرومون رفت جلو خاله فاطمه و عمو عباس.

-خب؟

باران-خب و زهر مار...صبح اومدن جلو در اتاق که بگن پاشین صبحونه...این غزل سگم جای اینکه خفه خون بگیره گفت توروخدا درو باز کنین ما گیر کردیم این تو!

سرخ شدم از خنده و گفتم-خب؟!

باران-هیچی دیگه اینام اومدن درو باز کردن...اصلا رومون نشد تو صورتشون نگاه کنیم.

-میگم شبو چه جوری گذروندین!؟

باران-ایشالا این شهروز تو رو به راه راست هدایت کنه...آقایون کف اتاق پهن شدن ماهم پهن تخت دونفره تو اتاق،باور کن از جالت من و غزل روتختی رو تا حلقوم آورده بودیم رومون!

-خجالت چرا؟! به هرحال این ی مقدمه چینی برای شب اول عروسیتون بود.

بازم جیغ زد و گفت-اون شهروز آدمت میکنه!

-اخم کردم و گفتم زر نزن توهم دیوونه.هی شهروز شهروز میکنه.

باران-مگه دوسش نداری؟! دیروزم دیدمتون که همو بوسیدید؟!

-چـــــــــی؟!

باران-نخود چی! غزل فضول منو کشوند پایین دم در ماهم فیض بردیم!حالا خوش گذشت؟ دیدی گفتم دوست داره؟

-من پدرتونو درمیارم!فضولا...

باران-چه خوششم اومده....ایشالا عاشق تر شین به پای هم

-درد...مرض...کوفت..حناق...! من دوستش ندارم

باران-دوسش داری انکار نکن

گوشیو قطع کرد.ای بمیری الهی خب!

آیسل بازم انکار؟! حداقل بگو ی حسی داری و نمیدونی چیه!

آیسل:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو انداختم پایین و به قدم زدنم ادامه دادم،عجب بدبختیه این دل آدم!کاش میشد خاموشش کنم...کاش بازم از شهروز متنفر میشدم،اونم از من متنفر میشد...ی حسی میگه اون منو دوست داره...ی حسی میگه وقتی که منو جلوی سامان بوسید واسه ظاهر سازی نبود بلکه از رو علاقه بود یا شایدم من اشتباه میکنم!

آه آیسل گندت بزنن دختر الهی...ی عقل درست و حسابیم نداری که این شوهر آیندت دلش به چی تو خوش باشه!؟

اگه شهروز باشه که...چی شهروز باشه؟حالا ما شهروزو درنظر میگیریم!بله باید همه گزینه های ازدواجم پرشن!

شهروز دیوونس مثله خودم کلا ثبات اخلاقی نداره مسخره...اما کل کل کردن باهاشو دوست دارم چون کم نمیاره.حزص دادنشو و اون نه من نه تو های گذشته رو دوست دارم....

لبخندی روی لبام نشست.

-لبخند که میزنی مهربون تر به نظر میرسی!

به طرف صاحب صدا چرخیدم...این؟ این اینجا چی کار میکنه؟!

با دیدن ماشین تازه دوهزاریم افتاد من ماشین به اون گندگی رو ندیدم چه برسه به خودش با این حواس پرتیم.

-لبخندتو ندیدم اما پوزخندات دل همه رو میرنجونه!

از رو ماسه ها بلند شد و گفت-چه جالب!

-بله جالبه

رو به آب ایستادم و اونم اومد کنارم...

شهروز-دیروز که اون اتفاق بینمون افتاد خواستم بگم فقط به خاطر...

حرفشو ادامه نداد و من روکردم بهش و گفتم-فقط به خاطر چی؟

شهروز-فقط به خاطر ظاهرسازی پیش سامان بود خواستم دست از سرت برداره.

حس کردم ی خلا تو قلبم ایجاد شد...هه فقط به خاطر ظاهر سازی؟!

شهروز-امیدوارم بد برداشت نکرده باشی

-نه چه بد برداشتی! بعدشم گیر دادن سامان به من به خودم مربوطه خودتو وسط نینداز!

نگاهی بهم انداخت و حرصی گفت-آره به من چه ربطی داره...اصلا به درک! هه بزار هی بچسبه بهت توهم همچین بدت نمیاد آدمای آشغال دورت وِل بچرخن اگرچه خودتم جلفی پس حرفی نمیمونه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این الان چی گفت؟!جلف؟

چرخیدم سمتش و هلش دادم و گفتم-حرف دهنتو بفهم از تو که بهترم خودخواه پر ادعا...

اخمی کرد و بهم نزدیک شد-ادعا؟! من کجا ادعام؟ بازم از توبهترم جلف خانوم.

-خالت جل...

پرید وسط حرفمو گفت-تو الان چه زری زدی ها؟!

-زرم زدی، خالت جل...

-دخترم چیشده؟!

سر هردومون هم زمان چرخید سمت صدای زنونه سمت راستمون....بیا تا ما می خوایم این شهروزو بچزونیم باید یکی پیداشه!

لبخند مصنوعی زدم و گفتم-چیزی نیست مادر جان.

اومد نزدیکمون و گفت-به فکر حنجرتونم باشید.

شهروزآروم گفت-اینکه حالیش نمیشه حتما باید داد زد سرش!

زنه خندید و گفت-اونو میتونم ببینم پسرم؟

شهروز-چی رو؟

زن-سنگ تو دستت رو ی لحظه میشه ببینم

سنگ؟!

شهروز دستشو دراز کرد سمت زن و ی سنگ گذاشت کف دستش...

زن خنید و گفت-چه خوش شانس!

شهروز-خوش شانس؟

زن-بله پسرم،این سنگ اسمش سنگ سُلی داده...پر از آرامش و احساسه...آدمای کمی میتونن این سنگای با ارزشو پیدا کنن.پس نتیجه میگیرم شانست خوبه.

شهروز-کنار ساحل بود.

زن-همون از شانس خوبته...اینو هر دوتون داشته باشید مطمئنن بهتون آرامش خاصی میده...می تونین ببرینش تراش کاری یکی از این آویز فروشا،براتون درستش میکنه.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سنگ قشنگی بود واقعا...ای خیر نبینی ازش شهروز چی میشد مال من بود؟!

شهروز-با شه چشم.

زن-امیدوارم دیگه سرهم داد و بیداد راه نندازید و این سنگم کار خودشو بکنه!

شهروز لبخندی زد و زن ازمون خداحافظی کرد.

شهروز-خب میگفتی؟!

این چه گیری داده؟!

-چیزی نمی فرمایید!

با حسرت زل زدم به سنگ توی دستش..

شهروز-چیه خوشت اومده ازش؟!

اخمی کردم و گفتم-نه همچین تحفه ایم نیسش.

ابروهاشو انداخت بالا و پشتشو کرد بهم و راه افتاد سمت ماشینش....

آیسل:

همونطور که میرفت گفت-میای یا برم

پسره ی خودخواه،انتر برقی خـــــر...بی شخصیت...

-خودم میرم لازم نکرده

گوشیم زنگ خورد،همونطور که از ساحل دور میشدم جواب دادم-جانم ننه؟!

مامان-باز شروع کردی تو دختر؟! خجالت بکش ۲۷ سالته

-وا خوبه زمان خودتون به ماماناتون می گفتین ننه!؟ یادت نیست؟!

مامان-باز شروع نکن دختـــــر!

-مامان خود....

جیغ کشید-آیسل؟؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جانـــــــم؟

مامان-زود بیا خونه،منو با این دوستات تنها گذاشتی...همش سراغتو میگیرن...اصلا کجا رفتی تو؟

اومدم هواخوری کنار دریا-

مامان-حالا که هواتو خوردی زود برگرد...

-باشه اومدم.

مامان-سریع

تا اومدم حرف بزنم قطع کرد،دِ بیا!دِ آخه مرض داشتی پاشدی اومدی هواخوری دختره ی خر؟!

حالا باران و غزل گفتن شهروز دوستت داره مگه ندیدی خودش انکار کرد حتی اون بوسه رو...

وایسابببینم اون بوسش تو شرکت دیگه چی بود؟ نه غلط کرده باید دلیل بیاره الکی نیستش که.

یکی زدم تو پیشونیم...معلوم نیست دوسش دارم،متنفرم ازش یا کلا بی حسم؟!!

باصدای بوق ماشینی برگشتم سمت عقب،اوه خودشه...چه عجب ینی می خواد سوارم کنه؟!

وای چقدر به فکرمه! آقا تو باید به زورم که شده عاشق من شی...خیلی حالیته ها

اومدم کنار ایستادم اونم کنارم وایستاد و عینک دودیشو زد روچشم هاش...

خب الان درو باز کنم؟ باز نکنم؟ نازکنم؟ ناز نکنم؟!

سوارشم ها؟!بار اول که ناز کردم بعدشم این همه راه اومدم! دستمو بردم سمت دستگیره ماشین که گفت-خوب شد رفتی کنار وگرنه زیرت میکردم.

گازشو گرفت و رفت،من موندم و ی سدت خشک شده سمت در ماشینی که حالا محو شد.

چی شد الان؟!

به خودم اومدم وی پامو محکم کوبوندم رو زمین...آدم بمیره اینجوری ضایع نشه.

ما روباش تازه می خواستیم ناز کنیم!

مثلا حتما باید از کنار من رد میشد؟! منکه میدونم باید مرضشو بریزه

برو بمیر آشغال خر بی لیاقت...لیاقتت همون نگاره،خاک تو سر من کنن که از تو خوشم میاد؟

چی خوشم میاد؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اگه عشق اینه،اگه زندگی اینه،یکی پاشه روش برینه!

شهروز:

ساعت مچیمو که به دستم بستم از آینه نگاهی به خودم انداختم و همزمانم خاله اومد توی اتاق،از تو آینه بهم نگاه کرد

شهره-میری شرکت؟

-آره...با اجاه

بارونیمو از رو تخت برداشتم و خواستم برم که دستشو گذاشت تخت سینم و مانعم شد.

شهره-کل دیشبو شمیم زار زد،من شاهد این اشک های پر سوزش بودم...درسته عشق غیر منطقیه اما شمیم دچارش شده.دچار عشق تو نگاه اول،چرا درکش نمیکنی؟توکه باید خوب درکش کنی

پوزخندی زدم و گفتم-هه عجب، من طوری حرف میزنم که دیوار میشنوه اما شماها نه،ی گوشتون دره و اون یکی دروازه

خودتون خوب میدونید سامان کیه و چه کاری درحق آیسل کرده پس...

وسط حرفم پرید و گفت-برای مدتی به وجود سامان نیازمندیم!شمیم حال روحی خوبی نداره...اگه بازم دست به خودکشی بزنه چی؟حالا خدا رحم کرد خودکشی نازگل رو فراموش کرده اگه بفهمه خودکشی تو مرگ مادرت دست داشته نابود میشه می فهمی؟من میدونم سامان چه جور آدمیه...اما برای مدتی بهتره نزدیک شمیم باشه

-پس سامان بازیچس؟

شهره-دقیقا

-پس فعلا از خیر علی میگذری دیگه!

پوزخندی زد و گفت-به خاک سیاه میشونمش! لایق مرگه!!

-مشکل شما با غفار بود ولی علی...

شهره-بین خودمون میمونه!

-امیدوارم کار بچگانه ای انجام ندی

شهره-تحریک که بشم از کاربچگانه هم گذشتم.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستاشو پس زدم و بی توجه بهش که منتظر جوابی از من بود تنهاش گذاشتم...

آیسل:

باران-آی واااای

غزل-عجب بیشعور ضایع کنیه

باران-فکن! ایسلو تو اون موقعیت میدیدیم وقتی که دستش خشک شده جلو در ماشین شوماخر!

یهو باکله رفتن تو زمین و شروع کردن به گاز زدن کف اتاق!

-هرهرهر....ای گور به گورشین،خدابگم ی مشت بچه عجوزه بندازه تو دامنتون

شالمو که مثل همیش لبنانی بستم از جلو آینه کنار رفتم.با پام یکی یه لگد نصیبشون کردم و از اتاق رفتم بیرون.

خاله فاطمه صدام زد و همونطور که پا به پای من از پله ها می اومد پایین گفت-دختر امروز کمی زودتر برگرد،سمن خانوم حالشون کمی بهتر شده و پیشنهاد داد برید خونه آیسان جان.

آیسل دختر بیای حتما سمن خانوم حالشون بدمیشه اگه نیای.

اصن حال آیسانو نداشتم و بی حوصله گفتم-باشه میام

در ماشینو باز کردم.باز صدام زد-آیسل

برگشتم سمتش و همونطور که تو ماشین مینشستم گفتم-د میام دیگه اه

تا نشستم تو ماشین حس کردم مانتوم خیس شد!دستمو ب سمت خیسی بردم و جلو صورتم گرفتم.اه اه اینکه تخم مرغه!

اصلا حواسم نبود و باهمون دست زدم تو پیشونیم!

-اه گندت بزنن اینا دیگه چرا اینجان؟!

خاله رسید بهم و گفت-دختر چرا صدات کردم جواب ندادی؟! بفرما حالا سرت اومد!عباس کار مهمی داشت خواست بره شهر منم گفتم چندتا تخم مرغ بدم ببره شهر بده به ی آشنامون،ماشینم نبود مجبوری خواست با ماشین تو بره دخترم که اینم روشن نشد!

-چه توضیح کاملی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاله اخمی کرد و گفت-تو چرا صدات میزنم جواب نمیدی؟ واه واه چهرشو نگاه کن تخم مرغی شده.آخ از دست تو دختر.

همون موقع توجم جلب دخترم دخترم گفتنای عمو حشمت شد.

با عجله خودشو رسوند تو حیاط و گفت-دخترم بیا که گوسفندام از دست رفتن!

با هول گفتم-وای عجله کنید بریم!

سوار ماشین شدم و باز به آیسل گفتنای خاله توجه نکردم و روهمون تخم مرغا باز نشستم!

-آه اینم روشن نمیشه که

خاله درو باز کرد و گفت-پیشنهاد میدم با این عجلت پیاده بری دختر ماشینت گفتم روشن نشد!

همراه عمو حشمت دویدیم سمت درحیاط...رو جاده که رسیدیم شروع کردم ب پاک کردن پیشونی تخم مرغیم.اه پشتمم که داغونه ولی ب جهنم بوخربگیرم ولی گوسفند مردم به فنا نره!

آیسل:

باصدای بوق ماشینی از دویدن ایستادیم،خود شوماخر بی نزاکتش بود.اومد و کنار من ایستاد و گفت-مشکلی پیش اومده؟

-مفتشی؟

اَبروشو انداخت بالا و گفت-فکرنمی کنم طرف صحبتم تو بوده باشی؟!

با سرش به پشتم اشاره کرد.اِ این که بغل من ایستاده بود! آدم بمیره ضایع نشه بقران!

حشمت-والا پسرم خواستم با آیسل بریم دامامو معاینه کنه

شهروز-معلومه عجله دارید میرسونمتون.

حشمت-نه زحم....

شهروز-بفرمایید عمو این چه حرفیه!

آه بمیر بابا عقب مونده چه لفظیم زر میزنه...نیمرخ چنگال!

آستینمو ی بار دیگه کشیدم رو صرتم که بوگند تخم مرغ میداد.با نشستمون شهروز راه افتاد.

بوگند حاصل از آغشته شدن تخم مرغ بر روی لباس بندس در کل فضای ماشین بوی گل های بهاری را به راه انداخته بود.! نسیمی که توسط پنجره شهروز در ماشین می وزید به من میگفت که بله همه میدونن اینو بو از توئه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پس راحت باش! ناگاه متوجه چهره درهم شهروز شدم گه نشان از تحمل کردن این بوی بهاری است!آه خدای من بلوتووووووووووووس!

ای سگ تو روح بدشانسی! ی بلوتوسیم نداریم که ما بشویم لُعبتش!

حالا همگی! لعبتی هزار اشالا!

گل آتیش روی لبهاته ،خوشگلی والله

عجب لبهائی داری والله

تو با اُون داغ لبات

سوزوندی دل ما را

لعبتی هزار ماشالاه!! حالا همه لعبتیا بریزن وسط! اصن بقیه غلط کردن لعبت باشن!

لعبت منو بلوتوسم شهروز!

چی شهرووووز؟!!

****

این منم؟! ی پیرهن سفید بلند تنم بود،مدلشم از بالا تا کمر تنگ بود و گشاد میشد گلای ریز گلبهی هم روش بود.موهامم خرمایی با رگه های طلایی بود.

جلوآینه ایستاده بودم با ی صورت ملیح با ی آرایش ملیح!

دستمو بردم سمت صورتم که نگاهم از آینه زوم شد رو همون سنگی که ی روزی من و شهروز درگیرش بودیم.حالا این گردنبند با پلاکی که از ی سنگ سورمه ای بود روگردن من خود نمایی میکرد!

****

-شما کار نداری؟ شرکت نداری؟

شیطون شد و گفت-میبینم که برات مهم شدم!!؟

چی؟ نه بفرما بیا توحلقم!

اخمی کردم و گفتم-از نماد کمبود محبتیه که داری! زده ب سرت

دستاشو کرد تو جیب شلوارش و گفت-توکه راست میگی و اصلا به من فکرنمیکنی!

-دقیقا!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرشو بهم نزدیک کرد و گفت-ولی بیشتریا فکرمی کنن!

منظورشو از بیشتریا نگرفتم.

بعد مکثی گفت-بوی تخم مرغ خیلی بهت میخوره همچین جذبه نیم مثقالیت میره بالا

بیشعوورر!!یکی با پا زدم تو ساق پاش و جلو تر از خودش به دنبال عمو حشمت راه افتادم.

توکل مدت معاینه گوسفندا زیر نگاهش تبخیر شدم...اصن پودرشدم! ی چیزی میگم ی چزی میشنوین،به جون خودم از اون نگاه های نافذ بود! همیناکه بعدش میان خواستگاری ادم!

ی جان خواستگاری! من میمیرم برا خواستگاری!

لعبتی هزار اشالا!

گل آتیش روی لبهاته ،خوشگلی والله

عجب لبهائی داری والله

تو با اُون داغ لبات

سوزوندی دل ما را

لعبتی هزار ماشالاه!!

نمیدونم چرا همش این شعره میپیچه توذهنم؟!!!

ازاونجا که بوی تخم مرغ مرا فراگرفته بود درنتیجه با ی تعارف شهروز خودمو انداختم تو ماشینش!

سرمو بردم پشت و بادیدن زردی صندلی ماشینش قرمز شدم از خنده!

عینک دودیشو زد و گفت-تلافی میشه خانوم جلف!

اوه چه خونسرد!!! نه بابا مثلا حرص منو دربیار با جلف گفتن! ای تِررررا!

-بی صبرانه منتظرم جناب ادعا!

هه خوردی؟! کارت بخوری.ایشالا باشه از این خوردنا به صرف شیرینی و شام سه زمانی...

آیسل:

گوشیم زنگ خورد،سامان بود...آه ولم کن تو یکی...

زیرلب زمزمه کردم-پسره ی آشغال

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-دست از سرت برنداشته؟

-نه

شهروز-کمک خواستی من هستم...

-اون کمکی که پای تو توش باشه رو نمیخوام.هه خودتون دست کمی از سامان نداری مخصوصا خالت!

پوزخندی زد و بدون نگاه کردن به من گفت-به خودت گرفتی!

-بی دلیل و بادلیل باشه هرکمکی رو به خودم میگیرم

شهروز-هه خوبه فقط مراقب باش!

-مراقبم بیشتر نسبت به سامان نه به این نزدیکی ها و رفتارای بی موردت!

شهروز-هوا ورت داشته،اینجور که نشون میدادی ساده نبودی!

-ساده؟ این کارای تو ربطی به سادگی نداره...من از این نزدیکیات متنفرم چرا منو میبوسی اصلا تو کی هستی که جرات میکنی بهم نزدیک شی! معلومه هوس بازی که این حرفارو میزاری پای سادگی!

شهروز-چرت نگو

-ها چیه ؟ خب بگو؟ دلیل این کارات چیه؟

شهروز-ی امتحان!

-بروبمیر ازت متنفرم هوس باز !

شهروز-نکه من عاشقتم خانوم دل گاراژی! روزی صدنفرو میبری تو دلت!

-هه هه ببین کی به من میگه دل گاراژی!از کجا معلوم نباشی؟

با دستاش محکم فرمونو فشرد و گفت-اینو بدون تنفرم از تو بیشتره!

-برا همن تنفره که منو میبوسی! دل باختی آره دل باختی! وقتی به کسی تنفر داری نزدیکش نمیشی!

ایول خوب گذاشتمش لای منگنه!!!

شهروز-چقدر ساده و بدبختی! گذشت اون زمونا که با ی دست دادن طرف سرخ و سفید میشد!

-من ساده و بدبخت نیستم این امثال توئه که سو استفاده میکنن از همه!

داد زد-من از کسی سو استفاده نکردم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منم داد زدم-پس چرا منو میبوسی!؟

روشو برگردوند سمتم که جوابمو بده اما همون موقع سگی پرید جلو ماششین داد زدم-شهروز

سریع فرمونو چرخوند که نزنه به سگه از روبه روهم ماشین می اومد و ماشینو به ناچار زد توخاکی که خوردیم به ی درخت و جیغ من پیچید تو ماشین.

آیسل:

چشامو باز کردم و دوباره بستم،دستمو بردم سمت کمربند و بازش کردم،حس میکردم الانکه نصف شم.

چشمهام کمی تار میدید، موقعیتو درک کردم و سریع چرخیدم سمت شهروز.با دیدنش نمیتونم چم شد! ته دلم خالی شد.

پیشونیش خونی بود و سرش روفرمون بود.متوجه شدم کمربندشو نبسته بود.

میترسیدم ...تو موقعیت های اینجوری قرار گرفته بودم و ترسی نداشتم اما حالا میترسیدم!

دود از جلوی ماشین بلند میشد و این منو بیشتر وحشت زده میکرد.

درماشینو باز کردم که هم زمان شد با پیچیدن دردی تو گردنم.

توجهی به دردم نکردم و دویدم سمت شهروز...درماشینو باز کردم و اول از همه از رو فرمول بلندش کردم و سرشو تکیه دادم به پشتی صندلی.

پیشونینش پر از خورده های شیشه بود...صداش زدم اما جواب نداد...

تکونش دادم اما جوابی بهم نداد...

دستام یخ کرد از اینکه نکنه بلایی سرش اومده باشه..چرا برام مهمه؟ دوسش دارم؟ نه من ...انکار بسه!

من میبینمش میخوام خفش کنم چن حرصم میده

منو گاهی میخندونه چون مثله خودمه

منو میشکنه تا محکم باشم!!

منم کنارشم برخلاف میلم همیشه کنارشم چون چون...

-دوسش دارم!

قطره اشک سمجی پاشو گذاشت تو صورتم...با صدای لرزونی گفتم-هی دیوونه...هوی بلند شو دیگه! ببین من جواب بوسه هاتو پیداکردم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بادستم شونشو تکون دادم و گفتم-چشماتو باز کن باز شیطون شو...بازم منو ضایع کن،ولی چشاتو بازکن.

با دلخوری گفتم-هی مردی؟؟شهروز؟

همنجا جلو در ماشین نشستم و گردنمو گرفتم...نمیدونستم چیکارکنم،مخم قفل کرده بود.

-حالا چی کارکنم؟

-طنگ بزن...ب اورژانس دیگه!

-وای آره!

سریع بلندشدم دست بردم گوشی شهروزو برداشتم و شروع کردم به گرفتن شمارهه

چی وایستا ببینم!گوشی به دست زل زدم بهش که نیشش تا بنا گوش بازبود.

ناخوداگاه لبخندی زدم،ی لحظه بغض کردم و بس...همین که باز شیطون روبه رومه بسمه.

****

پرستار-شما حالتون خوبه دکتر گفتن ی ضرب دیدین ی پماد براتون نوشتن و چیز مهمی نیست.

-ممنون

دوباره خیره شدم به ستاره که مشغول درآوردن خورده شیشه های تو پیشونی و کمی صورت شهروز بود.

رفتم قبل تر...وقتی که گوشی شهروز دستم بود و منتظر اورژانس بودیم.

تماس های از دست رفته زیادی از طرف شمیم داشت...و همینطور ی پیام.

رفتم تو پیام هاش، نظرم عوض شد و خواستم بیام بیرون اما با دیدن اسمم تو اول پیامش کنجکاویم بیشتر شد.

پیامو بازکردم و خوندمش.

(داداش حواست به آیسل باشه. نزار ازت دوربمونه،شاید تو کنارش باشی بشه ازش محافظت کنی...نمیدونم خاله چش شده)

شهروز:

ستاره-تموم شد...خدا بهتون رحم کرد اتفاق جدی براتون نیوفتاده...درضمن

سرشو کمی بهم نزدیک کرد و گفت-هوای آیسلم داشته باشید خیلی بهتون توجه داشت!

لبخندی رو لبام ظاهرشد و گفتم-حواسم بهش هست بعد اعتراف!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشاش گرد شد و جوری رفتار کرد که به چشم آیسل انگاری هنوز از کارش باقی مونده.

ستاره-چه اعترافی؟؟

نیشم بیشتر باز شد و باچشم به آیسل اشاره کردم و گفتم-بعد تصادف حالم زیاد خوب نبود یعنی بیهوش نشده بودم فقط حس سنگی داشتم و نمی تونستم چشامو باز نگه دارم!آیسل که متوجهم شد خواستم به خودم بیام و ی هرکتی کنم اما...

اونم لبخندی زد و گفت-به حرف اومدو شماهم از خدا خواسته خودتونو زدید به بیهوشی دیگه آره!؟؟

-دقیقا!!

ستاره-خب خودش میدونه شما شنیدین حرفاشو؟

-نمیدونم

ستاره-ولی بالاخره نوبت خودتونم میرسه! اصلا همون بار اول که دیدمتون گفتن این آخرش اعتراف بازی میشه!

آیسل-تموم نشد؟!

ستاره سیخ ایستاد و گفت-چرا..چرا تموم شد آیسلی صورتشم ضدعفونی کردم تموم.

آیسل از روصندلی بلند شد و اومد سمتم-پس میتونیم بریم.

نگاهی بهش انداختم،تو خودش بود ی جورایی و سرد بود.

بعد خداحافظی باستاره و جویا شدن حال کیارش ی آژانس گرفتیم و رفتیم سمت خونه.

بالاخره حرف زد-چرا باید حواست به من باشه؟!

-منظورت چیه؟

آیسل-واضحه ،چرا باید مراقب من باشی که خالت دور از من باشه؟!

پس پیامو خونده چه پیش فعال!

-نباید میخوندیش

آیسل-مربوط که باشه خونده میشه حالا چرا؟ باز چه نقشه ای توی سر خالته یا شایدم توسر کل نیکزادا؟!

آیسل-نمی خوای جواب بدی؟!

-خالم ی مشکل قدیمی با پدرت داره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-چی؟؟ مگه همه چی گردن بابا بزرگم نبود؟!

-ظاهرا چیزی بینشونه که ما خبری نداریم...

یاد حرف خالم افتادم:تحریک که بشم از کارای بچگانه هم میگذرم

چه زود کارش رسید به کارای بچگانه! خیلی غیرقابل پیشبینی!

-که خالم مجبور شده دست به تحریک کردن بابات بزنه از طریق تو

خندید و گفت-باورم نمیشه شماها چه جور آدمایی هستید! اصلا آدم نیستید.!!هه تحریک؟!

-درستش میکنم

آیسل-هه چیشد؟ الان ازت ممنون باشم؟! توشدی آدم خوبه؟ چه جالبه جریان

-میشه بس کنی! من در حال حاضر دیگه مشکلی باشماها ندارم

زیر لب با خودش گفت-اگه بهفمی که چه خبره تو گذشتت مشکلم میاد روش!

-تو چی میدونی از گذشته من؟!

روشو کرد سمت پنجره و گفت-هیچی،خوبه خودت برام روشن کردی!

-تو ی چیزی میدونی که رو نمیکنی؟! منو باش که خواستم آسیبی بهت نرسه و خودم داغون شدم!

با این حرف آخرم براق شد تو چشم هام و گفتی-یعنی...

-آره چاره دیگه ای نداشتم و میدونستم با هیچ بهونه ای پیشم نمیمونی اینم موقعیت خوبی بود برام.وگرنه خالم تو خطر می افتاد با ندونم کاریاش!

هنوزم سرباز میزنم از اعتراف! چه غرور مسخره ای! منی که میخوام داشته باشمش پس این مسخره بازیا چیه؟! این غرور چیه؟ شایدم از این میترسم با نزدیک بودنم کنارش ،خاله بهش صدمه بزنه! آه خاله واقعا آه!!

میدونم که ی چیزی میدونه پس به موقعش باید باهام حرف بزنه...

هردو پیاده شدیم و جلو در خونشون قبل اینکه بر روبهم گفت-فقط خونوادت برات مهمن! حتی کارای کثیفشون! اما دیگران نه!

پشتشو کرد بهم رفت،زیر لب گفتم-اما تو چرا مهمی؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آسیه:

چشم هاشو روهم فشرد...بهترین کار بود برای دوری از بی توجهی های مادرش...از همون دوره نوجوانی حسرت این توجه هارو داشت...حسود نبود فقط دلش کوچیک بود،دلی که در ظاهر پر غرور و سنگ بود اما از درون پرمهر و مرحمت بود.

دستی به پیشانیش کشید و از رو مبل بلند شد،با معذرت خواهی روبه جمعی که چه غریبه و چه آشنا در آن گرم گرفته بودن روبه اتاق های خونه خواهرِش رفت.

با رفتنش غیبت ها اوج گرفت،بی خبر از آن بودن که کسی که پشت سرش حرف میزدن خودش رو پنهان کرده و گوش میداد!

مرضیه-وای سمن خانوم این آیسلتون ی بار نشد سالم ببینیمش همیشه خدا داغون ی طرف صورتش!

سمن حرص خورد از این حرف...هرچی بود او آیسلِش بود.دختری که ۲۵ سال زحمت کشیده بود برای بزرگ کردنش...دختری بود که دوسال اول زندگیش رو سمن براش رقم نزده بود بلکه سال های بعدش رو برای آیسل رقم زد!

مرضیه باز به حرف آمد-ولی خدا این آیسان جان رو حفظ کنه...ماشالا بزنم به تخته کدبانوییه برای خودش!درست برعکس آیسل! چرا آیسل پیشونیش ضرب دیده؟!

آیسل با خودش زمزمه کرد-دِ بزنم فکتو...

چنگی به موهاش زد و انداختشون زیر شال طوسی رنگش.

سمن-ی اتفاق جزئی بود خدا به خیر گذروند دخترم خوبه .

مرضیه با حالت چندشی روبه سمن گفت-سمن خانوم مادربزرگ نشدید ؟!

ناخودآگاه چشمای میشی رنگ دوخته شد به بنیامین زل زده به زمین.اون رودرک میکرد! میدونست که خواهرِش آیسان بد اخلاقی داره...میدونست که تحملش سخته! اما با این حال هنوزم بی خبر بود از پدر بودنش! آیسان چی کار میکرد؟! به چی فکر میکرد که حرفی از باردار بودنش نمیزد!

دست از فال گوش وایستادن برداشت و راهی یکی از اتاق ها شد.

روتخت نشسته بود و زانو هاشو به بغل کشیده بود...

خوشحال بود از اینکه حس جدیدی رو تجربه کرد همون اول زندگیش،حس مادر بودن شیرین بود اما الانم براش شیرین بود؟

حالا که وضع زندگیش عجیب بد بود...سرد و بی روح.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این روزها حتی بنیامین نگاهی هم حوالش نمیکنه!

این روزا کار شده فقط سلام و بس حتی بی خداحافظی!

کارِش شده آشپزی و زل زدن به در و دیوار و وانمود کردن به داشتن ی زندگی عالی!

هیچ وقت خودِش رو مقصر ندونست و نمی خواد که مقصر بدونه!

آیسان بود و خودخواهی هاش! محال بود که ننگ مقصری رو رویپیشانیش بچسبونه!

حاضر بود به از هم پاشیدن زندگیش که همش هم مربوط به اخلاقِش بود اما مقصر نباشه و باور نکنه!

شخصیت خودش روداشت و بنیامین باید این رو قبول میکرد چون اون آیسان بود! آیسانِ علی! آیسانی که زیر بار تهمت و زور نمی رفت...باید میرفت،نه زیر بار مقصر بودن بلکه باید میرفت! دورمیشد از خونوادش و بنیامینی که این روز ها سرد بود.

چشم های هم رنگ مادرش اشکی شد.چشمهایی که رنگش تفاوت زیادی با کسی که پنهاهی پشت در ایستاده بود و نگاهِش میکرد.

چشم هایی که مالک واقعیش رو فقط آیسان و علی میدونستند نه شخص دیگه ای!

با قرار گرفتن کسی جلوش نگاهشو داد بالا-نمی خوای به بنیامین چیزی بگی؟!

آیسان-نه این زندگی منه و نمی خوام توهم...

آیسل-باشه هرجور راحتی!

ته دلش لرزید از این سردی و جواب کوتاه! اما فقط کمی لرزید!

به هرحال برایش مهم نبود.از اون روز که فهمید دیگر آیسل برایش آیسل نبود! دختری بود با چشم های میشی ولی آیسل نبود!

دختری که جزئی از ش ها بود! جزئی از آدم هایی که اسم هاشون با ش شروع میشد و آیسان میدونست اسم واقعی این دختر رو...

شیدا!!!

آسیه:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قهوه تلخش رو مزه مزه کرد...حس میکرد خودش هم مثل این قهوه تلخه!

حس میکرد؟! نه حس نمیکرد بلکه ذهنش پرکشیده بود به آخرین مکالمش با علی...

علی بهش گفته بود که تلخه! مثل ی قهوه سیاه و تلخ...که وجودش تو این دنیا باعث تلخی میشه!

علی بدحرفی زد! شهره زنی نبود که ساده از هرچیزی بگذره حتی حرف های خاله زنکی!

کافی بود میشنید حرفی زو اونم به ضد خودش! براش مهم نبود که مشکلی براش پیش میاد یا نه و فقط خالی کردن حرصش بود که مالک مغزش بود همیشه!

و این حرف علی هرچند هم که ساده و مهم نبود براش گرون تموم شده بود.

شهره بود و اخلاق خاصش! زنی بود خودخواه و نابودگر! اما درکنارشون مادری بود گاهی دلسوز برای شهروز و شمیمی که نسبتی باهاش نداشتن!

جواب این حرف مسخره علی روداده بود! اونم با آسیب رسوندن به عزیز دردونه علی آیسل!

اما باعث ضربه خوردن به شهروزش شد! شهروزی که این روزا براش مهم شده بود.

به عکس هایی که روی میز کارش بود خیره شد...

اولین عکس غفار بود،پوزخندی زد و با ماژیک قرمزِ کنار دستِش روش ضرب دری کشید.

به خواستش نرسیده بود! مرگ غفار براش فرقی نداشت!شهره به دنبال پول بود...

به دنبال سهمی بود که تو گذشته ها باید از غفار میگرفت اما نگرفت!درواقع خواست بگیره اما غفار نداد...و حالاهم که غفار مرده و می موند علی و همسر مهربونش! سمن!

عکس سمن رو برداشت و به اون خیره شد...زیبایی چشم گیری نداشت جز رنگ چشم هاش.

درمقایسه با خودِش هیچ بود این سمن دلسوز! این زن نجیب و بی خبر...این زن ساده که فقط به دنبال مهر و محبتی از سمت همسرشه! به دنبال گذشته نیست! به دنبال خیانت علی نیست! به دنبال آیندس با دختراش!

خنده ای کرد و بازهم از قهوه تلخِش چشید.

وقت علی روبه تمومی بود! باید بهش میگفت که عزیز درونش کجاست این همه سال!

شهره بی دلیل برنگشته بود که فقط اجازه بده شهروز انتقام مادرِش رو بگیره...اومده بود که سهمش رو از برملا نکرده گل ناز پیش سمن بگیره که غفار هم پَرشد!

پس میموند به خاک سیاه نشوندن علی که ترکش کرد و پیداکردن عزیز دُردونش!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بیچاره سمن! که بی خبر بود از خیانت پدرش به مادرش و خیانت همسرش به خودش!

عکس های آیسان و آسیه رو از میون اون جمع برداشت و درکشوی میزش گذاشت.

آیسان مهم نبود و آسیه هم که دختر کوچکی بود!

باز به عکس های باقی مونده خیره شد.

علی،سمن و آیسل!

آیسل مهره اصلی بود به عنوان نقطه ضعف علی!دورادور متوجه علاقه زیاد علی به آیسل بود و چی از این بهتر! آیسل بهترین نقطه ضعف بود!

دلش به حال شهروز سوخت!قهوه را کنار گذاشت و به صندلی تکیه داد.

به هرحال خودِش قبل ها عاشق شده بود...زندگی علی رو نابود میکرد و شهروز رو به آیسل میرسوند اما حالا نه!

آسیه:

احساس میکرد دختر عزیزش پکره،حالش بد جور درهمه اما دم نزد!

با مهربانی پیشونی دختر ارشدشو بوسید و باشنیدن خداحافظ سرد دومادش از خونه زدن بیرون.

شاید اون خداحافظ انقدر یخ نبود اما چرا حس میکرد که بدتر از یخه!

باشنیدن صدای سمن از فکر بیرون اومد-علی؟؟!

علی-بله؟

سمن-تو فکری؟!

علی-چیزی نیست

سمن-مشکلی برای زمین ها پیش اومده؟

با کلافه گی گفت-سمن بس کن

سمن ناراحت شد از این همه کلافه بودن همسرش اما بیشتر ندونستن این تو فکر رفتناش عذابش میداد و بس.

کتی روکه غفار بهش هدیه داده بودو درآورد و رو یز کارش پرت کرد.

روصندلی اتاق کارش نشست و دست هاشو قلاب کرد.

دوباره همه چیز عین خوره افتادن به جون مغزش!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اون از سردی بنیامین و ناراحتی آیسان ،کع مطمئن بود ی مشکلی بینشون هست.

ترس از دست دادن سمن !ترس از دست دادنشو داشت؟ یا نه؟

علی مرد عشق نبود! مرد علاقه نبود...

اما ترس ز دست دادن سمن فقط یک چیز بود! از دست دادن شرکت و زمین ها!

اما همه اینها به کنار،از اخطار های شهره خسته شده بود.

از اینکه پا پیچ شده بود که دخترش رو پیداکنه...

اون مادر نیست!اصلا آدم نیست! اگه دخترش براش مهم بود میموند و نمی رفت تهران! اگرچه خودش هم تو رفتن شهره نقش داشت!

شهره دنبال انتقامه و اینو خوب میدونست.

شهره اومده بود تا انتقام بگیره ازش و زندگیشو نابود کنه وگرنه دخترش براش مهم نبود!

دختری که سمن اونو روزی از سر دلسوزی به فرزندی قبول کرد!

سمنی که نمیدونست شوهرش پدر این بچست و شهره مادرش!

باید رکاری میکرد تا شهره دست از پافشاریش برداره.

از ی طرف هم برای شهروز افسوس میخورد،شهروزی که نمیدونست شههره اصلا خالش نیست و گرفتن انتقام گل ناز براش مهم نیست!اگرچه با مرگ غفار ی جورایی دل شهروز زخم خورده آروم گرفت...با به یاد آوردن مرگ غفار یک لحظه همه چیز رو فراموش کرد و خنده رو لبهاش اومد.

آیسل:

شال بافتمو بیشتر به خودم چسبوندم و با پاهام تابو به حرکت درآوردم.

هوای پاییز هم روبه سردی بیشتری میرفت و زندگی ماهم این سردیو بیشتر از همیشه حس میکرد...دور میشدیم،بی تفاوت میشدیم،تودار میشدیم...

بابا این روزها خیلی توفکره و به شدت کلافس.

مامان بی تفاوت و تودار شده و حتی متوجه نااحتی دختر عزیزش آیسان نبود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسانی که این روزا بین دوراهی بزرگیه!

بنیامین فهمید که آیسان حاملست و با داد و فریاد به آیسان فهموند حق سقط رو نداره و باید بسازه! باید بچه هارو به دنیا بیاره و یا بمونه یا بره!

این برای ایسان غیر ممکنه! آیسان و لجبازیاش...اصلا تحمل هیچی رو نداره و حس میکنه حسش رو نسبت به بنیامین از دست داد!

از همه اینها بگذریم باز مثله همیشه پامون باز میشه به خونه نیکزادا.

تو این ۲۷ سالی که عمر کردم فکر نمیکنم انقدر مهم شده باشم! انقدر مهم شد باشم که شهره برای انتقام گرفتن از بابا بخواد منو واسطه قرار بده و با تهدید کردن من بتونه بابا مو متوجه خودش کنه.

واقعا هنوز هم این خصومت بین شهره و بابا رو نمیدونم.شاید اگه تلاشی براش میکردم میفهمیدم واما شهروز!

شهروز هم شده سپر من و شمیم هم شده آمار گیر من!

چرا شده سپر من دربرابر خالش!؟ نه اشتباه شد خالش نه!

شده سپر من در برابر ی ماری که فکرمیکنه یکی از عزیزانشه.

شاید چون فکر میکنه خالشه و نمیخواد کار بچگانه ای بکنه و خودشو به خطر بندازه!

شهروز نباید این کارو بکنه! نباید خودشو از بین ببره به خاطر ی زن مار صفت! زنی که بویی از انسانیت نبرده.

اگه من همه چیز روبهش میگفتم...اگه من بهش میگفتم پسرخاله ناتنیمونه شاید میومد پشت ما و شهره رو از بین میبرد.اما نمی خوام چیزی بگم به خاطر مامان.به خاطر زنی که تازه الش خوب شده و نباید چیزی از گند کاری باباش بدونه اگرچه اونی که حالا زیر خاکه اصلا بابا نیست!

باد سردی اومد و باعث شد خود به خود وایسم.

حس کردم یکی منو نگاه میکنه...حسمم که همیشه درسته و من میدونم اون کیه.

آقای شهروز نیکزاد!!

فاصلمونه زیاد بود و نه کم و باز با این حال میشد رنگ نگاه همیشه شیطونش رو دید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شده کارمون ! کار نه شایدم تصادفی! تصادفی که من هرشب توی تراسم و اونم روتاب...

نگاهشو ازم گرفت و رفت سمت در ویلا.

تاکی باید اینجوری باشه...تاکی باید بهش نگم چه حسی بهش دارم.

واقعا چرا؟!

من شهروزم...هرچیزی رو به دست میارم اما تواین مورد عشق عمرا بتونم به دستش بیارم.

اصلا به جهنم! به جهنم که حس اون تنفره یا اصلا بی حسه! مهم حس منه که اونم مشخص چیه!

رفت تو آشپزخونه و ی لیوان آب برداشتم و خواستم برم سمت اتاقم که نگام افتاد به شمیم.در اتاقش باز بود وروتآختی هم از روش کنار رفته بود.

به اتاقش رفتم و روتختی رو روش انداختم...این عشق سامانم کاردستش میده آخه بگو آدم قحط بود!

روتختم دراز کشیدم و سریع چشم هام سنگین شد.

****

عینک دودیمو از روچشم هام برداشتم و به دریای آبی روبه روم خیره شدم.

رنگ آبیش از هر روز و هرزمان و هر حظه ای بیشتربود.

لبخندی رو لبام هک شد.دستمو بردم سمت گردنم و بند چرم باریکشو لمس کردم تا رسیدم بهش.

دایره سنگی که واقعا هم آرامش میداد بهم...آرامشی که این سنگ و اون دوتا فرشته به من بخشیده بودن.

آرامشی که بعد ی عالمه پستی و بلندی بالاخره به دست اومد.

میگن هیچ چیزی تو دنیا همیشگی نیست! شاید این آرامشم همیشگی نباشه اما همه تلاشمو میکنیم که نه من سنگدل و مغرور باشم نه تو بی تفاوت و مغرور باشی.

نه من نه تو

****

بنیامین-کجا میری؟

-ول چرخی و ی سریم میرم شرکت.

آیسان-با این جمعه ای شرکت کجابود شهروز؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-حالا

آیسان-نمیای تو؟ برنامه داریما

-برنامه؟

آیسان-آره تو بیا همه هستن...خیلی وقته اصلا نیومدی خونه بابا اینا

-من که نسبتی ن...

بنیامین-بس کن پسر،بیا

کنجکاو بودم بدونم چه برنامه ای دارن اینا...

ماشینو جلو در علی اینا پارک کردم و سه تایی رفتیم تو حیاط.

شهروز:

گوشی به دست رفتم تو حیاط داشتم پیام هایی که از شرکت برام اومده بود رو چک میکردم که متوجه سرو صدا اطراف شدم.سرمو بلندکردم....دهنم قد ی مانیتور بازشد.

این همه زن و دختر ؟؟اینجا چه خبره؟؟!!

فکرمو به زبون آوردم-این همه زن و دختر؟ اینجا چه خبره؟؟!!

همون موقع آسیه اومد پیشمون و جوابمو داد-اینجا جشن داریم...جشنه شب چله!

اسمش برام آشنا اومد اما درست یادم نبود چی بود خود جشن-خب چیه؟!

دستشو زد به کمر و گفت-اولش اینجا وای نیسا داداش شهروز دومَن خانوما اینجا بیشتریا چشم چرونن سومن این جشن برا ی اول دی ماهه همه زنا جمع میشن جشن میگیرن،مامان نمی خواست برگذار کنه به خاطر فوت بابا بزرگ اما با لجبازی من وآیسل قبول کرد.چهارمن شما چرا یادت نیست این جشنو مگه بچه اینجا نبودی؟!!

تا خواستم جوابشو بدم آیسان پرید تو حرفم-آسیه اطلاعات و آمارو همه رو زدی رو دایره برو نون ساجیتو بپز فضول خانوم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندم گرفت اما آسیه هم گوش داد و بی حرف رفت....بعد گذشتن از بین اون زن و دخترای لباس محلی پوش رفتیم پیش فاطمه خانوم.بقیه هم دورش جمع بودن ...

آسیه-ببینین عجب نون ساجی برراتون میندازم رو ساج

آیسل-آسیه خواهش انقدر اعتماد به برزج به خودت نده خمیرتو درست کن بنداز رو ساج برو دیگه.

آسیه-آها برم که نوبت دمه بختا برسه؟!!!

از این حرف آسیه داشتم منفجر میشدم و مجبوری رومو برگردوندم و پشت بهشون شروع کردم به ریز خندیدن.این یعنی اینکه آیسل هول شوهره!!

باصدای اِهمی خودمو به زور جمع کردم.

آیسل-نه چرا پشت به جمع؟! بالاخره شماهم ازتون سنی گذشته باید جزو دم بختا باشین؟!

نگو که بی هوا اومدی سمت نون ساجیا؟!

این داشت چی میگفت دقیقا؟! کل کل بازه پروا!

-من اصلا نمیدونم نون ساجی چیه و چ رسمی داره. البته یه چیزایی یادم هست اما نه زیاد.

آیسل-رسمش اینه هرکی ی خمیرو به شکل نون درمیاره و با سفره میندازه رو ساج الان ملتفت شدی؟

-بله بله

روبه اون جمع چندنفره دختر گفت-خب دیگه آقای نیکزادم دم بخته باید یه تست بزنه دیگه! به هرحال این همه دختر جوون و دم بخت ریخته تو حیاط!

با این حرفش بی شک تموم دخترای جمع غش کردن ی جورایی!

اما منم که بلد نبودم از این کارا!

-من تو کارای زنونه دخالتی ندارم

آسیل-بابا و عمو عباس و مردای دیگه ایم امتحان کردن نه دوستان؟!

همه گفتن-بلههههه

-ی زنگ به شمیم بزنم اونم بیاد بنده خدا خوا....

-من اینجام

برگشتم پشتمو دیدم.شمیم نزدیک به من بود و با چندتا از دخترا ی چیزی میخورد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عجب گیری کردیما!

متوجه لبخند کج و کوله آیسل شدم.لامصب نیشم که نیست دم به دقیقه کش میاد ی وقت در نره.

مجبوری رفتم جلو و آبی به دستم زدم.ی خمیر برداشتم و با هزار جور بدبختی پهنش کردم و با کمک های زیرزیرکی فاطمه خانوم خمیرو پهن کردم رو سفره و تا اومدم سفره رو بندازم رو ساج خمیر شُل و وِل افتاد رو ساج.

با صدای آفرین جمع لبخند مغرور همیشگیم اومد رو لبام.

ایسل بی توجه به من اومد و اونم مثل من همین کارارو کرد اما خمیرش از رو سفره افتاد و پخش زمین شد.پوزخندی بهش زدم اما صورتش بی تفاوت بود حتما ی چیزی توی سرشه!

شهروز:

با بنیامین خواستیم بریم ی سمت دیگه که باز آیسل مانعم شد.

آیسل-اِ کجا؟!قسمت اصلی مونده ها؟!

با تعجب زل زدم بهش و منتظر موندم.همه نون هایی که درست شده بودن رو گذاشت توی سبد چوبی و نون منو که آخرین دونه از نونا بود تو دستاش گرفت و پشت نونو نشون داد.

آیسل-خب خانومای خوشگل دم بخت!

ی نگاهی گذرا به جمع چندتایی دخترا انداختم.یکی از یکی آسفالت تر! یکیشون که دیگه اصلا چیزی نگی بهتره! عینکی بود و صورتشم پرمو! همشم لبخندای احمقانه میزد به من!

پشت نونو نشون داد و گفت-سوختگی پشتش نشون از وجود ی زن خوشبخت که تو این جمع وجود داره! اینو خاله فاطمه خودش به من گفت که نشون سوختگی در این حدا ی حرفایی پشتش هست!خب حالا هم طبق معمول سال های دیگه شروع میکنیم به پیدا کردن این زن خوشبخت!

نون منم گذاشت تو سبد و با دستش چند باری تکون داد کل نون های توی سبد رو.

بعد روبه هر دختری می ایستاد و هر دخترم ی نون از تو سبد برمیداشت.

تا رسید به همون دختر احمقه صدای خنده آیسلُ غر زدنای دخترا رفت رو هوا!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودشم آخرین نون رو برداشت و چرخید سمت من و گفت-خب خانوم خوشبخت امروزم پیدا شد.

دست همون دختر احمقه رو گرفت و روبه روی من ایستاد.نونو از دستشگرفت و گفت اینم از نونت که دست این خانوم خوشگلس! خوشبخت بشین.رسمه که حتما بله روبده عروس نه!؟

صدای معترض یکی پرید وسط حرفاش-ولی این نون اون نونی نیست که شهروز درست کرد!

همهمه ای شده بود تماشایی! منم که انگاری عروسم دنبال دوماد مدنظرمم! یکی نیست بگه عروس پاش خسته شد ی صندلی بیارین والا!

این فکرچرتمو پس زدم و منتظر موندم همون دختره که معترض بود گفت-ظاهر نون اصلی دست صاحب جَمعه!

نگاه آیسل پر تعجب شد! با تردید به نونای تو دستش نگاه کرد.

همون دختره اومد جلو و گفت-ایناها! اون نونی که دست نسترن بود سوختگیش بیشتر اما واسه تو همونه. ببین تازه ترکم دار رو مال تو!

آیسل ماتش برده بود.این دختره عجب دقتی داشتا.

تا الان که به قیافش نگاهی نکرده بودم.نگاهمو دوختم به دختره! این که دیگه آخرشه!

ی تریپ داشت اونم چه تیپی!مانتو توپ توپی قرمز و سفید،شال نارنجی و سبز،شلوار پارچه ایه زرد و شالشم روهوابود و ی گنبد رو کلش!

دندوناشم سیم کشی بود و ی باد به زنم دستش بود تو این هوای کمی پر سوز دی !!

همه شروع کردن به تایید کردن حرف دختره.منم دست از دید زدن برداشتم و به آیسل که با ناباوری زل زده بود به نون تو دستش نگاه کردم.

بیا اصلا من حرفم نزنم بازم شانس میاد میگه مابه درد هم میخوریم!

بنیامین کنار گوشم گفت-ظاهرا تیرش به خود سنگِ مغرور ما خورده!! من دیدم اون نونو میداد دست اون دختره ولی طرفم اشتباهی گرفت منظورشو و اون یکی رو برداشت!

ولی من که تو کف این دختر تریپ املیم! عجیب تیزه ها حتی ترکاشم میدونست اگرچه ی ساعت زل زده بود به کارت و نونت!

همون دختر امله یهو جیغ زد-مهری بیا یه عروسی افتادیم!

آیسل معترض گفت-چه عروسی؟!! این حرفا چیه خانوم!

دختره-خودت گفتی که باید به رسم عمل شه پس جا نزن!مهرررری بیا!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه رفتن کنار و مهری خانوم نه شرمنده مهری آقا هم اومد!

مهری-چیشده بلوط؟!

بلوط-مهری ی عروسی افتادیم همسری!

و شروع کرد به دست زدن.نه به اون دقتش نه به این روانی بازیاش!

آیسل بی حرف زل زده بود به من.حتما منتظره من چیزی بگم جمع شه این مسخره بازیا ولی کور خونده خودش این بازی رو شروع کرد!

همون موقع یکی گفت-شهروز خودش نامزد داره نیازی به آیسل خانوم نیست.

نگارم که اومد و قشنگ مجلس شوکی شد...حالا همگی یک صدا من آیسلو می خوام یالا...

من آیسلو....استغفرالله!

با این حرف نگار قیافه بیشتریا درهم شد و بیشتریا پراکنده شدن.

آیسل خواست بیاد جلو که نگار دستشو حلقه کرد دور بازوم.

آیسل اما فقط ی پوزخند زد و نون ها رو پرت کرد تو سبد و بی توجه به خانوم خانوم گفتنای بلوط رفت تو ویلا.

آسیه:

تموم این شب چله رو به نگاه هایی گُذرونده بودن.نگاه هایی که پنهانی بود.

لجباز تر از اینها بود.اما با کی لج میکرد؟ با خودش یا نگار و شهروز!

اصلا راضی به بودن شهروز و شمیم تو این جمع نبود.اصلا چه معنی داشت که مادرش به بودن اون ها تو جمع اصرار کنه؟!

کلافه پوفی کشید و تکه ای از کلوچه های خوشمزه خاله فاطمه برداشت.

بایاد آوری نون ساجی و اتفاقاتش کلوچه پرید تو گلوش.

کمی آب برای خودش ریخت و آب را ی ضرب داد بالا.همون موقع نگاهش گره خورد تو نگاه گرمش! نگاهی که اطرافش رو فرشته خانوم(مادر نگار) و خود نگار گرفته بودن.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کنجکاو بود به این که درمورد چه مسئله ای حرف میزنن.

نگاهش رو از شهروز گرفت و به بقیه جمع چشم دوخت.مردها بالا بودن و زن ها تو حیاط.اما شهروز و بنیامین بین همه زن بودن چرا؟

شهروز باید میرفت بالا! تمام ذهنش پرشده بود از اینکه شهروز نباید تو جمع خانوم ها باشه،شهروز نباید نزدیکش باشه...شهروز باید دور باشه....دور!

سرش رو تکان داد و به آواز زنهایی گوش داد که تعدادیشون کُرد بودن و تعدادی از هم شهری خودشون.

-امشو، شب چله، خانم جیر پله چاقو بزنیم هندوانه کله

همه این شعر رو همخوانی میکردن و این بین فقط ذهن دونفر بودن که عجیب به فکر هم بودن.

کلافه شد آیسل امشب! آیسلی که به چشم شهروز امشب بیشتر از هر جشن و مراسم دیگه ای به چشم اومده بود.

آیسل امشب عجیب بود،عجیب نه به خاطر ظاهر معمولی ، عجیب به خاطر اینکه آیسل امشب بی تفاوت نبود و نمیتونست باشه.

شهروز هم کلافه شده بود.کلافه از حرف های فرشته خانوم و دخترش.کلافه از قرار نامزدی که شهروز نمی خواستش.

کلافه از این بود که کاش این لجبازی رو نمیکرد و پای نگار احساساتی رو به این بازی باز نمیکرد.

نگار احساساتی که گفته بود با رفتنش میمیره! و ترس شهروز از این مرد !ترس شهروز از این نزدیکی که از بچگی بینشون بود!

باران و غزل همراهه هله و هاله که چند ساعتی میشد از شیراز برگشته بودن به سمتش می اومدن!

عصبی لیوان آب دیگری رو ی ضرب داداد بالا و بلند شد و به طرف دیگری رفت.

غزل-باز چشه؟!

باران-نمیدونم!

و بارانی که میدونست این کلافه بودن آیسل رو. از همون اول فهمیده بود این کلافه بودن نیست! ی حس پنهانه! حسی که برای آیسل زخم خورده از سامان ،غریبه است و نا شناخته! حسی که یا تنفره یا عشق!

از جلوی چشم های شهروز گذشت و به سمت ویلا رفت بی خبر از اینکه اونی که باید دور باشه به دنبالشه چه با نگاه و چه بی نگاه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

به سمت اتاقم رفتم و درو محکم کوبیدم به هم.

در تراس رو باز کردم و دستمو تکیه دادم به نرده ها...

-شهروز غلط کرد اینجاست،شهروز بی جامیکنه بین اون همه زنه،شهروز..شهروز بیخود میکنه پیش نگاره! اصلا هردوتاشون غلط کردن نزدیک همن! شهروز...

-شهروز غلط کرده دوستت داره!

دستی از پشت دورم حلقه شد و سرشو به گوشم نزدیک کرد.

هنوز تو شوک اون حرفی بودم که گرمی نفس هایی رو، رو شالم حس کردم.

کاش ی بار دیگه میگفت اون حرفشو!

شهروز-ظاهرا باید ی بار دیگه بگم حرفمو اما نه من فقط ی بار میگم خانوم خشن!

به خودم اومدم و پسش زدم که محکم خورد به دیوار تراس.

اخی گفت و خم شد یکم! ترسیدم و به سمتش رفتم و گفتم-چیشد؟!

بای صدای گرفته گفت-اینجام.

با دستای لرزون خواستم کمکش کنم که منو گرفت و چسبوند به دیوار و روم کمی خم شد.

-همش فیلمه دیگه نه؟! آأم نیستی که.بیشعور بیشخصیت اصلا حیف من که مثلا از تو خوشم می اومَ....

یهو فهمیدم چه سوتی در شیشی دادم و کف دستمو گذاشتم رو دهنم.

خندید و گفت-این فیلم لازم بود که گربه بهم توجه کنه!

-گربه هیکلته

شهروز-آخه به هیکل من میاد گربه؟!

-ها چیه نکنه باید بگم آره اشتباه کردم؟! نخیر اقا از اون گربه چاقا .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا خواستم حرفمو ادامه بدم دستشو گذاشت رو لبام و بهم بیشتر نزدیک شد.

با اون وضعیت بازم حرفمو زدم-نکنه میخوای...

بازم خندید و گفت-گربه تخس!

اینو گفت و بازم بهم نزدیک شد ،منم که خواستم کلاس بیام چشامو بستم و منتظر موندم.

عاقا ما ۲۰ دقیقه منتظر شدیمم شکوفا نشدیم! چشامو که باز کردم زد زیر خنده و گفت-چقدر هولی! اول باید برسیت میکردم ببینم موهات شپشی چیزی نداره! یا رو صورتت جوشی چیزی!

حرصم گرفت از اینکه خودمو بازیچه دستش کردم داد زدم- ولم کن و تا خواستم برم لباشو گذاشت رو لبام!

و اینک ما تحول یافتیم. بله ما شکوفایی را احساس نمودیم و درود بر این شکوفایی! آه خدای من بلوتوس!

و اینک لعبت نیز لعبتی ترشد!

لعبتی هزار ماشالا...حالا دس دس!

آیسلللللل!!!

چشم هامو که باز کردم اونم چشم هاشو باز کرد.

چشم هاش عجیب نبود! اصلا! انگار قبلا هم این نگاه اینجوری رو دیده بودم و فقط فراموش کرده بودم.

این نگاه رنگ تفر نداشت...خبری از بی تفاوتی و سردی،هوس و خودخواهی نبود.این نگاهو من تا به حال ندیده بودم .شاید دیده بودم و خودم درک نمیکردم.

اما حالا این نگاهو درک میکنم.درک میکنم چون مطمئنم رنگ نگاه من..من آیسل الان اینجوریه! رنگ خاص ی حس پنهان.

ی حسی که اینبار نه من نه تو جلوش زانو میزنه!

آیسل:

شهروز-آیسل؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چیه؟

خندید و گفت-خوشحالم که حسمون یکیه نه؟!

-نه!

شهروز-یعنی چی نه؟!

-نه همون نه دیگه!

اخمی کرد و گفت-خوشحال نیستی که حسمون یکیه نه؟!

-نه!

دستشو مشت کرد و کنارم زد به دیوار و باصدایی که کنترلش میکرد بالا نره گفت-نه یعنی چی آیسل درست حرف بزن!

خندم گرفت اما بازم سرکاریه دیگه!-خب تو گفتی خوشحال نیستی منم گفتم نه!

شهروز-اشتباه میکردم دیگه آره؟!

-آره!

داد زد-دِ لعنتی تو باید منو...

دستمو گذاشتم رو دهنش و با اخم گفتم-هیس الان یکی میاد.

دستمو برداشتمو گفتم-تو گفتی خوشحال نیستی منم گفتم نه،نگفتم که آره!

با حرص گفت-معلوم هست چی میگی؟!

زیر لب گفت -جلف!

و من شنیدم و اینک شروع دعوا-ادعا!

شهروز-بدت نیاد که بهت میگم جلف! چون جلفی.

-توهم بدت نیاد که بهت میگم ادعا! چون ادعایی.

شهروز-آیسلللل

-شهرووووز

شهروز-میگی جوابت چیه یانه ؟ آه لعنتی!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب جوابم همونه دیگه

شهروز-کدوم؟!

-جواب سوال اولت که گفتی از یکی بودن حسمون خوشحالی دیگه!

شهروز-خب جوابت چی بود؟!

-نه!

یکی کوبوند تو پیشونیش و ازم فاصله گرفت و شروع کرد به آهسته راه رفتن! که مثلا من تو این زمان من جواب درست بدم! ولی کور خوندی!

به نرده ها تکیه دادم و دست به سینه خیره شدم بهش.به در که رسید درو باز کرد و محکم بست و پشتبندش این صدای خنده من بود که پیچید توی اتاق نه صدای بسته شدن در.

آیسل:

نگاهی به مهتاب تو آسمون انداختم.مهتابی که امروز زمستونی شد! و حس پنهان منم زمستونی شد.ی عشق زمستونی عجیب و غریب!

در اتاقمو بستم و یهو خوردم به یکی.

بلوط-اوا تویی؟!

-نه ننمه

نیششو باز کرد و گفت-دخترِ فامیل،نمیدونی مهری کجاست؟!

-شوی توئه من چمدونم کجاست ی جی پی اس روش نصب کن! شاید رفت دنبال خلافی دختر بازی چیزی! اینجام که دختر زیادو...

هینی کشید و با ی جیغ بلند رفت پایین.

والا ننه مردم فامیل فرنگی داره ،ننه ماهم فامیل فرنگی داره.معلوم نیست از کدوم قبرستونی اومدن که اسم خودشونو گذاشتن فرنگ رفته.ولی این دوره زمونه حتی افغانستانم بری کلاس داره میگن فرنگیه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سری تکون دادم و خواستم از پله ها برم پایین که متوجه اتاق باباشدم.

راهمو کج کردم و نزدیک اتاق باباشدم.

درم باز نبود حداقل دید بزنم! ی لحظه به خودم اومدم که شاید بحث مردونگی بود! پس بیخیال! بازم لبخندی رو لبام اومد و اومدم برم که با شنیدن اسمم از ی صدای نا آشنا میخ جام شدم.

کمی به در نزدیک شدم که صداها واضح تربشه.

ظاهرا قراره من تو این دنیا از راه فالگوش وایستادن ی چیزایی از زندگیمو و مخفی کاریا بدونم!

-دخترت باید بدونه کیه!

بابا-نیازی نیست تو نظر بدی!

-ببین علی آقا،به زودی رو میشه پس بهتره همین حالا آیسل بفهمه که دختر کیه!

دختر کیه؟!!

دختر کیه هم شد سوال؟!

جواب این سوال براش مشخص بود گنگ نبود!

دختر سمن بود و علی مگه غیر از اینه!!؟؟

و باز این صدای نا آشنا بود که رو سرش خراب شد-به نظرت سمن خانوم بفهمه چی میگه؟قبول میکنه که آیسلی رو که به فرزندی گرفته دخترِ شوهرشه؟ نه ی غریبه؟!

فرزندی؟!دختر کیه؟! من کیم؟!

ذهنش پر شده بود از این سوال ها! کمی خم شده بود راست ایستاد و از اتاق دور شد...شروع کرد به آروم خندیدن.مردم چه حرفا که نمیزنن!

آخه دختر کیه و فرزندخوندگی چیه؟!

این روزا حتی پدر مادرم داشته باشی بهت ننگ میچسبونن!

و باز هم این صدای خندش بود که تو راهرو میپیچید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای خنده ای که پشت سرش صدای باز شدن در و خروج اون مرد نا آشنا بود.مردی که ایسل نمی شناخت.شایدهم باکمی دقت و یاد آوری میفهمید که این صدای نا اشناهمون مهری بلوط!

میخندید اما یک لحظه جوش آورد.یک لحظه یخ بست از اون اسم غریبه!

از اسم فرزند خواندگی!

دست هاش سرد شد و تو یک لحظه رنگش پرید.شب عجیبی بود ی شب درهم!

حس کرد خونه پر فشاره! سنگینه!

سویچ رو از جا سویچی برداشت و با تموم سرعتش از خونه زد بیرون و سوار ماشین شد و استارتش شد تعجبی برای جمعی که حالا متوجه حالش شده بودن.اما تعجبی برای شهروز نبود! شهروزی که بی خبر مشغول پیچوندن نگار بود.

آسیه:

پوزخندی نشست رو لبهاش،این مردی که روبه روشه غیرقابل تغییره.

هنوز هم بعد این همه سال دنبال منافع خودشه و هیچ چیزی براش مهم نیست!

اما شاید تنها کسی که براش مهمه آیسل باشه!

خواست بره اما با دیدن سایه ای پشت در اتاق کناری علی پوزخندش تبدیل به ی لبخند واقعی شد!

اینم بهترین راه برای روشدن بخشی از ماجرا...به هرحال این همه راهو نیومده بود که بدبختی علی رو نبینه و بره! بدبختی علی که به زور مجبور به شراکت باهاش شد،از حرکت علی هنوز که هنوزه میترسه اما اگه غیر مستقیم زندگی علی رو از بین ببره خیلی بهتره.حالا وقتشه دل اینم خنک شه!

مهرداد-بازم یگم علی آقا،همیشه اوضاع رو رِوال تو پیش نمیره...آخرش شهره میفهمه آیسل دخترشه و اون وقت سمن خانوم هم از سلطنت میکشوندت پایین.

علی-این اخطارها هم برام ی سرگرمی به حساب میاد پس سعی کن هم ازم دور باشی هم از اخطار هات دست بکشی مهرداد خان!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد هم رهگذری بود که باید از زندگی رادمهر ها میگذشت اما این بار با رفتنش شاید نابودی علی هم به همراه باشه!

با رفتن مهرداد خنده ای از روی تمسخر سر داد و خواست بره توی اتاقش اما بادیدن سایه پشت در اتاق کناری لبخندش تبدیل به اخم وحشتناکی شد.اخمی که برگرفته از غفاری بود حالا زیر خروار ها خاکه و شاید جای علی هم همونجا باشه!

در اتاقش رو بست و آهسته به سمت ته راه رو اتاق ها رفت و پشت دیواری ایستاد.

دستش رو که میلرزید از روی دهنش برداشت و آب دهانش رو با ترس قورت داد.

چی شنیده بود! اومده بود رژ لب پاک شدش رو دوباره رو لبهاش بکشه اما به جاش رازی رو از زندگی دوست بی خبرش فهمیده بود!

با شنیدن در اتاق خیالش راحت شد که این مرد مرموزی که ی زمانی مثل پدرش بود به اتاقش رفته.

آهسته درو باز کرد و به سمت پله ها رفت؛غافل از اینکه دستش پیش چشمهای علی رو شده!مردی که حیفه این اسم علی براشه.

نفس زنان از پله ها اومد پایین،کمی مکث کرد و با ی نفس عمیق به سمت غزل رفت.

غزل-کجایی تو ی ساعته باران؟ شوهرت دنبالت بود.

لبخند مصنوعی زد و با صدایی که لرزشش رو حفظ میکرد گفت-آیسل کجاست؟!

غزل بی توجه به صدای لرزون دوستش به در پشتی حیاط اشاره کرد و گفت-چند دقیقه پیش با ماشینش از در پشتی رفت.معلوم نبود چشه،بیچاره خاله سمن چقدر ناراحت شد از این کار آیسل.این دخترم معلوم نیست دردش چیه یهو موجی میشه.آها راستی ، آیسان حاملس قراره امشب به همه این خبرو بدن وای فکرشو بکن !

غزل-هی باران کجایی؟!

باران-سویچ ماشین اهورا رو میدی؟!

غزل با تعجب زل زد بهش و گفت-چی؟! ماشین اهورا رو برا...

باران-میدی یا نه؟!اصلا پیشته؟!

غزل-خب چرا ماشینِ غ...

باااران-غزل،ی چیز ازت خواستم میری بیاریش یانه؟!

غزل-خیلی خب توهم،همه قاطی کردن امشب...پیش خودشه میرم ی جوری ازش کش میرم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مثله همیشه دستاش یخ کرده بود،همیشه وقتی میترسید یا استرس داشت دست هاش یخ میبست.

نگاهی به دورو اطراف انداخت و یهو متوجه نگاه خیره ی علی روی خودش شد.

شروع به لرزیدن کرد...نگاهش جوری بود که انگار فهمید باران امشب ی کار خلاف کرده!

غزل اومد و باران تو ی حرکت سویچ رو از دستش قاپید و بی توجه به نگاه خیره علی نگاهش رو سر داد سمت شوهرش که با ی لبخند خیره بهش چشم دوخته بود.

به سمت در پشتی رفت و سوار ماشین اهورا شد.

استارتو زد و هم زمان با گوشیش شماره آیسلو گرفت.

خدا خدا میکرد آیسل کار دست خودش نده.البته باران میدونست که آیسل قسمت مهم حرف های اون دونفرو نشنیده و خیلی زود اونجا رو ترک کرد ولی باید دست علی رو میشد! ظاهرا آدم هارو نه از روی اسمشون می شه شناخت و نه از روی ظاهر و رفتارشون.

ی بوق ،دو بوق،سه بوق،چهار بوق

بوق آخر آیسل برداشت.مگه میشد باران،بهترین دوستش که از همه راز هاش باخبر بود زنگ بزنه و جواب نده!امکان نداشت!

آیسل-الو

باران-آیسل...آیسل کجایی دختر؟!

...-

جیغ زد-آیسل میگم کجایی؟ تو روخدا آیسل بگو کجایی

آیسل-گمو گور شدم! حوصله ندارم باران

باران-تو رو خدا آیسل ی وقت کاری نکنی! آیسل من همه چیزو میدونم.میدونم چیا پشت اون در لعنتی شنیدی.باید حرف بزنیم،ی چیزایی رو تو نمیدونی آیسل،نمیدونی...

تعجب کرد از حرف باران،از دریای سیاه روبه روش فاصله گرفت و به سمت ماشینش رفت.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-تو چی میدونی؟! ببین همه اونایی که هم من شنیدم هم تو ی بازی بود...حقیقت نداره.

دنده رو عوض کرد و پاش رو بیشتر رو گاز فشار داد-نه حقیقته! باید ببینمت آیسل.

بغضش رو قورت داد و گفت-بین خودمون میمونه باران! حتما ی اشتباهی شده مگه نه؟

اشکشو پاک کرد.اشکی که برای دوست یکی یه دونش ریخته شده بود-باشه جانم.قربونت بشم توفقط بگو بیام کجا....همه اینا بین خودمون میمونه! خودمون حلش میکنیم ،اصلا غمت نباشه .تا بارانو داری دردی نداری!

با بغض خندید و آخرش قطره اشکش اومد پایین.معلومه با وجود بارانی که از همه چی زندگیش باخبره و راه حل میندازه جلوش غمی نداره! بارانش یدوست!

آیسل-بیاساحل(...)منتظرتم.

باران-باشه عزیزم.

گوشی رو قطع کرد و به آیسل فکر کرد.به دختری که باید از زندگیش ی فیلم ساخت!

دست هاشو رو فرمون مشت کرد و بیشتر گاز داد.اولین شب زمستون امسال براش خیلی جدید بود! پر از اتفاقای جدید و تلخ و شایدم شیرین!

کی فکرشو میکرد شهره! زنی که آیسل ازش متنفره و همیشه پیشش از شهره بد میگفت مادر آیسل باشه...واقعا این دنیا عجیبه!

حتی زمانی که حس میکنی زندگیت تکراری و بی تغییره بازم عجیبه.

این دنیا هر ساعت؛هر دقیقه،هر ثانیش عجیبه و غریبه!

نزدیکای ساحل بود که گوشیش زنگ خورد،شماره نا اشنا بود براش.

باران-بله؟!

با شنیدن صداش بازم یخ بست و زبونش بند اومد.باید به یادش می سپُرد علی باهوش تر از این حرف هاست.

علی-میدونم داری میری پیش آیسل...پس حرفامو بهت میزنم خوب گوش کن دختر.

موفق شد که حرف بزنه حتی با لرز-به حرفاتون گوش نمیدم، کاملا مشخصه که چی می خواید بگید...اینکه نرم پیش آیسل و چیزی بهش نگم!

علی-دختر باهوشی هستی پس اینم میتونی حدس بزنی که در عوضش میتونیم ی معامله کنیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-امکان نداره! خوب شناختمتون البته باید از قبل می شناختمتون!نمیزارم آیسلو بیشتر از این عذاب بدین و بی خبرش بزارین!

علی-پس حرف آخرت همینه

باران-دقیقا

علی-پس به خاطر خودمم که شد باید تو رو از سر راهم بردارم.

باران-من مثله مهرداد و بقیه نیستم که با تهدید بترسم.

گوشی رو قطع کرد و به آیسل زنگ زد.همون موقع نور ماشینی افتاد پشت سرش.

از آینه به ماشین پشت سرش خیره شد.

آیسل-باران اومدی؟!

با خودش گفت-این مرد اونقدر پست و عوضیه که به خاطر ی چیز ساده جون همه رو میگیره! دست کمی از غفار نداره،فقط به دنبال نفعشه.

چشم از آینه برداشت و گفت-نزدیکم.

آیسل-منتظرتم.ممنون باران

آب دهنش رو قورت داد.این بار دست هاش یخ نزدن چون مطمئن بود ایسل بهترین گرماست برای دست هاش!

خندید و گفت-تا حالا انقدر لفظی حرف نزده بودیم نه؟

آیسل-دقیقا!

متوجه شد ماشین پشت سریش سرعتش زیاد شده...شک نداشت علیه.

تا چشم از آینه برداشت نور ماشینی که از رو به رو می اومد خورد تو چشمهاش.

چشم هاش تار شد و تو لحظه آخر با چشمهای تارش دید که ماشین پشت سریش اومد کنارش و زد به سمت چپ ماشین.

تا اومد ماشینو کنترل کنه،ماشین ازشیب کنار جاده به سمت خونه های کنار جاده پرت.

و این هم زمان شد با پیچیدن جیغ باران تو گوش آیسل!

آیسل-بارااااان

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

حکایت رفاقت من و تو،حکایت قهوه ایست که امروز به یاد تو تلخ نوشیدم که باهرجرعه فکر کردم که این طعم رو دوست دارم یانه؟ و اونقدر گیر کردم بین دوست داشتن و نداشتن که انتظار تموم شدن این تلخی رو نداشتم و تموم که شد فهمیدم باز هم قهوه می خوام حتی تلخ تلخ!!

****

همیشه آدم باید یکی رو داشته باشه تا وقتی که داغون و عصبی هستی بیاد پیشت و دلداریت بده یا که بگه هوی دیوونه پاشو بریم ی دوری بزنیم.

****

دلم هوس ی رفیق کرده

ی رفیق شش دانگ!ای آرام دل

کسی که امتحانش رو تو رفاقت پس داده و دیگه محک زدن و زیرو رو کردن تو کارش نباشه

رفیقی که من نگم و اون بشنوه

رفیقی که من بگم برو اما اون هرگز نره! هرگز نره!!

****

-بمیر خب؟!

باران-برو باباتوهم مطمئن باش بمیرم تو روهم با خودم میبرم عوضی!

-باران میام لهت میکنما دیوونه! من که بگم بمیر که نباید بمیری رفیقم.

باران -خب بابا نمیمیرم،راستی آروشا رو که یادت نرفته؟!

-آروشا؟

باران-آره خره! آروشا باید اسم دخترت باشه

-آهان شرط بندیمونو میگی ! که من باختم .میگم باران عجیبه ها نه؟

باران-چی عجیبه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اینکه با این پیرهن های سفید با گلای ریز اومدیم کنار ساحل اونم سر لخت!

باران-آخرش نصیبمون شدا!

-چی؟!

باران-عکس سلفی با این مدل اونم کنار ساحل!

-خاک تو سرت کنن با این حرفات و خواسته هات دختر

باران-میدونی چیه آیسل؟! وقتی من پکرم تو منو میخندونی و حالا من تورو میخندونم!

-مگه من الان پکرم؟!

باران-از خواب که بیدار شی پکر میشی!

-با تو عمرا پکر شم

باران-اینو بدون من تو قلبتم حتی اگه جسمم نباشه

-خفه باز فلسفی شدی

باران-راستی عقب مونده خانوم! اون چیزا چی بود نوشتی تو دفتر خاطراتت؟!

-کدوما؟!

باران-همون حکایت رفاقت منو تو مثل قهوه تلخه و ازاینا!

-آها،اونا رو قبلا نوشتم

باران-قبل خوابیدنت؟!

-آره قبل خوابیدنم.ولی اونارو ول کن مهم اینه الان میزنیم تو سرو کله هم! من دیگه بیدار نمیشم و نمی خوامم بیدار شم!

باران-ولی بیداری فعلا حقته،تو این ی مورد لجبازی ممنوعه آیسل.

-هرچی تو بگی

باران-کوفت! خب همیشه حق با منه

-خودشیفته

باران-آیسل بیشعور خیسم نکن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دریا برای خیس کردن رفقاس

باران-گمشو خیسم نکن.....

باران-آیسلللللللل

فصل آخر

آسیه:

خواستن پارچه رو دوباره بکشن رو ش ،اما باز مانع شد...با این که میدونست این آخرین باریه که اجازه میدن آیسل پیشش باشه و نبرنش!

چشماش که بستس...پس کی باز میشن این چشم ها؟

کی این چشم ها باز میشن تا ببینن کیا اومدن تهران! اومدن تهران فقط به خاطر اینکه صاحب این چشمها ی روزی به شوخی گفت من زاده تهرانم بمیرمم باید اینجا خاکم کنید!

این چشم ها باید باز بشن و مادر و پدرشونو که چشم هاشون پر از اشکه رو ببینن.

این چشم ها باید باز بشن تا کمر خم شده غلام علی ببینن،غلام علی که همین چند روز پیش اسمش با دَنگ و فنگ به آرمین تغییر کرده بود.باید آرمین میشد تا صاحب این چشم ها گاهی بهش بگه آرمین۲afm! مگه میشد خواسته بارانش رد بشه...بارانی که حالا فهمیده بود چه جواهریه و کاش از همون اول دوستی باهاش رو قبول میکرد و عاشقش میشد...

حرفی نمیزد و فقط به چهره باران روبه روش نگاه میکرد.اما بالا خره به حرف اومد...

بریده بریده گفت-میگم....ب ب باران...الان...که استرس نداری نه؟...شایدم میترسی ها؟ش ش شایدم هوای اینجا سرده؟

روبه یکی از خدمه های سرد خونه گفت-وقتی استرس داره و میترسه یخ میزنه کل بدنش....الانم که من پیششم پس اینجا سرده!

زن جوابی نداشت که بده! خوب میدونست که آیسل تو چه وضعیتیه...براش قابل درک بود.

آیسل-مگه نمیگم سرده؟!

زن-پارچه رو بکشیم روش گرمش میشه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شاید این گرم شدن بهترین بهانه بود!

آیسل-پس بکشم رو صورتش ... دیگه صورتش سفید نیست و از سردی درمیاد؟

زن نگاهشو سُر داد رو باران و گفت-آره بهتر از هر زمان دیگه ای گرمش میشه!

حرف زن رو گوش داد و پارچه رو کشید رو صورت باران...باران و زن رو تنها گذاشت....باز هم آیسل تو دیدار با ران آخرین نفر بود و این بهترین بود برای آیسل.

تا از سرد خونه بیرون اومد مادر باران با شدت بیشتری زار زد و گفت-تقصیر توئه! تو دخترمو کشتی! اگه اون شب نمی اومد دنبال تو الان شوهرش سر سفره عقد بود نه منتظرش باشه برا غسل و بعد کفن کردنش!

مادر باران بهترین جرقه بود که آیسل باور کنه بارانی نیست و نخواهد بود به این که هیچ چیز همیشگی نیست.

آرمین شکسته شده این روزها به سمتش اومد و دستش رو به سمت گردنش برد.

زنجیری بیرون آورد و ی قلب نقره ای تو پر رو از زنجیر جدا کرد.

با چشم های اشکی زنجیرو به آیسل داد و به دیوار تکیه داد و سُر خورد پایین.

به پلاک قلب نگاه کرد...پشتش ریز نوشته شده بود:زندگی بارانی

آسیه:

ی گل رز از دسته گل جداکرد و شروع کرد به پر پر کردنش.

با جدا شدن هر گلبرگ ی خاطره از اون شب لعنتی جلو چشم هاش ظاهر میشد.

رفت توی همون شب...وقتی که جیغ بارانو شنید هول کرد و شروع به داد و بیداد کرد.

اسم بارانو صدا میزد و جوابی نمی شنید.با عجله سوار ماشین شد و اون مسیری رو که حدس میزد باران از اونجا شاید اومده رو در پیش گرفت . هرچیزی به ذهنش میرسید غیر از آسیب رسیدن به باران!

با دیدن ماشینی که رفته بود تو دل ی خونه خواست از اونجا بگذره اما دلش راه نداد و پیاده شد از ماشین.

نزدیک و نزدیک تر شد و تا رسید به ماشین و آدمای اطرافش لال شد.کاش میمرد و این روزو نمیدید!

نمیدید که چه جوری چهره بارانش،بهترین دوستش،بهترین همراهش ،همراهی که قرار بود بازم باهاش ی راز دیگه رو کشف کنه حالا غرق در خون!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و آخرین گلبرگ هم جداشد . مثل زندگی باران...باران براش حکم این گلبرگ ها رو داشت.گلبرگ هایی که صاحبشون آیسل بود...آیسل گلی بود که دیگه گل نیست!

باران رفت و گلبرگ هاشم از این گل جدا کرد و حالا اون چیزی نیست جز ی ساقه خشک شده از ی گل قدیمی....

حس کرد سایه ای بالا سرشه...سرشو بلند کرد و با دیدن سامان جا خورد!

سامان-آیسل

آیسل - خفه شو!

سامان بهش نزدیک شد و گفت-به هرحال ی زمانی من خواستگار باران بودم!

آیسل-اسمشو تو دهن کثیفت نیار!

ازجاش بلند شد و خواست بره اما باز این مرد مانعش شد-بالاخره برای من میشی آیسل

آیسل-عمرا

سامان-به من میگن سعیدی! پس بدون مثل داداشم آرش از درای بد وارد ی رابطه نمیشم.اینو خوب بدون که فقط کافیه بخوام بهت نزدیک بشم اون وقته که فکرشم نمی کنی چه جوری بهت نزدیک شدم.

پوزخندی رو لباش نشست و گفت-خوبه! از جریانای داداشیم باخبری!

با خودش گفت شانس آوردم از اینکه چیزی از حسم نسبت به آرش نمیدونه؛ اصلا همینکه خود آرشم نفهمید کلیه!

سامانو هول داد و جلوی چشم های متعجب مادر باران و پدرش از بهشت زهرا خارج شد.

باید دور میشد....باید!

آسیه:

سه روزه که هوا آفتابیه و سوزانه! هوای زمستونی که بی باران عجیب آفتابیه و گرم!

یکی از گل رز از دسته گل جداکرد و شروع کرد به پر پر کردنش.

با جدا شدن هر گلبرگ ی خاطره از اون شب لعنتی جلو چشم هاش ظاهر میشد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفت توی همون شب...وقتی که جیغ بارانو شنید هول کرد و شروع به داد و بیداد کرد.

اسم بارانو صدا میزد و جوابی نمی شنید.با عجله سوار ماشین شد و اون مسیری رو که حدس میزد باران از اونجا شاید اومده رو در پیش گرفت . هرچیزی به ذهنش میرسید غیر از آسیب رسیدن به باران!

با دیدن ماشینی که رفته بود تو دل ی خونه خواست از اونجا بگذره اما دلش راه نداد و پیاده شد از ماشین.

نزدیک و نزدیک تر شد و تا رسید به ماشین و آدمای اطرافش لال شد.کاش میمرد و این روزو نمیدید!

نمیدید که چه جوری چهره بارانش،بهترین دوستش،بهترین همراهش ،همراهی که قرار بود بازم باهاش ی راز دیگه رو کشف کنه حالا غرق در خونِ!

و آخرین گلبرگ هم جداشد . مثل زندگی باران...باران براش حکم این گلبرگ ها رو داشت.گلبرگ هایی که صاحبشون آیسل بود...آیسل گلی بود که دیگه گل نیست!

باران رفت و گلبرگ هاشم از این گل جدا کرد و حالا اون چیزی نیست جز ی ساقه خشک شده از ی گل قدیمی....

حس کرد سایه ای بالا سرشه...سرشو بلند کرد و با دیدن سامان جا خورد!

سامان-آیسل

آیسل - خفه شو!

سامان بهش نزدیک شد و گفت-به هرحال ی زمانی من خواستگار باران بودم!

آیسل-اسمشو تو دهن کثیفت نیار!

ازجاش بلند شد و خواست بره اما باز این مرد مانعش شد-بالاخره برای من میشی آیسل

آیسل-عمرا

سامان-به من میگن سعیدی! پس بدون مثل داداشم آرش از درای بد وارد ی رابطه نمیشم.اینو خوب بدون که فقط کافیه بخوام بهت نزدیک بشم اون وقته که فکرشم نمی کنی چه جوری بهت نزدیک شدم.

پوزخندی رو لباش نشست و گفت-خوبه! از جریانای داداشیم باخبری!

با خودش گفت شانس آوردم از اینکه چیزی از حسم نسبت به آرش نمیدونه؛ اصلا همینکه خود آرشم نفهمید کلیه!

سامانو هول دادو تُفی تو صورت سامان انداخت و از بهشت زهرا رفت بیرون.

دوست داشت بمونه همونجا پیش باران اما اگه میموند و مادر باران می اومد براش بد تموم میشد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باید دور میشد....باید!

شهروز:

به صندلی تکیه دادمو رو به شمیم ترگل و رگل روبه روم گفتم-خب خانوم نیکزاد. شماهم از امروز جزو سهام دارای این شرکتید! میتونید کارتونو شروع کنید البته اگه هوششو دارید!

خندید و گفت-من همیشه هوششو داشتم و خواهم داشت! فقط دنبال ی موقعیت خوب بودم که اونم خاله بهم پیشنهاد داد.

شهره-کار خوبیم کردم.اینجا برای خودت جدا کارکنی خیلی خوبه تا اینکه تو خونه فقط بشینی.حتی منم گَه گاهی سر میزنم اینجا.

شمیم-پس یعنی منم اتاقم جداست؟!!!وای من عاشق تجارتم!

خندیمو گفتم-خب توهم...آره جداست خانوم فقط نمیدونم کی رو بسپرم تا بهت ی چیزایی رو بفهمونه.

شمیم-خودم سراغ دارم!

ی ابرومو دادم بالا و گفتم-جان؟!

شمیم-ببین شهروز الان منم اینجا سهم دارم و شماها هم فقط باید اگه به مشکلی یا چیزی بر خوردم بهم اخطار بدین یا هرچیز دیگه ای! ولی حق ندارین تو کارای درست و شخصیم دخالت کنین!

خاله براش ی کَف زد و گفت-جای تحسین داره این اقتدارت!

-ولی این اقتدار بیش از حد غیر قابل قبوله!

شمیم-اونم قابل قبول میشه نگران نباش!

شهره-شمیم پاشو بریم که کلی کار داریم.

شمیم-چشم خاله جون

با رفتنشون ذهنم درگیر حرف شمیم شد..(حق ندارین تو کارای درست و شخصیم دخالت کنین)

این پرشت حرفش به اینجا ی بوهایی داره که امیدوارم چیز بدی نباشه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو میز خم شدم و از تو کِشو برش داشتم.

در جعبه رو باز کردم...ی لبخند اومد رولبام.واقعا خیلی قشنگ شده بودن.هم مال من و هم مال آیسل...برای من شکل دایره در اومده بود و برای آیسل ی قلب بود،دم تراش کارش گرم!

سنگارو روبه روم گرفتم و بهش زل زدم.یاد حرف زن افتادم که گفت آرامش میاره!

عجب آرامشیم میاره لامصب!البته آرامش قبل طوفان...

اون شب اگه آیسل غیب نمیشد و نمیرفت،این قلبو بهش میدادم...اگرچه اون شب قرار بود قلب خودمم بهش بدم یعنی دوتا قلب تو ی زمان!

اما با رفتنش طوفان آرامشم آورد...ی طوفان غیرقابل جبران و برگشت به اول!

با تق تق پشت سرهمی که خورد مطمئن شدم بنیامینه...

-بیا تو

بنیامین-سلام

-به،چطوری پدر نمونه؟

بنیامین-بد نیستم عموی ریده!

-زر نزن بابا

چنگی تو موهاش زد و رومبل نزدیکم نشست-نمیدونم چیکار کنم؟

-باز چیشده؟

بنیامین-آیسان!

-خب؟

بنیامین-با اخلاقش کنار نمیام شهروز.ی جوریه...عصبیه و هی پاچه میگیره، جدیدنام خوب تیکه میندازه...

-بدت نیاد،ولی خب...تقصیر خودتون بود که عجله کردین!

بنیامین -چرا بدم بیاد؟ دقیقا حرفت درسته...تازه به این نتیجه رسیدم پسر که عمرا بتونم تحملش کنم...هه تازه میخواست بچه ها رو سقط کنه! خوب شد فهمیدم.

-پسر عجب بدبختیه ها! اونم نه ی بچه بلکه دوتا!حالا می خواین چیکار کنین با وجود اون بچه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-خفه،نمیدونم...بهش گفتم بچه ها رو به دنیا آوردی یا میزاری میری یاکه میمونی و بهه زندگیت میرسی! اگرچه عمرا بتونم تحملش کنم ..اونم فقط به خاطر اخلاقش! اگه اخلاقشو تغییر میداد شاید پیشش میموندم....

-یعنی مشکل فقط اخلاقشه؟

بنیامین -دقیقا! از بس سرتقه و لجباز همش رو اعصابه...بهش گفتم اخلاقتو تغییر بده اما جواب فقط نه بود و همینکه هست!

-چه بد! اوضاع شدید داغونه...میگم، چه کاریه ی قُل براتو ی قُلم برای اون والا !

بنیامین-میشه لال شی شهروز؟ اصلا حوصله این حرفاتو ندارم

-خب توهم!

بنیامین-حالا بحث مارو ول کن...چه خبر از آیسل؟ بعد اون شب و ختم باران ندیدمش اصلا

-منم همینطور...خبری ازش ندارم

بنیامین-بایدم پیداش نشه...داغ بدی رودلشه...

-آره

بنیامین -با این اوضاع تو تصمیمت چیه در مورد آیسل؟!

-منکه بهش گفتم دوستش دارم اما خودت میدونی چه آدم تخسیه!

هرهر خنید و گفت-خوب اون شب دست به سرت کردا! خدایی آخر جواب دادنه این بشر!

-فکتو جمع کن توهم ...جای اینکه بگی چه غلطی کنم هرهر میخنده

خندشو به زور جمع کرد و گفت-فعلا که باید صبر کنی...گذر زمان حالشم رو به خوبی پیش میبره...فعلا باید به حال خودش بزاریش.تنهای تنها

-حق با توئه

آسیه:

-ماشین چی شد؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-قربان کارشو ساختم...عمرا پیدا شه،از ماشینی که پیداکردم براتون رازی هستید؟

به صندلی تکیه داد و گفت-آره همون شبیه خود ماشینه... فقط اگه آیسل پیداش بشه با چشم های تیزش شاید بفهمه این ماشین خودمون نیست

-نگران نباشید قربان،تا اونجا که من میدونم فقط ی چندتا خراش قدیمی رو ماشین اصلی بود همین والا از نظر قسمت مهم ماشین (پلاک)مشکل دیگه ای نیست.

علی-خوبه ... جریان پلیسا چی شد؟

-به مردم اونجا سپردم بگن بعضیا دیدن ی پیکان بار طوسی بهش زده و در رفته...دقیقا هم رنگ ماشین شماست،چون میترسیدم اگه سفید باشه از خراش های روی ماشین دختره بفهمن...درضمن گفته شده سرعت دختره هم بالا بود ی دلیلشم همینه!

نیشخندی زد و تماسو قطع کرد...کی فکرشو میکرد ی روز هم خود علی کارهای غفار پیش ببره! البته باعث و بانیش فقط سلطنت تو شرکت و پول...

شماره ی آیسلو گرفت...اما بی جواب موند...اعصابش با جواب ندادن آیسل خورد شد.

اون فقط این کارو انجام داده بود برای اینکه آیسل نفهمه شهره کیه! اون موقع بود که زندگیش میرفت رو دایره و همه چیز رو از دست میداد.مطمئن بود آیسل چیزی نمیدونه! اما ته دلش مطمئن واقعی نبود...یک درصد احتمال میداد این غیب شدنش و جمع کردن ناگهانی وسیله هاش شاید ربطی به این موضوع داشته باشه!ترسی هم داشت از پیدا شدن آیسل.

با تقی که خورد گوشیشو گذاشت در گوشش و شروع کرد به بَدو بیرا گفتن دروغی!

سمن تو چهارچوب در ظاهر شد.

سمن-علی؟

گوشی رو مثلا قطع کردو گفت-بهش زنگ میزنم یا خاموشه یا جواب نمیده

سمن رو صندلی توی اتاق نشست و اشکهاشو پاک کرد-بیچاره دخترم چه رنجی میکشه،خدا لعنت کنه اون آم سگ صفتی رو که به دختر جوونم زد...بی همه چیز نموند که کمکیم کنه...خدا ازش نگذره ایشالا

و شروع کرد به هق هق کردن...

علی حتی تا از حرف های سمن هم عصبی نشد...آدمی که منفعت و سلطنت سنگش کنه حتی خودشم برای خودش مهم نیست!

علی شکست نمیخورد چون ظاهر سازی رو خیلی خوب از غفار یاد گرفته بود.!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز:

۶ماه بعد...

داد زدم و گوشی رو پرت کردم سمت دیوار...

به شهروز گفتنای بنیامین توجه نکردم و به سمت در اتاقم رفتم.تا درو باز کردم شمیم و خاله و عمو حسین سد راهم شدن.

با عصبانیت همشونو هل دادم اما عمو حسین از جاش تکون نخورد و بازومو کشید سمت خودش-شهروز بس کن

-ولم کن عمو

حسین-این دادو هوار چیه خونه رو گذاشتی روی سرت! به اینو اون زنگ زدی گفتی پیداش کنن که بیشتریا نتونستن.

-ولم کن

حسین -گوش کن ببین چی میگم.این دختر الان حال روحیش داغونه و منم درکش میکنم و توهم باید درکش کنی.اون بهترینو تو زندگیش از دست داده که همون رفیقه.پس تعجبی نداره غیب بشه و کسی ازش خبر نداشته باشه...مطمئن باش حالش خوب شه برمیگرده سر زندگیش...

-حالش بده که نیست اصلا شاید خودشو کشته‌اننه باباش پیداش نکردن ولی من پیداش میکنم.

حسین-تو نمیتونی همه چیزو به زور به دست بیاری!

بازومو ازدستش کشیدم بیرون وروبه خاله گفتم-فعلا بعضیا به زور صاحب همه چی میشن!

از خونه زدم بیرونو رفتم سمت خونه رادمهریا.

در حیاطو زدم و مثل همیشه فاطمه خانوم درو باز کرد.برخلاف همیشه که با ی اخم بهم زل میزد اینبار بای چهره ی درهمو سرد بهم زل زد...

-سمن خانوم هستن؟

فاطمه-آره چیزی شده پسرجان؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوصله جروبحث با اینو نداشتم..خیلی محترمانه زدمش کنار و از پله های توی حیاط رفتم بالا.۶ ماه از آخرین روزی که اینجا اومدم میگذره..۶ ماه از اون روز گند زمستونی میگذره...ی شب مسخره و داغون برای آیسل من!

با هر پله ای که رد میکردم به این که باید برای من شه وابسته تر و حریص تر میشدم.دیگه نمیزارم نه خاله و نه هیچ اتفاق دیگه ای مانع این بشه که من از آیسل دور بشم...هیچ انتقامی مهم نیست...علی دیگه برام مهم نیست که چه غلطایی میکنه.مهم فقط آیسله!

خونشون ی حس و حال عجیبی داشت یا اینکه من اینجوری حس میکردم!

با دیدن سمن خانوم که ایستاده بود و به بیرون از پنجره خیره شده بود رفتم.

-سمن خانوم؟

برگشت سمتم و قطره اشکی رو از چشمش پاک کرد.با صدای گرفته ای گفت-بله؟

جا خوردم! سمن خانومی که همیشه به من چشم غره میرفت و همیشه با خاله کل کل میکردن و تیکه میپروندن حالا خیلی ساده جوابمو میده! رفتن آیسل عجب تاثیری روشون گذاشته!

-میتونم باهاتون صحبت کنم؟

سمن-آره...بشین

رو مبل نشست و منم مبل کناری روبه روش....

-از آیسل خبری دارید ؟

سمن-نه ۶ ماهه که از جونم اززز عمرم خبر ندارم...گوشیش خاموشه؛علی هم نتونسته کاری کنه و پیداش کنه

-منم دنبالشم!

با تعجب گفت-به چه دلیل؟!!

وقتش رسیده بود که لو بدم! نفسمو محکم دادم بیرون و سرمو بلند کردم-من به دخترتون علاقه دارم! دیر فهمیدم که خیلی وقته غیبش زده وگرنه پیداش میکردم،الانم اومدم اینجا که بگم بهش علاقه دارم و برای پیدا کردنش هرکاری از دستم بربیاد انجام میدم.

و درضمن!..

مکثی کردمو گفتم-با هیچ نظر مخالفی هم موافق نیستم!اینم بدونید هر نظر مخالفی رو زیر پاهام میزارم!امیدوارم نظرتون اونی نباشه که من نمیخوام!

اخمی کرد و گفت-پس نظر دخترم؟؟درضمن رابطه خونواده ها...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حرفشو قطع کردم و گفتم-نظر دخترتون فقط مهمه! رابه خونواده ها هیچ ربطی به این موضوع نداره! من با آیسل زندگی میکنم نه با خونواده ها!با اجازه ...

بلند شدم و پشتمو کردم بهش -فقط پیداش کن خواهش میکنم!قبوله فقط دخترمو بهم برگردون!

لبخند محوی رو لبهام اومد...اینم قدم اول!

شهروز:

ی ساک برداشتمو چند دست لباس انداختم توش.ساعتمو از رومیز که برداشتم چشمم خورد به کشو کمد.داخلشو که نگاه کردم گوشی قدیمیمو دیدم.همون گوشی که همه دوست دخترام شمارشو داشتن...برش داشتمو سیمکارت و باتریشو در آوردم.با اومدن آیسل همه اینها باید پاک شن!

با تقی که به درخورد گوشی رو انداختم تو کشو و باتری و سیمکارتشو برداشتم.

-بیا تو

با شنیدن تق تق کفشش فهمیدم خالست....

شهره-نمیخوای برگردی روبه من؟

چرخیدم و زل زدم بهش-چیزی شده؟

نگاهی به ساک تو دستم انداخت و گفت-کجا تشریف میبره شهروز خان؟

-مهمه بگم؟

شهره-وقتی در مورد اون دختره باشه مهمه!

-نکنه بهش وابسته شدی؟ البته همه وابسته این دختر میشن چون مثل هیچکس نیست! یا شایدم...مهم بودنش برمیگرده به اون جریان قدیمی که بین تو و علیه؟!

بهم نزدیک شد و گفت-تا من نخوام و اجازه ندادم حق رفتن به جایی و وابسته شدن به کسی رو نداری فهمیدی؟

-اون دوران گذشت! زندگی من و خونوادمو غفار خراب کرد اونم حالا توی قبرستونه و جاش امن امن از هر کثافت کاری دور!پس مشکل بین تو و علی هیچ ربطی به من و زندگیم نداره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کنار زدمش و گفتم-دیگه نمیخوام تو توی زندگیم تصمیم بگیری!

شهره-اگه بری و دست اون دختره بی همه چیزو تو دستات ببینم، آیسل و اون خونواده پَستشو با خاک یکی میکنم...

پوزخندی بهش زدم و گفتم-هرکاری دلت میخواد بکن خاله!

در اتاقو محکم بستم و رفتم سمت پذیرایی

-عمو من دارم میرم.

روزنامه توی دستشو کنار گذاشت و گفت-امیدوارم به چیزی که میخوای برسی.

لبخند خشکی بهش زدم و تا خواستم برم صدای شکسته شدن چیزی به گوشم رسید و پشت سرش صدای داد و فریاد شمیم اومد.

ساکو انداختم و به سمت اتاقش دویدم...

درو که باز کردم خشک شدم سرجام.شمیم ی گوشه نشسته بودو فقط جیغ میکشید و لی چرا؟؟!

آسیه:

تهران

دسته گل های تازه ای رو که آورده بودُ رو سنگ قبر سرد باران گذاشت.

سرجای همیشگیش کنار سنگ قبر نشست،این دفعه گل رز قرمز براش آورده بود.تو این ۶ ماهی که گذشته بود کار جدیدش خوب رو دور افتاده بود!

برای همیشه دور دامپزشکی رو خط کشیده بود و حالا به کمک ی خواهر و برادر که قبل ها تو دانشگاه باهم آشنا شده بودن،ی گلخانه اطراف تهران رو اداره میکرد.فقط و فقط به خاطر باران این کارو کرد!

چون بارانش عاشق همه گلاست و آیسلم هر هفته باید گلای جدیدی براش ببره!

باز به سنگ قبر کنارش خیره شد و باز هم مثل این ۶ ماه فقط تونست با بغض بگه-باران!

همین! آیسلِ این روزها بی احساس شده...سِر شده! فقط بغض میکنه!

بغضی که همیشه تو باران گفتنش پیدا میشه اما نمیشکنه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخواد بشکنه اما نمیشه! این ۶ ماه براش پر زجرترین قسمت زندگیش بوده چون نمی تونست گریه کنه! میخواست و نمیتونست!

با شنیدن تق تق کفشای همیشگی به صاحب کفش ها نگاه کرد.

دخترخانوم روبه روش براش آشنا شده بود این روزا نه ی غریبه.

دختری که تازه قرار بود سر سفره عقد بشینه اما بی مادر بود.۱۹ سالش بودو غم بی مادری رو روی دوشش میکشید!

ویدا-سلام

آیسل-سلام

ویدا-میگم آیسل خسته نمیشی همش میای اینجا؟

آیسل-تومگه خسته میشی؟

ویدا کنارش نشست و پاهاش رو جمع کرد-نه خب ولی من که همیشه اینجا نمیام،فقط وقتی که دلم برای مامان تنگ میشه میام.یعنی تو بیشتر از من دلت برای باران تنگ میشه؟

آیسل-آره

ویدا-همیشه انقدر سردی و کم حرف؟!

زل زد تو چشمهای به رنگ دریای ویدا و گفت-نه

ویدا-پس توهم شاد بودی و به قول معروف باحال نه؟

آیسل-نه!

ویدا-یعنی نبودی نه؟

آیسل-نه!

یاد اون شب افتاد...کل کلش با شهروز! دلش برای مرد تخس تنگ شده بود یاهمون مرد پرادعا! باز به سنگ قبر خیره شد.

اگه اون شب چیزی رو نمیشنید و باران دنبالش نمی اومد! اگه اون شب جواب درستو جای عذاب دادن به شهروز میداد...الان همه چیز جور دیگه ای بود.

هم شهروز بود و هم باران! ای کاش هیچ وقت چیزی نمی شنید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حتی شنیدن اون حرف های چه راست چه دروغ فرقی براش نکرده.

چون دیگه نایی برای فهمیدن راز های جدید این زندگی نداره ... نداره و نداره!دیگه طاقت هیچ چیزی رو نداره....نه شکست...نه دلتنگی و نه حتی عشق!

ویدا-اووووی آجی باتوام!؟

آیسل-چیه؟!

ویدا-نخود چیه...آرپیچیه...داوینچیه

و بازم یاد خودش و ۶ ماه قبل افتاد!از رو زمین بلند شد و پشت مانتوشو که خاکی شده بود تمیز کرد.

آیسل-موندنم برای امروز کافیه،خداحافظ

ویدا-به دیدن دبارت خداحافظ

لبخند تلخی زد و از ویدا جداشد.

دستشو به سمت ضبط برد و آهنگ همیشگی رو گذاشت و پاشو رو گاز فشار داد.

کاش تو روم یکم حس خجالت داشتی

و از اولش باهام صداقت داشتی

چی شد تا حرف از صداقت شد

یهو صدات قطع شد تو با من گرم بودی

دستات چرا سرد شد

چند وقتیه که خدارو شکر بهترم

ولی بازم نمیشه از تو بگذرم

هنوزم قفلم روت هر چند

که حضور همه جا فقط باعث افتم بود

خدا میدونه که کجا الان پلاسی و

ممکنه با هر آدمی هر ان بلاسی

ولی من چی یه خونه نشینم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

که ممکنه ساکت مدت ها یه گوشه بشینم

چرا چون هنوزم هستم تو شک کارت

ولی خب تو خداروشکر که حالت خوبه

بگو کنارش مستی یا خوابی

لباس براش چی پوشیدی رسمی یا عادی

بزار همه چی رو من رو راست بگم بهت

تو یه تیمی میخای که بهم پاس بدنت

اینم بدون که دیگه برام مهم نیستی

حالا برو با هر کی که میخوای لاس بزن هی

برو که هیچی بین ما نی اصلا

زندگیم با تو پاشید از هم

من به نبود تو راضی هستم

چون تو رفتی و گذاشتی خالی دستم

دیگه برو چون نمیخام من اصلانشم

تو رو ، نباید حتی از اولشم

به تو دل میباختم

چون دوس نداشتم

به دست تو یا کسای دیگه مسخره شم

تو غرق خوشی ای و من از سر شب

اصلا ، خوابم نمیبره از تنشم

انقدر قرص و دری وری با هم میخورم

که شاید استرسام کمتر بشن

چون خودم با یارو دیدمت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به حرفات شک کنم یا بو پیرهنت

که غرقه عطر مردونه س

حیف که خوردم از تو من رودست

پس برو گمشو تف به ذاتت

اینا همه کمبوده عقده هاته

جا زدی خوبیامو با بدی

جواب دادی میمردی به همه پا ندی

برو که هیچی بین ما نی اصلا

زندگیم با تو پاشید از هم

من به نبود تو راضی هستم

چون تو رفتی و گذاشتی خالی دستم

هنوزم اخلاقای بدتو باز داریشون

کثافت کاریاتو میکنی ماس مالیشون

این یارو کیه که همش بهت زنگ میزنه

نکنه رابطه ی کاری داری باز با ایشون

خدایی بگو یعنی انقدر خجالت داشت

حالا دوس پسرت یه تایمی کسالت داشت

مگه چیکار کرده بود که این مدلی

این کارا رو کردی توی کثافت باهاش

من هنوز همون ادمم هنوزم تخسم

واسه هر چیز الکی هم بغضم

نمیترکه تو بودی دلیل افتم

پس دیگه از ما بکش بیرون لطفا

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چون دیگه همه جوره تو رو تست کردم

تو این شرایطم نبودتو حس کردم

بگو ببنم خب تو الان کجایی

که از غم نبودت یه گوشه کز کردم

برو که هیچی بین ما نی اصلا

زندگیم با تو پاشید از هم

من به نبود تو راضی هستم

چون تو رفتی و گذاشتی خالی دستم

ماشینو تو حیاط پارک کرد.نگاهی به ویلای دو طبقه رو به روش انداخت.

چراغ طبقه پایین مثل همیشه روشن بود و این یعنی اینکه ایسل اینا نگرانتن و منتظرن تا تو برگردی ، مبادا بزنه به سرتو خودتو گم کنی کنار باران!

به طرف ویلا رفت و تا خواست با کلید درو باز کن در خودش باز شد.

بازهم مثل همیشه کل اعضای خونواده منتظرش بودن.چه استقبال گرمی حتی گرم تر از کانون واقعی خونواده!

بی جواب فقط زل زد به همشون و همه شروع کردن به غرزدن

دنیا-هی خانوم مجا بودی تا این ساعت ۸ شب؟

رعنا (مادر دنیا)-امان از دست تو دختر

احسان (پدر دنیا)-چرا انقدر دیر میکنی مارو به دلشوره میندازی تو؟

و آخرین نفر عضو این خونواده چهار نفره، دانیار-کل گلخانه رو گشتم.انقدر وحشت داشتم کل این اطرافو گشتم حتی گلخانه پایینی رو....چرا این کارو با ما میکنی آیسل؟!خودت میدونی که چقدر نگرانتیم و بهت وابسته ایم.پس چرا...

آیسل-متاسفم!

همین رو گفت وبه سمت پله ها رفت و بقیه رو مات و مبهوت کنار در جاگذاشت.

در خونه رو باز کرد و چراغ روهم زد.

نفس عمیقی کشید و به سمت تراس رفت...آرامش این خونه و آدماش بهترین اتفاقیه که تو این ۶ ماه افتاده بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

ی قهوه برای خودم ریختم و باز رفتم توی تراس.

روی صندلی همیشگیم نشستم و در دفتر خاطراتمو باز کردم و شروع کردم به نوشتن...

- ی جایی ی زمانی اونقدر زیر فشاری،اونقدر روحت رنج میبره که نای نفس کشیدنم نداری،این لحظه ها نه دورن نه نزدیک.وقتی که دچارشون میشی که زندگیت ثابتِ ثابت ...ساده و بی تحرک...ساده و کسل کننده.اما بعد این لحظه ها زمان میبره که برگردی به همون زندگی و لحظه های سادش...

این موقع ها دلت میگیره...بغضت میگیره اما نمیشکنه...بعض میکنی و می خوای بشکنیش اما رو گلوت میمونه...هرچقدرم با دستت این بغضو فشار بدی شکستنی نمیشه...دلت فشرده میشه،بیخود تنگ میشه،بیخود متنفر میشه

جوری که تو ی آن از همه دنیا متنفر میشی.

به امید اینی که کِی و کجا این بغض لعنتی شکسته میشه...شکسته میشه و تو راحت میشی...اما چقدر خوبه، چقدر خوبه که دیگه هیچ وقت این بغض برنگرده!

دفترو بستم و بلند شدم...اومدم برم توی خونه که باشنیدن اسمم برگشتم سمت حیاط.

-کی اونجاست؟

صدا بهم نزدیک شد و معلوم شد دنیاس.

دنیا-آیسل...آیسل جون خودت بیا پایین کمک!

رو نرده ها خم شدم و گفتم-چیشده؟

دنیا-میخوام به یکی به خاطر کارش جواب بدم!

-خب؟

دنیا-ای خدا.. آیسل!

-چیه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دنیا-بابا چند روز پیش بود خواستیم بریم تهران بچرخیم

-خب؟

دنیا-من اول گفتم بیا با ماشین دانیار بریم ...

-بازم خب؟!

دنیا-خب و مررگ! ماشین دانیارم نگو پنچر بود! حالا فهمیدم کی پنچرش کرده

-کی؟

دنیا-اَه دختر تو چقدر از فضولیت کم شده و سرد شدی

-بحث و نزن تو خاکی

دنیا-دختر یوسف آقا همونی که گل خونه دارن...با دخترش لجم. تو این مدتم که توبودی اون نبود ،تو نمیری این دخترو شوهر دادن! اون روزم ماشین دانیارو دیده اومده پنچر کرده فکر کرده برای منه! دختره ی عوضی...نشسته آمار منو درآورده دیده دوروز با ماشین دانی بودم اومده زهرشو بریزه منم باید کرممو خالی کنم بهت نیاز دارم...هستی؟

نگاهی بهش انداختم...دلم نمی اومد دلشو بشکنم...اینو فهمیدم که همونقدر که من از نبود باران عذاب میکشم دنیام عذاب میکشه...بالاخره چند باری با باران برخورد داشته.

دنیا-عروسِ سرد بله میدی؟

-بریم.

دنیا-ای تمام دنیا به فدات!

-بایدم کل وجودت فدام شه!

دنیا-من منظورم دنیا نبود! منظورم دنیاااس

-به هرحال دنیایی دیگه چه این دنیا چه اون دنیاا که میگی!

جیغ آرومی کشید و گفت-الحق که حرص دراوردنت هنوز سرجاشه بدون تغییر!

-انقدر فک نزن! برو جَک بیار!

****

دنیا-ای جووون باغبون گل!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چی؟

دنیا-بابا باغبونشون به گلخونه همیشه سرمیزنه بعد حال نداره در حیاطو ببنده چون همش بین خونش تو ویلا و گلخونه تو رفت و آمد کوتاه!

-چه شانسی!

دنیا-دقیقا! بزن بریم بی سروصدا!

بی سروصدا رفتیم توی حیاط...زیر ویلاشون پارکینگ بود و اگر دزگیر داشته باشه ماشین طرف بدبختیه!

دنیا-حالا چیکار کنیم ؟!

بیدون اینکه لبخند شیطنتمو بزنم به یاد اون روز گفتم-جَکوکه دارم چندتا آجر میخوایم میتونی جور کنی؟!

دنیا-به من میگن دنیا! از زیر سنگم برات همه چی کِش میرم!

-زهرمار برو!

با کمک دنیا فقط دوتا از لاستیکارو از ماشین جدا کردیم و شانس آوردیم دزدگیر نداشت....باهر کاری که میکردم فقط باران و حرفای اون شبش جلوی چشمم ظاهر میشد.

باران-دِ آخه مگه بابا مامانمون مکانیک بودن که بلد باشیم چرخ های هاچ بک اینو درآریم؟؟

باران-ما اینجا،بی خیال،وسط حیاط اینا،خیلی ریلکس می گم.داریم چه غلطی می کنیم؟؟

لاستیک هارو هل دادیم سمت جاده وآخرین حظور ذهنمم رسید به خنده باران و این حرفش که رو مقوا نوشتیم-با سلام و خسته نباشید خدمت مرغابی محل.گِلَم درکت سخته که صبح پا می شی بری بیرون اما می بینی لاستیکات نیستش و بدتر این که پنچرم هستن

الهی کسی قربونت نشه گُل خشکید.بپا هوا ورت نداره پا رو دم من بزاری افتاد؟؟

چشم از جاده برداشتم و ی لبخند بی جونم رو لبام ظاهر شد و باز این بغض لعنتی!

آیسل:

دانیار-دختر حواست به دستات باشه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-حواسم هست

دانیار-دِ آخه چرا دستکش نمی پوشی؟بقیه هم دستکش دستشونه...تیغ میره تو دستت.

-نمیره

دانیار-آیسل بخدا خیلی سرتقی

-میدونم

چشمای سبزشو دوخت تو نگاهمو گفت-وخیلیم پرووو

-بازم میدونم!

دوباره مشغول شدم که گفت-ی وقت تو نگاهت و قیافت چیزی از سردی و بیتفاوتی پیدا نشه!

دست از چیدن گل رُزا برداشتم و بهش نگاه کردم-دانیار...اینو بدون دیگه هیچ وقت اون آیسل ۲۴ ساله که دیدی رو نمیبینی پسرکوچولو!

اخمی کرد و به جُسَم اشاره کرد-کوچولو تویی نه من

ی گل چیدمو گفتم-از نظر قد یکم تو بزرگ تری اما از نظر سن تو جای بچمی!

با این حرفم دنیا که کنازم بود زد زیر خنده و این باعث شد اخم دانیار بیشتر شه-همچین میگه جای بچمی انگار چندسال بینمونه...۴ سال که چیزی نیست!

-برای من خیلی چیزه!

دانیار-چیز چیه؟

دنیاجای من حاضر جواب شد-چیز چیزه دیگه

دانیار-چیز چیز بدیه نه؟!

دنیا از روش من تو این مورد جمله ها استفاده کرد-نه!

دانیار-یعنی بده آره یا نه؟

دنیا غش غش خندید و گفت-نه!

دانیار داد زد-نه و کوفت! پس چرا اون اول میگی نه؟

دیگه دنیا رو باید یکی جمع میکرد...بی توجه به اون دنیا گلارو با قیچی چیشدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تو ی لحظه حواسم پرت خنده دنیا شد و دستمو تیغ گل برید.

ی سوزش کوچیک حس کردم...بهش اهمیت ندادم و خواستم باز مشغول شم اما دستی مانعم شد.

دانیار-آها بیا دیدی گفتم!

-چیزی نیست دانیار!

انگشتمو که زخم شده بود برد سمت لباشو ی بوسه روش زد-چیز چیز بدیه نه؟

چشام گرد شد از کاری که دانیار کرد.همونجوری زل زده بودم تو چشمای سبزش که دنیا منو به خودم آورد-اووووووو! نه داداش کوچیکه! این دفعه چیز چیز خوبیه بدون نه هستش! آره خالصه!!!

دستمو از دستش بیرون کشیدم و گفتم-هیچ خوشم از این کارت نیومد دانیار!

آیسل:

یهو از خواب پریدم و روتخت نشستم...پیشونیم خیس شده بود و زیاد حالم خوب نبود،چه خواب عجیبی بود!

چشمهامو بستم و به خوابم فکر کردم...اون کار دانیار و توجهش ؛ یعنی واقعیت دارن؟؟!

-خفه آیسل باز درگیر شدم!.آخه چطور ممکنِ دانیاری که مثل داداش نداشتم دوسش دارم به من !

-نه غیر ممکنه!

سرمو به چپ و راست تکون دادم...این فقط ی خواب چرت بود واقعیت همون چیزیه که من دارم میبینم.تو این ۶ ماه دانیار همونی بوده که تو ۲۴ سالگی دیدم! ی پسر دوستداشتنی که حالا مردی شده برای خودش!

نفس عمیقی کشیدم و پیشونیمو با دستمال پاک کردم.دوباره رو تخت دراز کشیدم ولی مگه خوابم میبرد؟

بلند شدم و خواستم برم سمت در که خودمو تو ی تاریکی آینه دیدم.

چزاغ رو روشن کردم و درست جلوی آینه ایستادم...این من بودم؟؟

موهای خرمایی که حالاساقش مخلوطی از خرمایی و نسکافه ای بود.ابروهایی که خیلی وقته برنداشته شده بودم.ی صورت لاغرشده و سرد،با ی بغضی که خیلی وقته خونه کرده توی گلوم.

من این دخترو میشناسم...خیلی وقته که باهاش خو گرفتم.

نگاهم سُرخورد رو قاپ عکسی که عکس من و دنیا بود.من آیسل گذشته رو نمیشناسم! اصلا اینی که کنار دنیاست کیه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل الان بهترینه...خبری از آیسلی که همه از دستش شکاربودن نیست...آیسلی که میخندید دیگه نیست! جای اون همه شیطنت و خنده حالا این بغض بزرگ اومده.بغضی که نمی شکنه و من تو عذابم که چرا نمی شکنه؟!!

دست از دید زدن خودم کشیدم و ی پلیور برداشتم و کلاهشو انداختم رو سرم و رفتم توی حیاط.

تا پامو گذاشتم توی حیاط بوی گلاروهم حتی از اینجا حس کردم.

روی تاپ بزرگ تو حیاط نشستم ،درست رو به روی مهتاب تو آسمون!مهتاب از دیدم محو شد و به جاش صورت بچگی های باران و حرفاش جلوم ظاهرشد.

باران-آیشل؟

-آیسل

باران-منو کم اذیت کن با این اشمت آیشل....

-آخه زشته! دوستای دیگم بهم میخندن!

باران-چرررا؟

-چون میگن با اینکه دوست صمیمیت ۸ سالشه اما بلد نیست خوب حرف بزنه س و ش میگه!

باران-ولی حرف زدنم به خاطررر شیم کشی های دندونمه ها!

-بهشون گفتم..ولی اصلا به درک! بزار وقتی این سیمای زشتو برداشتی و قشنگ حرف زدی نشونشون میدم تو بهترینی !

باران-آیشل آسمونو نگاه کن!

-چییشده مگه؟

باران-تو نگاه کن

-خب؟

باران-میدونی چرررا خورشیدبعضی موقه ها قرمز میشه؟! چون دوشتی منو تو رو میبینه آتیش میگیره!هه هه هه!

-باران؟

باران-بله؟

-الان ماه تو آسمونه نه خورشید! جای خورشید بگو ماه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باران-اِ چیزه...اشلا تو اینی که گفتمو از یادت ببر من فردا جلو خوذشید بهت بگم

-لوس

باران-آیشلللللل

-کوفت

باران-آیشلللللل!!!

باصدا زدنای یکی از هپروت دراومدم....

دانیار-آیسل؟!

-بله؟

دانیار-تو فکر بودی؟؟

-نه ...بیدار شدی؟

دانیار-بیدار بودم.

کلاهمو رو سرم درست کردم وتازه متوجه شدم اونم رو تاپ نشسته.

دانیار-نمی خوای بپرسی چرا؟

-شاید به من مربوط نباشه.

دانیار-کم حرف شدنت خیلی عوضت کرده...ولی خب من مثل اون موقع های تو پرحرف میشم! آیسل یکی همش میاد تو ذهنمو فکرم...

ی لحظه یاد خوابم افتادم اما باز فکرمو پسش زدم.خودش گفت ی نفر! پس غیر منه!

به ماه نگاه کرد و ادامه داد-یهویی میاد توی ذهنم...اصلا هم بهش فکر نمیکنما ولی خودش پا میزاره توی ذهنم...همش دوست دارم همراهش باشم.برم و بیام باهاش تا بیشتر ازش بدونم،همش درموردش کنجکاوم...هیچ وقت از اینکه کنارشم ضده نشدم.

ی حس عجیبیه آیسل،شاید بگی عشقه ولی...فراتر از عشق بنظرم.هیچی به اندازه وجودش لذت بخش نیست!گاهیم دوست دارم اذیتش کنم! از تنفرهای چندلحظه ای بینمون خوشحال میشم! خیلی وقت نیست که خوب شناختمش اما با اتفاقای شیرینی که جدیدنا و ی زمانی باهم داشتیم ازش خوشم اومد.آیسل تو اینارو درک میکنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تک تک حرف هاش یاد شهروز افتادم...یاد تنفرها و اذیت کردنا افتادم...یاد شیطنت همیشگی توی چشمهاش! یاد اون شب تلخ و سرد که قبلش اعتراف شهروز شیرینش میکرد اما تلخ شد اون شب!و بازم شهروز و شهروز!

-درکش...درکش میکنم!

چشم از ماه گرفت و بهم نگاه کرد-تو..تو کسی رو دوست داری؟!

از روتاپ بلند شدم و با ی پوزخند گفتم-نه!

ی اعتراف برعکس که دوست داشتن تو حس هام نیست!

جای دوست داشتن باید متنفر بود که ارزشش از همه بالاتره

شهروز ازت متنفرم که قلبمو توی این ۶ ماه پیش خودت جا گذاشتی!

آیسل:

دنیا-آیسل؟!

-هوم؟

دنیا-طرفِ تو گل فروشیو داری؟!!!

-نه

دنیا-نه و نکمه بمیر اه، دختره ی بی ذوق

-دختره ی خر ذوق!

دنیا-به جهنم که طرفو نداری! خاک تو سرت کنن چند وقت دیگه میری تو ۲۸ سال هنوز شوهر تور نکردی.بزار خودم الان این صاب گل فروشی بزرگو تور میکنم،لامصب اُپتیما هم داره لاکردار!

-برو دسته های جداشده گلارو که آقا فرهاد تو گل فروشی گذاشته رو چک کن منم بقیه گلای بارو برسی میکنم!

ی نگاه عصبی بهم انداخت و باقدمای محکم رفت تو گل فروشی...نگاهی به مرد جوون و تیپ اسپرت تو گل فروشی انداختم.بد نبود امیدورام بتونه مخشو بزنه!

-آقا فرهاد چند دسته دیگه باقی مونده؟

فرهاد-این دسته رو ببرم تمومه خانوم.

-باشه ممنون.

-هنوزم پیش اون خونواده و گلخونه ای؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برگشتم سمت صدا...غزل بود.خیلی وقت بود باهاش حرف نزده بودمو ندیده بودمش.بی سروصدا رفت سرِ خونه زندگیش...مگه میشد باران نباشه و عروسی بگیرن!

-عوض شدی

غزل-آره...با ی رنگ کردن مو آدم چهرش عوض میشه و با نبود باران ی آدم دیگه شکسته و داغون.

-خوشحال شدم از دیدنت...خداحافظ

خواستم برم اما صدای بغض دارش مانعم شد-دِ آخه دختره ی احمق کی تمومش میکنی این رفتاراتو؟کی برمیگردی به قبلنا؟ بابا چرا نمیگیری تو،باران رفت...دیگه هم برنمیگرده ..تو کم خودتو عذاب بده.

-عذاب میدم

قطره اشکی از چشمش چکید و گفت-چرا؟

-چون من باعث شدم اون بمیره.

غزل-صدبار اینو گفتی نه به من بلکه به همه! مرگ باران تصادفی بود... ربطی به تو نداشت

-من باعث شدم اون بمیره!

ازش فاصله گرفتم و سوار ماشین شدم.دیگه حوصله دیدن کسی رو ندارم،بسه.

آسیه:

رامسر

دستی به صورتش کشید واز روصندلی بلند شد،کتشو از رو صندلی برداشت...با پوشیدنش دراتاق زده شد.

علی-بله؟

منشی تو چهارچوب در ظاهرشدو گفت-علی آقا خانوم ایمانی تشریف آوردن

علی-گفتم که کسی رو نمیبینم!

منشی-قربان ایشون گفتن برای لغو قرداد با شرکت اومدن!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی گوشه لبش اومد .شهره هیچکاری نمیتونست بکنه در این مورد شرکت! تا وقتی که حسین رفیق قدیمیش هست هیچ لغوی صورت نمیگیره! شهره که نه مدیره و نه سهام زیادی تو شرکت داره..پس کاره ای نیست!

با اومدن شهره با دست بهش تعارف کرد بشینه....شهره مثل همیشه مغرورانه پوزخندی زد و رومبل نشست.پای راستشو روی پای چپش انداخت و علی رو از سر تا پا برانداز کرد.این سوال توی ذهنش اومد..واقعا چرا ی زمانی عاشق این مرد شده بود؟!

علی-اومدی حرف های اغراقی بزنی؟

شهره-نه اومدم از نظر کاری بِکشمت پایین!

علی-کاره ای نیستی که قرار دادو بخوای لغو کنی،درضمن خسارت لغوم هست!

شهره-لغوش کنم ضربه بدی بهت میخوره! خسارت مهم نیست.البته شانس خوبی هم بایدبگم داری که هنوز شراکتی بینمون اتفاق نیوفتاده!

علی-گوشم از این حرفهای مزخرفت پره بهتره بری

شهره-من هم سهام دارم و هم مدیر اون شرکتم.فراموش که نکردی من همسر حسینم!

علی-از اولم مشخص بود دنبال پولش بودی که باهاش ازدواج کردی!

شهره-به خاطر زخم هام و شکستم باهاش ازدواج کردم! تا ی روزی که امروزِ. بتونم به کمکش زندگیمو ازت پس بگیرم!

علی-اومدی که فقط لغو کنی؟!

شهره-لغو یا دخترم!

هیچ خوشش نیومد از اینکه شهره بخواد وارد جریان های کاریش با حسین بشه.پس بی خیال گفت-دخترت زندس!

شهره مشتاق شد اما خیال باطل-اما من دادمش به ی خونواده که سرپرستیشو به عهده بگیرن! الان ۲۷ سال گذشته پس بهتره مثل این ۲۷سال ادامه زندگیتو بدی بدون این مسخره بازیا!

شهره-و منم ادامه زندگیمو با ازهم پاشیدن زندگی تو پیش میبرم!

پوزخندی زد و از رو مبل بلند شد روبه علی گفت-سمن خانوم باید خیلی خوشحال شه بدونه چه رابطه ای بین من و همسرشه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

علی-بی هیچ مدرکی!

شهره-به هرحال بازم شکی تو دلش خلا میندازه که نسبت بهت بی اعتماد شه تا اونجا که من زنای قدیمو میشناسم. سمن اینجوریه!

علی-گمشو بیرون از شرکتم!

شهره دستشو بالا آورد و بار هر حرفی ی انگشتشو جمع میکرد-اعتماد خونوادت،سمن،پول،دخترات،شر کت،مردم محله،حسین،مقام،زمین ها و محصولاتش! همه و همه رو از دست میدی! اگه شهره رو خوب بشناسی میدونی که برای به دست اوردن چیزی که میخواد لازم باشه به دوستشم خنجر میزنه! پیدا کردن ی مدرک قلابی که کار زیادی نداره!

ترس به جون علی افتاد اما ظاهر سازی کرد-هیچ غلطی نمیتونی بکنی!

شهره خیره شد تو چشمهاش و گفت-۶ ماه پیش ی کلاغی بهم خبر رسوند که ماشینتو با ی ماشین مثل خودت جابه جا کرده!

بایدم اینکارو میکردی نه؟ چون رنگ اون تیوتا که رو ماشین اون دختر بیچاره ماسیده باید ی جبرانی داشته باشه!

خون توی رگ هاش یخ زد.این زن نبود،آدم نبود،جن بود،جادوگر بود، تاریکی بود اما آدم نبود!این زن تحسین آمیز بود گاهی! علی شکست خورد! اینبار علی شکست خورد در برابر کسی که ظاهر سازی و صبور بودن رو خیلی خوب بلده و بی شک رقیب علیه!

شهره-اگه اینم روشه دیگه چیزی نداری علی رادمهرررر!درضمن...اینو بدون اگه بایکی دشمنی ،همیشه براش یه به پا بزار! البته اون شب باید به پا می اومد دنبالت ولی خودم به پات شدمو تعقیبت کردم.کارت تمومه علی!

علی رو صندلی نشست.رنگ به روش نموند باید ی کاری میکرد.پس میتونست ضربه بزنه به حس های مادرانه شهره

علی-دخترت نزدیکت بود! باید میشناختیش اما چون مادر نیستی نتونستی! کنارت بود تو نزدیکیت بود اما تو بی توجه ازش رد شدی!حتی باید با دیدنش میشناختیش! با دید رنگ چشمهاش! رنگ میشی چشمهاش!

تو مادری هستی که حس مادرانه نداری حالا چطور دنبال دخترتی!

شهره با لرزشی که توی صداش بود گفت-کیه؟!

علی-نشناختیش! اگه میشناختیش الان غیبش نمیزد!

اینبار شهره شکست! فکرشم نمیکرد از اینکه دخترش نزدیکش باشه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شره دستشو به مبل تکیه داد و زل زد به علی.

علی-دیگه برام مهم نیست ...دیگه نمیخوام دخترتو ازت پنهون کنم .پس توهم مثل ی آدم گم میشی از زندگیم بیرون!

شهره-باشه...باشه قول میدم

عجیب بود این مشتاق بودن شهره!

شره-به بگو کیه؟

علی-آیسل!

آسیه:

شهره کیفش رو برداشت و خواست بره بیرون اما علی با حرفش مانعش شد-پیداکردن آیسل و گفتن حقیقت بهش برات بد تموم میشه

شهره-هیچ غلطی نمی تونی بکنی!

علی پوزخندی زد و گفت-فکر کنم اگه شهروز و شمیم از اینکه تو خالشون نیستی و دلیل کمک کردنت به شهروز فقط به خاطر اینکه غفار سهمت رو نداده باشه...بدمصب ناراحت بشن و عصبی؟ نظرت چیه شهره؟

این دیگه خارج از تحمل شهره بود...روبه پای علی تفی انداخت و از شرکت خارج شد.با فهمیدن واقعیت همه ترکش میکنن!شال رو از روی سرش کشید و رو زمین پرت کرد.به سمت اتاق شمیم رفت...شوک بدی بهش وارد شده بود...

شمیم با دیدن صورت بی رنگ شهره از روتخت بلند شد و به سمتش رفت...شهره خودش رو میون بازوهای ظریف شمیم جاداد و برای اولین بار جلوی کسی اشک ریخت.

شمیم-خاله؟خاله چت شده؟؟ چرا گریه میکنی؟؟

شمیم حرف میزد و اون فقط اشک میریخت.اشک میریخت چون از آیسل متنفر بود.اشک میریخت چون برای تهدید کردن علی می خواست به آیسل صدمه بزنه.

اشک میریخت چون نموند که پیداش کنه و فقط به فکر خودش بود.اشک میریخت چون دخترش نزدیکش بود و اون حتی حسی ه بهش نداشت

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و اشک میریخت چون نبود و نتونست اسم دخترش رو شیدا بزاره....شیدای شیدایی ها!

با بغض گفت-شمیم

شمیم-جونم خاله؟

شهره-دیگه نمی خوام مانع شهروزشم...بسه ،بزار پیداش کنه! دیگه نمیخواتوهم دست به اشک و دیوونه بازی بزنی...نمی خوام

شمیم-باشه خاله هرچی تو بگی.اصلا همون بهتر بزار بره دنبال آیسل،منم دیگه فیلم بازی نمیکنم.دیگه همه چیز تموم میشه فقط تو گریه نکن. اصلا چرا گریه میـــ..

مکث طولانی شمیم باعث شد ازش فاصله بگیره...با دیدن چشمهای گرد شده و متعجب شمیم اشک ریختنش متوقف شد.رَد نگاه شمیم رو گرف و رسید به شهروز که تو چهارچوب در بود!

شهره-شهروز؟

شهروز فقط مثل ی ربات کلمات رو تکرار میکرد-دیگه نمی خوام مانع شهروز بشم!دیگه نمیخواد توهم دست به اشک و دیوونه بازی بزنی!

چشمهای شهروز از رو شهره به سمت شمیم چرخید.باورش نمیشد خواهرش...عزیز ترین فردِ توی زندگیش بخواد با خالش هم دست بشه و مانع از رفتنش بشه!

شهروز-موقع رفتنت یهو صدای جیغ میشنوی! به سمتش میری و میبینی آینه رو شکسته و ی تکش رو گذاشته رو رگ دستش..به خاطر چی؟ به خاطر اینکه مثلا بهش شوک وارد شده مثل قبلا ها و باید حواسمون بهش باشه!از اون روز ازخونه تکون نخوری،شرکت نری و هیچ کاری جز اینکه حواست بهش باشه نکنی! شب تا صبح بهش سر بزنی که مبادا بهش شوک وارد شه! شوکی که یهوی بودنش عجیبه! شوکی که برای آدمی که دیگه افسرده نیست عجیبه!

شمیم اشک از چشمش اومد و خواست بره سمتش اما شهروز دستشو بالا آورد و مانعش شد-از همین امروز دیگه هیچ حقی توی زندگی من ندارین خستم کردین با مسخره بازیاتون!

روبه شمیم ادامه داد-با این کار مسخرت و شوکی که بهم دادی حتی اگه بمیری هم دیگه نمی بخشمت!

شهروز:

سویچ ماشین رو برداشتم و از خونه زدم بیرون.قفل گوشیم رو باز کردم،هزارتا پیام از نگار داشتم..بدون باز کردنشون رفتم تو مخاطبا و شماره بنیامین رو گرفتم.

بنیامین-جانم داداشم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دارم میرم تهرن ... میخوام کمکم کنی

بنیامین-چه کمکی؟

-از ایسان بپرس دوستای صمیمی آیسل کیان

بنیامین-ولی من با آیسان حرفی ندارم در ضمن خودت که میدونی اون قبول کرده بعد پا به ماه گذاشتن بچه ها طلاق بگیره

عصبی شدم و داد زدم-د به خاطر پیدا شدن آیسلم که شده ی غلطی بکن دیگه!

بنیامین-هووو...باز دور ورت داشته، باشه ی کاریش میکنم.

گوشیو قطع کردم و تا خواستم سوار ماشیین شم دستی مانعم شد.

نگار-شهروز؟

- چیه؟

ی قطره از چشمش چکید و گفت-خیلی وقته نه بهم زنگ میزنی نه پیامی میدی..دیگه دوستم نداری؟؟

-ببین نگار...تا الان باید فهمیده باشی که من تو این ۶ ماه دربه در دنبال آیسلم و بایدم بدونی این چه معنی میده؟!

نگار-چ...چه معنی میده؟

سوار ماشین شدم و گفتم-دوست داشتن!

اکبر آقا در حیاطو باز کرد و منم بی توجه به وجود نگار،پامو گذاشتم رو گاز...آینه جلو رو تنظیم کردم-شهروز...جدیدنا دست از مغرور بودن برداشتی!

یه آینه نگاهی انداختم و گفتم-تو احساس نباید غرور معنایی داشته باشه!

شهروز:

توی راه حس کردم ی هاچ بک تعقیبم میکنه اما اهمیتی ندارم! نکنه آدم خیلی مهمیم بیان تعقیبم کنن! فقط شاید از نظر دوست دختری تعقیبم کنن که اونم مهم نی!

به تهران که رسیدم رفتم سمت شرکت که ی سری بزنم...بزار اینجا بودنمونم مفید باشه!

سمت مدیریت رفتم و منشی با دیدنم بهم خوش آمد گفت...رفتم توی اتاق مرادی.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با دیدن دوتا دختراش لبخندی که به ظاهر زدم رو لبم خشک شد!

مردادی با دیدنم به سمتم اومد و با خنده گفت-به به جناب نیکزاد ،مشتاق دیدار!

لبخند چرتی زدم و باهاش دست دادم .به دختراش اشاره کرد و گفت-دختراک رو که یادتونه!

با همون لبخند مسخره گفتم-بله.مینا خانوم و مبینا خانوم!

تا اینو گفتم نیش مینا باز شد و مثل قبلا چشمکشو حواله چشمم کرد!

مرادی-شهروز جان خیلی خوشحالم که خودت اومدی!

من-جان؟

روصندلی های اتاق نشستیم و گفت-حسین جان تو کل این مدت از شرکت خبر داشت و همینطور اون قضیه!

-کدوم قضیه؟

خندید و گفت-حتما حسیین بهت نگفته!

-چی رو نگفته؟

مرادی نگاهی به میناانداخت و اونم سرشو انداخت پایین-قضیه علاقه مینا به تو پسرم!

منو میگین! اصلا همون بهتر نگین! دهنمو که دیگه ولش کنین تا کجا وا شده...الان چشام برام مهمه که عادیه هنوز!

مرادی-تعجب کردیا شهروز جان! بزار توضیح بم! خیلی وقت نیست که مینا جانم به دوست داشتنت اعتراف کرده! به خواسته دخترم اینو با حسین در جریان گذاشتیم و منتظر نظر تو برای ازدواج و زمان عقد بودیم که حالاهم خودت تشریف آوردی البته بی خبر!

دییگه چشمامم به .... رفت!

(روبه روشون ایستادم و مثل هندی ها حرف زدم-همگی ساکت! من خودم عشقی میدارم! آیسل عشق من است! چشمتان کوررا!من با آیسل صاحب زندگی و فرزند میشوم! برایش سنگ تمام میگذارم! اون فرشته پنهانی من است که امروز..دربرابر شما آشکارا میشود!!! حتی تو ای دختر چشمکی...نمی توانی مرا فریب دهی! عشق من جاودانه است و ماندگار

بعدشم شکل بال بال زدن در آوردم و ی قری به کمرم دادم!)

مرادی-شهروز؟ ای بابا شهروز کجایی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم اززمین برداشتم و روبه مرادی گفت-ها؟ بله؟

مرادی-نظرتو نگفتی؟

-اومدم تهران دنبال نامزدم!خوشحال شدم از دیدنتون جناب مرادی! مطمئنم شرکت هم رو به پیروزی میره! روزتون خوش با اجازه!

از در زدم بیرون...یا خدا اینا چشونه؟! مثل زمان قدیم دخترا شدم که بی خبر شوهرشون میدادن! خدا نصیب نکنه!

ولی خدایی عجب فکر اکشنی کردم...البته بدون در نظر گرفتن اون بال بال زدن و قر کمر!

شهروز:

شماره اتاقمو گرفتم و رفتم سمت آسانسور...دراتاقو باز کردم و رفتم.اتاق شیکی بود،مخلوطی از رنگ کرم خردی بود که ی تخت دونفره به رنگ شیری وسطش بود. بی حوصله خودم انداختم روتخت و به ثانیه نکشید بیهوش شدم.

باصدای زنگ گوشیم از خواب پریدم...بادستم دنبال گوشی گشتمو برش داشتم

-الو؟؟؟

بنیامین-خواب بودی؟

-هوممم

بنیامین-بیا خودمو ی ساعت خورد کردم تا از آیسل پرسیدم دوستاش کیان فقط اونایی روکه خودش شمارشونو داشت و گفت

-خـــــــــب؟

بنیامین-لیلا،مهشید،گلاره،غزل،تران ه،ثمین و یـــــ..

-وایسا

بنیامین-ها چیشده؟

روتخت نشستم و گفتم-غزل؟

بنیامین-آها آره چندباریم خودمون دیدیمش

-اون دوست صمیمیشه شمارشو بده

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-بفرما یادداشت کن ۰۹۱۲۴۶۱

گوشی رو قطع کردمو تا خواستم شماره رو بگریم زنگ خورد...شمیم بود.بدون اینکه جواب بدم رَدش کردم . باز زنگ زد.پوفی کشیدم و گوشیمو پرت کردم رو تخت.نگاهی به ساعت مچیم انداختم ۷ بود...

چند دقیقه از زنگ های پشت سرم شمیم نگذشته بود که ی پیام برام اومد.شمیم بود...بازش کردم

(داداش خواهش میکنم بهم زنگ بزن یا حداقل جواب بده ی چیز خیلی مهمی درمورد آیسل فهمیدم...خواهش میکنم بزار با دونستن تو این عذاب وجدانم از بین بره)

معلوم نیست باز چی تو سرشونه هه...

اینبار زنگ زد و من جواب دادم

شمیم-الو داداش؟؟

-چیه؟

با بغض گفت-داداش خواهش میکنم به حرفام گوش بده...تو روخدا...

-میشنوم

شمیم-خاله ...خاله خیلی حالش بد بود و باهام درودل کرد

-حرفی از خاله نزن خدافظ

شمیم-خواهش میکنم داداش قطع نکن..باشه حرفی نمیزنم

-اگه باز بخوای چرت بگی قطع میکنم!

شمیم-شهروز فهمیدم...فهمیدم که آیسل دخترِ خالس!

داد زدم -چی؟؟

با بغض گفت-خاله خواست کسی باخبر نشه ولی من برای بخشش به تو گفتم...داداش دختر خالمونه!دیدی چه عجیبه!

آیسل:

-بس کن دنیا..حوصله تویکی رو ندارم

دنیا-هه..آره بایدم نداشته باشی...دیروز ی ساعت اونجا منتظرت بودم گفتم الان میاد نگو خانوم رفته خونه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-انقدر حرف نزن

روبه روم قرار گرفت...قدش از ن کوتاه تر بود پس سرشو بالا گرفتو گفت-آدم به بدختی مثل تو ندیدم.بیچاره دوستت غزل...

-غزلو میشناسی؟

خنده مسخره ای سرداد و گفت-آره چرا نشناسم! اتفاقا اون بیچاره منو رسوند!

اخمی کردم و هلش دادم-تو غلط کردی اونو کشوندی اینجا

دنیا-از بس آشغالی!هیچکس برات مهم نیست! فقط و فقط ی نفر توی اون ذهن مریضته اونم بارانیه که حالا توی قبره..قبر میفهمی؟؟

نمیدونم چیشد اما وقتی به خودم اومدم دیدم ی سیلی زدم تو صورتش...اونقدر محکم که جای انگشتام روی صورتش موند.

چند قطره از صورتش چکید و با بغض-آی غزل خانوم...بیا و ببین دوستتو! بیا و ببین که مرگ باران باعث شده سیلی بزنه به حرف حق!

با شنیدن صدای غزل رو از دنیا گرفتم-آیسل این چه کاری بود؟

-تو چرا اومدی اینجا ها؟؟

غزل-آیسل اومدم باهات حرف بزنم..دختر تو حالت...

-حرف نزن...نمیخوامم به حرفات گوش بدم..

روبه دنیا گفتم-هیچ خوشم از این نخودی بازیات نمیاد به اصطلاح دوست!

تو حیاط تنهاشون گذاشتم و از خونه زدم بیرون اما دستی بازومو گرفت و مانعم شد-چت شد تو؟

-ولم کن دانیار...

دنیار-اوه چه عصبی! کجا با این عجله حالا؟

-دستمو ول میکنی یا که..

دانیار-یا که باهم میریم ی دوری بزنیم!

بدون اینکه بزاره من حرفی بزنم دستمو کشید و برد سمت ماشینش!

-پسره ی ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دانیار-حرفی نزنی به نفعته!

-هه!

دانیار-خب الان مجبورم کردی توی خیابون ی کار اسلامی انجام بدم!

-چی؟

درماشینو برام باز کردو گفت-شوخی کردم عزیزم...

عزیزم؟؟سوار ماشین شد و با نیش بازش استارتو زد...از جلوی خونه که رد شدیم حس کردم پشت درختی که روبه روی خونست شهروزو دیدم!

دانیار-محو بیرون شدی ؟!

-بیخیال!

دانیار-اگه عصبی هم نمیشدی به کل میگفتم مرض افسردگی رو کُلُهم گرفتی!

دانیار-خب الان میریم جای دوست داشتنی تو!

-ممنون

سرمو چرخوندم و به بیرون نگاه کردم.چرا باید توَهم دیدن شهروزو بزنم؟!اهه عجیبه! از دست دنیا خیلی عصبی شدم..اون حق نداشت جایی رو که من ۶ ماه از همه پنهونش کردم رو به کسی نشون بده...من اومدم که تنها باشم نکه کسایی جز دنیا اینا دورم باشن! آه لعنتی!

نگاهی به دانیار انداختم...فرمونو تو دستاش بودو و گوشیشم گذاشته بود وسط فرمونو اسمس بازی میکرد.

-گوشیتو بردار...

دانیار-کار خیلی مهمی دارم

-آخه توهم کار سرت میشه؟ ورش دار...

دانیار-تو که مردن برات مهم نیست؟

-آره مهم نیست پس بیخیالش!

بعد مکثی گفت-متاسفم نمیخواستم اینو بگم الان ورش میدارم...مهم اینکه بدون هیچ تصادفی کارمم جور شد!

-موفق باشی!

نگاهی بهم انداخت و با لبخندی که چال گونش مشخص شد گفت-امیدوارم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل:

دسته گلو گذاشتم رو سنگ قبر...ی نامه کنار سنگ افتاده بود...برش داشتم و همونجا نشستم و بازش کردم.

دانیار-مال کیه؟

با دیدن اسمش با ی لبخند کم جون گفتم-آخرش رفت سر زندگیش!

دانیار-کی؟

-ی دوست کوچولو به اسم ویدا!کارت عروسیشه...حتما دیدن ی روزه نیومدم اینجا گذاشته!

دانیار-میری حالا؟

-نمیدونم شاید...

دانیار-کجا آشناشدین؟

-اینجا...مادرش فوت شده بود گاهی میومد و منم میدیدمش

دانیار-به نظرم بری بهتره! تنهاش نزار...

-آره برم بهتره!

دانیار-عروسی کیه؟

-۳روز دیگه

یهو بلند شد و دست منو کشید و مجبورم کرد بلند شم...-عجله کن دخترا!

-چته؟چیشده مگه؟

همونطور که میدویید گفت-۳ روز دیگه عروسیه و تو هیچی نداری بپوشی دختره ی سر به هوا!

-حالا تا ۳ روز دیگه...دستمو ول کن

دانیار-عمرا ول کنم! الان میریم و ی خانوم شیک ازت میسازم!

تو ماشین نشستیم و شیطون گفت-البته این خانوم شیک به ی همراه هم نیاز داره که اونم خودمم پس ردیفه!

بی حوصله گفتم-چه خودشم دعوت میکنه

لبشو کش داد و با ی بغض بچگونه گفت-بیام دیگه باشه؟

-هنوزم بچه ای! بهشم میگب کوچیک بهش برمیخوره!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید و گفت-خب دیگه!

یهو یاد حرفای اون شبش و جدی بودنش افتادم...بی هوا پرسیدم-بهش گفتی دوستش داری؟

لبخندشو جمع کرد و گفت-نه به همین زودی ها میگم...برام دعا کن آیسل

-امیدوارم قبولت کنه

دانیار-اگه بعضی اختلاف ها نباشه!

-اختلاف؟

دانیار-بگذریم بعدا بهت میگم.

واقعا با دانیار بودن آدمو به حرف میاره! تو این ۶ ماه یخم فقط و فقط با دانیار باز شدا حتی دنیاهم انقدر منو کنجکاو و پر حرف نمیکرد!

بودن با دانیار مثل گذشته هاست...مثل...مثل شهروز! ی دنده و پر انرژی! ی دانیار دوست داشتنی!

آسیه:

شماره غزل رو گرفت...با سومین بوق جواب داد-بله؟

شهروز-سلام...باهاش حرف زدین؟

غزل نفس عمیقی کشید و گفت-نه نموند که گوش بده به حرف هام ولی باز سعیمو میکنم.هم به خاطر شما و هم به خاطر فراموش کردن باران!

شهروز-صبرکنین...حرفی بهش نزنین دیگه...تا اینجاهم که کمکم کردین پیداش کنم کلیه خودم بقیه راهو پیش میرم.فقط..

غزل-بفرمایید؟

شهروز به دانیار بهش چشم دوخت و گفت-ی پسری به آیسل خیلی نزدیکه میدونین کیه؟

غزل-دوستش که دنیا بود ی برادری داره به اسم دانیار فکر کنم اون باشه...

-خیلی ممنون کاری ندارید؟

غزل-نه فقط خواهش میکنم تحت فشارش نزارید

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه...

تماسو قطع کرد و به دانیار خان خیره شد-توی جوجه فکلی حق نزدیکی به آیسلو نداری!

دانیار-اون لباس شکلاتیه قشنگه ها

-نه خوشم نمیاد .. ساده بهتره

دانیار-آه دختر چقدر بی ذوقی اصلا اون طلاییه چی؟

انگشت اشاره دانیار رو دنبال کرد و رسید به ی پیرهن طلایی بلند.از بالاسرشئنه حلقه ای بود و تا کمر تنگ و از کمر به پایین چین پرنسسی داشت.لباس قشنگی بود و میدونست حتما به رنگ پوست گندمیش میاد.حوصله گشتن نداشت پس همون رو پرو کرد....به خودش توی اینه نگاه کرد بهش میومد نه کم بلکه خیلی اما حوصله این رو نداشت که خودش رو توی اون لباس بسنجه! همین که ی لباس براش پیدا شد کلیه!

لباس رو دراورد و لباس های خودش رو پوشید...بی توجه به نگاه مشتاق دانیار رفت تا پولو حساب کنه.

این بین دانیار خیلی خوب میدونست که آیسل نمیزاشت پول رو حساب کنه!آیسلی که خیلی وقته به آیسلش تغییر کرده!

نایلون لباسش رو برداشت و روبه دانیار گفت-تو ماشینو ببر تو من درو میبندم

دانیار-باشه!

درو حیاطو تا نیمه بست اما چشمش خورد به تیکه کاغذی که از صندوق پستش بیرون زده بود.کلیدشو از تو کیفش بیرون آورد و در صندوقو باز کرد.

دانیار -چرا نمیای تو؟

نامه رو برداشت و گفت تو برو الان میام.

دانیار-باشه درو ببند

با رفتن دانیار به نامه نگاه کرد.هیچ نام و نشونی نداشت ، بازش کرد و خوندش

میان ماندن و نماندن

فاصله تنها یک حرف ساده بود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از قول من

به باران بی امان بگو :

دل اگر دل باشد ،

آب از آسیاب علاقه اش نمی افتد

(دوستت دارم)

درگیر ذهنش بود...درگیر پیداکردن صاحب نامه بود اما نمیدونست صاحب نامه همین نزدیکی ها نظاره گر این صحنه شیرینه!

آسیه:

بنیامین-باورنکردنیه.....یعنی..یعنی آیسل دخترخالت؟

شهروز-آره

بنیامین-پسر عجب شیر تو شیری شده

با یاد آوری اینکه شهره خواسته کسی چیزی ندونه به حرف اومد-ولی نمیخوام کسی جز تو بدونه

بنیامین-ولی...

شهروز-ولی بی ولی

بنیامین-پس آیسل چی؟

به ی نقطه ی نا معلوم خیره شد و گفت-اونم نباید بدونه چون میدونم بدتر حالش از اینی که من میبینم بدتر میشه

بنیامین-آره دقیقا...براش سخته که بدونه خاله می خواست به خاطر انتقام بهش صدمه بزنه!

شهروز-ولی بنیامین ی چیز خیلی عجیبه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین-چی؟

شهروز-آیسل فقط به خاطر مرگ باران نیومده تهران...میتونه ی دلیل دیگه ایم داشته باشه که باعث شد بزنه ب بیخیالی و داغونی!

بنیامین-این دلیل شایدم ربط به همین ماجرا داشته باشه!

شهروز-تو میگی آیسل میدونه خاله مادرش؟

بنیامین-اگه میدونست ی کاری میکرد یا حداقل ی چمیدونم ی حرفی میزد

شهروز-آره باید اینم احتمال بدیم...

بنیامین-خب وضعیتتون چطوره؟

خودکارشو رو میز گذاشت و گفت-همه چیز حل میشه ولی ی مانع جوجه فکلی سر راهمه که اونم میره کنار!

بنیامین-موفق باشی پسر راست.....

با جیغی که توی گوشی پیچید تعجب کرد

شهروز-بنیامین صدای کی بود؟؟بنیامین؟

بعد مکثی بنیامین جواب داد-آیسان! خواستم بگم جدیدنا زده به سرش فرار کنه تا بچه ها به دنیا نیومدن ولی کور خونده!

شهروز-زیاده روی نکن!

بنیامین-باشه...من ببرمش خونه خاله اینا این آخرای بارداری باید حواسمون بهش باشه

شهروز-باشه خدافظ

****

بازوش رو محکم چسبیده بود و ولش نمیکرد...آیسان این روزها اقتدارش از بین رفته بود و فقط می خواست فرارکنه با بچه هاش! بچه هایی که هم بهشون علاقه داشت و هم نداشت! براش فقط این مهم بود که دوست نداشت اونا رو بده به بنیامین!

بنیامین-خاله این دختر امانتت میخوام حواست بهش باشه!

شهره نگاهی به ایسان انداخت و خیلی سرد به باشه ای اکتفا کرد.اصلا حوصله ی حواس جمع کردن رو نداشت...فقط فکرش درگیر آیسلی بود که نمیدونست کجاست!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بنیامین باروی آیسان رو رها کرد و پیشونی شهره رو بوسید و از در خارج شد.به سمت ماشینش میرفت که متوجه ماشینی شد که کمی دور تر از ویلا بود

پشت درختی ایستاد و به صحنه زل زد.چند ثانیه بعد در هر دو طرف ماشین باز شد و شمیم و سامان روبه روی هم قرار گرفتن!

چشم هاش باور نمیکردن ...سامانی خودش و شهروز ازش متنفر بودن حالا انقدر به شمیم نزدیکه...انقدر نزدیک که دست کثیفش تو دست شمیمه..شمیمی که ظریف ترین و شکسته ترین دختر این زندگیه!

خواست به سمتشون بره اما شمیم از سامان جدا شد و با ی لبخند به سمت ویلا اومد.

با نزدیک شدن شمیم سر راهش قرار گرفت-به به شمیم خانوم!

شمیم لبخندش رو جمع کرد و گفت-سلام

بنیامین-علیک سلام...با سامان خان خوش گذشت؟

رنگ به روی شمیم نموند...قلبش ریخت! از این ترسید که مبادا بنیامین چیزی به شهروز بگه!-اِ چیزه من با..آ...آقا سامان شریک شدم!

بنیامین با ی حالت مسخره ای گفت-که شریکی آره؟! ببین شمیم این ی بار میگذرم که چه غلطی کردی اما ی بار دیگه..ی بار دیگه ببینم دورت بپلکه یا تو دورش بری با شهروز روزگارتونو سیاه میکنیم..فهمیدی؟

شمیمی که با وجود دلگرمی های سامان شیر شده بود با اخم گفت-منو تهدید میکنی ها؟ به چه حقی؟ من رها نیستم بنیامین! تو انقدر ادعات میشه ببین خواهرت چیکار میکنه برو به اون گیر بده معلوم نیست جمع کرده رفته کجا!

دست هاشو مشت کرد و گفت-همون حقی که شهروز رو تو داره منم دارم! تو با رها هیچ فرقی نداری! درضمن رها رفته که درسشو ادامه بده و میدونم دور از ماها خوشبخته و ب زودیم شاید ازدواج کنه! اینو آویزه گوشت کن که حواسم بهت هست!

از شمیم فاصله گرفت وبا عصبانیت به سمت ماشین رفت.

آسیه:

از بس فکر کرده بود این نامه ها برای کیه مخش شروع کرده بود به سوت کشیدن!تو این دو روز دوتا نامه دیگه هم براش اومده بود که آخراش کلمات نامفهومی بود!

ناقص بودن؟!! سریع به سمت نامه ها رفت و هرسه رو کنار هم گذاشت...شعر هارو رها کرد و فقط به آخرش که کلمات نا مفهومی بود خیره شد....

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوستت دارم،نماب،جاودزا،ینکیم!

واقعا عجیب بود آخه اینا چه معنی میدن! از همه عجیب تر صاحب این نامه هاست که نمیدونست کیه!

ی بار دیگه خوندشون....اما بی فایده بود بی حوصله مثل اون وقتایی که برای اذیت کردن معلمشون سرکلاس کلمات رو از اخر به اول میخوند خوند.

آیسل-دوستت دارم ،با من ازدواج میکنی!

آیسل-چه مسخره..مردمم بیکارنا ی ساعت کلمات نا مفهوم مینویسن!

با تعجب ی بار دیگه اونی رو که گفتو گفت!

آیسل-دوستت دارم ،بامن ازدواج میکنی؟؟؟ یعنی کیه؟!!

با صدای تق در به خودش اومد.نامه هارو همونجا وسط هال رها کرد و رفت سمت در..دروکه باز کرد با قیافه های مظلوم دنیا و دانیار روبه رو شد

آیسل-خب؟

دنیا شروع کرد به بلبلی حرف زدن-الان میای پایین مامان بستنی درست کرده.امشبم دانی دعوتت کرده شام بیرون!منم که باهات آشتیم پس بریم پایین

بدون اینکه بهش اجازه حرف زدن بده دستش رو کشید و با خودش برد پایین....

دانیار خواست درو ببنده اما چشمش خورد به نامه ها...کنجکاو شد چون تاحالا ندیده بود آیسل نامه ای براش بیاد!

رفت تو خونه و نامه هارو نگاه کرد.شعرهای عاشقونه بود و کلمات نامفومی آخر هر نامه...باکمی فکر کردن رسید به این جمله که ی نفر به آیسل علاقه داره و بهش پینهاد ازدواج داده!

عصبی شد و خواست نامه هارو پاره کنه اما نکرد! باید امشب کار خودش رومیکرد! باید همین امشب به ایسل بگه که دوستش داره! دقیق همین امشب...

نامه هارو رها کرد و رفت بیرون از خونه...همینکه در خونه رو بست شخصی صداش زد-آقا دانیار؟!

با همون اخمی که رو صورتش بود برگشت سمت صدا...صاحب صدا پسر خوش پوش اسپرتی بود که با پوزخندی که رو لبش داشت بهش زل زده بود! تو همین نگاه اول ازش خوشش نیومد آدم سردی به نظر می اومد!

دانیار-بفرمایید؟

-من شهروز نیکزادم! میخوام ی چیزایی رو براتون روشن کنم بهتره باهم صحبت کنیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دانیار-من با شما هیچ صحبتی ندارم!

شهروز عکس آیسل رو که تو دستش بود به دانیار نشون داد و گفت-حتی در مورد آیسل؟!

آیسل:

دنیا-منو بخشیدی؟!

-آره

دنیا-آیسل من ممنونم که بخشیدیم راستش اون سیلی حقم بود میدونم!

به سمتم اومد و بغلم کرد زیر گوشش زمزمه کرد-متاسفم بیخیال!

خندید و ازم جدا شد-راستش وقتی اینطوری سرد و بی حالت میبینمت حس میکنم ی پسر مغروری،میگم من جدیدنا بهت نظر دارم برو تغییر جنسیت بده!

-باشه!

دنیا-کوفت و باشه میدونم برای اینکه منو از سرت بازکنی تاییدم میکنی!

-دقیقا!

دنیا-مرض...برو حاضرشو و کم این دانی کوفتی رو منتظر بزار!

شالم رو مثل همیشه بستم و گفتم-تو نمیای؟

دنیا-نه بابا خستم...درگیر کارای گل خونه بودم امروز برو به سلامت!

به بام تهران که رسیدم نق زدنام شروع شد-بام تهرانم شد جا؟؟ حداقل ی رستورانی چیزی مارو میبرد!

به قاب عکس باران که رو داشپورت بود نگاه کردمو گفتم-نه باران؟اینم جاست؟ ولی بهترین راه برای اومدن پیش توئه! اما خودکشی هم ناراحتی خدارو به همراه داره...هی روزگار!

ماشینو پارک کردم و نگاهی به بیرون انداختم اما خبری از ماشین دانیار نبودانگاهی به ساعت انداختم۸ بود! ی لحظه ترسیدم از گرگ و میشی هوا اما بازم بیخیال!

از ماشین پیاده شدم همون موقع نور شمعایی که کمی ازمن جلو تر بود توجهمو جلب کرد.به سمت شمع هایی که روی زمین بودن رفتم.

بهشون که رسیدم نوشته شمعی رو که خوندم یخ زدم! باز هم همون جمله! دوستت دارم بامن ازدواج میکنی!؟

یعنی اون نامه ها و این شمعها کار دانیار بوده؟؟ وای خدا خوابم راست شد!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همون موقع یکی کنارم ایستادو دستهامو تو دست هاش گرفت!حتما دانیار بود!چشم هامو سریع بستم تا نبینم این حالت تلخ دانیارو

پیشونیمو بوسید و گفت-دوستت دارم،بامن ازدواج میکنی؟!

اما این صدا..صدای دانیار نبود! همین که چشم هامو باز کردم صدای شلیک ترقه هایی بلند شد و پشت سرش نور هایی که تو آسمون درخشیدن!

چشم از آسمون گرفتم و به روبه روم خیره شدم...خودش بود! مغرور همیشگی جلوی چشمهام بود! همونی که اون شب غرورش رو شکست و بهم گفت دوستم داره...همونی که من به خاطرش پا رو غرورم نزاشتم...فقط غرورم برام مهم بود و بس!

تو عشق نباید غرور باشه اما برای من غرور نقش اصلی بود! باران میگفت دوستم داره...باران خودش گفت اما من باور نکردم! بارانی که دیگه نیست که ببینه ..بارااان!!

اشک تو چشم هام جمع شد و بعد ی مکث کوتاه بغضم شکست! بغضی که تو این ۶ ماه نشکست که حالا در برابر این آدم تخس شکست! اره آخرش شکست بدون حضور سنگ قبر باران!

خندید و اشک هامو پاک کرد-به به کجا بودی خفاش جان؟ ۶ ماه نیستی؟

توی اون بغض و گریه خندیدم...شهروز اینه! ظنز توی حرف های مانتیکش!

ادامه داد-ما بعد ۶ ماه این خفاشو پیدا میکنیم که حالا جلومون اینجوری گریه کنه؟؟نه بایدم گریه کن چون اون شب بهم نگفت حسش چیه!

باید اوری اون شب اشک هام شدت گرفته و یهو توی ی آغوش دوست داشتنی جاشدم.

شهروز-هیس! آیسل باید همیشه غرور و اقتدار داشته باشه در برابر من و هر کس دیگه ای! آیسل من!

بدون توجه به چیزی فقط گریه کردم...گریه کردم تا این بغض لعنتی که ۶ ماه خونه کرد تو گلوم از خونش گم شه بیرون!

آیسل:

-قرار بود من دانیارو ببینم!

شهروز-بهم کمک کرد!

-چی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-خب من از طریق غزل پیدات کردمو خواستم نزدیکت شم اما دانیارو که دیدم عصبی شدم.امروز که از خونه زد بیرون دیدمش...بهش گفتم من آیسلو دوست دارم و به هم علاقه داریم و این خوب نیست تو بینمون باشی،کلی باهاش حرف زدمو تا اینکه بهم گفت امشب می خواسته بهت بگه...

-چیو بگه؟!

شهروز-اینکه چه حسی بهت داره! اینجاروهم اون تدارک دیده و قرار بود امشب به جای من اون بهت پیشنهاد ازدواج بده!که من حقیقتو بهش گفتم و ی دستی هم به جمله های این شمعا بردم تا تو این جمله رو باز به یاد بیاری!

-غزل همه رو خبر کرده!

شهروز-ازش ممنونم که کمک کرد پیدات کنم!آیسل از این حرف ها گذشته نمی خوای بگی چیشد که بعد مرگ باران رفتی؟!

-خوبه خودت میگی به خاطر مرگ باران!

شهروز-ولی اینطور به نظر نمیرسه .دوست دارم رو راست باشی باهام آیسل! مطمئن باش راز نگه دار خوبیم!

پوفی کشیدمو آرنجمو گذاشتم رو پاهام-درسته فقط به خاطر مرگ باران نرفتم...رفتم تا دور از جنجال باشم!

شهروز-خب و دلیل اصلی؟

-مامان یا بهتر بگم که سمن خانوم منو به فرزندی گرفته و من از زن دوم بابامم که مامانم ازش بی خبره!

نگاهش کردم. بر خلاف تصورم که فکرمیکردم تعجب کنه جاش رفته بود توی فکر...

-چیشد رفتی تو فکر؟

بهم نگاه کرد و گفت-نمی خوای دنبالش بگردی و ببینی کیه؟

-میخوام ولی دیگه حوصله هیچی رو ندارم! همینکه همه چیز زندگیم بی سرو صداست خودش کلیه! نمی خوام باز سرو صدا کنم!

به شهروز نگاه کردم...اگه سمن مامان وافعیم بود شهروز پسر خالم بود! ولی حیف...

دوست داشتم شهروز بدونه که جزوی از خونواده ماست اما وسط دوست داشتنم پرید و گفت-ی چیزی رو بهت میگم اما قول بده که عجله نکنی و سوالم نپرسی باشه؟

- باشه قول...

بعد ی مکث کوتاه گفت-من میدونم مامانت کیه و الان کجاست!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو؟؟؟؟چطو...

شهروز-اتفاقی فهمیدم ولی نپرس از کی!

-اما...

شهروز-آیسل

-ب..باشه!

با استرس زل زدم بهش ،ادامه داد-تو همین تهرانه! فردا میریم میبینیمش پس دیگه حرفی نباشه باشه!

چند قطره اشکی که کمی خشک شده بود رو با دستام پاک کردم و گفتم-بارانم میخواست بهم بگه که حقیقت و کیه اما...

صورتمو نوازش کردو گفت-بهتره درموردش حرف نزنیم آیسل! بارانم مثل همه آدمای دیگه رفته و ی روزیم ماها میریم پیشش!تو این دنیا فقط تو نیستی که بهترین دوستت یا بهتربگم خواهرتو از دست دادی!

بازم تیکه های آخر بغضم شکست! لعنتی!

شهروز-چند وقته گریه نکردی تو؟؟

جوابی بهش ندادم و بینیمو کشیدم بالا...خندید و گفت-الان درست شبیه پانداها شدی!

-پاندا؟!! من از پاندا متنفرم چون اون پسره بهم میگفت!

با تعجب گفت -پسر؟کی؟

-هیچی ولش کن نمیشناسی!

شهروز-نه بگو!

-کوچیک که بودم خدمتکار خونمون ی پسر داشت البته نمیدونم کدوم خدمتکار بود...زیاد نمیدیدمش ولی من میدونستم اون پسر خدمتکارمونه ولی اون نمیدونست من کیم و فکرمیکرد منم دختر یکی از خدمتکارام!برای همینم چیزی بهش نگفتم تا باهم دوست بشیم...پسر سمج و تخسی بود درست مثل تو شهروز.. با نگار سه تایی میچرخیدیم و همه رو اذیت میکردیم و ی بارم میخواستیم تو تولد آیسان غورباقه بندازیم! اسم همم نمیدونستیم از بس لجباز بودیم هردوتامون! این شد که من به اون میگفتم مارمولک و اونم به من میگفت پاندا!

شهروز با چشای گرد شده زل زد بهم!

-چیشده؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-نگوه که تو بودی

-چی؟

شهروز-پس تو پاندا بودی اره؟؟؟!!تو همونی که همش منو حرص میدادی؟؟

دستمو گذاشتم جلو دهنمو گفتم-پس تو مارمولکی آره؟؟؟ تو همونی که همش موهامو میکشیدی ؟؟!

از رو صندلی بلند شدو گفت-نظرم عوض شد!

منم بلند شدم و گفتم-جهنم منم به یکی دیگه بله میدم! خواستم برم که دستمو کشید و افتادم توی بغلش

خنید و گفت-گفتم ی امشب عین دوتا آدم میشیم اما بازم باید آخرش لجبازی باشه!

-و جدیدنام تو کوتاه میای!

شهروز-آره چون اینو فهمیدم که تو عشق و احساسات غرور و لجبازی نباید نقشی داشته باشه! آیسل اینو بدون که غرور گاهیم باید شکسته وگرنه همه از بین میرن حتی خودت!

_چه فلسفی!

شهروز-نمیخوای بهم جواب بدی؟؟

-جوابم همین الانم مشخصه

شهروز-بدون اذیت کردن بگو آره یا نه؟

-آره نه و بله!

شهروز-دیوونه دوست داشتنی!

دست هامو دورش حلقه کردم و به پشت سرش خیره شدم...دانیار تو نزدیکیمون کنار ماشینش ایستاده بود و بهمون نگاه میکرد.لبخندی زد و سوار ماشینش شد و با سرعت زیادی از کنارمون گذشت...

بعضی موقع ها ی احساسی به کسی پیدا میکنیم که نباید هیچ وقت پیدا میکردیم...این احساس هارو باید سرکوب کرد و نزاشت که شعله ور شن...شعله ورشدنشون به ممنوع بودنش اضافه میکنه...

دانیار حس زود گذری که به من داشتی رو فراموش کن!

آسیه:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان-بنیامین میاد اینجا؟!

شهره خسته از زنگ زد ن به شهروز و جواب ندادنش گفت-نه میره خونه!

خوشحال شد اما نشون نداد.در اتاق شهره رو بست و بی توجه به گریه کردن های شمیم که چند روزیه مهمون خونه شده رفت سمت کیفش و برش داشت.لماس خانوم خدمتکارم نبود.

آیسان-حالا وقتشه!

از رو مبل بلند شد و آهسته و بی سرو صدا به سمت در رفت...درو که بست با احتیاط از پله ها اومد پایین.سرکی تو حیاط کشید و خوشحال شد از اینکه خبری از اکبر آقا نیست.

گوشیش رو از تو کیفش برداشت باید به کی زنگ میزد؟ کجا میرفت؟!

کمی فکرد کرد و یهو یاد آیسل افتاد! باید میرفت پیش اون....جایی که هیچکس ازش خبری نداره!

تو مخاطبا رفت و شماره غزل رو گرفت...مطمئن بود که غزل ازش خبری داره! هرچی بود صمیمی ترین دوست آیسل بعد باران بود!

غزل-بله؟

آیسا-الو غزل؟!!

****

امشب قرار بود همراه آیسل توی عروسی دوستش باشه و این یعنی ی آرامش کوچیک و دوست داشتنی!

تی شرتش رو پوشید و از هتل زد بیرون پیامی برای آیسل نوشت که میاد به دیدنش!نزدیک ماشین که شد گوشیش زنگ خورد،نگاهی به گوشی انداخت...شماره براش ناشناس بود! تماسو برقرار کرد

شهروز-بله؟

با شنیدن صداش ناخوداگاه عصبی شد-سلام بر آقای نیکزاد!

کنار ماشین ایستاد و غرید-باز تو

سامان خندید و گفت-آره باز من فقط این دقعه با دست های پر!

شهروز-کم زر مفت بزن

سامان-چیه جوش آوردی!

شهروز-باز چی تو سرته؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-باهوش شدی! درست زدی تو خال! بازم تو مانع سر راهمی! باید بری کنار

شهروز-حوصله چرت گفتنای توی روانی رو ندارم!

سامان-دور آیسلو خط بکش

خندش گرفت از این حرف های تکراری-ضبط قدیمی شدی برای خودت! همش این جمله رو تکرار میکنی!

سامان-هه تو بشین فکرای مسخره کن! اینو خوب تو گوشت فرو کن که یا دور آیسلو خط میکشی یا که شمیم دوست داشتنیت رو مثل موم تو دست هام میگیرم!

فریاد زد-تو گوه خوردی آشغال عوضی! نزدیک شمیم شی روزگارتو سیاه میکنم لجن!

سامان-هرکاری که بخوام انجام میدم پس سعی نکن تحریکم کنی!درضمن از اونجایی که آمارتو لحظه به لحظه دارم ی بنده خدایی تعقیبت کرده بود فکر کنم اسمش نگار باشه! الان توی اتاق(...)خودکشی کرده!

شهروز-خفه شو عوضی!

سامان-چرا داد میزنی!هه من واقعیتو گفتم! از بس کوری که ندیدی توی همون هتله‌ای نامه هم برات نوشته بود که متاسفانه نرسید به دستت من خوندمش! دیگه ببین چقدر من بهت نزدیکم که از این کارای اطرافیانتم با خبرم!

بی توجه به حرف های سامان گوشی رو قطع کرد! اون حرف ها چیزی جز چرت و پرت نبودن ولی نگار!!!

با سرعت به سمت هتل برگشت....به مسئول هتل گفت که شاید کسی تو اتاق(...) خودکشی کرده باشه.باهم به سمت اون اتاق رفتن...بعد در زدن های مُدام آخرش مجبور شدن در رو با زاپاسش باز کنن!

با ورودش به اتاق خشکش زد! نگار رو تخت بود و ی بسته قرص هم افتاده بود روی زمین! باورش نمیشد اونی که الان جلوشه نگار باشه!!

آسیه:

دنیا-آیسل بیا باید گلارو برسی کنیم ،به تو نیاز داریم

دست از زل زدن به پیام شهروز برداشت و شمارشو گرفت،باید بهش میگفت یکم دیر تر بیاد

با بوق اخر گوشی رو جواب داد-آیسل؟

-شهروز دیرتر...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز پرید وسط حرفش و با هول گفت-آیسل نگار خودکشی کرد...هیچی نپرس فقط بیا بیمارستان(...)!

خشکش زد! نگار؟؟؟به این فکر نکرده که خودکشی کرده فقط اینکه نگار چرا اینجاست براش جای تعجب داشت!

جلوی چشم های گرد شده دنیا به سمت ماشینش رفت...با عجله از ماشین پیاده شد و به سمت اورژانس رفت.

همین که به بخش اورژانس رسید شهروزو دور تر از خودش تو بخش دید.

خواست به سمتش بره اما صدای زجر آور همیشگی مانعش شد....

به سمت صدا برگشت و اونو مقابل خودش دید،به شنیدن اسمش توجهی نکرد و به سمت شهروز رفت که سامان دستشو گرفت.

آیسل-دستتو بکش

سامان بهش نزدیک شد و گفت-خشن شدی و تلخ!

آییسل-چون لایقشی! دستتو بکش میخوام برم

سامان-پیش اون؟

رد دستشو گرفت و رسید به شهروز که روصندلی روبه ی در نشسته بودو سرشو گرفته بود...

سامان-ببین چه پریشونه! اُه بایدم پریشون باشه و قاطی کنه به هرحال نگار نامزدش بوده!

آیسل-خوبه خودتم میگی بوده! اما حالا نیست!

سامان-به این فکر نکن که نامزدش بوده به این فکر کن که نگار فقط به خاطر اینکه شهروز به تو پیشنهاد ازدواج داده خودکشی کرده!

آیسل با بهت به سامان زل زد...حرفی نمیزد و فقط منتظر ادامه حرف سامان بود

سامان-حالا فهمیدی؟! فکرنکنم انقدر پست باشی که بخوای با این ازدواج مسخره زندگی یکی دیگرو ازش بگیری!

آیسل-ولی نگار اینجا چیـــــــ..

سامان-اینجا چیکار میکنه ها؟جوابش سادست! نگار شهروزو تعقیب کرد و پا به پاش اومد تهران! این وسط واقعا نمیدونم شهروز چی داره که همه عاشقشن!

آیسل-حتی..حتی اگه اینطوری باشه بازم فرقی نمیکنه!درضمن این اطلاعات زیادیت در مورد نگار زیادیه!

سامان-زیادی؟!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل-مطمئنم از ی همکاری آب میخوره!

خندید و گفت-اوه باهوش شدی!

سامانو هل داد و دستشو آزاد کرد که سامان گفت-اگه شروز بخواد بهت دروغ بگه چی؟!

به سمتش چرخید و گفت-باز حرف های اضافی! مطمئنم اونی که دروغگو و کثیفه تویی !

سامان-اونی که قراره تو تهران ببینی مادرت نیست! شهروز بهت دروغ گفته!

آیسل-تو..تو از کجا میدونی جریان..مادر منو؟!!

سامان-بزار پای بپا بودنم!

آیسل-وقتی برای چرندیات تو ندارم!

سامان- یکم دقت کن!شهروز باید چه جوری انقدر سریع رد مامانتو بزنه!

آیسل-تو از هیچی خبر نداری!

سامان-اونی که بی خبره تویی! جالبه که عین کبک شدی و سرت تو برفه!

از سامان فاصله گرفت و بدونه اینکه بره پیش شهروز رفت سمت خروجی

سامان بلند گفت-ساعت ۵ بیا پارک(...) بهت ثابت میکنم دروغگو کیه!

دست از جویدن ناخونش برداشت و به ساعت نگاه کرد یک ربع به۵ بود...باید میرفت یا منتظر شهروز می موند!

شهروز حتی خبریم ازش نگرفته بود!

آیسل-پیش نگار جونش بمونه بهتره

کیفشو برداشت...مانتو کُتی مشکیش رو برداشت با ی شال سیاه؛عینک آفتابیشو رو چشماش گذاشت و به سمت در خونه رفت

درو که باز کرد خشکش زد...

آیسان-به به آیسل مشکی پوش این روزا رو!

آسیه:

آیسل-اینجا چیکار میکنی؟!

آیسل-نمیخوای دعوتم کنی داخل؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از جلوی در کنار رفت و هم زمان چشم از دید زدن شکم برامده آیسل برداشت! حالا که فهمیده سمن مادرش نیست...میتونست از آیسان متنفر شه اما این فکرشو پس زد...هرچی هست بازم آیسان خواهرشه!

آیسان-دیگه تیپت مشکیه نه؟

آیسل-آره

قه قه ای زد و روبه روش ایستاد-باران دیگه نیست..تو قبره! قبر..مرده و گمشده از این دنیای کثیف

بدون اینکه بهش نگاه کنه جوابشو داد-درمورد باران اینجوری حرف نزن

آیسل-هه بهت برمیخوره؟ ولی حقیقته! نگاش کن با خودش چیکار کرده...صورت لاغر و رنگو رو رفته! ولی حقته...وقتی مامان و بابارو انقدر نگران خودت میکنی و باعث میشی به کسی جز تو اهمیت ندن بایدم این بلا رو سر خودت بیاری!

ایسل-فکر نمیکردم کشته توجه باشی!

چونشو گرفت و غرید-اونی که کشته توجه ،تویی نه من فهمیدی آشغال؟!

تلاشی برای آزادیش نکرد و همونجوری گفت-اومدی اینجا چیکار؟

آیسان-اومدم که ی مدتی رو بمونم و بقیش به تو ربطی نداره

آیسل-نکنه از دست بنیامین فرار کردی؟!!

با شنیدن این حرف عصبی شد و سیلی به صورت آیسل زد.گوشه لبش زخم شد اما چیزی نگفت...چی میتونست بگه! هرچی بود آیسان خواهرش بوده و هست!

دستشو رو زخم گذاشت و همون موقع صدای جیغ آیسان به هوا رفت!

آیسان-خداااا

هول کرد و سریع زیر بازوی آیسانو گرفت-نکنه امروزه؟!

آیسان-نمیدونمممم!

با عجله کبف دستی آیسانو ازش گرفت و انداخت روی شون خودش...

آیسل-الان میریم بیمارستان پس کمک کن که بطونم ببرمت باشه؟

آیسان-باااشه!

آهسته به سمت در رفتن و پله هارو یکی رفتن پایین...صدای ناله آیسان همه جارو پرکرد.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دانیار و دنیا متوجهشون شدن و به سمتشون اومدن...

آیسل-دنیا ماشینمو میاری؟؟

دنیا-باشه

روبه آیسان گفت-شاید درد زود گذری چیزی باشه تو نفس عمیق بکش باشه؟

به کمک دنیا آیسانو رو صندلی گذاشتن...

دنیا-منم میام شاید مشکلِیـــ..

آیسان-نیازی نیست...خودمون میریم...

اما دنیا و دانیار قانع نشدن و با رفتن آیسل با ماشین پشت سرشون رفتن..

آیسان-از این خراب شده برو بیرون دیگه ..اینجاهم جائه اومدی اون سر شهر!؟

آیسل-آیسان حرف نزن تو حالت داغونه

آیسان-داغون تویی نه من...منو بگو که اومدم اینجا ازش کمک بگیرم

آیسل-من به کسی که از دست شوهرش فرار کنه کمکی نمیکنم

آیسان جیغ زد-از کجا معلوم اینطوری باشه؟!

چشم از جلو برداشت و به آیسان نگاه کرد-چون من تورو خوب میشناسم..حتما اینطوره...تو فرار کردی

آیسان-خفه شو...به تو ربطی نداره

آیسل-هیچی نگفتم ..چون حالت داغونه ولی به درک میگم...تو ی آدم خودخواهی که فقط خودت مهمی و خودت!

آیسان-نیازی به نظر تو ندارم!

آیسل-به جهنم!

به صندلی چنگ زد و با حرص گفت-ازهمتون...متنفرم...از تو از اون آشغالی که با اومدنش زندگیمونو نابود کرد...برین گمشین عوضیا

آیسل-چی میگی برای خودت؟

آیسان-وجود تو و اون مامانت زندگیمونو تغییر داد...نمیدونی بدون...تو..تو دختر مامان من نیستی توی اشغال حرومزاده ای

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه از زندگیش با خبر بودن جز خودش! بدبختی تا کجا؟!

دوباره جیغ زد-ازت متنفرمممم

آیسل-مامان من کیه؟

با آخرین توانی که داشت لب زد-شهره...یکی عوضی مثل خودت!

تازه از درد کم شده بود که متوجه ماشین روبه رویی شد و آیسل بدون توجه بهش فقط به جلو نگاه میکرد.ترسید و به بازوش چنگ زد-ماشین داره میاددد

همین که به خودش اومد فرمونو چرخوند وماشین به خاطر سرعت زیادش کشِشِشو از دست داد و...

آیسلو به فرزندی گرفتن

اگه سمن خانوم باخبر بشه به ضررتونه

مامانت همیمجاست تو خود تهران

شهروز بهت دروغ گفته

مامان من کیه؟؟

ی آشغالی مثل خودت..شهره!

شهره؟!!

چشم هام سنگینی میکردن،باز کردنشون بی تلاش بود اما سعی خودمو کردم...

چشم هامو به سختی باز کردم...همه جا تار بود،چند بار پلک زدم تا اوضاع دستم اومد...ی اتاق کرمی رنگ با ی پنجره نرده ای روبه بیرون...

خواستم بلند شم اما قفسه سینم تیر کشید...اما اونقدری نبود که مانع بلند شدنم بشه.

دستمو به تخت گرفتم و نشستم...همینکه اومدم بلند شم ستاره اومد توی اتاق!

چی ستاره؟!!!

-تو...ستاره؟؟

با هول بهم نزدیک شد و منو به زود خوابوند روتخت...

ستاره-دختر یکم به فکر خودت باش..بدنت ضرب دیده!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو...اینجا؟؟

ستاره-وای آیسل میشه حرف نزنی؟!!شما تهران تصادف کردین ...اما ی دوستت به اسم دنیا بود فکنم اون بعد بستری شدنتون انتقالیتونو گرفت رامسر.ولی خدا بهتون رحم کردا...اگه کیسه هوا نداشت ماشینت دوتایی بد جور صدمه میدیدین.

یهو یاد آیسل افتادم...بیدون مکث گفتم-آیسان حالش خوبه؟!

خندید و کنارم رو تخت نشست-بلکه خوبه..بچه هاشم خداروشکر سالمن

لبخند کم جونی زدم و گفتم-جنسیتشون چیه؟

ستاره-ی پسر خوشگل و ی دختر از اون خوشگل ترا!

-بهوش اومده آیسان؟

ستاره-آره اما چون تو سمت راننده بودی فشار بیشتری روی تو بود..ضعیفم که هستی و شد قوز بالا قوز..ی هفتس که بیهوشی شما خانوم..راستی چرا تو انقدر لاغر شدی؟؟ رنگ به روتم نیست...

-الان حال حرف زدن ندارم میشه بعدا حرف بزنیم؟

ستاره-باشه گلم..راستی این پیشونیت ی خورده ضرب دیده کبود شده برات الان میرم پماد بیارم

-باشه ممنون

ستاره-تکون نخوریا..همه جات ضرب دیده امکان خطر داره ها

-باااااشه

ستاره-ایی دختر چقدر گشادی..من رفتم

هنوز از در بیرون نرفته بود که دوتا انگشتشو روبهم گرفت و گفت-شیطون نشیا بری

دست بردم سمت جعبه دستما کاغذی کنارم و پرتش کردم سمتش..جاخالی داد و با نیش باز رفت بیرون درم بست...

آیسل:

آهسته از روتخت بلند شدم..دمپایی های کنار تختو پام کردم و به سمت کمدی که توی اتاق بود رفتم...با باز کردنش نیشم باز شد...لباسام!

لباسارو با بدبختی پوشیدم هرچند تیر کشیدن قفسه سینم اعصابمو ریخته بود بهم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لباسای بیمارستانو گذاشتم روتخت ودرو آروم باز کردم.سرکی کشیدم کسی نبود..

به سمت خروجی میخواستم برم اما یاد آیسان مانعم شد...

به بخش زایمان رفتم و به پذیرش اسم آیسانو گفتم..

نزدیک اتاقش که شدم شهروز و نگارو دیدم که تو راهرو وایستاده بودن..

پشت دیوار وایستادم و بهشون نگاه کردم...همون موقع بنیامین،مامان ، بابا و آسیه از اتاق اومدن بیرون...

-کاری داشتین خانوم؟؟برای چی مردمو دید میزنین؟

برگشتم سمت ی خانومه که پرستار بود...وای نه!

-چی ؟من کاری نمیکردم..

پرستار-کاملا مشخصه...با من بیاید

همینو کم داشتم.خودمو ناراحت نشون دادم وی لبخند تلخ تو بغض مسخرم زدم..

با کنجکاوی بهم نگاه میکرد...دستشو گرفتمو کشیدمش ی سمت دیگه که تو دید نباشیم.

پرستار-خانوم چیزشده؟

نگاهی به قیافه عصبیش کردم و با بغض گفتم-نه هیچی

با اخم گفت-پس برای چی مردمو دید میزدین؟؟اصلا چرا شما انقدر خم شدین؟چرا دستتون رو...

سریع جای دستمو عوض کردمو گذاشتم روی شکمم..

-من مریضم...شوهرم منو نمیخواد چون من بچه دار نمیشم..

وای این چی بود دیگه گفتم!

پرستار-وای...الهی..دختر به این خانومی و خوشگلی حیفه ..

به نظر کنجکاو می اومد! پس شروع کردم به چرت و پرت

-آره بعد اون خونواده رو دیدم دلم گرفت برای همین بهشون نگاه میکردم..

دستشو گذاشت رو قلبشو گفت-جیگرم کباب شد

منم که جوگیر شدم گفتم-نیگاه کنید..پیشونیم کبود شده..شوهرم منو کتک میزنه

اخمی کرد و با عصبانیت گفت-میزنه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو انداختم پایین و گفتم-بله

پرستار-شوهرتون اومده؟؟

-ها..نه

پرستار-چطور نیومده؟؟ شمارو با این وضع تنها گذاشته؟باید برید شکایت کنید

-نه اومد رفت

پرستار-چـــــــی؟؟اومد رفت!!

وای عجب گیریه اَه ،آخه به توچه..همون موقع ی مرده خیلی خوشتیپ از کنارمون رد شد...

هول کردمو و با دست نشونش دادم-ایناهاشش...خود نامردشه

پرستار-خودم حسابشو میرسم

خواست بره اما جلوشو گرفتم-وای نه...خودتونو درگیر ما نکنید

هلم داد و گفت-نخیر..من عاشق دعوا از حقوق زنانم!

یا علی..یکی اینو بگیره عجب کله خریه!

زنه با عصبانیت رفت دنبال همون مرده...از فرصت استفاده کردمو باز برگشتم سرجای اولم...

همشون بودن فقط دنیا و دانیار بودن...باصدای خوشحالی یکی بیشتر بهشون خیره شدم.ستاره بود با صدای نکرش!

ستاره-آقا شهروز..آیسل بهوش اومده!

با این حرفش همه خوشحال شدن و به دنبال ستاره رفتن...نگاهم خیره موند روسمن و خوشحالیش!

دلم یه جوری شد...درد نمیکرد فقط حس میکردم کوچیک شده...درسته رفتارش با من نسبت به بقیه سرد تر بود اما بازم بزرگم کرده این حقش نیست!

حس کردم یکی داره نگاهم میکنه...سمت راستمو نگاه کردم...ی پرستار بهم خیره شده بود...خیره شدنش غیر عادی بود ...بهش اهمیت ندادم و لنگ لنگ رفتم توی اتاق آیسان...

به یکی از بچه ها شیر میداد...لبخند محوی روی صورتم جا خوش کرد...بهش نزدیک شدم.

خیلی سفید بود...از دیدن اون نوزاد اصلا حسی بهم دست نداد...اون لبخند فقط به خاطر دیدن آیسان توی اون وضعیت بود!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان-دیدیش میتونی بری

-بانمکه

ایسان-تا اونجا که یادم میاد از بچه های خیلی کوچیک متنفر بودی!

-هنوزم همینطوره

آیسان-پس چرا اینجایی؟

بی توجه به حرفای تلخش گفتم-اسمش چیه؟

برای اولین بار بی هیچ کینه ای بهم نگاه کرد...درست مثل روزای نوجوونی ...مثل روزای بچگیمون!قسم میخورم که یک لحظه نگاهش اونجوری بود...اما باز سرد شد.

با مکث گفت-باران!

اشک تو چشم هام جمع شد و ی قطره چکید رو گونم...تو بغض ی لبخند زدمو گفتم-خیلی اسم قشنگیه!پس پسرت چی؟

آیسان-بنیامین گذاشت بارمان

آیسل-اونم قشنگه

آیسان-حالا میتونی بری!

بینیمو کشیدم بالا و گفتم-باشه میرم ..

به سمت در رفتمو برگشتم طرفش-ازت...

آیسان-میخوای بگی متنفرم؟؟

لبخند کجی زدمو گفتم-نه، فقط ازت ممنونم که بهم گفتی مامانم کیه ولی ای کاش زئد تر می گفتی

آیسان-کسی نخواست توبدونی...منم بعد از ازدواج با بنیامین فهمیدم این شهره همون شهره ایه که تو نوجوونی دیدمش

-پس همه این رفتارای تلخت از موقعی شروع شد که فهمیدی من دختر شهرم؟

آیسان-آره...تو همیشه مورد توجه بودی...برای همین دیگه خوشم ازت نیومد

دستگیره درو گرفتمو گفتم-با بنیامین خوشبخت شی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسان-خوشبختی در کار نیست...طلاق میگیریم.تا ۱ سالگی بچه ها پیش منن و بعد اون یکیش به رضایت هردومون میاد پیش بنیامین...اینم از آخرین حرفام....

-هرچی صلاحه...خوشحال شدم آخرین حرفاتم شنیدم.

از اتاق که بیرون اومدم باز اون پرستارو دیدم...داشت به سمتم می اومد اما نمیدونم چی شد که پشتشو بهم کرد و دویید.

چون مشکوک میزد افتادم دنبالش...اما بازم قفسه سینم و پام درد گرفت برای همین گمش کردم.

هیچ نفهمیدم چرا فرار کرد!

همون موقع صدای جیغ و داد اومد...برگشتم طرف صدا...همون پرستاره بود که با مرده خوشتیپه جروبحث میکرد!

نیشم باز شد و از بیمارستان زدم بیرون...باید قبل از اینکه مامان اینا پیدام کنن برم پیش شهره!

آسیه:

باترس چشم دوخت ب جای خالی آیسل...روبه ستاره کردو گفت-پس آیسل کو؟

سمن شروع کرد به اشک ریختن که ستاره با من من گفت-آیسل..همین ..همین چندقیقه پیش بهوش اومد،گفتم بهش جایی نره اما

فریاد زد-اماچی؟؟ مثلا پرستارین؟؟ اون دختر حالش بده شما وظیفتون بود دورادور مراقبش باشید

نگار جلو اومد و بازوی شهروزو تو دستش گرفت-شهروز خودتو نگران نکن...حتما هنوز توی بیمارستانه

بازوشو از دست نگار آزاد کرد و گفت-تویکی ولم کن...باهمتونم ،باید کل بیمارستانو بگردیم

ستاره-باشه الان به بقیه اطلاع میدم

کمی فکرد کرد و یهو با سرعت از اتاق خارج شد...به سمت اتاق آیسان رفت و بعد اجازه گرفتن ازش رفت توی اتاق

شهروز-آیسان آیسل کجاست تو میدونی؟؟

آیسان-همین ی ربع پیش اینجا بود

شهروز-کجا رفت؟؟

آیسان-خونه شما!

چنگی توی موهاش زد و زمزمه کرد-پس فهمیده!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با دو به سمت خروجی رفت...بنیامینو وسط راه دید

بنیامین-چیشده؟!

شهروز-پیداش کردم!

****

دستشو سمت راننده بردو پولو بهش داد...

راننده-خانوم کمه

خوب میدونست کافی نیست...از ماشین پیاده شد و بادیدنن اکبر آقا خوشحال شد،به سمتش رفت و ازش واهش کرد پوله تاکسی روبده به عنوان قرض.بعد حساب کردن پول به سمت ویلا رفت....

با اولین قدمی کهه توی حیاط گذاشت...تصویر گذشته جلوش ظاهر شد...ی زمانی اومد اینجا برای اینکه کارگرا رو ازشون گرفته بودن و حالا ،اومده بود که واقعیتو بشنونه! واقعیتی که خودش این همه سال ازش بی خبر بود...واقعیت مادرانه!

وسط حباط ایستاد...دلش نمیخواست بره توی ویلا اما حقیقت چی؟!! دوباره به راه افتاد...از پله ها بالا رفت و به در که رسید با مکثی کوتاه زنگو زد!

السماس خدمتکار خونه در رو باز کرد...با خوش آمدی که شنید رفت تو...خونه بهم ریخته بود...توجهش سمت اتاق شمیم جلب شد که درش باز بود و شمیم روزمین نشسته بودو به موهاش چنگ میزد...

چشم از شیم گرفت و لنگ لنگان به سممت پذیرایی رفت...با شنیدن صداش با مکث چرخید سمتش...با دیدن چهرش تازه به این پی برده بود که این رنگ میشی چشم ها به کی رفته بودابه زنِ مغروری که حالا کمی شکسته بنظر میرسید.

شهره به سمت دخترش رفت و در آغوش کشیدش....تنش رو بویید...سن دختری که سال ها پیش وقتی که دوسالش بود برای آخرین بار بوییده بود.

اما این آغوش برای آیسل مادرانه نبود...گرم نبود فقط بی حس بود! آغوشه مادرانه فقط و فقط به سمن تعلق داشت!

از شهره فاصله گرفت و توچشم هاش نگاه کرد-اومدم که حقیقتو بشنوم نه چشیدن ی آغوشه غریبه و بی حس رو!

شهره بغضش رو قورت داد و گفت-میمونی؟؟

ایسل-فقط حقیقت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره به خودش امیدواری داد و گفت-من تو رو بعد این همه سال پیدا کردم....بعد اینکه حقیقتو شنیدی میمونی نه؟

بی هیچ تغییری گفت-فقط حقیقت

با اومدن الماس شهره فریاد زد-مارو تنها بزار...برو پیش شمیم...

ایسل-داد زدن چیزی رو تغییر نمیده!

شهره باید می گفت...باید همه چیز رو روشن میکرد! اینجا دیگه آخرش بود!!! منتظر این روز بود همیشه اما فکرشم نمیکرد شیداش آیسل باشه! همون دختری که شده بود واسطه ای برای تحریک کردن علی!

روی صندلی نشست و با زل زدن به سرامیک ها شروع کرد به حرف زدن-بابام اهل رامسر نبود اما چون خرج زیاد شده بود مجبورمون کرد همگی جمع کنیم و بیام رامسر...با اومدنمون به رامسر با امینی(غفار) ها آشناشدیم...خواهرم نازگل با شوهرش وصل شدن به زندگی امینی .. چون بابا گفته بود پول خوبی بهمون میدن...تنها کسی که کار نمیکرد من بودمو مادرم که اونم مریض بود و بعد یک سال مرد،یک روز که از دانشگاه می اومدم با علی آشنا شدم...توهمون نگاه اول عاشقش شدم....بهم گفت که تو خونه ی امینی ها کارمیکنه اما من نمیدونستم درواقع دوماد غفاره ! درواقع تغصیر من نبود...علی باید به من میگفت کیه! این شد و گذشت و گذشت تا اینکه

آیسل پوزخندی زدو گفت-باهاش رابطه برقرار کردی!

بدون اینکه انکار کنه حرف آیسل رو تایید کرد-درسته چون میگفت مادرم و پدرم تو رو دیدن و مانع ازدواجمون شدن! بعد اینها پای من هم به زندگی امینی ها باز شد یا بهتر بگم همون رادمهری ها!فهمیدم علی کیه و میخواستم خودم رو بکشم!

علی دیگه به من اهمیتی نمیداد تا اینکه من پنهونی بچمو به دنیا آوردم و این باعث شد بابام سکته کنه و بمیره...با مرگ بابا وضع خراب تر شد....ی روز رفتم و به علی گفتم بچتو به دنیا آوردم...وانمود کرد که خوشحاله اما این فقط ظاهر سازی بود چون ی نقشه دزدی رو ریخت و بچمو ازم گرفت .فکر کرد من باور میکنم که دزدیدنش اما نه باور نکردم! علی پافشاری کرد و بعد ی عالمه حرف زدن و چابلوسی از غفار خواست خونواده مارو ازهم بپاشه البته غیر مستقیم!این شد که طی ی ماجراهایی همسر نازگل وارد باند قاچاقشون شد و لب مرز کشتنش، نازگلم بافهمیدنش خودکشی کرد چون واقعا به هم وابسته بودن و با از بین رفتن زندگیشون نازگلم از بین رفت...خرجمونو به زور در می آوردیم و این شد که من به غفار نزدیک شدم و خیلی اتفاقی فهمیدم که نازگب دختر غفاره! تهدیدش کردم که اگی ی سهمی به من نده لو میدم که هم قاچاق میکنه و هم نازگل دخترشه از ی زن دیگه!

آیسل-تو میدونستی نازگل خواهرت نیست؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به چشم های دخترش نگاه کردو گفت-نه همون موقع فهمیدم...اما غفار دورم زد و بهم چیزی نداد...منم قسم خوردم که ی روزی برمیگردم و سهممو ازش میگیرم!

آیسل چنگ توی موهاش زد و فریاد زد- فقط به خاطر سهم!! اونم انتقام بگیری؟؟ وای خدا چی میشنوم!!

شهره خوواست ارومش کنه اما فایده ای نداشت پس ادامه داد-این شد که بعد چند سال از شهروز خواستم که برگردیم و انتقام مادرشو از غفار بگیریم...راستش همه اینا نقشه بود! من آدم خودخواهی بودم...انتقام نازگل فقط ظاهر سازی بود! میخواستم شهروز کنارم باشه و نمیخواستم بعد از دست دادن تو شمیم و شهروزم از دست بدم!

آیسل نزدیکش شد و از رو مبل بلندش کرد تو صورتش داد زد-من..من میدونستم اما چیزی نگفتم!! خدا لعنتت کنه...خدا لعنتت کنه که زندگی شهروزم خراب کردی با این انتقامت...چیشد حالا؟هان؟؟ بعد مرگ بابابزرگمم به چیزی رسیدی؟؟ انقدر پست و پول پرستی؟؟

شهره جوابی نداشت که بده...چشم از آیسل گرفت و با دیدن شهروز و حسین خشکش زد!چطور فراموش کرده بود که حالا موقع اومدن حسین و شهروز از سر کاره! شهره همه چیز رو باختی!

آسیه:

رد نگاه خیره شهره رو گرفت و به حسین و شهروز رسید...از شهره جدا شد و به سمت شهروز رفت،قطره اکشی که از چشمش ریخت و پاک کرد وبا دوتا دستهاش صورت شهروزو قاپ گرفت

شهروز-دلش خوشه مگه نه؟؟آیسل اینا چیه خالم میگه؟؟ این حرفا چیه که تو از بعضیاش خبر داشتی و به من نگفتی ها؟خاله دروغ میگه نه؟؟ حتما میخواد امتحانمون کنه نه؟؟

اون الان خوشحاله که دخترشو پیدا کرده فقط شوک زده شده و حرفای چرت میگه نه؟؟

چیزی نتونست بگمه و فقط گفت-شهروز؟

دست های آیسلو از صورتش جدا کرد و به شهره نزدیک شد-چیشده ها؟؟کی به کیه؟؟ مگه همینو نمیخواستی که دختری رو که ما ازش بی خبریم رو پیدا کنی؟؟ ببینم عمو حسینم خبر داره که دختر داره؟؟ اصلا چرا دخترت پیش علی بوده؟؟ ها؟؟ دِ حرف بزن خالـــــــــه!

روبه عمو حسین کرد که با غم بهش چشم دوخته بود-عمو تو حداقل ی چیزی بگو؟؟ نکنه توهم میدونستی و چیزی نگفتی؟ چرا باید دخترتون دست علی باشه؟؟د چرا یکی به من جواب نمیده؟؟؟!!

شهرهاشک هاهاشو پاک کرد و گفت-حسین از همه چی بیخبره! اونم حالا فهمیده!

شهروز گفت-نه دورغه بابا...اصلا علی خودش دوتا دختر داره چرا بخواد دختر شمارو ازتون بگیره! نه همه چی دروغه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آیسل خسته از این حرف ها جیغ زد-د چرا نمی خوای باور کنی ها؟؟ مصلا خودتو بزنی به اون راه چی میشه؟؟ من دختر علیمو خالت...ما از همه چی بیخبریم...دوتا احمقیم بی خبر از زندگیمونیم!

شهروز-احمق؟؟ اره احمقیم! نه شایدم من احمق ترم چون تو..تو واقعیتو میدونستی اما به من نگفتی!میدونستی و نگفتـــــــی! چرا آیسل چرا؟؟

آیسل-چون ناراحت میشدی ...من نمـــــ..

شهروز پوزخندی زد و گفت-خفه شو آیسل

از همه رو گرفت و به سمت اتاق شمیم رفت...با دیدن شمیم که تو خودش جمع شده بود دلش گرفت...کاش همه چیز خواب بود یا ی نمایش! کاش اصلا از اول حرف های شهره وآیسل چیزی نمیشنید که اینجوری قاطی کنه!

از الماس خواست که شمیمو آماده کنه و لباس هاشو جمع کنه...به سمت اتاق خودش رفت و چمدونو از زیر تخت بیرون کشید...به سمت کمدش رفت و لباس هاشو بیرون آورد...آیسل متوجه سرو صدا از اتاق شهروز شد...به سمت اتاق شهروز رفت

آیسل-کجامیری؟

شهروز-هرجا

آیسل-شهروز من میخواستم بهت بگم ولـــــــ.

شهروز-نمیخوام صداتو بشنوم فعلا

به کمک آیسل همه ویسله های شخصیشو جمع کرد.چمدون خودش و شمیم رو برداشت و به سمت در ویلا رفت...شهره متوجهش شد و خواست مانعش شه اما برای شهروز دیگه هیچ چیز مهم نیست!

شهره داد زد-هرجایی میری برو ولی حق نداری شمیمو با خودت ببری!

شهروز بهش توپید-تو هیچ حقی رو شمیم نداری ...هه خاله قلابی!

دست شمیم بهت زده رو گرفت و با خودش برد تو حیاط...

آیسل هم به سمت در رفت اما قبل ایستاد و گفت-مادری به اسم تو ندارم..پس سعی نکن زندگیمو بهم بریزی!

بعد رفتن آیسل شهره روی زمین زانو زد و اشک ریخت....بالاخره اون روز نحس رسید،روزی که دیگه هیچ کسی کنارش نیست جز حسین!

با چشم های اشک زل زد به حسینی که بهش زل زده بود...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهره-حسین؟!!

حسین-میدونم که ی سهمی رو پنهانی از غفار گرفتی! الان دیگه خودت موندی و پولات!

شهره-حسین خواهش میکنم تویکی نرو!

حسین-میگم بیان وسیله هامو ببرن...ی روزیم برای دادگاه طلاق مشخص میکنم،دیگه حتی ی لحظم نمیتونم زن دروغگو و مغروری مثل تورو توو زندگیم تحمل کنم!

با بسته شدن در ویلا زجه شهره کل خونه رو گرفت! حالا خودش موند و پولاش!

آیسل:

به شمیم که تو ماشین نشسته بود و به ی جا خیره شده بود نگاه کردم....نفس عمیقی کشیدم و کنار شهروز روبه دریا وایستادم....

-شک بدی بهش وارد شده..بنظرت خوب میشه؟!

بدون اینکه بهم نگاه بکنه جواب داد-نمیدونم امیدوارم....

-شهروز من واقعا متاسفم...میخواستم حقیقت مامانتو بگم ولی گفتم شاید...

پرید وسط حرفمو گفت-بس کن دیگه مهم نیست

-ولی

شهره-آیسل...تمومش کن...تنهام بزار!

برو بمیر! من باید دلخور باشمو قاطی کنم که مامانم ی زن خودخواهه اون وقت این واسه ی مسئله خیلی قدیمی قاطی میکنه!

-اصلا از این ماجرای توهم بگذریم تو جرا به من دروغ گفتی که مامانم تهرانه؟؟من خرم باورم شد!

بهم نگاه کردو گفت-چون نمیخواستم رنج بکشی و...

نذاشتم ادامه بده و گفتم-بس کن دیگه برام مهم نیست!

شهروز-ولی تو باید بدونی من به خاطر تو دوروغـ..

-شهروز...تمومش کن...تنهام بزار!

بهش نگاه کردم...ی لبخند محو رولبش بود که کم کم لبخنده به نیش باز تبدیل شد

-ها چیه؟؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با خنده گفت-ازت خوشم میاد...

چند بار پلک زدم و با ی لبخند ملیح گفتم-از من و فقط خودم؟؟

نیششو تا بناگوش باز کردو گفت-خوشم میاد ازت چون کاسکویی! من کاسکو خیلی دوست دارم ولی هیچ وقت نخریدم ! خوشحالم که ی مجانیش گیرم اومده!

لبخند ملیحم ریده شد توش و با عصبانیت گفتم-منم از تو خوشم میاد!

شهروز-ای جانم! چرا حالا؟

-خوشم میاد ازت چون میمونی! من میمون دوست دارم ولی هیچ وقت نخریدم! خوشحالم ی مجانیش گیرم اومده!

اخم کرد و گفت-من کجا مثله میمونم؟

-من کجا مثل کاسکوام؟

شهروز-چون حرفامو با تغییر تکرار میکنی

-توهم چون مثل میمون نیشت و قیافت!

شهروز-که این طور پس این حلقه ای که برات گرفته بودمو بهت نمیدم...درخواست ازدواجمم پس میگیرم!

رومو ازش گرفتمو گفتم-به ی لام!

خندید ودستشو انداخت دور شونم و به خودش نزدیک کرد

-تازه..؟

شهروز-چی تازه؟

-جریان تو و نگارو فراموش نکردم!

زیر گوشم گفت-تو رو خوب میشناسم حسادت زنونت به این چیزا مربوط نمیشه!

خندیدمو گفتم-من میدونم نگار با هماهنگی یکی این خودکشی رو برنامه ریزی کرده!

شهروز-باکی؟

-سامان!حالا چی کار میکنی؟

شهروز-سامان ی کلاه بردار حرفه ایه! پلیس فهمیده ...تحت تعقیبه!

-چـــــــــی؟نـــــــــه!!؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شهروز-سوال بی سوال! میدونی آیسل...بیا بیخیال همه چیز شیم...بیا زندگی رو جوری پیش ببریم و همه چیزو بسپاریم به قانون نه به غرور و خودخواهی،باشه؟

-یعنی بی پروا و آزادِ ازاد؟!

به دریا زل زدو گفت-آره بی پروا و آزادِ آزاد!

-اِ توهم کاسکو شدی؟؟؟ خوبه پس دیگه هم جنس شدیم میمون خان! بیا منو بگیر!

با انگشت اشارش پیشونیمو هل داد عقب و گفت-کوفت،وای آیسل من نمیدونم چه جوری پیش تو با احساس و رمانتیک شم!

-وا چرا؟

شهروز-خب عقل کل من زل زدم به دریا و حرفتو تکرار کردم که مثلا جو حسی و رمانتیک بدم و بعدش...

جلوش وایستادم و بهش نزدیک شدم جوری که فاصلمون ی بند انگشت بود!

-وبعدش..؟؟

نیشش باز شدو گفت-توی همین موقعیت همو ببوسیم!

-که همو ببوسیم!

شهروز-اوهوم!

چشمهاشو بست و بهم نزدیک شد و منم با ناخونام دماغ و ی گوششو گرفتم و کشیدم

شهروز-آی روانـــــــی! الحق همون تارزان و سامورایی خودمونی!

با حرص گفتم-توهم همون شوماخَری خودمونی! دختر باز !همون بهناز به دردت میخوره ..حیفه من که اون همه دستامو خسته کردم برای بهناز اخرشم کاری نکرد و خودم عاشقت شدم!

دماغو گوششو ول کردمو جلوی دهنمو دو دستی گرفتم!واییی سوتی بدتر از این!

با دهن باز بهم زل زد...بعد ی مکث گفت-پس کار تو بود نه؟!

-یا هرچی معصومه!

دویدم و اونم افتاد دنبالم! اه بمیرم ایشالا که ی فضای رمانتیک و دبشی رو از دست دادم!

آیسل:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-زندگی چقدر بالا و پایین داره! دختری بود که ۵ سال از خونواده و خونش دور بود...ی دختر مغرور و خودخواه،ی دختر لجباز که میگفت عمرا ازدواج کنه! میگفت حاضره جوراب کارگرارو بشوره اما شوهر نکنه!

خندم گرفت و ادامه دادم-همش کشک بود! الان دلم بسته به دل ی روانی تر از خودم!این دل سعی میکنه بین غرور و خودخواهی ی جوانه از عشق و مرحمت رو به وجود بیاره که به وجود آورد! باید همه اونایی رو که ترکمون کردن و پیشمون نیستن رو فراموش کنیم! فراموش نه به این معنا که دیگه نقشی نداشته باشن ،نه فراموش از این نظر که خودمونو عذاب ندیم! حتما سرنوشت این بوده!سرنوشت این بوده که با مرگ باران من به خودم بیام و مثل کبک تو برف نباشم!

آدمایی هستن که با حس غرور و خودخواهیشون زندگی خودشونو از بین میبرن مثل شهره و پدری که دیگه برام پدر نیست،فقط میشه گفت اسم بابا در کرده!و آدمایی هستن که غرور و خودخواهی روکنار میزارن تا عشق و مرحمت درخونشون رو بزنه و خوشبخت بشن!مثل همون دختری که بعد ۵ سال دست از خودخواهی و غرور برداشت و حالا سر سفره عقده تو عروسیش!

چـــــــــی!!!!! عقد و عروسیش! یا امام صادق! من آمادگیشو نـــــــــدارم!

یکی تو گوشم زمزمه کرد-میشه بگی الان چرا این کارو کردی؟!

اِ اینکه شهروزه! اوا چه کتیم پوشیده لامصب!

-کدوم کار؟

به دستم اشاره کردو گفت-تورِ لباستو پاره کردی...بدجور جر خورده!

با چشم های گرد زل زدم به لباس عروسم! وایی گوشیم نیستش ی سلفی بگیرم و بگم منو لباس عروس جر خوردم الان یهویی! چه رمانتیک

شهروز-آیـــــــــسل

-ها؟؟

شهروز-دختر چه مرگته؟ اون توری رو که کندی بده من الان آبرومون میره با این لباس پارت!

با ی نیش باز تیکه آخر تورمم کندم و تا اومدم بدم به شهروز دیدم همه نگاهمون میکنن

خندیدمو گفتم-خانومای مجرد! این تیکه تور لباس عروسو هرکی بگیره بختش باز میشه مثل دسته گل عروسه!

همه جا هم همه شد! بلند شدم و با شمارش رها تورو گوله کردم و همراه دسته گل پرت کردم تو جمع دخترا! اقا همه حمله کردن سمت وسط جمع!

نشستم کنار شهروز که گفت-عاشق دیوونگیاتم دیوونه من!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندیدم و به دنیا و بنیامین که وسط بودن و میرقصیدن خیره شدم...

شهروز-فکرمیکنی خوشبخت میشن؟

-اون که از ایسان طلاق گرفت...راستش نمیدونم من دیگه به حسای بنیامین اعتماد ندارم...نیاد دنیام بای بچه ول کنه بره!

خندید و گفت-کوفت..داداشمه ها!تو سمت چپ پیستو بپا

با دیدن آسیه و دانیار دهنم باز موند!

-من به حس دانیارم اعتماد ندارم...

شهروز دیگه غش کرده بود یکی باید جمعش میکرد! همون موقع کیارش (دکتر) و ستاره اومدن...

کیارش-به به دوماد خوش خنده!انتظارشو نداشتم !

-نکنه انتظارتون گریه بود؟

کیارش-آره ی چیز تو این مایه ها

-ولی علاقه که باشه جاشو خنده پر میکنه!

کیارش-تورتون خوب گرفت که شهروز افتاد به دامتون!

-اصولا تور برای شماهاست که سنی ازتون گذشته ! من شکارچی ماهری هستم ،وارد قلبش شدم!

کیارش-با اینکه لعبتی نیستین اما زبون درازی دارین

-شماهم چونه محکمی برای دخالت تو حسای مردم دارین!

یهو قیافه جدی ستاره و کیارش به خنده تبدیل شد...

کیارش روبه شهروز گفت-واقعا فکر نمیکردم جوا بده!

-ببخشید چی اونوقت؟!

کیارش-منو شهروز خواستیم زبونتونو بسنجیم...شهروز فکر میکرد فقط دربرابر آشناها زبونتون دراز میشه!

لبخند مسخره ای زدمو گفتم-بله ..بله

آهنسته تو گوش شهروز گفتم-من میرم تو ویلا ی نگاهی به سرو وضعم بندازم

شهروز-باشه تنها میری؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آره خودم میرم

ستاره-من یام باهات

- نه ممنون خودم میرم!

از باغ خارج شدمو رفتم سمت ویلا که دستی جلوی دهنمو گرفت و منو کشوند طرف خلوت باغ!

دستشو که از جلوی دهنم برداشت بهش نگاه کردم...دهنم باز موند..بلوط !

-تو....اینجا...

بلوط-راستش نخواستم مراسمو بهم بریزمو و سمن رو از ماجرا باخبر کنم!

-چیشده مگه؟؟

از پشت درخت کنارمون ی لب تاپ بیرون آورد و روشنش کرد

-میشه بگی داری چیکار میکنی دقیقا؟!

بلوط-کاری که مهرداد ازم خواست

صفحه رو روبه من گرفت و چند دقیقه بعد تصادف بارانو نشون داد...و بعد اون صجنه قبل تصادف...فیلم رفت رو بابا و ماشینش!یعنی بابا...

جلوی دهنمو گرفتم...

-نه این امکان نداره! بابا بارانو بکشه ؟؟ نه اصلا جور در نمیاد!

بلوط دستشو گذاشت روشونمو گفت-آیسل متاسفم ولی حقیقته!مهرداد فهمیده بود باران میخواسته بگه مادرت کیه اما بابات نمیخواست کسی بدونه! این فیلم رو شهره خواست بدم بهت! اون روزی که بیمارستان بودی ی پرستارو فرستادم بهت این فیلمو بده اما یکی از آدمای بابات که تو این ۶ ماه از دور حواسش بهت بوده مانعش شده!

حرفاشو نمی فهمیدم ،به کل قاطی کرده بودم

بلوط-آیسل به خودت بیا این حقیقته! خواستم قبل اینکه به پلیس نشونش بدم به تو نشونش بدم!وقتشه که این باند قاچاقی که از بابا بزرگ به جامونده و قاتل بارانو تحویل پلیس بدیم!

دست هامو مشت کردم و گفتم-خوشحالم..خوشحالم از اینکه قاتل بارانو پیدا کردم!

رو از بلوط گرفتم و گفتم-کار درستو انجام بده!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

انقدر که تو شک بودم همش میخوردم رو زمین...کی فکرشو میکرد که این اتفاقا حتی تو روز عروسیمم رهام نکنن!

رو زمین نشستم اما گریه نکردم! گریه چرا؟! آیسل فقط و فقط برای عزیزش باران گریه میکنه!

همون موقع صدای جیغ و فریادو شنیدم! از رو زمین بلند شدم و پایین لباسمو گرفتم و دوییدم سمت صداها!

به صداها که رسیدم خشکم زد! ویلایی که ی زمانی تتوش تولد آیسانو جشن گرفته بودیم حالا ی باره دیگه تو آتیش میسوخت!

نزدیک ویلا که شدم شهروز دیدم...داد میزدو شمیمو صدا میزد! ی عالمم مرد جلوشو گرفته بودن که نره تو ویلا!

ستاره با دیدن من اومد سمتمو گفت بیا گوشیت هی زنگ میخورد آوردمش برات...

-اینجا...چه خبر شده؟!!

ستاره-مثل اینکه شمیم رفته تو ویلا و اونجا رو اتیش زده اما نمیدونم چرا! علی آقا و ی خانومم به اسم شهره رفتن که نجاتش بدن!

با لرز گوشیو رو جواب دادم ...با شنیدن صداش چندشم شد

سامان-آیسل میبینی اون آتیشو؟؟ چقدر بزرگه؟؟ تو منو با نخواستنت اینجوری به آتیش کشیدی! ولی من کار درستی رو کردم! شمیم باید میدونست تو گذشته چه اتفاقاتی افتاده! بیچاره شمیم وقتی گذشته رو شنید خیلی حالش بد شد!

مثل مامانش این خونه رو دوباره به آتیش کشوند!

دستهام یخ زد...باورم نمیشد سامان همچین کاری کرده باشه...زبونم بند اومد و نتونستم حرفی بزنم که خودش ادامه داد

سامان-آیسل بد کردی! با این کاری که کردی زندگی یکی دیگه رو ازش گرفتی! مراسم امشب انقدر ارزش داشت که جون ی نفر ازش گرفته بشه!؟

-تو...تو چیکار کردی!!

سامان-کاری روکه قبلا بهت گفتم انجام میدم! نزدیک شدن به شمیم اونقدراهم سخت نبود! دختر شیرین و جذابی بود فقط حیف دیوونست و افسردگی داره!

فریاد زدم-خف شو آشغال!

چیزی نگفت و همون لحظه صدای آژیر پلیس پیچید توی گوشی...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سامان-آیسل نخواستیم...نخواستیم!

تماس قطع شد و فش های منم بی جواب موند....لباسمو جمع کردمو به سمت شهروز دوییدم...همه مردارو کنار زدمو صورتشو قاپ گرفتم.

برای اولین بار بود میدیم این پسر گریه میکنه! دلم گرفت اما بروز ندادم...

-شهروز...شهروز شمیم خوبه باشه!؟ هرکی توی اون ویلاست حالش خوبه تو آروم باش الان آتشنشانی میاد

چیزی نگفت و بغلم کرد...

شهرروز-آیسل شمیم برام خیلی مهمه!خیلی

-میدونم..میدونم تو آروم باش....

از پشت سر شهروز مامانو دیدم که به خودش چنگ میزد و آسیه و هله و آیسان جلوشو میگرفتن که جلو نره...

چشم هامو بستم...هرکی که توی اون ویلاست دیگه برام مهم نیست فقط شمیمه که مهمه! فقط شمیم!

با اومدن آتشنشانی همه کنار کشیدن و آتیشو تا نصفه خاموش کردن...چند نفر رفتن تو و بعد چند دقیقه کسایی که بیرون بودن آتیشو به کل خاموش کردن...

اونایی که رفته بودن توی ویلا با سه نفر بیرون اومدن...نزاشتن کسی جلو بره و روی دونفرشون پارچه سفید انداختن و روی برانکارد گذاشتن... یکیشونم بردن سمت اورژانس..

جلوی دهنممو گرفتم و لرزون به سمت اون دونفر که پارچه روشون بود رفتیم...یکی از مامورا گفت-خانوم بهتره شما جلو نیاید ..همه جاشون سوخته!

به حرفش اهمیتی ندادم و کنار شهروز ایستادم....شهروز با دستای لرزون پارچه اولی رو کنار زد...اشک تو چشمهام جمع شد...صورتش سوخته بود اما میشد از حالت چهرش شناختش! مگه میشه کسی باباشو نشناسه!! بابایی که همین چند لحظه پیش ی جرمشو دیدم!

رو از بابا گرفتم و به نفر دومی خیره شدم...و با دیدنش اشکی که تو چشم هام جمع شده بود ریخت ....

پاهای شهروز سست شد و روی زمین نشست...صدای گریش دلمو به آتیش کشوند...صورتشو چرخوندم سمت خودمو اشک هاشو پاک کردم...

سرشو به آغوشم کشیدم و نزاشتم کسی گریشو ببینه!

شمیم...الان وقتش نبود که بری! به اونی که توی اورژانس بود خیره شدم...فقط نیمی از صورتش سوخته بود ...خوب میدونستم کیه...کسی که دوست داشتم نباشه و به جاش شمیم باشه!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

****

جلو رفتمو شاخه گل رزو گذاشتم روی سنگ قبر...اونم بلند شدو کنارم ایستاد...دستمو حلقه کردم دور کمرش و اونم دستشو انداخت دور شونم

هردو به قبری که همین امروز سنگ شد خیره شدیم...

شهروز-آیسل؟

-جانم؟

شهروز-اگه میزاشتی همون شب به خدمت اون بی پدر نجس میرسیدم الان حال و روزم عین مرده ها نبود!

-اگه تو خوت مجازاتش میکردی زندگیمونو ازبین میبردی! شهروز تو قول دادی که همیشه پیشم بمونی حتی تو شرایط سخت دست به کاری نزنی!

شهروز-نمیتونم!

-خدوشحالم از اینکه پلیس دستگیرش کرد...اون الان هم زمان قاتل دونفره...هم شمیم و هم یکی از شرکاش..

شهروز-اون شمیمو ازم گرفت آیسل!خواهرمو...تنها کسی که توی این دنیا داشتم!

بیشتر بهش نزدیک شدمو گفتم-علیم خواهرمو ازمن گرفت...بهترین دوستم!

شهروز-و آخرشم مرد

-لایق همشون مردنه! اون دنیا خوب مجازات میشن!

شهروز-باورش خیلی سخته برام!

-به این فکر کن که هنوزم زندگی ادامه داره!

شهروز-آیسل اگه امروز اعدامش نمیکردن...قسم میخورم خودم میکشتمش!

-دیگه تموم شد...خودتو عذاب نده

پیشونیمو بوسید و گفت-خوشحالم که بعد این همه سختی تو رو دارم!

آیسل:

دستاشو آورد بالا و یکی یکی جمعشون کرد و گفت-خب ...صدای گوسفندو درار!

-بع بع!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مکثی کردو گفت-اووم...صدای مورچه

-اینا چیه از من میپرسی؟؟ مورچه کجا صدا داره؟؟

روتخت نشست و گفت-نخیرم اصن صدای لاک پشت درار

- دینگ دینگ!

خندید و گفت-هاها...دیدی بلد نیستی! لاک پشت صدا نداره! همه دوستام ماماناشون بلدن صدا در بیارن..توهمش اشتباه میگی!

رو تخت خوابوندمش و عروسکشو انداختم توی بغلش..

-اونا درست جواب میدن چون مثل تو نیستن سوالای عجیب غریب بپرسن!

آروشا-یعنی لاک پشت و مورچه و ماهی صدا ندارن؟

-نه ندارن!

آروشا-پس مارمولک و عنکبوت چی؟

داد زدم-آروشـــــــــــــــــــــــــــا !!

تو خودش جمع شدو گفت-الکی منو می خوابونی اونم توی روز! تابری پیش شهروز!

لپشو کشیدمو گفتم-ای ورووجک تو چی میگی؟؟

آروشا-خب معلومه...تو منو عصری می خوابونی تا بری پیش شهروز...وگرنه ی بچه ۶ ساله چرابابد عصر بخوابه؟ باید شب بخوابه!بعدشم ما اومدیم مسافرت ی جای خیلی دور باید من بازی کنم نه بخوابم!

-انقدر فضولی نکن...میگیری می خوابی یا زنگ بزنم زن عمو دنیا ؟؟

سرشو برد زیر عروسکشو گفت-هـــــــین نه! باز مثه هیولا میکنه صداشو!

-پس چی؟؟

آروشا-الان میخوابم! بعدش درو بازنمیکنم دزدکی بیام حرفاتونو بشنوم!

-من که میدونم میایی فضولیت به شهروز رفته!

آروشا-ولی شهروز میگه به تو رفته فضولیم!

-اشتباه میکنه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آروشا-اصلا فضولیم به خودم رفته...بچه خودمه!

-آ..

پرید وسط حرفمو گفت-آروشـــــــا بخواب!

خندیدمو رفتم که در اتاقو ببندم

-کاسکو شدیا!

آروشا-بابا میگه مامانتم کاسکوئه !

چیزی نگفتمو در اتاقو بستم....

جلوی آینه وایستادم... ی پیرهن سفید بلند تنم بود،مدلشم از بالا تا کمر تنگ بود و گشاد میشد گلای ریز گلبهی هم روش بود.موهامم خرمایی با رگه های طلایی بود.

دستمو بردم سمت صورتم که نگاهم از آینه زوم شد رو همون سنگی که ی روزی من و شهروز درگیرش بودیم.حالا این گردنبند با پلاکی که از ی سنگ سورمه ای بود روگردن من خود نمایی میکرد!

خندیدمو رفتم بیرون کنار ساحل...

شهروز:

عینک دودیمو از روچشم هام برداشتم و به دریای آبی روبه روم خیره شدم.

رنگ آبیش از هر روز و هرزمان و هر حظه ای بیشتربود.

لبخندی رو لبام هک شد.دستمو بردم سمت گردنم و بند چرم باریکشو لمس کردم تا رسیدم بهش.

دایره سنگی که واقعا هم آرامش میداد بهم...آرامشی که این سنگ و اون دوتا فرشته به من بخشیده بودن.

آرامشی که بعد ی عالمه پستی و بلندی بالاخره به دستش اوردم!

حس کردم یکی پشتمه...چرخیدمو بهش چشم دوختم

-به به خانوم خوشگله رو نگا! میگم ایسل ما اگه خونمون همین اروپایی که الان توشیم بود باید چهارچشمی حواسم بهت می بود...از بس خوشگل میشی با موهای بازت، همه می خوان بدزدنت!

کنارم نشست و گفت-انقدر حرف نزن شهروز!

-بیا و خوبی کن!

آیسل-لازم نکرده! تو برو دخترتو جمع کن...هردومونو به اسم صدا میزنه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-به اسم بگه جوون تر میشیما!

آیسل-نکه الان پیریم ؟!

-اینارو بیخیال...بعد این که برگشتیم میری پیش شهره؟

به دریا زل زدو گفت-نه...جاش همون دیوونه خونه ایه که الان توشه!

-ولی مامانته!

بهم نگاه کردو گفت-مامان من اونیه که بعد ینکه از گذشته باخبر شد سکته کردو دیگم نتونست حرف بزنه!

-ولی من هیچ وقت نمی بخشمش...راستش وقتی دیدم با اون صورت سوخته چه جوری خود زنی میکنه و به درو دیوار میگه شهروز و شمیم و آیسل...دلم سوخت...اما با به یاد آوردن اینکه این همه به من دروغ گفته و برای رسیدن به خواسته هاش از من سو استفاده کرده...دلم دربرابرش سنگ شد...

موشو گذاشت پشت گوشش و سرشو گذاشت رو شونم-همون دیوونه خونه لایقشه اما اون سکته و حرف نزدن مامانم سمن لایقش نبود..

-سرنوشت عجیبی داشتیم

آیسل-پر از پنهون کاری و دروغ و کثافت

موهاشو بوسیدمو گفت-آیسل. اون اولا چقدر همو اذیت میکردیما نه؟

خندید و گفت-آره...اصلا فکرشو نمیکردم آخرش عاشق تو بشم ! راستش همون روز اول که دیدمت وقتی بالای درخت بودما

-خب؟؟

آیسل-همون روز به شوخی روبه باران گفتم...این حتما تقدیره! مثل این رمانا باهم ازدواج میکنیم و بچه دار میشیم و...

-اوه اوه تا کجا پیش رفتی! آیسل از اینکه اون روزا انقدر عذابت دادم معذرت میخوام

دستشو دورم حلقه کردو گفت-بخشیدمت ...توهم قربانی بودی و از واقعیت خبر نداشتی ولی چه خوب آدم شدیم باهم!

-آیسل؟

آیسل-هوم؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-واقعا من نفهمیدم چرا بهنازو کشوندی رامسر. دختر اصلا فکرشم نمیکردم کار تو باشه!!بعد اینکه گلیت کردم فکر نمیکردم دوبار تلافی کنی! هم بهنازو بیاری وسط و هم عقب ماشینمو بترکونی!

آیسل-حقته!

شهروز-از دست توی لجباز!

اخم کردو گفت-چرا به آروشا گفتی من کاسکوام؟؟!!

خندیدمو گفتم-اِ آخرش لوم داد!

اخم کردو گفت-منم بهش میگم باباش میمونه!

-میمون نیست مارمولکه!

آیسل-کاسکو نیست و پانداست!

یهو یکی اومد وسط حرفمونو گفت-یعنی منم بین میمون و کاسکو گیر کردم!؟

هردو چرخیدیم سمتش و گفتیم-کافیه یکی از این حرفارو بشنویم ازت!

آروشا-نچ نچ..شماها جای اینکه باهم مهربون باشین و رمانتیک بازی دراورین ...باغ وحش راه انداختین!

چشام گرد شدو با تعجب گفتم-این حرفارو کی بهت یاد داده؟!

خندیدو گفت-بارمان میگفت...مامان دنیاش و باباش ی روزی از اون کارا میکردن که اسمش رمانتیک بازیه!

آیسل بلند شدو جیغ زد-بارمان غلط کرد گفت...میکشمت دختره ی بی حیا! هنوز ۷ سالتم نشده!

آروشا بدون اینکه حالتی توی چهره خندونش ایجاد کنه دویید سمت دریا

منو آیسلم افتادیم دنبالش....

آیسل-به نفعته که وایستی دختر!

آروشا-نچ نچ! منم بزرگ شدم با شوهرم که بارمانه رمانتیک بازی در میارم!

آیسل باز داد زد-یکم از اون باران یاد بگیر!

آروشاهم مثل آیسل داد زد-اون خنگه ...چیزی نداره که ازش یاد بگیرم!

آسیه:

زندگی زیباست...زشتی های آن تغصیر ماست

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در مسیررش هرچه نازیباست...آن تدبیر ماست!

زندگی آی روان است،روان میگذرد

آن چه تقدیر ماست...همان میگذرد

وقتی که پا میزاری توی چرخه زندگی،دروغ میشنوی...شکست میخوری و ضربه میبینی...اما در کنار همه اینا شادی و لذتم حس میکنی!

زندگیه دیگه! میخواد با این شادی ها و لذت ها بهمون بفهمونه منتظر بلندی های بعدی باشیم!

نباید درمقابل این دنیا و زندگی کم بیاری...باید باهاش مبارزه کنی؛و ثل خودش زورگو و قوی باشی!

غرورامونو گاهی بشکنیم! حرفای ناگفته رو بازگو کنیم...به عشق ایمان بیارم و با حس های زود گذر و پوچ اشتباهش نگیریم!

در دفترمو بستم و ی خمیازه بلند کشیدم....دوباره دفترو باز کردمو و به اولش نگاه کردم

(اولین رمان من :نه من نه تو از آسیه رادمهر!)

به به عجب کلاسی داره ها،ای فدای این آیسل و دومادمون شهروز بشم که کار نویسندگی منو با زندگیشون راه انداختن!

به ساعتِ ظریف تو دستم نگاه کردم....

-ای وااِیی دیرم شد!!وای بی آبرو شدم! شب نامزدیه و الانم ساعت ۶ و من هیچ غلطی نکردم!

با شنیدن اسمم به خودمم اومدم-آســـــــیه!

از رو صخره بلند شدمو و رفتم رو ماسه ها-وروجک تو باز منو به اسم صدا زدی؟

همون طور که نفس نفس میزد گفت-اینجوری بهتره جوون تر میشی!کلاسم داره!

دلم براش ضعف رفت! هم برای زبونش و هم بری چهرش! موها و رنگ چشم هاش به آیسل رفته بود...

-چرا نقس نفس میزنی؟؟

ی نفس عمیق کشیدو گفت-مامان و بابا اومدن دنبال تو اما وسط راه باز نه من نه تو بازی کردن!خوب شد پیدات کردم!

همراهش راه افتادمو گفتم-آخرش یدونستم نمیتونم رمانمو بدون نه من نه تو تموم کنم!

آروشا-اوهوم! بریم که الان مهمونات میان! دانیاری منتظرته!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لپشو کشیدمو گفتم-دانیاری و حناق...آقا دانیار!

آروشا-باشه!

بهشون که رسیدم صداشونو شنیدم...شهروز-شما زنا فقط ادعای تریپ ظاهر بودنتونه!

آیسل-شما مردام بچه این

شهروز-فضولین

آیسل-کنجکاویم!

شهروز-وراجین

آیسل-با حرف زدن خودمونو پیدامیکنیم

شهروز- ما از همون اول خودمونو پیدا میکنیم!

آیسل-شما برو پرونده های شرکتتو که گم کردی پیدا کن!

شهروز-جلفین

آیسل-ادعایین

شهروز-جلف

آیسل-ادعا!

با صدای جیغ منو اروشا دیگه حرف نزدن-نه من نه تو!

یادم باشه این کل کل آخرو تو رمان بنویسم!

ایسل-اِ آسیه کجایی تو ی ساعته؟اودم دنبالت شهروز جانم همراهیم کرد

شهروز روبه ایسل گفت-نه بانو،شما این سعادتو به من بخشیدی که همراهیتون کنم!

آیسل-نه این چه حرفیه عزیز دلم!

شهروز-اینو نگو خانومم! شما که دل مارو سوراخ کردین..از عزیز دلم گفتن گذشته!

آیسل-وای فدات شم!

شهروز-نه من به فدات!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منو آروشا نگاهی به هم انداختیم و هم زمان یکی زدیم تو پیشونیمون...راهمونو گرفتیمو رفتیم...پشت به هردوشون گفتم-حالا که قربون هم میرین جای لجبازی،جای نه من نه تو چی بگیم که بحثتون تموم شه؟!

وایستادیم و بهشون زل زدیم....هردوشون خندیدن و جلوی من و آروشا همو بوسیدن!

آروشا-اِ رمانتیک شدن!

-آره خاله جان! انتیک و رمانتیکن!

داد زدم-نگفتین چی بگیم؟!

هردو باهم گفتن-همینه که هست!

هوا ابری و من با چشمای تر

دوباره بدون تو میرم سفر

شبیه یه تصویر بی حس و حال

دوباره بدون تو میرم شمال

با من حسرت پرسه تو اسکله

کنار تو با کمترین فاصله

با من عادت غرق دریا شدن

به عشق تو تو دلت جا شدن

کدوم ساحل دنج پهلو تو

بشینم ردی از بوی تو

صدف ها صدف اوج غم با منه

دل تنگمو صخره پس میزنه

شمال و غروب و معمای تو

کدوم روز خوب تماشای تو

امان از لب جاده و بغض من

می بارم برای سبک تر شدن

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کدوم ساحل دنج پهلو تو

بشینم ردی از بوی تو

صدف ها صدف اوج غم با منه

دل تنگمو صخره پس میزنه

پایان

این کتاب درسایت نگاه دانلود اماده شده است

www.negahdl.com